

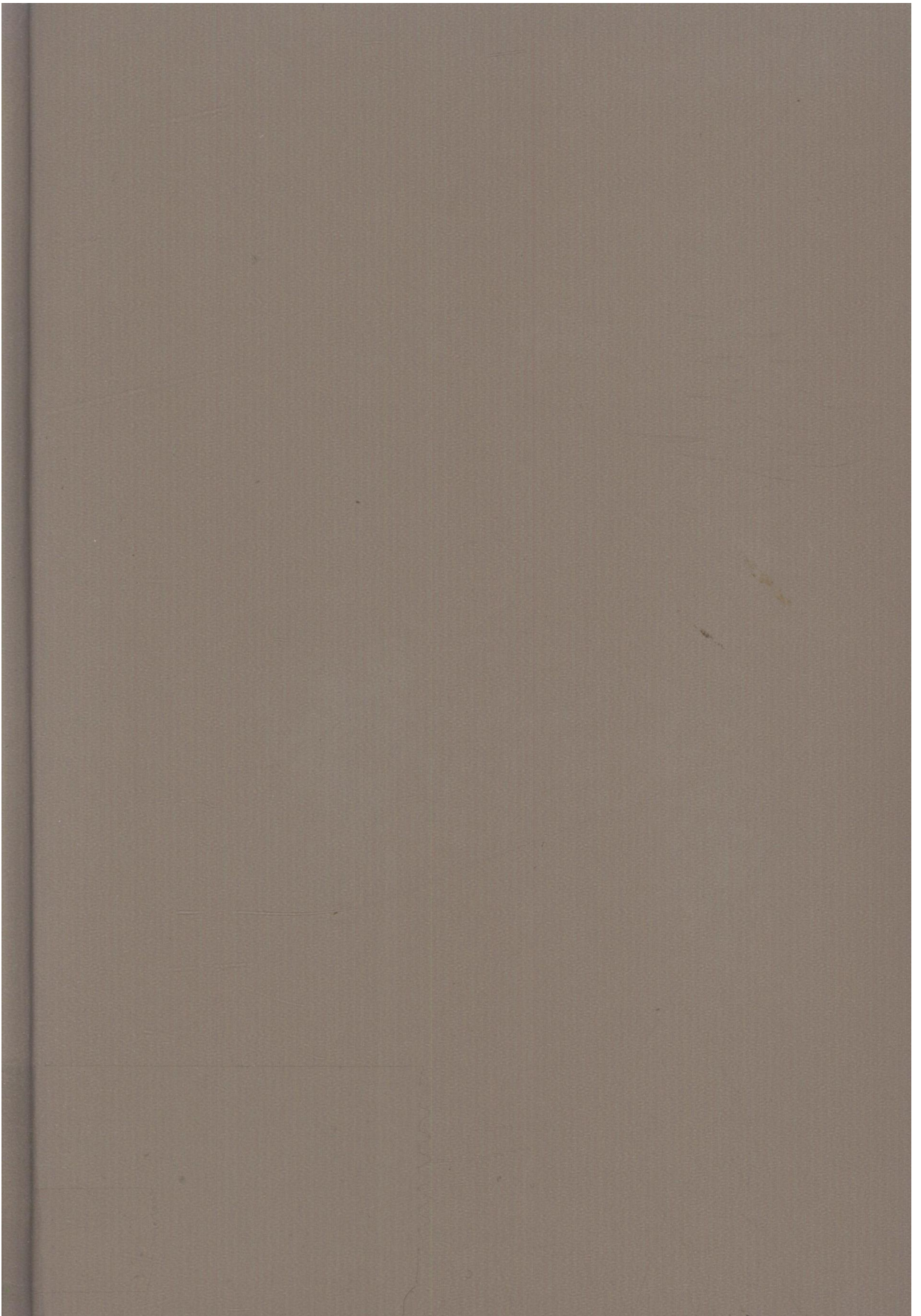
تذکره امرائی

گلزار ادب لرستان

تألیف اسفندیار غضنفری امرائی

با مقدمه غلامحسین رضائی

تابستان ۱۳۶۲



گلزار ادب لرستان

اسفندیار غضنفری امرائی

۸	۰۵۰
۶	۲۶

Y91A9!



اسکن شد

تذکره امرائی

گلزار ادب لرستان

تألیف اسفندیار غضنفری امرائی

با مقدمه غلامحسین رضائی

تابستان ۱۳۶۲

تذکره امرائی (گلزار ادب لرستان)

تألیف اسفندیار غضنفری امرائی

بامقدمه غلامحسین رضائی

چاپ اول تابستان ۱۳۶۲

تیراژ ۵۰۰۰

چاپخانه دانش خرم آباد

صحافی پارسا تهران

حق چاپ مخصوص غلامحسین رضائی میباشد

مرکز پخش تهران خیابان انقلاب

مقابل دانشگاه انتشارات کاوش

تلفن ۶۴۱۵۹۵

الف

بسم الله الرحمن الرحيم

ایالت سرسبز لرستان با تمام مواهب و جلوه های زیبای خدادادش از دیرباز مورد توجه جهان گردان و مسکن اهل دل و چهره های با ذوق و سلحشوران و کردنکشان بوده است. در کورانی از زمان قلندران سینه سوخته و پاکباخته - ادیبانی اریب و شاعرانی خوش قریحه و شیرین سخن مسحور صنع دلربای طبیعت که کلت توانای نقاش ازلش بدیای سبزش آراسته زندگی میکده اند و شیفته ی جنگلهای انبوه کوهستانهای رفیع و دامنه های گلخیز و دل انگیز و جو بیارانیکه در زیر پوشش گیاهان گوناگون و ریاحین خوشبو آرام و دلفریب سردر بادیه ها و دره های سبز و زیبا نهاده - چه بیدلان شیوائی که لیالی طاقت سوز هجرانرا بی تابانه به پهنه سپیدی سحردهان دوخته و با اختران فروزان کورس شب زنده داری گذاشته اند و با نعره ی مستانه ی کشکان و صیمره شیپور بیداری نواخته اند - اشعار سوزناک سرایندگان لرستان از سالیان پیش سینه به سینه از پیران روشن ضمیر جوانان سرمست و مجذوب و دلباخته دست بدست گشته منظره ی (ترکه و نجف) این ستارگان قدر اول لرستان آسمان ادب لرستان روحشانرا باوج لذت و ارواح سپکیال و فارغ البالشان رادروای کهکشانشا به پرواز درمی آورد - کلام منسجم محکم محمد تقی - نوشاد و سید یعقوب آدمی را به ژرفای دیدگاه و الایشان آشنا میکند - گویش عارفانه ی ملا منوچهر کولیوند که با اخلاصی صادقانه خاطرات بسعید و پاییزد رازنده میکند - بیان شیوائی ملا حقلی از غزلیات جهانگیر حافظمان بی نیاز مینماید .

اینها همه اشعاری است که نقل محافل پاران و صفا بخش کام گر گرفته ی عاشقان است - میرفت کسه شکسته بسته از خاطره ها محو و فراموش شوند - در سفری به خرم آباد که محضر استاد کرانمایه و دانشمند فرزانه و شاعر پرتوان جناب اسفندیار غضنفری امرائی رادریافتم متوجه تلاش بی گیر و بیدریخی که در جمع آوری آثار سرایندگان محلی در تحقیقی که در اینمورد تحمل فرموده بودند و آثاری زیاد و ارزنده ی دیگر ام از فلکلور لرستان - تاریخ و جغرافیا - آداب و رسوم و لغت نامه و غیره که پیش از بیست مجلد را شامل میشد مایه ی انبساط خاطر و شادمانی شد که این عزیز صر کرانمایه و نقد جوانی را به عالیترین وجه ممکن در راه اعتلاء و احیای فرهنگ و ادب لرستان و تحقیقات و پژوهشهای ادیبانسه و سرودن قصاید غرا و غزلیات شیوا از دست داده از جهتی متأثر شدم از اینکه این گوهر شب چراغ تشها روشنی بخش کلبه ی با صفای خویش است گننام است و هنرش ناشناخته و قدرش مجهول و آثار کران بارش باستانی چند کتابی از جمله ملا پریشان و مهر نوروز و شرح حال کارمندان دولت مابقی بسلا استفاده در گوشه ای افتاده و این پیر بزرگوار بر روی تلی از لاشه ی نوشته ها و سروده های ذیقیمتش بگام نشسته است - تذکره ی امرائی که یادگار سخنوران چیره دست و شعرای توانای لرستان که بسا

رحمت اعجاب آور و تنبیح و جویائی خارج از حد تصحیح کننده که جلگی از اعتقاد و اخلاص کامل و یقین تمام آنان باآئین شکوهمند شریعت مایه و نشئات گرفته است نظرم را جلب کرد - با اینکه جوانیم جوانی کم کرده - شباب ندیده به شبیی رسیده - غریقی دریم غم - مسافری پا شکسته در سنگلاخ کویر ناکامیها - مقصری در وادی حسرت - مغفلی در عذاب حسرت و سفیهی در سفینهی جهالت گلبرگ احساسم در کاسهی تهنائی در فشار است و سعادت موهوم در پیچ و تاب اندیشه ام محو - گنجشک پال نکشودهی خیالم در پنجهی شاهین مقدرات تسلیم مرا نه نکبت بوستان خوش است و نه محفل دوستانم آرزو است - نه خریدار کالای هستم و نه خراب از نعمت مستی - نه سجاده نشین محراب عبودیتم و نه دردی کش کوی خرابیات - نه مال اندوزی ربا خواری سخته بازم و نه تیر زین بی نیازیم سینهی فضا را میشکافد - شبی سرگردان همچون کوران روز و شبان یکسان - خاکستر نشین نامراد یها ولی دل دردمندم بر آنم داشت که دست و پائی کنم و به نشر این اثر پردازم که دین گذشتگان سر ادا و قدر حضرت استاد را که اهتمامی وافی و جهدی کافی برتد وین این کتاب بکار برده ارجی نهاده باشم باشد که با استقبال گرم علاقمندان با فروش نسخ منتشره این اثر که بهمت خدمتگزار لایق و فاضل برادر (حمید کریمپور) مدیر محترم چاپخانهی دانش نسبت به طبع و انتشار سایر آثار ارزشمند پیر ارجمندمان اقدام کنیم که خدایمان در این امر یاری دهد .۰

هرسین - غلامحسین رضائی، - ۱۳۶۳/۴/۳۰



بسم الله الرحمن الرحيم

خوشتر آن باشد که سرداران
گفته آید در حدیث دیگران

مقدمه

درین پشت سخن شیرین فارسی که در آن بر کس عروس نهر نظم را بگونه ای آورنده و نجات بزرگی کلام را در بالاترین حد چهارم، در مقابل چشمان حیرت زده مشتاقان ادب پارسی بنمایش گزارده و درین استقامت و پند بر کلام که ذوق سلیم و تفکر بر بیخ شاعرانی رسوخه و عارف به کلام جهان روح بخشیده و جان داده . آیا میدانیم که شعرا و ترانه ها و سروده های شاعران سزوبین کمال ایران چه می شناسند ، با دل های شیدا و جوان کشیده چها کرده و آیا واقفیم که در اکثر موارد عظمت کلام در بیانی بیان این گنگ مان ادب پارسی چگونه ای است که تعالی کلاشان را بخرد بیان و زبان بزرگانی نظیر حافظ سعدی و نظامی نمی توانیم بیاییم . از دینی های بجز نور رسوخه دل درمنه الوند تا صحنه روزیهای برین و سنگت سید معقوب با میدستی و بدنبال آن میرفوزنده و طاهر زینلی و در شا و دیگر که می رود ، با تن دیگر چه چیز بیایم که این چیست است که شعر و ادب در لرستان علی رغم گنگ مان بودن و مطرح نشدن در پند ادب فارسی که آنهم علی مختلف و خارج از بحث ما دارد از دیر باز شاعرانی را بخود دیده که بحضرات حیوان گفت کلاشان هم ننگ و هم عرض با بزرگان شعر و ادب این سرزمین است .

من که اینک گامهای لرزان و پسین عمر را در کرده رابی که به پایان این درام تلخ و شیرین ختم میشود بر میدارم ، جز این آرزوی ندارم که این باقیاننده از عزم را با تقدیم آثاری که انگیزه ای باشد و جهت شناخت و شناساندن تاریخ و ادب لرستان پایان یابم .

بر این ۳۵ و بدنبال دو اثر قبلی خود به دوستان « میرفوزنده » و « طاهر زینلی » اینک باری خداوند بزرگ و بیست ادب و در شاه آگاهی میانی که برسانند ذوق سرشار نسبت به فرهنگ و ادب لرستان سرا به خود را در

ابن راه بکار گرفته اند توین اثر را که تذکره مازنی است جهت معرفی شعر و شاعران رسانی و با همه نواقص و کمبودهایش تا و الله اینکه ای خواهد بود جهت تحقیق و کشف بیشتر بدین ریجه به عاقلان و شغفگان شعر و ادب رسانی بقدم بیدارم .

در این مختصر شما دو گویش کلی وری بر خود می کنید که در واری بر ترجمه و شرح نیازند است که این کار انجام شده و شماره گذاری هم شده است به این امید که صاحب نظران و یک آریشان بکموده و لغزشهای را که بر غیر از آن امکان پذیر نبوده است بریده و محاسن گرفته و بحث برجا به تلف نظر فرمایند . خوانندگان عزیز آگاهند که در زبان علاوه بر زبان شیرین فارسی دو گویش محلی نیز تکلم می نمایند نخست کلی که از لحاظ کثرت لغت و پریش و آره های غنی قابل توصیف شد و خوشای ای وسیع از زبان عصر ساسانی است . دوم لری که آن نیز از آره های کهن و نزدیک به زبان « دری » است . بی تردید این دو گویش در سانسازدهای زبان شناسی ملی جای شسته و با تحقیق در سخنان توصیفی این دو گویش دری با هم که صحت موجود در این گویش با غیر قابل تردید بوده و شایسته تحقیق تری می باشد علی محمد ساکی محقق رسانی و جغرافیای تاریخی و تاریخ رسانی در بحث پر آمون گویش لری می گوید .

« در یک بررسی زبانگوار این گویش بی می برم که نمی از و آره های آن فارسی است که مخفف شده اند مثلاً از کلمه می کنم « نونش حذف می کنم . گفته می شود و یا بروم به دریم » بدل شده است . رد و افع بجای مضارع آرای می باشد امر بکار برده و ضمائم و آره معمولاً در وسط کلمات صحت میگرد . خاصیت عمده این گویش است در برابر و آره های دیگر است مثلاً در زبان فارسی کلمات خواندی یا انگلی و یا عربی را در این تغییر شکل گرفته و تلفظ می کند در صورتیکه را اگر حتی و آره ای علمی را بنویسد مانند عربی یا هم ننگ آن را وضع و یا در هم خودش فتح و صورت جدید از آن ایجاد میکند »

و پایان قطعه ای مربوط به ای پیش را که خود سروده ام در مجار نام حضرت ربوبیت که سرآغاز این قطعه است

به خواندگان بیدار دل و دستان خود هدیه میکنیم . باشد که از خوانندگیش شاخیزان راهبره ای دازد ریای غمش
من ناتوان یغیبی عاید گردد بخدمت و کرم

خدا را ماه سال کبیرا بیدوست و بخدمت

هفتاد و هفتاد امرا

که خرد داد و هوش درش درای	ابتدا میگویم به نام خدای
شرف و معرفت به آن داد	خاکین را شرف جان داد
فصل جان پرور بهار آورد	چرخ را دریدم بهار آورد
جان فسرده را توان بخشید	بوستان را صفای جان بخشید
که دل ذره اتم بشکافت	آدمی ز چرخان فصل شکافت
تا بد آنجا که بزنگ برشد	نیز زمین پایه هم فراتر شد
پنج در پنج قضا افکند	دست بر همه قضا افکند
که قشش سطح ماه رسید	تا بدان ابرج و پایگاه رسید
شد قضا در دیده بشر تسخیر	جمع شد چون اراده تا بدید
به زحل قوت با همواره او	تا فروزان شود ناره او
تا که از قلب گمشان، گنجد	باز روزی از این مکان گنجد
تا که منظمه را مهار کند	پسینان با امید، کار کند

ترکه میسر

ترکه میرآزاد پخت از گویندگان نامور لریستان و یکی از شخصیت‌های برجسته زمان خود بوده و این موضوع از سخنان دوست و همکارش (محمد تقی مومند) نیک مشهود است .
در باره ترکه میر گفته میشود که وی دارای نیروهای خاصی بوده و خاصیت طی الارض را بخصوص نام میبرند - ما میل نداریم کار ساده و مورد علاقه ای را که بمنظور احیای فرهنگ لریستان در پیش گرفته ایم با افسانه ها و گفتاری که عقل سلیم آنها را نمی پذیرد آلوده سازیم لکن در صفحات آتی معلوم میشود (تقی) در قصیده ای رئالیه در باره ترکه که علاوه بر دوستی استاد و مرئی او هم بشمار میرفته نکاتی را متذکر گردیده است که این گمان را تقویت میکند و مینماید که این شاعر فردی عادی در ردیف دیگر گویندگان محلی نبوده بلکه مقامی والا و شخصیتی ممتاز داشته است تاریخ درگذشت این شاعر گرامی را تقی اینگونه ذکر میکند :

ایسا وای تاریخ الف کذشته	سنه و دو یست و سی و شش کشته
اسم عامش لحم لوئیل برشته	شهرش و سوم صفر نو شته
پایه بی شرطیش ز نو بنا کرد	ترکه میر زای دهر دهنه فنا کرد

ترجمه چنین است :

اخیراً در تاریخ ۱۲۲۶ قمری در ماه ترکی (لحم لوئیل) و سوم صفر المظفر روزگار شرط و قارا فراموش کرده ترکه میر را بدست فنا و نیستی سپرده است و بلافاصله میگوید =
هی ها و اوهی رومولانا وزیر
ترکه میر یانم بسی توبسی خاپیر
روپی او نظم بن نظامی نظیر
دای پی او دبیر دانای در پذیر
شورا شیرین گو خو شخور خردمن
دانای درس و بحث زانای هر سخن
فرهاد و فغان برای فقدان مولانای وزیر منش - سرورم پس از تو سرایم به خاموشی گرا محمد ه
افسوس از مرگ آن تالی نظامی - دبیر دانا - اهل مشورت - شیرین سخن - خو شخوی خردمند
دانای درس و بحث و مسلط بر نطق و بیان .

ترکه میر در اشعار خود همواره دم از توحید میزند و هیچگاه ذات بی همتای یثانه را فراموش نکرده است - در شروع به نوشتن این دفتر بهمین جهت ترکه را مقدم قرار دادیم که هم شعرش در ادب لریستان مقامی والا دارد و نیز کمتر دیده ام کسی توانسته باشد در توحید مانند وی نو آوری کند و داد سخن بدهد .

باین اثر توجه فرمائید - سبکی نو و بحثی سابقه :

۱ - لا مکان یانه

۲ - الا یا مالک لا مکان یانه

۲ - گیان بخش و گیان سین

یا یانه نا یاب یختای یگانه

۴ - یا بینای بی چم

۵ - یا یا هوی یساران

۶ - الفاحمد اسم

۷ - یا عالم الغیب

۸ - یا اسم جلیس

۹ - سمیعهای بی گوش

۱۰ - سمیع البصر

۱۱ - روزی دیننده

۱۲ - قلبه حاجاتسی

۱۳ - کعبههای حاجیان

۱۴ - خالق ارضی

۱۵ - پیغمبرانت

۱۶ - یارب و حرمت

۱۷ - وظائفی طبی

۱۸ - یا حش حاجیان

۱۹ - یا عن و حرم حاجیان

۲۰ - و نیکن اختران

۲۱ - قاضی الحاجات

۲۱ - منکر قرآن

۲۲ - سرور آیات

۲۴ - تودای ودا ودا

۲۵ - علم حدادی

۱۶ - بی ناز و مقل

تودای ودا ودا

سازا زره خود

۲۷ - تو ایجادت کرد

۲۸ - یارب سلیمان

۲۹ - چنی و حنمت

۳۰ - تودای و عیسی

۳۱ - ایجاد نفس

۳۲ - احیا بی ز تو

۳۳ - سید سرور

۳۴ - یا حمید و سر

۳۵ - تاج لامع نکر

۳۶ - فاطمه‌ی زهرا*

۳۷ - یا فتاح و فیض

۳۸ - فینس انعامت

۳۹ - شاه زین العباد

۴۰ - و ذکروزان

۴۱ - عابد و عباد

۴۲ - موسی الکاظم

۴۲ - و مهر معصوم

۴۳ - او کرد شفاعت

۴۴ - پنج مفخر دین

۴۵ - و آل عبا -

۴۶ - و چارده معصوم

۴۷ - و چوارناوالق

۴۸ - و عشق عشای

شهادت شهیدان

۴۹ - و نیک اختران شهید نه میدان

۵۰ - در آرم ژ بحر آلوده‌ی عمیان

ترجمه

۱ - ای مکان در لامکان کرده - مکانت نایاب است - ای یکتای یگانه ۲ - جان بخش و جان

ستان - جانهادر غیبخانهی تو است ، ۳ - بلند ویی عیب ۴ - ای آنکه چشم نداری و میبینی
 ۵ - ایکه لطف تولطفترین است و همواره زبان دوستان بذکرت گویاست - طینت پان و طیب
 پاکیزه - ۶ - اسمت با الف آغاز میگردد به نشانه (احد) و (الله) ۷ - ای که برنهنها
 آگاهی - نامت جلیل است - جانهارا از جسم جدا میکند^۹ - میشنوی در صورتیکه گوش
 نداری^{۱۰} - میشنوی و میبینی - ۱۱ - روزی رسانی از برای موران کم توان ۱۲ - قبله حاجاتی
 ۱۳ - کعبه‌ی حاجیان هستی^{۱۴} - آفریننده‌ی زمینی و هم آسمانها - ۱۵ - پیمبرانت ۱۶ بحرمت
 ایشان - ۱۷ - به پاکی پاکان که از ناپاکی بدورند ۱۸ - از حاجیه‌ها بگوئیم و سر حلقه‌ی آنها
 ۱۹ بحرمت آنها - ۲۰ - به نیک اختران که نازشان رواست - ۲۱ - ای قاضی الحاجات ۲۲ -
 نازل کننده‌ی قرآن - داور نیازمندیها - ۲۳ - سوره و آیات کلام خدا - ورد و مناجات ۲۴ -
 توبه و دادی ۲۵ فرمان حدادی را ۲۶ - بدون استفاده از انبردست و مقاش و اوزره خود
 ساخت ۲۷ - تو ایجاد سلیمان کردی و او را با دادن نگین شاد فرمودی (۲۸ - ۲۹)
 ۳۰ - توبه عیسی دادی ۳۱ - اعجاز نفس ۳۲ - از ایجاد شد زمین و ثریا - ۳۲ - سید
 سرور را توتاج لعمرک بر سر گذاری ۳۶ - فاطمه‌ی زهرا ۳۷ - ای فتاح ترا بفیض فاطمه‌ی زهرا
 ۳۸ - فین انعامت را در بخمدار ۳۹ - شاه زین العابدین ۴۰ - بذکر زبان این امام همام
 ۴۱ - عابد و عبادت کننده‌ی بدون جنگ و جدال ۴۲ - موسی الکاظم ۴۳ - او از آهوشفاعت
 کرد ۴۴ - پنج مفخر دین ۴۵ - پال عبا و چارده معصوم میح مهد زین ۴۷ - به چنانا بالخان
 که در کوه گرون جایگاه دارند ۴۸ - به عشق عاشقان - شهدای راه حق و آنهائیکه بازار بختشان
 رایج مییاشد ۴۹ - به نیک اخترانیکه در میدانها بشهادت رسیده اند
 ۵۰ - مرا از این دریای آلودگی و عصیان بدرار

مناجات =

بی عبادتیم

- | | |
|----------------------------------|------------------------------|
| ۱ - هرچن من پنده‌ی بی عبادتیم | عبد خام طمع عاصی عادتیم |
| ۲ - بی داد و دهش خطا کرداریم | لینس لقمه‌ی لحم لاشه مرداریم |
| ۳ - ناخالص القلب غلیظ طینتیم | نمونه‌ی نفرت - کیسه دینتیم |
| ۴ - دس و کارنیک نکردن یاریم | زوان و گفتارنا باون جاریم |
| ۵ - او اهل و احبابنا موافقیم | مداماً و عشق مجساز واقفیم |
| ۶ - یوم حشر عامل بی شرم و حیام | اجازت و رای پاکسی ندای پام |
| ۷ - هم دز هم دغل - باز هم بخیلیم | وکفه‌ی عصیان اعمال ثقیلیم |

- ۸ - غرضی که گشت عذر کردار کمیمن
 اجر اشتباه خاطر جمیعمن
 ۹ - مطمئن القب تو م قائم گسرتن
 مزائم لطف و امیر شرطن
 ۱۰ - او شو محمد و معراج برردی
 وید الله غیب شرط و نشر کردی
 ۱۱ - واتی و نامت اشکیان و چسو
 روی محشر نه روی بیجمرت او شو
 ۱۲ - چن خطا داران کفرانی عاصی
 عاری ز آداب ری خدا ناسی
 ۱۳ - فاجر فاعلان - فره گناهان
 همیشه جویای قتل و زنا هان
 ۱۴ - بو خشم و حجره حجره معراجت
 و رای رسون رایگی را جت
 ۱۵ - او رحمت او سسر بر آری
 شروع کین باران بخشایش باری
 ۱۶ - بارش کین و بان گیان سرشتیم
 بشورین امراق گناهان گشتیم

ترجمه =

- ۱ - بی عبادت هستم - هر چند من بنده ای بی عبادت هستم - بنده ای خام کردار
 نه به ارتکاب گناه عادت کرده ام ۲ - بی داد و دهش و خطاکارم کاسه لیس جیفه‌ی مردار ۳ -
 قلب آلوده - طینت کدر - نمونه نفرت و کیسه کینه ۴ - دستم در انجام کارهای نیک مرا یاری
 نکرده و زبانم در ادای گفتار ناشایسته گویا مییاشد ۵ - با اهل دل و دوستان توافق ندارم
 خمواره عشقهای مجازی میوزم ۶ - در روز رستاخیز عاملی بی شرم و حیامیاشم پایم بمن اجاز
 ترک در راه راست را نمیدهد ۷ - هم دزد - هم دغل باز و هم بخل میوزم - در کفه ی
 ترازوی عمل سنگینی با گناهانست ۸ - اینها همه بر اثر نداشتن عذر موجه کردار من است و
 سزای آسودگی بيمورد خاطر از کردار گذشته ها ۹ - با دلی مطمئن دامن را بچنگ آورده میدا
 شرط نبات ترکه میرتهداد لطف و عنایت تو ست ۱۰ - آن شبی که محمد را بمعراج بردی پنهان
 بادست خدا علی مرتضی شرط بستى ۱۱ - گفتی از اسمت چشمان گریان در روز محشر گناهان
 بخشیده میشوند ۱۲ - چند خطا کار کافر عصیانگر - از آداب خدا شناسی بدور ۱۳ - کرداری
 بر محور فسق و فجور یا گناهان فراوان همیشه جویای قتل و زنا ۱۴ - مرا به حجره‌ی محرابت
 ببخش براه پیمبران و بنادایندگان ۱۵ - ابر رحمت را امر به برندگی کن تا باران بخشایش را
 فرو ریزد ۱۶ - برگیا سرشت من باریدن کند و امراق گناهانم را بشوید :
 ۱۷ - مرزای یمانسی مرحمت مایه ز امطار او رحسری پایه
 ۱۸ - بشورین جامه‌ی ذیل ذنوبم مطهر بو جیب جامه‌ی جنوبم
 ۱۷ - مگر از این نسیم یعنی نه مایه‌ی مرحمت تو ست - از بارانهای دریای محیط ۱۸ - جامه

کناهانما شستشو کند و پیراهن آلوده ام را پاکیزه سازد

یاران یکرنگ

و قتی عزرائیل گیان لیم ملی تنگ	یارب باز و حق یاران یکرنگ
رُو منطوق نه چان تنگنای بینیم	۲ - نفس تنگ میو و چال تینیم
ماچان گیان کنن تلخن و اجبار	۳ - و قتی سكرات مرگم هان نه کار
تنگی - تاریکی - خموشی قیسور	۴ - تلخی سكرات - هم فشارگور
روژ و انفسا - له یوم النشور	۵ - هول قیامت - نفخه بانگ صو
فیضی ژ فضلته احسان کسرجنم	۶ - سئوال جو اونکرین و نم
منکرپی سئول بدیبری صورم	۷ - آسان کر عذا و یکشوهی قورم
و حرف اعراب تشخیصندی پیهم	۸ - نکیر نکری نکته کیبری لیم
مالک دوزخ فرموش کی نامم	۹ - رد نویس رد یوز انتقامم
خاک پای پاکان اولیای خاگان	۱۰ - پاکا و حرمت خاکهای پاکان
رهرو یو بهشت میو و بینیم	۱۱ - شاله شراره‌ی دوزخ نوینم
کرد کم سواد حافظ الحفظم	۱۲ - ترکه میر نه ترک نه عرو لفظم
هم خط ناقابل - هم سخن سهوم	۱۳ - ژ جور اقات زمانه محوم
پسی سهو و خطام ژ ویش نرانسو	۱۴ - استد عامن هرکس بخیانو
سهو و خطا و نم نکسرن مسردم	۱۵ - هرکس بخوانو نهمی ژ فردم

ترجمه =

یاران یکرنگ

- ۱ - پروردگارا - باز به حق یاران یک رنگ - هنگامیکه ملک الموت جانمرا به لب میرساند ۲ - نفس در گلویم تنگی میکند - کلمات تا تنگنای گلو میرسند ۳ - هنگامی که روح در پرواز و جسم بی خیر میماند میگویند جان کندن اجبار تلخ و ناگوار است ۴ - تلخی سكرات - فشارگور و تنگی و تاریکی و خاموشی قهر ۵ - هول قیامت - وزیدن دم صور - روز و انفسا موقع انتشار کردار ۶ پرسشهای نکرین و پاسخهای من - مرا مشمول فیضی از دریای فیوض خود ساز ۷ - فشار شب اول قبر بر من آسان کن - منکر بمن مجال پاسخ بدهد و صبور باشد ۸ - نکیر از من به نکته گیری و ایرادات نهد از د و به پندار و گفته اعراب در باره داورى نند ۹ - رد نویس فکر انتقام از مرا فراموش کند و رد شود و مالک دوزخ اصلا اسمم را یاد پیبرد ۱۰ - ای پاکترین بحرمت خاکهای پاکان که ان شاله شرارد و زخ را نبینم - راهمرا بسوی بهشت باز و اثر ایم ارزانی

فرما ۱۲ - ترکه میرنه ترک زبان است ونه بالسان عرب آشنائی دارد - او کردی کم سواد و حافظ قرائتست ۱۳ - محو اوقات زمانه هستم - خطی ناقابل دارم و درسخن نسیان می وزم -
 ۱۴ - خواهشم این است دوستانم از من ایراد نگیرند ۱۵ - هرکس باین اشعار و دیگر آثار من ایرادی دارد دوستانه بمن ببخشاید .

کله باد =

کله باد در اصطلاح مردم لرستان بادی است موسمی که در بهمن و اسفند در سطح زمین وزیدن گرفته و بذرنباتات را در بلندپها و ارتفاعات میپراکند تا بهاران از دل خاک سربرزنند - این موضوع برای شجرای توانای ادب محلی و سیله ای بجهت طبع آزمائی شده و غالباً در این مورد داد سخن داده اند از جمله شاعر توانای لرستان (ترکه میر آزاد بخت) قصیده‌ی بلند و شیوا و بسیار مفیدی راجع به کله باد سروده که علاوه بر توصیف این کلمه اسامی بسیاری از کله‌ها را ذکر کرده و خیل پرندگانی را که در گویش محلی اسامی خاص دارند بما معرفی میکند و از این جهت قصیده‌ی کله باد ترکه میر بی نظیر است - اینت توجه خوانندگان محترم را باین سروده‌ی زیبا جلب میکنیم =

باد بهاران :

- | | |
|-----------------------------------|-------------------------------|
| ۱ - هانای کله باد - باد بهساران | ولیعهد و شت و کیسل واران |
| ۲ شکوفه‌ی سرجل - شرچه‌ی داران | کلهاش و کلریز - کل بذر کاران |
| ۳ یخچای یخ بن - بلاخ باغان | شنیار خرمان تلج سرداخان |
| ۴ قدیم قراول ایچی نوری دشت | برکد العجوز کسر و اردی بهشت |
| ۵ قبله‌ی مشتاقان - مایه‌ی برکت | رُکه قبله و ه باز ککر حرکت |
| ۶ نه دشت و دامات کوان و کلکشکت | بدمن شمیم خاک نجف رشکت |
| ۷ رخ مال و معجز روضه‌ی حرم | واوضیح بسو مشگ شاه صاحب کرم |
| ۸ زآود یار و رکرد و ای و لاتسه و | وای کاو کوان خم خلا تته و ه |
| ۹ دم بدم و بان بسری بایسرا ن | چولانگه و جیکه‌ی وحشی و ایران |
| ۱۰ سرتاسر زمین دشتان و شتسان | تار عنجبوت باف تافته روی کتان |
| ۱۱ - کوره گللان کولیده حوردان | صاف بین ژ دست مخیسلان زردان |
| ۱۲ - تلیفه‌ی تیز او طاف در و نسان | میل بستن چی مل مینا کگردنسان |
| ۱۳ - مانو و سرای سرنسی نوذری | مرجلای جراز جنگجو جوهری |
| ۱۴ - تخت پا چمن پاک طسلا کاری | چمن چی لرزان مساک سرواری |

- ۱۵- ملان و مقام موسیقار ماتین
 ۱۶- به چه فکری و ن در نظر داری
 ۱۷- مر سابق سالان ز یادت چیسَن
 ۱۸- بُوَر و حاجاتی قبله کا حاجات
 ۱۹- پیاپی پاچی پاهر دان طی کر
 ۲۰- هم بیاو، و ه چی هرده جار ان
 ۲۱- کاوان کل حسرت توشان هانه د
 ۲۲- نور ز گل هیمان ظطان و خاکن
 ۲۳- جای سوسن هیچ جاد پاری نیسن
 ۲۴- اسرینهی نسرین نسرین نحو رده
 ۲۵- سوز سرچیمان غزال تی چکرده
 ۲۶- بال برضا - چتر چو پیران
 ۲۷- شوق، شقایق زردی زنبق گل
 ۲۸- گردی کلان بوچی قرنفل
 ۲۹- تاکی مجاور ملک د امانسی
 ۳۰- ز او وقته که باد خزان خیز خیز
 ۳۱- شش ماهه مردم و ششدر ماتین
 ۳۲- دی رنگ جوشن جو پای جنگر نَن
 ۳۳- چن سیف سرنی سوهانسی اودا
 ۳۴- پریشی پرشنگ شبرویو میوه
 ۳۵- نخل نمایان نو خیزان نُو
 ۳۶- نارنج، نارین، رمان، رطب
 ۳۷- گیز و گل ارچن - گوپیچ و گسزو
 ۳۸- خلیف و خیمه - فزالهی خوشبو
 ۳۹- بال شفتالو - شن - دن - داخ
 ۴۰- بیو میوه دار شمر چی خاصه
 ۴۱- هفت روز متن هور چو دبرج حوت
- سوران همته زار کشت چه راتن
 زار زمین پی تونسه خواری
 کله باد ایسسال فریادت نیسن
 وقتی وارد بین هر ز مناجات
 ظهور ز قوم زمستان پی کر
 و امیداد موج مَطَر و هاران
 شاید و در این سر ز خاک و گیل
 زای جهت جامه جرکش چاکچاکن
 و تختهی پخِن حماری بیسن
 رایحهی ریحان شویم پسر ورده
 صحن کافوری پوشان چی پرده
 سمس - مفترا - مرتع سو پیران
 گلریزان گل، چه چهی بلبل
 تمامی تاسهی توشان هانه دل
 خفتهی خان پاک جای ایمامانسی
 پی عزم فارت خزان هر پیرا
 ز جور دیچور گشتان کشماتین
 سبق ز سکن سوهان ساسن
 الماسهی اودار زهر آلوده زار
 شمس خاور شوق هور بین لپو
 بقا الشجر کشمیری ناسو
 د وحت الرطب - زینت الحطب
 توی و توی دره - رملیه و رضو
 طف ارون - ارغوان رو
 ز جور ظهور زمهر درد رساق
 چنک و سن ز دست ریزهی الماسه
 برد العجوز کین و یانهی یاقوت

- ۴۲ - مجهد جسرنگه جهد تلج سرد
 ۴۳ - مریخ زین بال هانه برچ قوس
 ۴۴ - ها برچ آخر انتهای قوسه
 ۴۵ - هفت روز من چو و برچ ماهی
 ۴۶ - وحش و طیر و جن مل و مار و مود
 ۴۷ - چمدار و بی چم چه رای را تین
 ۴۸ - کله باد هرچن توحقی داری
 ۴۹ - دل و خاک پاک کعبه نینکی
 ۵۰ - چی باد شرطه کشتی کیش یسم
 ۵۱ - شمال یخسار و شاه شاهان نجاتده
 ۵۲ - اسد الله مرش ار طالم غالب
 ۵۳ - حق او داماد احمد مختار
 ۵۴ - کله باد هانای باو پدرا و کوا
 ۵۵ - هم و زوج زلف زهرای بنت او
 ۵۶ - و د و گو شواره ای هفتم مرشه
 ۵۷ - و حق پنج تن آل عبا نین
 ۵۸ - و ملک دامان باز هم آخیز کر
 ۵۹ - برقهی کافوری کسوان پاره ککر
 ۶۰ - واوهی هی بزن هلاته نور د
 ۶۱ - و او تووم تکم تلفهسی طوفت
 ۶۲ - شوچپاول خان د چورنخوا و ککر
 ۶۳ - ایسه خان دی نه فافل خوا و ه
 ۶۴ - وقت سرنا - کوس و نقاره و ه
 ۶۵ - دی نه روی دنیا صد هزار سنکر
 ۶۶ - سنکر و سنکر سامانش سا ککو
 ۶۷ - شوه خوان و پنهی سرداری کر
 ۶۸ - خیمه ای اهن پیش کل بی قیمت ککر
- یم کردن و یاس - یم پوان و یگرد
 قوس بگردن و کمان جانوران توس
 ای روزه ظهور ز قوسه یهوسه
 آوله کهساران راهی بو - راهسی
 بالدار و بی بال - زور دار و بی زور
 طالم منتظر نفعه ی نجاتین
 نزدیک او کعبه سی پرور دگاری
 پلی امانت با و جباری هنیسی
 زورق نشینان در آری ز غم
 رازق المرزوق محبوب البشر
 ظاهر پیش ماچان بن ابو طالب
 حارس سرسراج افتخار
 توپله درختان بیدار که و خوا و
 قمر و شوقش مدرخشو و شو
 چوار گوشه ی گردون زیشان نریخته
 ائمه ی عظام بوسه ککر ائین
 جنگ یخ بنان العاسه ریز ککر
 تخته ی یخ نه روی یم آواره ککر
 و او خورشید رمصد همسران زرد
 و او شنه ی شوونم شجر شکوفت
 ظرف ظروفات منیا چها و ککر
 کله باد هانای وقت چهسا و ه
 هم و رعد و برق آتشفساره و ه
 و سر کلا وان ساختن لنگر
 جیگه ی سنکروش و سوسن جاکر
 خیمه ی فضوش و پیمان نیسی ککر
 سنکر و سنکر تلج هنریمت د ر

- ۶۹ - صحرا و سرزمین و یکجا صاف کَر کوان و لاوان کشت خضراباف کَر
 ۷۰ - صوصدات بیکو و کسر کلاوان اتر کراشوب کمسند لاوان
 ۷۱ - توز و تَم یکسر ز زمین بار کَر بارغم و قلب غمداران تار کَر
 ۷۲ - هم روح ریح و نسوتازه کَر سوزی سر چیمان بسی انازه کَر
 ۷۳ - بلبلان و شوق گلان شیدا کَر گلان ز دلای گل هویدا کَر
 ۷۴ - شمال (ترکه میر) دخیلن و تو رومراجعت باز بکیسن و نسو

ترجمه =

- ۱ - باد بهاران - هان ای (کله باد) باد بهاران - جانشین باد شمال و میسر
 ۲ - درختان راشکوفه میدهی و شکوفامیکنی - بر سر نباتات گل میریزی و گل
 ۳ - میخاشی - یخهارا از هم میخاشی - از یخچندان آبها جلوگیری میکنی - برفهارا بانسیم موثر
 خود به هوا میغسستی ۴ - نگهبان قدیم و ایلچی (نوره) - سرمای یخ بندان را به
 اردی بهشت مبدل مینمائی ۵ - قبله‌ی مشتاقانی - مایه‌ی برکتی - بار دیگر از کوه قبله از دست
 ها و دامنه‌ی کوهساران بگردش پرداز و شمیم خاک نجف را بدانها بدم ۷ - رخ را بر ضریح
 صاحب روضه‌ی ارم - آن ضریح مشدوبی سلطان صاحب کرم بمال ۸ - از آنجا باین سوی برگردن
 باین تپه‌ها - کوههایی که گنجینه‌های عظیم در دل خود به خلعت برده اند (یا من فی الجا
 خزائنسه) ۹ - نسیمت را نثار بلندیهای خشک و بایرکن - آنجا که وحشیان کوهساران جولانی
 دارند ۱۰ - روی زمین و دریاها را همچون تار عنکبوت از نسوج گیاهان بیاف ۱۱ - کلهای
 ریز و کوچک که خوراک آهوان بودند از لطمه‌ی خارهای مغیلان آسیب دیده و اغلب از بیسن
 رفته اند ۱۲ - شرشر سیلابهای خروشان از درینداها بر میخیزد ۱۳ - مانند کردنهای مینا
 صاف و درخشان - می آئی به سراب سرنی و (توزه ری) مانند جندجویان مسل شو ۱۴ -
 تخت پاکیزه‌ی طلا کاری شده پاچمن - چمنهای لغزنده‌ی مرواریدگونه ۱۵ - پرندگان از نغمه
 های موسیقی شیفته شده اند حتی مورها در انتظار حسرت میپزند ۱۶ - این چه اندیشه‌ای
 که ترامشغول داشته است - روی زمین از دوریت درزاری و مویه‌گری است ۱۷ - مگر سالیان
 گذشته را از یاد برده‌ای ؟ توای (کله باد) که اسما ل پیدایت نیست ۱۸ - بیای و سوکند
 به قبله‌گاه نیازمندان - آندم که وارد میشوی پیش از وقت اذان و مناجات ۱۹ - پیاهسی بر
 سبزه زارها و چراگاهها و زیدن گهر و پرودت زمستانرا خنثی کن و از پیش بردار ۲۰ - نیزمانند
 گذشته‌ها وزیدن آغاز کن و موج رگبارها را مدد فرما ۲۱ - کوهها همه حسرت ترا در دل دارند

شاید سرازدل خاک بر آوردند ۲۲ - هنوز نوروز گل در میان خاکها می‌گلتند و ازین جهت جامه راجاک زده است ۲۳ - جای سوسن گل معلوم و هویدا نیست - اودر تخته های یخبندان حصاری شده است ۲۴ - اشکهای نسرین گل - رایحه‌ی ریحان شبنم پرورده ۲۵ - چمن سرسبز چراگاه فزالان همه را پرده ای کافورگونه از برف پوشانده است ۲۶ - پال برضا چترچویر - سمس - مفرا - مراتع تفرجگاهی ۲۷ - شوق - شقایق - زنبقهای زرین - گلریزان کلبائیکه بلبلان را به چهچه و میدارند ۲۸ - گلهای قرنفل و گردی کللان همه همسوس دیدارت را دارند ۲۹ - تاکی مجاور اقصی نقاط و در خاک پاک روحانیت در خوابی ؟ ۳۰ - از آن دم که باد خزان وزیدن گرفت و به‌عزم طارت نباتات برخاست ۳۱ - شش‌ماه میگذرد و مردم در شش‌رافتاده اند - مات متعیر از جور دی‌جور در عالمی از حیرت و سکوت فرو رفته اند ۳۲ - دی صد گونه زره نبرد برتن آراسته مجال از همه‌ی مواهب حیات گرفته است ۳۳ - پرفها ریزیز درختان میوه دار را می آزارند ۳۴ - خورشید حال و حرارت درستی ندارد ۳۵ - نخلها نمایان که بقای اشجار را تضمین میکنند ۳۶ - نارنج - نارین - رمان - رطب - کرف - کره - کاج کیکم - انجیر - ارجن - پرالک - آلو - ضاب - ۳۷ - کل ارجن - زازالک - توت - توی دره رمله - رضو - خلف - خیمه - فزاله - طف - اروان - ارفوان - زو - ۳۹ - پال - شفتالو - شین - دن - داخ - شابلوت - طنک - امرود - همه و همه در چنگال لشکر سرما اسیر و زندانی هستند ۴۰ - درخت (په) که میوه ای چنین خوب باری آورد از شدت برف ریزه ها بیخ بسته و کریخ شده است ۴۱ - یک‌هفته مانده باینکه آفتاب به برج (حوت) برود - انگاه سرمای سیا جای خود را به مکانهای سرسبز یا قوت کون بسپارد ۴۲ - از کوشش پرفهای بیخ بسته درهاها به تشویش افتاده اند و رودخانه هاضجد کرده اند ۴۳ - مرغ زرین پال در برج قوس قرار دارد و قوس وحشت در دل جانوران انداخته است ۴۴ - اکنون در انتهای برج قوس هستیم این روز موسی ظهور یخبندانست ۴۵ - هفت روز مانده است که به برج ماهی برود - از کوه آب جاری گردد و براه افتد - حیوانات وحشی از هر قبیل ۴۶ - از پرند و چرند - اهلی و وحشی ۴۷ - بینا و نا بینا چشم پراختد و خسته اند و دنیائی نگران نسیمهای جانبخش - ۴۸ - هان ای (کله پاد) - اگرچه تو هم حق داری چون به خانه‌ی خداندیک هستی ۴۹ - لاجرم از آن خان پاک دل نمیکی اما توصیه میکند که بار دگر بسوی ما بیایی ۵۰ - همچون باد شرطه هادی کشتیها در دریاها - کشتی نشینان را از چنگ فم و اندوه برهانی ۵۱ - هان ای مهشرباد شمال که پادشاهان رانشاط میبخشی ۵۲ - آنکه روزی را به روزی خوران میرساند

محبوب انسانهاست - شیرخدا - آسمان نشین که بر جهان هستی مستولی است - در ظاهر
 فرزند ابيطالپش خوانند ۵۲ - بدانکه داماد پهمبر بود - آن نگهبان اوج افتخارانسانهاست
 ۵۴ - هان (کله باد) ترامپکوپم - بها وسینه‌ی کوهساران ترا نوازش کن - نهاله‌های نورس را
 از خواب گران بیدار نما ۵۵ - نیز بد و حلقه‌ی گیسوان دخت پهمبر - آنکه ماه از سیمای منبرش
 کسب نور میکند ۵۶ - بد و گوشواره‌ی هفتمین عرش که چهار گوشه‌ی عالم را نورهای می‌کنند
 ۵۷ - پنج شخصیت نورانی (آل جا) - راهنمایان پاک دوازده گانه ۵۸ - از نشیب زمین
 بارد یگر برخیز - با یخ بندان و سوز و سرما از در ستیز در آی ۵۹ - نقاب سپید کوهساران را
 پاره کن - تخته‌های یخ را از سطح دریاها آواره ساز ۶۰ - بدان فریادهای هی و همپهای
 کوه نوردان و غرش شیر آسای شیران زرد ۶۱ - به وزشهای نرم و طوفانهای سهمگین - بان
 نسیمی که بر شبنم میوزد و اشجار را شکوفا میکند ۶۲ - شب پخانه‌ی دی‌چور مهر کن و پخواست
 گرانش و ادار ساز - یخهای بلورین را بغارت پر ۶۳ - اکنون خان دی در خواب غفلت است -
 هان ، ای (کله باد) متوجه باش که هنگام تاراجش فرا رسیده ۶۴ - هنگام نواختن ساز دهل
 و سوز و سرود است - وقت خروشیدن و آتش زدن است ۶۵ - دی در روی زمین هزاران
 سنگ ساخته و لنگر انداخته است ۶۶ - سنگر به سنگر سامانش را برپا داده و جای سنگرها پشرا
 مبدل بسو سنجار کن ۶۷ - مانند سرداران شهبخون بزن و خیمه‌ی غضبش را با نوک نیزه برکن
 ۶۸ - این خیمه‌های سپید گونه را بی ارزش کن و از قیمت بیهانداز - برفهارا سنگر سنگرمجور به
 فرار نما - دشتها و سرزمینهارا نقطه به نقطه صفا بخش و از فحاصافی دار ۶۹ - کوهها و تپه
 هارا لباس سبز ببوشان ۷۰ - بامدادان صدایت را از ستیخ کوهساران بگو شها برسان - ارتفاعات را
 خبرده تا بدانند چه آشوبی برخاسته است ۷۱ - کرد پادها را باگرد و خاک از پیش بردار -
 بارانده را از دلها بزدای ۷۲ - روح بهار را از نوتازه ساز - سبزه‌های سبزه زارانرا کثرت
 بخش ۷۳ - پلبلان را از شوق گلها شیدا کن و گلهارا از زیر گل هانمایان ساز
 ۷۴ - ای یاد شمال : ترکه میر پناه بتو آورده است - روی برگشتن بسوی او را برنگردان

فصلی از ترکه میر = شهرین شه‌اران

- | | |
|-----------------------------------|-------------------------------|
| ۱ - شو شمعی نیا شورای شه‌اران | ناگاه نا مجرم و ادا و پاران |
| ۲ - تفرج بی تپه طغرای حیتاران | صفا صافی سرمان سپاسرداران |
| ۳ - زبوش کرد و بیان نارنجسی ناران | بدری ز روی او هر چ مدای جاران |

- ۴ - خاصه خانمسی و خدمتکاران : حور آسا و تپپ حسوری حصاران
 ۵ - طاس و ماس و مشک ماهی مطاران
 ۶ - کرد کلهپنی - مطر مطاران
 ۷ - کلا و پاشی چتر پارچه‌ی الواران
 ۸ - شستوی شعرین شوقچی ستاران
 ۹ - روشنی شعای شعله سمساران
 ۱۰ - بصرچی جبران نه مرمراران
 ۱۱ - شفینش شفای درد بیماران
 ۱۲ - کپانا و قور مرده مزاران
 ۱۳ - آبا احیا کی چکن و آوه مزاران

ترجمه ■

شهرین باطری کیسوان

- ۱ - دیشب جمعیت زلفان شراد ر روشنی شمع پریشان ساخت ۲ - بمنظور تماشا و تفریح طره های آشفته صف در صف مانند صوف ساهیان جنگجو ۳ - آنها را زینت پستانها کرد - هر بار روشنی سیهایش پرتا سیر خشید ۴ - خانمی از خواص خدمتکاران مانند حوری از دسته حوریان خانه پرورد ۵ - اسباب سر شوری را آماده ساخت و برای بانوی بانوان آورد ۶ - کرد کل های خوشبوی مطاران بهای زیباییان دوست داشتی ریخت ۷ - در زیر چترها کلاب پاش درخت نظیر شهرین میان حوض پرواب (هرسین) ۸ - کیسوان را شستشودادند - چه زیبا درخشان مگر لپلا بهایی که به درختان جوان و زیبای چنار میبچند ۹ - این روشنائی و زینت و زیور مگر در شبستان پادشاهان بتوان یافت ۱۰ - چشمان مانند فزالیها که نمید پالنه هوا سمنساز گزارانرا مختل میسازد ۱۱ - لبانش شفا بخش رنج بیماران - نه ش چون انفاس مسیحالی - ۱۲ - مردگان را از گور برانگیزند - آنکه نفسی معجز مسیحا دارد و داروی دردندان است ۱۳ - آبا قبی چند را زنده میکند ؟ - کلاب از کیسوانش کلاه پوستهش نکبت میبخشد - ۱۴ - بر روی پستانهایش مانند باران میتراود - کرد کلهپانی که عطرها میچینند ۱۵ - سایه اش مانند آبروی است که حایل ماه گردد - لیموی پستانش شفا بخش دردندانست ۱۶ -

شهرین نه دوشن

اشری دیگر از ترکه میر

- ۱ - چن طغرا که ساد پسر ترنسه دوشن خام چسی خیاطه - پای سر جو شن

- ۲ - سَهْمَنَک چسی ہال بیداق قوشن
 ۳ - آویزہ گوشہی مہین آہوشن
 ۴ - ہی دستہی زلفش نوفل، زہخ نوشن
 ۵ - حی آسا حارس حوض آقوشن
 ۶ - گوشم ززلہی ذہب اطسروشن
 ۷ - نقشی نہ مابین ابروش منقوشن
 ۸ - چی ہور نہ خاورخلق آرزوشن
 ۹ - بلاتش مری شای طلا پوشن
 ۱۰ - چین و او بزرگی بہای یک موشن
 ۱۱ - نہ سول ہام بالا ی نمای نوشن
 ۱۲ - قیس و نجد مہبوت روشنایوشن
 ۱۳ - بختم تا خال خاص دہر آقوشن
- صف صفا چسی سپاہ چاوش چاوشن
 مَرزَنجان ماہسل زوج گیموشن
 قہر آسا قطران - مشگہ آسا پوشن
 زوجی گوشوارہ طلاشنہ گوشن
 جناح منصرف طاق اہر وشن
 نصب نہ پای جبہ ہرق ہوروشن
 سای زلفش سیوان قبہی لیموشن
 ہندستان خراج خال ہندوشن
 نہ شیرین ہام لنج - نہ لیلی لوشن
 فرہاد زدہی زام بیستین کوشن
 ہرگل نگاہ ناز نزاکت خوشن
 ہی قصاص قتل مین زرہ پوشن

ترجمہ = ۱ - شیرین بردوش دارد طغرای گیسوان سپاہ - مانند ابرہم خام ۲ - سہمنا
 همچون شاہین در حال جہش - صف در صف سپاہیانی کہ در صف قرار دارند ۳ - در گوشہ
 آن چشمان آہو صفت آویختہ است - زلفانی کہ ہنا میطلبند ۴ - نوفل شربت تلخ ہجران
 این طرہی گیسوان را مینوشد - مانند قہر سپاہ و همچون مشگہ خوشبو ۵ - افعی آسا ہر
 ودوشش را حراست میکنند - جفتی گوشوارہی طلا در گوش دارد ۶ - زر زر زہنت آلاتش
 گوشہارا نوازش میدہد - از دیدن طاق ابرویش بینندہ حس جہات یابی خود را از دست
 میدہد (گیج میشود) ۷ - در میان ابرویش نقشی دلربا ترسیم شدہ - روشنی سپاہش
 بافتاب میماند ۸ - همچون خورشید خاوری خلقی آرزوی دیدارش را دارند - سپاہ گیسوانش
 ہرروی پستانہا گسترده است ۹ - بلا تشبیہ گوی شہ طلال پوش ظہور کردہ است - کشور
 ہند خراج خال ہندوی اوست ۱۰ - چین با آن بزرگی بہای موی ازوست - نہ شیرین
 میتواند با اورقابت کند ونہ لیلی با وی قابل تشبیہ است ۱۱ - نہ سرو بہ نمایش خود در -
 برابرش قادر مییاشد - فرہاد بخاطر او در بیستون رنج بہا برد و خستگیا تحمل کرد ۱۲ -
 قیس در نجد از تلالو سپاہش خیرہ ماند - ہر بار نگاہی کہ توام با نزاکت از دادات اوست
 محطوف میدارد ۱۳ - شیوہی این خوش خط و خال اجتناب ودوری از من است - آری

• او برای کشتن من مجهز و آماده میباشد .

از ترکه میر : فلك روا بو ؟

- | | |
|---------------------------------|-----------------------------|
| ۱ - فلك و درگات په چوین روا بود | هر لیلی لایق خزانہ شا بو |
| ۲ - مدام آواره دویر ز ما وا بو | دایم در ساقی یانه گدا بو |
| ۳ - قلمزن خوشی نوینسی و چه | چاره نیس قامت ز سر بکسی رم |
| ۴ - نمومی و ابطور شکوفه نمودم | غریت کزیده و خمخانسه خم |
| ۵ - بالا وای بسری فیض وای فضائی | شو وای پشیوی - هم نا رضا شی |

ترجمه :

- ۱ - هان - ای آسمان - این شایسته است که همواره از خود ابراز میکنی ؟ هر دلارام خوش سیمائی که در خور پیشگاه بزرگان باشد ۲ - و خواستار او همواره یا ز نظر و یا گرفتار تنگدستی است ۳ - نویسنده رنگ آسایش نبیند - دانشمند آگاه پارنگ باخته ترك پارود یار کند ۴ - نوباوه ای باین شکل و شمایل غریب خانه اش را بدل به ماتمخانه کرده است ۵ - بها این اندام رسا و مظاهر جوانی و زیبایی همه شب پیشان و همه دم ناراضی است ؟ ۶ - يك هنر ادبی :

• ده بیت زهرا ترکه میر بدون نقطه سروده و به (ابیات عشره) شهرت دارد .

استاد در انجام این کار قدرت طبع و چهره دستی خود را نشان داده - برای کسانی که قدرت طبع آزمائی دارند سرودن اشعاری که نقطه نداشته باشد امکان دارد لکن هنر در این است که شعر دارای چنان لطافت و هذوتی هم باشد و ترکه این امتحان را به نحو کمال انجام داده است .

سروسوا و ه

- | | |
|------------------------------------|-------------------------------|
| ۱ - سروسوا و ه | • دوکل ها و صدر سروسوا و ه |
| ۲ - سروآسا سودای ها و ها و او ه | سودام واودوکل مرمر ما و او ه |
| ۳ - سرم سرسام کرد کلاس سر رم | ماده مدوره کسرد گسل و دم |
| ۴ - سحرگاه ماما و او اساسه و ه | واودومردمک مد ورماسه و ه |
| ۵ - لوام الحام کرد و اوکل درده و ه | لالام و لاله ی آه سرد و ه |
| ۶ - سمع دا و اوهدام رحم آرد ه و ه | سئوالم و لعل لوه لوه کرده و ه |
| ۷ - او سا و او کلام گوهر واره و ه | مرهم دا و درد درده داره و ه |
| ۸ - مهرماه سوما مهرا آ و ه | سوما مهر و ماه هرد و آ و ه |
| ۹ - دل و وسواسه دلا رام و ه | گاگاه مگردم - گاه ماماسه و ه |

۱۰ - ارواح روالا - روح رماوه کسراگر دودهی دردم دماوه

ترجمه =

۱ - سروی است سبی - دوکل برصدر سینه دارد ۱ - سروا سآ هوای بلندی هارا
 در سرمیرواند - از دیدن آن آهوی پیشاهنگد دچار و سوسه شدم ۲ - آهوما دهی کوچولو
 که هنوز کرد لبانش کرد گلبا دیده میشود ۴ - سحرگاهان می آمد باچه اساسی ۴ - با
 چشمانی که خاص آهوان است ۵ - پسو پیش رفتم و با همه ناراحتیها از در الحاح در آمدم
 الحاح توام با آهی که از درون مشتاقان بر میخیزد ۶ - به صدایم گوش داد - گوش دادنی
 همراه با ترحم و شفقت - از میان لبان یا قوت فام که دورشتهی لوله لوله را به نمایش بگذارد سخن
 گفت ۷ - آنگاه با آن کلمات گوهر و از پردلی دردمند مرهم گذاشت ۸ - مانند خورشید و
 ماه روشنائی از سیما پیش میدرخشید - نوری برتر از تابش ماه و خورشید و روشنتر از هر دو -
 ۹ - دل در گرو دلارام بود - گاه حالت مرگ دست میداد - گاه بخود میآمدم ۱۰ - روح
 از قفس تن ریمیده بود - هجرت و لایه اثری نداشت - گراگر آتش حسرت و آشفگی از درون پسر
 دردم شعله میکشید -

فسزلی از ترکه میر = غزل

سرمستان می - سرمستان می	عاشق هارغان - سرمستان می
۲ - شعریان دهر هارغان شعی	خاصه فواصان بحر ان بسی بی
۳ - زای ملتانه جهان کردن طی	قمر سیمای دیم و بالآ چسی نف
۴ - فوج سها همیشه دیم و بان نسکی	رقاصیان بسی و دوران بکی
۵ - حی دیم و بی دابی و میوه نسکی	مات ستم و سر کرد گسار حی
۶ - ای مسلمانان هی ها و اری هی	ز دس خیان پاسا این بسی
۷ - مر شمال بیو هر دم پیتا بسی	ز هم جدا کی حی و بی ونسکی
۸ - بی خوف در بیژ کم دینه بیوضه	سودای بی رنگم زرد کردن چی خوبی
۹ - د سر درم بی بی - طاقتم بی طی	هو شیم و سرچی - غم و سر بی ری
۱۰ - واتش ترکه میر گفته وی اری	اوله ی خیال خام دیوانه خود ری
۱۱ - مرا و سا بو بی کام دل و بی	بنشین او تخت کیگا و سیکسی
۱۲ - واتم البی دانای کسل شی	کس خورد و سر کرد گاربت بسی
۱۳ - کی دین و اهوری صلا سیکسی	نار یا نارنگی - یا لیمویا بی

- ۱۴- دل گرفتاری دَس بردم بی بی خیال خور بی دَس کرد و وی وی
 ۱۵- وات فره کَمَل ای ری کردن طی هریان طی بی نیاوان و بیسی
 ۱۶- هر وی تشر - حیان سَر حَک لوام او جیگی میرو بخسی نَ

ترجمه =

۱ - سرهای مست از می - رندان پاده نوش عاشق پیشه ۲ - باریک اندیشان و شکا
 نیک از بد روزگار - شناوران مخصوص دریاها ی ژرف ۳ - آتپایکه از هر طبع جهان سرا
 سیر کرده اند - ماه رخساری را دیدم به بالا چون نی ۴ - بر فرازی انبوه گیسوانی موج میزد
 و بر روی دو پستانش میرقصیدند ۵ - دیده شد که از زیر آن گیسوها پستانها همچون میوه
 هائی رنگین و خوشبو اندامش را زینت داده معطر میسازند - از سر پیش خدا وندی که زنده
 جاوید میباشد در بحر حیرت فرو رفتم ۶ - فریاد ای مسلمانان از این طره های مشکین که پستان
 هارا پاسبانی میکنند ۷ - مگر نسیم بامدادان شمال - این موها را پریشان سازد و ما پارای
 دیدن لیموهای نورس را در خود بیابیم ۸ - آنگاه بی واهمه دست بر آن بمالم و براحقی لمس
 کنم - درد بی رنگی مرا زرد رنگ ساخته است ۹ - تنها نسیم شمال میتواند این گیسوان - نثار
 پستان و بالای نی آسارا زهم تفکک کند - چون در من نیروی پایداری نماند لذا به پستانها پیش
 دست درازی کردم - آخر مگر نه اینکه هوشم از سریدرفته بود و اندوه بالا گرفته بود ۱۰ -
 گفت هان ، ترکه میرد و ورطه ی ناکامی افتاده ای - دیوانه ی خام طمع - ابله خود رای
 ۱۱ - مگر آن زمان کام دل از دارند می این پستانها برگیری که برد بهمیم کیکاوس تکیه زنی ۱۲ -
 گفتم پروردگارا - ای دانای بر همه ی اشیا^۵ و اسرار که احدی بر کنه خدا و ندیده ی نبرده است
 ۱۳ کی دیده که ازدها از پستان پاسبانی کند ؟ - این انار است - نارنگی است - لیموست
 بی است - آخر کدام یک از اینهاست ؟ ۱۴ - دلم در گرو بود دست به پستانش دراز کردم
 خوابش سبک بود بسختی بنای ستیز را گذاشت^۵ و گفت بسیار کس این راه را پیمودند در صورتیکه
 فقط هر خود را تلف کردند زیرا هرگز بمقصود نرسیدند ۱۶ - یا یک نهیب همان زلفان از دروآر
 را بر روی سینه ی مرمرین پخش کرد و مرا از خود راند و بدانجا رفتم که عرب نی اندازد -

از استعداد عجیب استاد ترکه میرساختن غزلهای تمام

تأفیه است و این کا هر کس نیست

لیل زبرجد بیسز =

لیل زبرجد بیسز زنج زرفنجان - لیل زبرجد بیسز

- ۱ - خَلْو مَطْو مَشْرَب - مَرْكَان مَرْكَان بَهِيْز
 ۱ - بَهْم بِيَاض - بِيْ زَرْد خَال سُو زَلْف دِيْز
 ۴ - ب چي خَر خَفَاش لِيْم مَكَنَّ سَتِيْز
 ۵ - ح طَارِض نَه بَان - ب اَرْقَم اَوِيْز
 ۶ - اَبْرُو اَشْوِي طَام - عِيْنَان سَرْمَه رِيْز
 ۷ - مَر شِيْرِيْن نَه پَهْشْت پَنْجَهْرِي پَرِيْز
 ۸ - مَرْ بَلْقِيْس بَانُو بِنْت شَاه پَهْرِيْز
 ۹ - بَرْزَه بَالَاوَن - پَر لَارَه وَ سَتِيْز
 ۱۰ - مَجْنُوْن زُلْمِيْز كَن - مِيْن وَ اَوْبَتَر نَهِيْز
 ۱۱ - مَسْزِيْم چِي شَمْع تَا سَحْرَان خِيْز
 ۱۲ - شُوَان شُو لِهِيْز كَمَّ وِرْد اَشْتِيْن وَ وِيْز
- چَن لُو بِي اَو لُو شُو مَكَنَّ تَامَسِيْر
 شَفِيْس شِيْرِيْن شَهِيْد شُوْر اَنْكِيْز
 خُوْر وَ شَتْن چِي خُوْر لَه خَاوَر كَرِيْز
 ز - ظَاهِر نَه جَاي زِدَه ي زِيْس دِيْز
 شُو شِيْرِيْن خَاوَان - صُو شِيْرِيْن اَحِيْر
 نِيْم نِگَاه شِيْرِيْن تَخُو خَضُو خِيْز
 يَا زُ فَرَنْكِيْس - فَرَنْ كَرَنْ فَرَا نِكِيْر
 هِرْنَه كَد وَرْت - لَنْج وَ لَارَه خِيْز
 نِهِيْش وَ جَاي فَعْرَش كُودَل كَمَن لِيْز
 بَرْدَر پَنْجَهِيْم وَ وِيْز سَرْدَادَا ن هِيْر
 (تَرَكَه) چِي مَرْخَان شُوْنْد اَرُو لِيْز

ترجمه =

خانم آرایش کرد

- ۱ - خانم آرایش کرد - آرایشی بزبور - زنج مانند فُجان از زر زینت یافته ۲ - آرایش زیبا
 لپهای میگون - مَرْكَان سَرْمَه كَشِيْدَه - لِبَان بَسِيْاَرِي هَمَه شَب بَذَكْرَش مَشْغُولَنْد ۳ - رَنَك
 پوست سپید - پَهْشْتَانِهَای طَلَاثِي - لِبَان شَهِيْد اَلُوْد شُوْر اَنْكِيْز ۴ - بَا مَن مِي سَتِيْزَنْد چُوْن
 خورشید که از خاور سر بدر آورد ۵ - كِيْمَسُوَان مَشْكِيْن فَا م حَائِل سِيْمَاي دَر خَشَان ۱ -
 ابروان آشوب خاص و طام - بَا چَشْمَانِي سَرْمَه سَا - شَب شِيْرِيْن مِي خَوَابِد بَا مَدَاد اَن شِيْرِيْن تَرَا ز
 خواب بر میخیزد ۷ - مَكْر شِيْرِيْن دَر حَرْمَسْرَاي خَسْرُو پَرِيْز - بَا نَم نِگَاهِي فَرِيْنْدَه نَه بَه تَنْد
 خوئی منتهد میشود و خشم از آن بر می آید ۸ - بَلْقِيْس دَخْتَر رُوِيْز يَا فَرَنْكِيْس بَا اَن فَرُو شَدُو
 ۹ - پَلَنْد بَالَاثِي لُجُو ج وَ سَتِيْزَه كَر - هَمَوَارَه دَر خَشْم وَ اِيْرَاد ۱۰ - مَجْنُوْن رَا اَوَارَه كَرْدَه
 و مرا از او پتر - نِهِيْش مَرْكَانَش دَلِهَارَا اَز جَا مِي كَنْد ۱۱ - هَمْچُوْن شَمْع سَحْرَانَعِي مِي سُوْرَم
 دود مانرا از بیخ و بن بر کده است و لیز شبانه ام را بر هم زده و در عَم رِي خْتَه ۱۲ - (تَرَكَه)
 مَرِيْضِي رَا مِي مَانْد كَه جَاثِي پَرَاي لِهِيْز كَرْفَتَمَّ وَ اَشِيْاَن سَا خْتَن نَدَا شْتَه بَاشَد وَ نَدَانْد كَجَا مِي خَوَابِد ۱۰ -

قلعه چهر

منظومه ای است که ترکه میر هنگام گذر بر قلعه چهر و مشاهده ای آن بنای کهن سروده است -
 (چهر) اکتون قصبه ایست بین هرسین و بیستون و در سمت جنوبی پل گاماساب - درستیغ

کوهی بلند نه بهمین اسم موسوم میباشد قلعه ای وجود داشته که هنوز آثار آن پخوبسی دیده میشود - شاهرگرمی مادر یکی از مسافرتها بصورش باین مکان می افتد و با استفاده از راهنمایی اهل محل و معمرین قصبه از این اثر دیدن میکند و سخت متأثر میگردد و همین تأثیر سبب سرودن اثری زیبا - مهیج و عبرت انگیز میگردد که بنظر خوانندگان علاقمند میرساند =

بنای کهن

- | | |
|--|--------------------------------|
| ۱ - میرزام پزاران - میرزام پزاران | روزی ز هجوم سودای پزاران |
| ۲ - خیال و برداشتم چی اسیران | رام گفت او قلعه کاو که سا ران |
| ۳ - دل مشغول سپهرن جنون و سر | رخس خیال تند - راکب بسی خکو |
| ۴ - بن و بن گلهام خاطرهای غناک | چنی پا مجروح سینه و دامان چاک |
| ۵ - تا رام گفت ار پای عجایب کوهی | قاف قیامتی - کیوان شکوهی |
| ۶ - کهنه قبری دیم نه قلعه فرقت | فرق سموات ندیم دا غرقتی |
| ۷ - نه قلعه فرقت جیکه کیان بی | جای کیهان از برج باروش میان بی |
| ۸ - پر سام ای بنای خرابه خابیر | اوسا صفا بخش ایساگه بی نو پیر |
| ۹ - بهم بو اچا هرچی مکرانی | باهت کی بی - کیت بی و بانسی |
| کی بنیاد کردن ایوان طاقیت | طاق بلنگه بخت کردون روا قیت |
| ۱۱ - زد و رجمشید جم بن جام نوش | تا عهد خسرو خرقه شال نه دوش |
| ۱۲ - شاهان یلکایک باور او خاطر | بوش پایه کی بی ز کی ز یای تیر |
| ۱۳ - کیشان خاص خیال کیشان لال بخت بیسی | |

- | | |
|------------------------------------|-------------------------------|
| ۱۴ - فردی زد فتر و ردت بیان کسر | ارهای بخشایش کی دل ملخشی بیسی |
| ۱۵ - تا ای شویم چاره محنت کشیده | کرداری ز کارا برین عیان کسر |
| ۱۶ - دیم دس کرد و کشین زاری رستخیز | زلات بندر چی تا بدیده |
| ۱۷ - آهی طوف سرد یخ بنان بیزیا | بتر و شیرین له سرگ هر و سز |
| ۱۸ - و اتش ای مجنون پهبشان پشوی | بی دودی ز فرق کلش و ریزنا |
| ۱۹ - من ویم مزانم جوهای در کندی | و کوانه وه دیری تیر زد یو |
| ۲۰ - چی من کو بارقم چنگت کردن | ز سودای دردان و یل و ردنسی |
| ۲۱ - ای احوالاه مزکم هسا پیوه | چی من چن سودات و سر هر کردن |
| | بلنگه نهرم - نغکن و پیوه |

- ۲۲ - ساتی ساکت ہو گوش در و را زم
 ۲۳ - ہلی من و اصل بنای اگسادم
 ۲۴ - زد و در جمشید - کیباد چنسی
 ۲۵ - ضحاک ہو وقار - ہو تکینہ و ہ
 ۲۶ - ہرسال ایوارہ ایرش مسکن ہسی
 ۲۷ - فریدون و او فر خسروانیکہ
 ۲۸ - ہوگزگا سر سر شیکہ و ہ
 ۲۹ - منو چہرنہ پام کوشش نواختن
 ۳۰ - چن سال سلم و تور تضام کر دکن
 ۳۱ - گر شایب و کتہم - سام و زال زر
 ۳۲ - رستم ہو شوکت تہمتی ہو
 ۳۳ - کیخسرو ہو جام گیتی نماوہ
 ۳۴ - او پهلوانان کسز و دوشہ و ہ
 ۳۵ - طوس نوذر ہم - کیو و کد رزد ہم
 ۳۶ - وصف کرد پشان نمای و حسا و
 ۳۷ - مختصر یکیک فلک ببرد و فسن
 ۳۸ - منیش ہمای چہر جرگہ نازم ہسی
 ۳۹ - من او سا چراغ ہزم روشن ہسی
 ۴۰ - چو پناگہ وارث مہسرات جم ہسی
 ۴۱ - ماہر استادان - صنایع زانسا
 ۴۲ - و اندک وقتی گشتیان جم بیمن
 ۴۳ - ہنجرہی جام ریزنہ جنب ایوان
 ۴۴ - تا وقتی کارم اما و اتسام
 ۴۵ - چنی کتیزان کلہرک و گلہرنگہ
 ۴۶ - مشتری رخسارفتہ و شوق افسروز
 ۴۷ - کشت حوری حور و ج حوری صفتان
 ۴۸ - صنمہر گلچین - حوری - پسرزاد
- راز دہن کا و جگر گدازم
 چن داستانل متکن و ہا دم
 تا اما و د ور ہمای بہمنسی
 ہو سہای جرار سہمکینہ و ہ
 تا ایسا در ساق کوہ دماون ہی
 ہو شقی درفش کاویانیکیہ
 ہو طوق زرتاردانہ و ہنہ و ہ
 چنی نہ قم تکبہ گاہ ساختن
 جیش چنی جیحون زلام و گردن
 کیکا و سہو تاج چقی طاوس ہر
 ہو کر ز و کو پال سیمد منہوہ
 ہو مرصع تاج رخشان کیلاوہ
 دل ہر کین ز خون سیاوشوہ
 ہم جہانگیر ہم - ہم فرامزد ہم
 جاش نین ار پستد بیاجہ کتاو
 تا ما و د ور ہی چہر بن بہمن
 کوان کشت چنی فرش ہا نازم ہی
 دور و کام چہر ہمای بہمن ہی
 فرمانش روا - حکمش محکم ہی
 نامہ ہی احضار یکیک کیا نسا
 و شکل و تصویر ساختن محکم
 قصرم افراشتن ہمایہ کیوان
 نیان بنای مہساق ہادہ و جام
 ترنم سازان شہد اشوخ و شنکہ
 نفسہ - ہلالہ سعدہ جہانسنی
 کشت مہتاب جبین زہرہ طلعتا
 کلزار - کلنام - کلفام - کلشا د

- ۴۹ - گشیت سرمست جام باده ی هفتیق رنگ
 ۵۰ - گشیت پا کو و دنگه دُمکچی و کف
 ۵۱ - منوشان باده ی منب پیاپی
 ۵۲ - مطرب و او آواز خوش صدا لیه و ه
 ۵۳ - او ان مقامات لسه سینه شان پی
 ۵۴ - نوی خوف مرگ ذره ی ولا شان
 ۵۵ - او ان تا دوران و کامشان پی
 ۵۶ - فکر نیکردن دنیا فانه
 ۵۷ - وینه ی شعله ی شمع کافوری و چکم
 ۵۸ - بو شعله ی نسیم شفق زرده و ه
 ۵۹ - منیشت او د و لسی بزم میخواران
 ۶۰ - من که همای چهر چی انازم پی
 ۶۱ - پاتاق - سهند - قد - هلا کو
 ۶۲ - قله ی قد هار - ارگ - سفید یالی
 ۶۳ - سمنان - دامغان ساوجبلاغ و قیس
 ۶۴ - البسز واحد - پیچ پیله به باغ
 ۶۵ - پینه - شتران کوه سراند پتمام
 ۶۶ - کوه بو قیس - مکه - مدینه
 ۶۷ - پی ستین برز - یافتنه - النجه
 ۶۸ - به گشیت چی مرید سر سپردم بیسن
 ۶۹ - و طوری پایه ی ناقم پلرسن پی
 ۷۰ - هر هفته خورشیت کره نای شیسر رنگه
 ۷۱ - گرمی تا گرمی - کویسری بخاری
 ۷۲ - میخواران سرمست - من و خاطر چم
 ۷۳ - منیشتن ار برچ سلطنت ظلمت
 ۷۴ - قهقه و قیاقسی لا کمران پی
 ۷۵ - چم جمشید آسامی ی پلسوری
- رقاص پی آوا ز چغانه چلچنگ
 کرکری کردن صراحی و کف
 و یاد قباد - کیکاوس کی
 بولحن و تحریر نکیمائیه
 بارید بنده ی کمینه شان پی
 بی انازه پی پوشا بخشا شان
 هر و کف باده ی کلفامشان پی
 مایش نهاد - پیشانی
 شوان مسیری - خاموش صبحدم
 چم بیمار مویا - شم مکرده و ه
 ویش بدر کامل جمع سیاران
 کاوان گشیت چی فرشها انازم پی
 مانشیت - کوران - بن داله و
 زکان البحرین تا دم خلخال
 ایروان - شیروان شاپلا - تظیس
 امروله - الون - بن ساوجبلاغ
 باوه یال - دینارچی لنگر جام
 القبه کوان گشیتان زای وینه
 قره داغ پیوه تا بن کنجه
 پلی کمتر سنگه پاهم هورده پی
 سنگی زهلم چد دماون پی
 جاشان ه و فرق غوی ابلق رنگه
 جمع مجان - صود عاری
 کوان چی گاهی سمنان و چم
 منوشان اساس نادره و نسیدیم
 نوشا نوش بزم باده خوارانبی
 ساده ساقیان فغان فغفوری

۷۶ - صدای سنج و ساز - چنگ و بوق و عود	صورتا منیشت ا و چرخ کیود
۷۷ - باز هر نه صدای ناله‌ی سنج و ساز	چی خنگ فلک منیشت ا و آ و از
۷۸ - اول تا دوران و کامشان بی	هر فکر یاده‌ی گلغاشان بی
۷۹ - آ و آن و اودماغ طمطراقیه	من وای زمزمه‌ی خوشدماضیه
۸۰ - تا آخر دوران چرخ کج رفتار	نرد بازی ترفند لیشان کرد اظها
۸۱ - آخرای چه کرد ستم ستم ستم ستم	چم ز یک شنی - جام کرد و ریزه
۸۲ - سنگ طفرقه داله میناشان	سانا اساسه‌ی بزم چینا شان
۸۳ - و طوری زای دار دنیه برگردشان	چمان هیچ نوی - هیچ نکرده شان
۸۴ - آ و آن و بریدن چی ری و پاران	من من چی سنگ سمکوی سواران

ترجمه =

- ۱ - دوست عزیزم : من بنده پژمرده و پیرشان - روزی پیر اثر همین حیرت و
- افسردگی ۲ - خیالم برداشت - مانند فم زدگان حیرت زده - راهم به پای دژی افتاد که بر
- ستخ کوه بنا شده بود ۳ - دل به سیر و تماشا مشغول بود اما مرا سودائی دیکرد سر -
- رخش فکرت تند و سریع - راننده ناشی و نابلد و بی خبر ۴ - بن به بندگردش کردم - با
- خاطری سخت درم - با پای مجروح - سینه و دامنی چاک خورده ۵ - تا اینکه بدان مکان
- رسیدم - مکانی پس عجیب - مانند کوه قاف با شکوه آسمانها ۶ - قصری از ایام باستان بر
- فراز آن دیدم - سر بر طاق فلک سوده ۷ - بر خواجه نشین محل و مکان جلو سلاطین
- کیانی تعبیه شده بود - اثر این عظمت هنوز بدانگونه که بود بچشم میخورد ۸ - پرسیدم
- هان ای بنای خرابه و خاموش - ای کاح عظیمی که روزگاری صفا بخش بینندگان و وسایه‌ی
- آسایش و آرامش ساکنان بودی - و اکنون جز تاریکی از صحن تو پرتوی نمیدرخشد ۹ - برای
- من از آنچه بخاطر داری سخن بگو ۱۰ - مرا آگاهی ده که موجد و بانی چنین کاح فظیم که
- بیوده است ؟ ۱۱ - از دوران جمشید جم تا زمان خسرو پرویز - که لباسهایی از ابریشم زر
- دو زبرتن میکردند ۱۲ - شاهان را یکیک بخاطر آرزو بگو - کدامین از آنها مقام و منزلتی برتر
- داشتند ؟ ۱۳ - کدام یک حکمروا و صاحب جلال بودند - نیرو و هنر کدامشان بیشتر
- بود - کدام هنور بودند و هنرمندان را دوست میداشتند - اقبال کدام بلندتر مقام طلسمی
- و اندیشه کی چشمگیر بود - سخاوت در کدامشان نمایان بود و میزان بخشایش کدام بیشتر بود
- بدان میزان که ازداد و دهش بهی بخود راه نمیداد ؟

۱۴ - سطری از دفتر خاطرات خود را بیان کن - پرده از راز و روال این دنیای دون و دون پهور بردار ۱۵ - تا من کی طالع محنت کشیده - بدان بنگرم و اشکی از دیدگان فرژ ریزم ۱۶ - متوجه شدم که یلباره ناله ای از دل دردمندش بر آورد - و رستاخیزی بسا زاری و ناشکیبی بر پا کرد - سخت تر از شیونی که شیرین در مرگ پرهیز داشت ۱۷ - آهی سرد از سینه اش بر خاست و دود حسرت از قله اش بر آسمان صعود کرد و آنگاه چنین گفت :

۱۸ - همان ای دیوانی پریشان خان که همچون دیو و دد سردر کوهساران نهاده ای ۱۹ - من نیک اندامم که درد سدی و جویای درد هستی و در کشف منشا آلام زندگی حیران و سرگردان مانده ای و پشتت از زیر فشار اندوه خم شده است ۲۰ - تونیز مانند من بسا ماجراهاکه از سر باز نرفته ای ۲۱ - این حالات مغز را پریشان ساخته است - نگاههای ندارم و چیستری بر ایمن نمانده است ۲۲ - احسن لحنی سالت شو و گوشت فراده تا راز خود را با تو در میان گذارم - آری = ۲۲ - این بنا در اصل از ساخته های دوران سلطنت قوم آکاد میباشد - داستانهای چندی از آن ایام بیاد مانده است ۲۴ - همچنین از عهد جمشید جم و کعباد تا اینکه سطنب بر همای بنت بهمن استقرار یافت ۲۵ - ضحاک با آن هیمنه و ستمگریهای او - آن سپاه جرار و سپهکین ۲۶ - همه ساله عصرها جایگاهش همینجا بود - تا این اواخر که در زندان دمانند گرفتار گردید ۲۷ - فریدون با فرهی خدادادش - آن نسیم که پرچم کابانف را نوازش میداد ۲۸ - آن کزگا و سر سرشکن با آن طوق زرتار کوه نشان ۲۹ - منوچهر اینجا کوس عظمت نواخت - در همین سنج تئیه لاههای فراوان ساخت ۳۰ - چند سالی سلم و تور دال بمن بسته بودند - سپاهبانی مانند دریای جیحون از کنار میگذشتند ۳۱ - در شاسب - نریمان - سام سوار و زان زر - کیباوس با آن تاج مزین به پرها و س ۳۲ - رستم با آن فرو و شکوه تهمتئ - با آن گرزگران نهصد منی ۳۳ - کیخسرو با جام جهان نعا و تاج مرصع و درخشان ۳۴ - آن پهلوانان با یال و بهرز - با دلی از خون سیاوش خونین ۳۵ - طوس نوذرا دیدم - سردار زینه کفر - گیو و کودرزرا مشاهده کردم - جهانگیر و فرامرز از کنارم عبور کردند ۳۶ - ذرا و صاف آنها امکان ندارد ۳۶ - شرح احوال گذشتگان در این گفتار نمیکنجد ۳۷ - مختصر یکایک آنها را فلک بازنگر از میان برداشت - تا دوریه چهر پسر بهمن رسید ۳۷ - دختر چهر (همای) در اینجا به شکار میپرداخت - همه کوهساران زیر سلطه و تحت الشعاع عظمت من قرار داشتند ۳۶ - آنگاه چراغ بزم من روشن بود که دنیا بکام همای چهر بن بهمن بود ۴۰ - او وارث میراث جمشید جم بود - فرمان روا و نافذ الحکم

- ۴۱ - استادان ماهر در هر صنعت را - بوسیله نامه هالی نزد من فرا خواند ۴۲ - آنها را در اندک زمانی همه گرد آمدند - و به نقاشی و تزیین پرداختند ۴۳ - پنجره ها را شیشه کاری کردند - و مرا در بلندی و رفعت به پایه کیوان رسانیدند ۴۴ - تا آن گاه که کارها پان یافت - و در زیر سقفهایم بساط کامرانی را گسترده ۴۵ - جمع کنیزکان گلبرخ و نغمه سرایان شوخ و شیدا به تغنی پرداختند ۴۶ - مشتری طلعتان فته انگیز و شوق آور را ابروان هلالی و جبین نورانی ۴۷ - همه حوری - حوریچه - حوری صفت با سیهای مهتابی زهره جبین ۴۸ دخترانی گلچین - حوریان پریراد گلنار گل اندام و کلفام و گلشاد ۴۹ - همه سرست از یاد می رحیق - رقاصان نغمه سرا با چخانهی چلچنگ - ۵۰ - در پایکوبی با دف و نی - غزل کردن صراحی می ناپ ۵۱ - شراب انکوری راهبایی مینوشیدند بیاد بزرگان روزگار ۵۲ - رامشگران با آهنگهای خوش طنین با تحریر و لحن نکیسالی ۵۳ - همه مقامات را بخاطر داشتند - یارید کمترین شاگردشان بود ۵۴ - اندک بیهی از مرگ نداشتند - مردمی بخشایشگر و مردم دار بود ۵۵ - تا دنیا بکامشان میگشت خوش میگذرانیدند - باده های گلغام ۵۶ - در این افکاسر نبودند که جهان واقعاً فانی است و مایهی آمدنش بد فرجامی ۵۷ - همچون شمع فروزان کافوری شبها میسوزند و بامدادان خاموش میشوند ۵۸ - با آن مشعل نورانی که سحرگاه بزردی میگردید جم از خواب بر میخواست و شمع هلاک میگشت و خاموش میشد ۵۹ - بانوازندگی در بزم میخواران مینشست - او بدر تمام بود و دیگران ستارگانی کرد او ۶۰ - من که همای چهره را در خود جای داده بودم دیگر کوهساران بمنابره فرش پایه ام بحساب می آمدند ۶۱ - پاتاق - سهند - قد - بلاکو - مانسیت - کوران - بن دالهو - قلهی قدهار - ارک - سفیدبال - کان البحرین - خلخال ۶۲ - سمنان - دامغان - سا و جیلاخ - قیس - ابروان - شیروان - جبال تغلیس - ۶۴ - تغلیس ۶۴ - البرز - احد - بروج پسره باغ - امروله - الوند - سریند - ۶۵ - اشتران کوه - سراندیپ - باوه پال دینار کوه ۶۶ - ابوقبیس - مکه - مدینه - و قلاجه - مختصر کوههایی از این قبیل ۶۷ - بیستون بلند - یافته - النجه از قره داغ گرفته تا بند گنجه ۶۸ - همه و همه همچون مردان سرسپرده می بودند - آری :
- ۶۹ - سنگهایی در پایه ام گذارده بودند - آنچنان مرتفع که هر سنگ از آنها را میشد بنا کوه دماوند مقایسه کرد ۷۰ - همه روزه صرهادای کوس و کزنای بلند آهنگ از فراز کوهسار بر میخواست ۷۱ - کوره های بخاری دمامد ام فروخته میشد - مجمرها پراز خود صاری میسوختند

۷۲ - باده نوشان سرمست و من با خاطر آسوده به کوههای دوردست مینگرستم و در سحرگاه به ته ای میماندند ۷۳ - بر برج سلطنتی مینشستند و در کنار کنیزان می میزدند ۷۴ - خنده و هیاهوی لعل پوشان بود - نوشا نوش بزم باده خواران ۷۵ - جمشید آسا مینای بلسورین در دست - ساقیان ساده با فجانهای زرین فغفوری ۷۶ - فریاد سنج و ساز و چنگ و شهور و عود همچون صور اسرافیل در کوهستانها مینشست ۷۷ - باز هم از صدای نغمه‌ی سنج و سآ گوش فلک کر بود ۷۸ - آنها تا جهان به کامشان میگشت مینوشیدند و شادی میکردند ۷۹ - با آن دماغ مغرور و پربادی که آنها را بود من همچون فلک زمره‌های از گذشته بخاطر دارم ۸۰ - سرانجام دوران دون صفت و چرخ چهگرد همه را در بازی نرد - با شیوه‌های خاص خود مات کرد ۸۱ - با شوخ طبعی و ستیز کاری چهار نابود میساخت و جامهارا بر زمین زده ریز ریز میکرد ۸۲ - سنگ پرازدکی بر مینای همه زد و بزم آراسته شانرا از هم پاشید ۸۳ - طوری دستشان را از دنیا کوتاه کرد که کوی نه کسی وجود داشته و نه کاری انجام گرفته است ۸۴ - آنها همه مانند رهگذران گذر کردند و من مانند سنگی که در زیر سم اسبان کوبیده شود حیرت زده و سرگردان باقی مانده‌ام ۰ -

x

قبلاً متذکر شدیم که سه تن از شاعران نامدار لرستان در باره (کله باد) طبع آهنگی کرده‌اند این سه عبارتند از (ترکه میر) - ملا منوچهر و ملا حقلی و وعده دادیم که این سه اثر را در این دفتر بیاوریم - شعر (ترکه) را قبلاً ملاحظه کرده‌اید - دو اثر دیگر از ملا منوچهر و ملا حقلی را نیز در همین دفتر خواهید دید (ان شالله) - فعلاً کار ترکه میر را دنبال و تدویناً به نقل آثار که اشاره شد خواهیم پرداخت - ترکه را استاد ی چیره دست تعلیم میداده است به نام (نجف) از همان طایفه‌ی آزاد بخت و از آن گوینده نیز قطعات شیوایی بدستمان رسیده‌است که در جای خود بنظر میرسد - بین این دو استاد و شاگرد مناظره منظومی صورت گرفته که بسیار جالب و در نوع خود بی نظیر میباشد - در این مناظره خواننده میبندد که هر دو قسمت ساخته یک نفر است چون تمیز این موضوع امری است مشکل - باین مناظره توجه فرمائید :

= نجف =

شا بهرامه وه - شابهرامه وه	تن ها و او کسوت شا بهرامه وه
۲ - قلبم بی تاراج د لا رامه وه	ز تمنای لیل صوتا شامسه وه

یادگاری لیل ها و لاله و ه

برتن کسوت شاه بهرام کرده - دلما دلارام بتاراج برده - تنای اواز بام تاشام تشهاچیزی است
 که به یادگاری نزد من مانده است .

ترکه =

میزام تهرخار - میزام تهرخار تن زده‌ی زحمت مودای تهرخار
 دل و بند سخت هجران گرفتار ز تنای لیل ز موتا ایسوار

ها و ه لاله و ه یادگاری یار

سرورمن - تمرا تیرمژگانش خسته - دلم در لند نا کسستی دوریش گرفتاراست - ازبام تاشام
 تشها یادگاری است که از او برای من مانده است .

نجف =

جا کردن نه دل - جا کردن نه دل قلاوه‌ی مهرش جا کردن نه دل
 شوخی پروانه - شیدائی بلبل تنای پاشمع - انتظاری گل
 مرغ دل بئن شو و رامه و ه یادگاری لیل ها و لاله و ه

جا به دلم کرده - قلاب محبتش قلبمرا اسیر نموده - شوخی پروانه - شیدائی بلبل - تنای
 بزم شب افروزی - انتظاری گل - مرغ دل همواره گرفتاراست - همین است یادگاری دلدار
 که نزد من مانده است .

ترکه =

قلاوه مه‌ری - قلاوه‌ی مه‌ری بئن نه جرکم قلاوه‌ی مه‌ری
 حسرتم یمنه ساتی کم سیسری مشمارم خالان حی اسا جه‌ری
 ز او بعد بکریم گه‌نیم و بیسری مرغ دل بئن و دلم دلدار

ها و ه لاله و ه یادگاری یار

قلاب محبتی قلبمرا اسیر کرده - در حسرت آنم که ساعتی به نظاره اش پردازم - خالهای غزال
 گونه اش را بشمارم - از آن پس جانمرا فدایش کنم - مرغ دلم در دامش اسیراست - و این
 تشهای یادگاری دلدار در نزد من میباشد .

نجف =

زلیخای ثانی - زلیخای ثانسی شیرین ارمن - زلیخای ثانی
 رخسارچی حوران روضه رضوانی معانش قنیل لوه غنچه‌ی ریانی
 فم چشمه‌ی حیات آ و زنگانی معانش فرزه و روی جامه و ه

یادگاری لیل ها و ه لاله و ه

ثانی زلیخا - شیرین ارمن - رخسارش مانند حوران بهشتی - پستانها سر قدیل ناشکفته
صنح پروردگار - دهان چشمه‌ی آب حیات - پستانها برصد رسینه برجسته مینمایند - این تشبها
خاطره‌ی دلدار در نزد من است .

ترکه =

زلیخای وری - زلیخای وری شیرین ارمن - زلیخای وری
فم چشمه‌ی حیات آ و کوشری رخسارش چی حور سلسله‌ی پری
ممانش قهیل غنچه دست افشار ها و ه لاله و ه یادگاری یسار

زلیخای ثانی پیشین - شیرین ارمن - دهان چشمه‌ی آب کوثر - سیهای حوری و شپری آسا
پستانهایش چون گل غنچه‌ی ای دستمالی شده و این یادگار دلدار در نزد من است .

نجف =

شونالم برزه - شونالم برزه چی قهینه روی کوه شونالم برزه
آهنگ نام پخش نه روی ارضه حالتی تلخه - سوختم فرضه
هیچ نتهام و تنگ طعنه‌ی طامه و ه یادگاری لیل ها و لاله و ه

شپها ناله ام بلند است - چون مجنون بر فراز کوهساران مینالم - آهنگ ناله ام در روی زمین
پخش کرده - حالتی تلخ دارم و سوختم واجب است - از سرزنش طام به تنگ نمی آیم -
این است یادگاری که از دلدار برایم باقی مانده است .

ترکه =

چی نی نه کاوان نالم دیاری شو تا صونه فکر زاپله و زاری
نالم پری یاردان میرواری نقش چین رخسار - گونا گلناری
هیچ نتهام و تنگ طعنه‌ی روزگار ها و لاله و ه یادگاری یسار

ناله ام مانند نی در کوهساران بلند است - شبان تا روز همه را در ندبه و زاری میگذرانم برای
دلدارم با آن دندانه‌های مروارید آسا - رخسارش چون نقشهای چین با گونه‌های گلناری
از سرزنش روزگار حسنه نمیخوم - همین است خاطره‌ی ای که از دست نزد من باقی است .

از اینجا قوافی این ترجیحات دیکر کون میگردد :

ترجمه دیو

شیرین نگارن - شیرین نگارن بوجبین زرجام - شیرین نگارن
چاوانس ترکس نهمه خسارن حاجیان دو قوس قضا قهسارن

تا صنع انگشت کام صنعتکارن

با آن شیرینی و نقش و نگار - رشمه های زرین که بر صفحه‌ی پیشانی گسترده - با چشمانسی
مانند نرگس نیمه خمار که دو گمان ابرو بر آنها پاسبانی میکنند - تا اثر کدام آفریننده باشد
نجف =

شیرین عرعرن شیرین عرعرن پالاش سول صاف سوای عرعرن
چاوان چی نرگس نیم خفته تر حاجیان دو قوس قضا پورن

تا صنع انگشت کام صنعتکارن

دو ستم با اندامی چون سروسهی - برتر از سروسهی - با چشمانی مانند نرگس نیم خفته
که جفتی ابرو بر آنها پاسداری میکنند - تا اثر کدام آفریننده باشد
ترکه میر =

سرمه سا کرده - سرمه سا کرده دو دیدش هنی سرمه سا کرده
شوخ و شور انگیز مست می چرده چی چاواهو چریده ی چریده
یا چی برقه برق بهسارن تا صنع انگشت کام صنعتکارن

سرمه کشیده - منور سرمه‌ی چشمانش دیده میشود - چون چشمان آهوی وحشی یا نرزد، که
از برق بهاران ساطع میگردد - تا اثر کدام آفریننده باشد
نجف =

سرمه سا رشته - سرمه سا رشته دو دیدش هنی سرمه سا رشته
شوخ و شور انگیز مست می چشته چی چاواهو چریده ی دشته
یا چاوشنقار پی شکار گشته چاوانش ز برق لامع پسر ترن

تا صنع انگشت کام صنعتکارن

چشمانرا سرمه کشیده - و این کار را تکرار نموده - شوخی است شور انگیز - مستی است می
سرشت - آهوی است که درد دشته چریده است با چشمان شاهینی که دنبال شکار میگردد
چشمانی درخشان تر از برق لامع - تا اثر کدام آفریننده باشد
ترکه میر =

سپای قضاخو - سپای قضاخو کوتانی داران سپای قضاخو
فاق ز نشانان سودای مشکوپو سوهانی آودار - دشنه‌ی زهر آلو
مر تیزی تهرال طهران تن خسو وهیبت میدان قضاشان خسارن
تا صنع انگشت کام صنعتکارن

تا صنع انگشت کام صنعتکارن

لهیغه سپاهی به هیبت قضا به زبور آراسته - پارچه های زرتار مشکین و خوشبو - مژگان مانند -
 سنان آبدیده زهر آلود - به تیزی شهپر پرندگان تند پرواز در هیبت و سهمناکی قضا و قسدر
 در میدان خواراست - تا اثر انگشت کام آفریننده باشد .

= نجف =

سپای قضاخر - سپای قضاخیر کوتانی داران - سپای قضا خیر
 سوهانی آودار - موره خارا پر مر تیزی تیزبال طیران بالسدُر
 وهیبت میدان قضاشان خوارن تا صنع انگشت کام صنعتکارن

سپاهی خریدار قضا - با همه ی زبور آلات - پارچه های زرتار آتشی رنگ - مژگانساز سنگ خارا
 گذر میکند که تیزی شهپر مرغان بلند پرواز را دارند - قضا در برابر چشمانشان خوار مینماید
 ترکه میر =

صاف یمینی - صاف یمینی عجمو مدیون - صاف یمینی
 فرح بخش و طرز نقرجام چینی چی شمع مدرخشوی شونشینی
 صرافان دهر پیش ماچان بینی شوق او و شوق رعد و برن سرکن

تا صنع انگشت کام صنعتگرن

برد یمانی - عجب جلوه ای دارند - جامهای ساخت چین که نشاط میبخشند مانند شمع در شب
 نشینها - صرافان روزگار آترا بینی نامند - روشنی آنها در دل شب خیره کننده است - تا
 اثر کدام آفریننده باشند .

= نجف =

قدرت زبیده - قدرت زبیده عجمو مدیون قدرت زبیده
 سد آسا سنود مابین دیسده صنعتگر صد دست حیرت کزیده
 تا صنع نقاش نقش کشیده چه خاص مدرخشو شیرین طیارن

تا صنع انگشت کام صنعتکارن

از هب زبنت یافته (حسن طبیعی) - جلوه ای عجب دارد - بینشان میان دیدگان موجب
 حیرت است - بپنده انگشت حیرت بدن ان میگرد - آن نقاشی که چنین نقشی را کشیده است
 چه خوش میدرخشد - نیکوبهم افتاده و متناسب - تا ساخته ی دست کدام آفریننده باشد .
 ترکه میر =

ترکه میر =

طاوس ساپَر - طاوس ساپَر دودسته کلاف طاوس ساپَر
 وَاللَّهِ مَرَّ سِرْتِي لَسِرْتِي سَمْرُ بیچانه نه دور دایره قمر
 چاوان شوخس ز لالا آهوسَرَن تا صنع انگشت کام صنعتگر ن

طاوس سایه پرورد - دوطره‌ی گیسوانش بخدا مگر تارا بریشمی که از چادر او پخته باشند - بر
 کرد سیمایش پیچیده اند - پرچین پیشانی و پاسبان رخسار کلفامس میباشند - تا دست کدام
 آفریننده آنها را آفریده باشد .

نجف =

هنبرو مشکین - هنبرو مشکین دودسته کلاف هنبرو مشکین
 سیای قطرانی - سواد جینچین چی حلقه‌ی کند بهرام چوبین
 یا بال بیدا قطرانی رنگین پرچین جبین قمرص قمر ن
 تا صنع انگشت کام صنعتگر ن

با رایحه‌ی مشک و هنبر - از لابلای زلفگانش - چون قطران سیاه - سیاهی چین چین و شکن
 شکن - همچون حلقه‌ی کند بهرام چوبینه - یا پرده‌ی بیرق در معرض باد - بسیار زیبا
 پرچین سیمای نازش میباشند - تا دست کدام صنعتگر آنها را ساخته باشد .

ترکه میر =

کان بد خشان - کان بد خشان لولعل نوشین - کان بد خشان
 حصار حلقه‌ی درج در آشان هرمز ز او معدن و پرویز بخشان
 رخشان بی ز شوق شعله درخشان دارا و اسکندر پریس جو پسان
 تا صنع انگشت کام صنعتگر ن

از کان بد خشان - لولو نوشین آرا کند میدهد - حصار حلقه‌ی درج در آشان که هرمز از آن
 به پرویز میبخشید - درخشان چون نور لامع - دارا و اسکندر دنبالش میگردد تا مرسته
 کدام آفریننده باشد .

نجف =

بد خشان کان خیز - بد خشان کان خیز لولعل دعدن بد خشان کان خیز
 منای معتدل - مایه‌ی ماه - سر بیسز یا پره‌ی نی روز هرمانان تیسز
 یا لعل با زوی خست بر پریسز خراج مرکب دد اسکندر ن
 تا صنع انگشت کام صنعتگر ن

گوهری از معدن بیرون آمده - لب مانند لعل لانی - مناعی مناسب با هنر استاد هنرمند
شکری که تنها درسی وجود دارد - یا گوهری که در بازوی خسرو پرویز بوده است و آن خراغ
پیشاه صد اسکندراسب - تا ساختهی دست کدام صنعتگر باشد .
ترکه میسر =

آب حیاتن - آب حیاتن دهان سر چشمهی آب حیاتن
گشت چپ ستاره روی سمواتن برین برچشان ویندهی اخترن
تا صنع انگشت کام صنعتگرن

آب جان بخش است - دهانش پیشه‌ی آب زندگانی است - بر جسم مرده روح میدهد - اسکندره
بدنیای این آب حیوان وارد در ظلمات شد - ستاره‌ی آسمانها را میباند - پرتو افشیش مانند
اخترانست - تا دست کدام صنعتگرش سرشته باشد .
نجف =

آب زندگانی - آب زندگانی دهان سر چشمه‌ی آب زندگانی
نقشی ز اوراق ارزنگ مانی عقدی ز مروار رشتته‌ی دندان
مر ستاره‌ی قطب رشت رحمانی گاه روشنی روز - گاه لیسل تارن
تا صنع انگشت کام صنعتگرن

آب زندگانی - دهان سر چشمه‌ی آب زندگانی - نقشی از دفتر ارزنگ مانی - دندانهای چون
رشته‌ی مروارید - مکر ستاره‌ی قطب - با روشنائی روز - گاه هم مانند شب تار - تا دست
کدام صنعتگر آترا سرشته باشد ؟
ترکه میسر =

شیشه‌ی دوربین - شیشه‌ی دوربین صراحی گردن - شیشه‌ی دوربین
فجان چینی فغفور چینکن لیالب و ریو کیسل انگبینکن
صاف ز العاسن - سفت و سنگینکن واللّه درخشان ویندهی اخترن
تا صنع انگشت کام صنعتگرن ؟

شیشه‌ی دوربین را ماند - صراحی گردن بلورین او - زنج چون فجان ساخت چین با همه‌ی
ظرافت - لبان به شیرینی صل - تراش العاسن است بدان وزن و سنگینی - بخدا همچون
ستاره‌گان میدرخشد - تا کدام صانع آترا به وجود آورده باشد ؟
نجف = مینای بلوری - مینای بلوری گردن صراحی - مینا بلوری

لبالب و ریژ کهل طهسوری دهان چی فنجان چینیسی بلوری
صافتر و العاس سفت سیفوری دستش سریزا ا و سای طهارن
تا صنع انگشت کام صنعتکارن

از جام مینای بلوری پیمانه ها لبریز است - گردن چون مینا - دهان مانند فنجان چینی -
درخشان بگونهی العاس - تراش استاد صیغور - دست استادش میرزاد که در تاسپ آن حد
اکثر مهارت را بکار برده است - تا ساخت کام صنعتگر باشد .
ترکه میسر :

سینه سیم صدف - سینه سیم صدف صد احسن و صدر سینهی سیم صدف
له باغچهی بیان لیک کافسرف واللّه مَرورق حاشیهی زربف
یا پریهی سیف صفا روی صفا چی لوح محفوظ مسرش انورن
تا صنع انگشت کام صنعتکارن

سینه به رنگ سیم ساده - از صدف گرو برده - صد آقرین براین صدر - از باغچهی مشکبوی پستانها
تاحقی ناف همتائی ندارد - مکرورق حاشیهی زربفت یا شعاع پرقی نیرو مند که از خورشید
منعکس میگردد - لبهارا پوشش دورشتهی سرواید قرار داده - تا کددام انگشت این نقش
زیبارترسیم کرده باشد .
نجف :

سینه سیم صاف - سینه سیم صاف صد احسن و صدر سینهی سیم صاف
و باغچهی بیان ماهی تنگ ناف واللّه مَرورق حاشیهی زربصاف
یا برق لامع خور و موج طساف لوچی لعل کان صدف مروان
تا صنع انگشت کام صنعتکارن

سینه سیمگون - صد احسن بر چنین پدیده ای - موها تازیر پستانها فرو ریخته و باغچه ای راماند
که پس دل انگیز و تعاشائی است - مکرها رچه ای که از زر حاشیه کاری شده باشد - تا دست
کدام صنعتگر آتسرا آفریده باشد ؟
ترکه میسر :

نارنجی معان - نارنجی معان د و لپهوی نارس نارنجی معان
معان و شکل شاههی دمعان جفتی گوهرن و پهر همان
برق نما - سدیل قبه روی معان شهدشان شطای درد پهارن
تا صنع انگشت کام صنعتکارن

پستانهای نارنجی - یا دولیموی نارس - یا دستبوی خوشبو - جفتی گوهر هستند از درهای
 صان - شکل دو قه‌ی سیمین پرفراز قدیل - شیرینی شان داروی شفا بخش بیماران میباشد تا
 آفریده‌ی دست کدام صنعتگر باشند .

■ نجف =

پوس کامر نهپو - پوس کامر نهپو	دولیموی نارس - پوس کامر نهپو
مان شمامه یا جفتی لیمو	نیم نوا - نورس - ساپورده‌ی نو
برق نما قدرت قوه‌ی قدرت جو	شهد شان شکر زام منکسرن

تا صنح انگشت کام صنعتگرن

چه پوست لطیف و تازه ای - بر روی دولیموی نارس که شمیم خاصی دارند - یا دود دستبوی
 زیبایی که زیباتر از لیمو هستند - کم قطر - نورس - سایه پرورد به رخسندگی برق با نیروی
 جاذبه ای زلف قضای آسمانی - شهد شان شفا بخش زخمهای مکر است - تا کدام صنعتگر آنها را
 نقاشی کرده باشد ؟

■ ترک مهر =

شمع کاری - شمع کاری	خال زریه زریه شمع کاری
طرح صورت پن سول چناری	زریه زمردی - زریه رنگاری
زریه سوسنی ژسرنساری	خالنش و نقش مانی اوسرن

تا صنح انگشت کام صنعتگرن

پراز پدایح صنح - زریه خالهایی اشباع از زیبایی - به بلندی سرو سوسیزی چنار - زریه ای
 زمردگون - زریه ای رنگاری - زریه ای از سوسن سایه پرورد - خال و خطی بالاترا نقشهای مانسی
 تا کدام انگشت او را آفریده باشد .

■ نجف =

چنی ماویه - چنی ماویه	چنی ازرقی - چنی ماویه
چنی سوسنی زمرد آویه	نیل نیل انگیز - سنبل ساویه
هم سوسن پره - هم تراویه	چنی کلبرگه - چنی کلنارن

تا صنح انگشت کام صنعتکارن

زیبایی کلپهای ماوی - دسته ای ازرقی - دسته ای ماوی - دسته ای برنگ زمرد ایی برنگ نیلی و
 شکل سنبل - هم سوسنیر - هم تراوی - چون کلبرگه کلنار - تا دست کدام صنعتگر آفریده باشد ؟

مشاره و طبع از نالی نجف آزاد پخت با شاکرد بزرگوارش (ترکه میر) را من باین مقدار و تعداد توانستم گرد بیاورم ولی بعید نیست که این مشاره بیشتر از اینها بوده باشد که متأسفانه به آنها دسترسی پیدا نشده است - یارد یگر یا آوری میکند که ترجمه هیچگاه به لطف و زبانی اصل نیست لکن به گفتمی معروف (کاجی به از هیچی) باز تا همین اندازه ترجمه‌ی این ابیات برای آنها‌ی که با گویش (لکی) آشنائی کافی ندارند ناسودمند نخواهد بود بحال و به درج چاپ کنساً نیز ما را باین ترجمه نیاز کامل هست

x

ترکه میر آزاد پخت از دستان صمیمی (محمد تقی مومند دلفانی) بوده است - این سرایند^ه توانادر رثای دوست قصیده ای سروده است که در آن حق مطلب ادا گردیده - در این قصیده^ه بتاريخ درگذشت استاد نیز اشاره شده و از این لحاظ ارزش بیشتری دارد - اگرچه به ناسب (مشاره) این شاکرد با استادش میبایستی بلافاصله دنبال کار نجف را بگیریم لکن بخاطر ماده تاریخ مذکور همچنین دوستی بین آنها گفته های محمد تقی را ذکر سپهر یگارد رج آقا نجف میرد^ن

از محمد تقی

رثایه :

- | | |
|---------------------------------|-------------------------------|
| ۱ - میرزام ریزنا - میرزام ریزنا | هنی هم فلك رنگی ریزنا - |
| ۲ - رنگزی سابق سالان بهیزنا | دودی ژدماغ دنیا خیزنا - |
| ۳ - ای کهنه مهار فاید ژری بکر | ذوق و شادی گشت و یکجایی دَر |
| ۴ - همد و پیمانش او کمین تاسر | هرچار و مردم ما و روضر |
| ۵ - اول انعامش بو طور افزونکن | بخشش چنی کنج قارونکن |
| ۶ - غوش و عدد ریگ هامونکن | باز یافتش و وزن دریای جیحونکن |
| ۷ - نه اخی آگاه و اخبارشکن | نه نیی واقف و اسرارشکن |
| ۸ - نه موسی مخبر روزگارشکن | نه همی زانای لیسل تارشکن |
| ۹ - هر به مزانم او کم مختارن | هفتم مرش و حرفا و بهر قرارن |
| ۱۰ - صانع و صنعتگر سما و ستارن | فایین شونش حکمش اظهارن |

))) ایسا وای تاریخ الفاذگذشته سله - ۱۱

سنه و دهمت وس شش گشته

- | | |
|----------------------------------|---------------------------------|
| ۱۲ اسم طمش لحم لوکیل پرشته | شهرش و سوم صفر نوشته |
| ۱۳ پایمی بی شرطیش ژ نو پنا کسیرد | ترکه میر ژای دور دنیه فنا کسیرد |

- ۱۴ - رومحضر و ایل واحشام اظهار کرد
 ۱۵ - هی روی هاوار مولانا و زهر
 ۱۶ - روی او نظم بن نظامی نظیر

شورا - شیرین گو - خوشخو - خرد من
 ۱۷ - دانای درس و بحث - زانای هر سخن

- ۱۸ - ابیات اوصاف شهنشاهان بکن
 ۱۹ - سعدی سلیقت - حافظ مجاز بی
 ۲۰ - لبیبی لهاب - قرآن حفاظ بیسی
 ۲۱ - فردشته او به اهل فارس چاوبسی
 ۲۲ - بازارش کالای زمین قشاش بیسی
 ۲۳ - له باغ ترکیب نونهال او بیسی
 ۲۴ - گو پند می سخن زلف و خال او بیسی
 ۲۵ - طواف تربت پای پیران او بیسی
 ۲۶ - هام درس و هام بحث د پیران اهی
 ۲۷ - مداح اعجاز پیغمبران بیسی
 ۲۸ - ثنا خوان رزم تاج و سران بیسی
 ۲۹ - هزار و یک اسم الله زاننا و ی
 ۳۰ - درس و د پستان دارا ساننا و ی
 ۳۱ - مرید طی لا پنجام او بیسی
 ۳۲ - گذارند می فرض صبح و شام زو بیسی
 ۳۳ - سلسله و دلفان و طرهان خاص و عام
 ۳۴ - شوان تا و روژ - ز صوتا و شام
 ۳۵ - زینل و او رونق حوری واره و ه
 ۳۶ - بو حال پشوی بیسی قراره و ه
 ۳۷ - لو پلاس سر پوش خفتان زر بیسی
 ۳۸ - شحرین که میرزام شعر لیش بسته بیسی
 ۳۹ - دم ویم چی نیش افعی گسته بیسی
- و صاف حالات محبو پان رن
 هاتف سیرت بی - فرد و سی رانی
 انوری الفاظ - الفی الفاظ بیسی
 له اکراده وه ابیاتش بساوبسی
 گوهر ایزان و ار ایزان و لاش بی
 غزل خوان خال هر غزال او بیسی
 نمایانای دانای کنج لال او بیسی
 و باطن مراد گشت میران او بیسی
 هام بز و هام رزم کبیران او بیسی
 و صاف خلاصان پر هنران بیسی
 تعریفچی رونق حور پکران بیسی
 هر اسمی چن فرد و نش و نا وی
 داور بی نشه لیش ناماننا وی
 ستر حسابات سر انجام او بیسی
 فرد نیک اندیش نیکونام او بیسی
 هر روز شانه بی مرگ میرزام
 ذکور و اناث ایل و اهتمام
 و او ششمه بهم شمع قراره و ه
 پوشا بین هیکل و داره و ه
 فک و تا کبیر نوحه گر کر بیسی
 و العا سترخ دسته دست بیسی
 شوی شرم و جور د سرد و هسته بیسی

- ۴۰- زیبا کلافان سیونگی مشکین
- ۴۱- مہوشان ملول - خواتین فکین
- ۴۲- زبھاو زصفحہی گونای گل ^{طریق} قلمی
- ۴۳- خراشان خالان ازرق ازرق
- ۴۴- پنج وقتہ اذان اللہ اکبر
- ۴۵- زاری نازاران - ہیبو ہا چہر
- ۴۶- سہمین طلعتان قاضی سہو
- ۴۷- سرمہی تور توین گرت نہ اطراف چو
- ۴۸- خلع حقیق ہی - ویغماچی سہم
- ۴۹- واہلا خیزا زای فقہد عظیم
- ۵۰- چنی چن گلان خوشبو بہاری
- ۵۱- چون موت میرزام لیشان ہی جاری
- ۵۲- نوریز گل واوہرگہ تمام چاکہ و
- ۵۳- ہروروشانہ رخ و خاکہ و
- ۵۴- شقایق قلبش داغ کرد د و ہارہ
- ۵۵- یاسمن و یاس مکسر د ہا وارہ
- ۵۶- نعنانونسین گل ہایی تونہ شہین
- ۵۷- لالہ داغ نہ دل - افاق خا موش
- ۵۸- سوسن سوسنی سیاہ نسہ دوشکن
- ۵۹- پالنے فنناک - چلالہ دلتگہ
- ۶۰- صف صاف بستن صفی و صد رنگہ
- ۶۱- باز خروش و حزن مرخان کسرد اشہر
- ۶۲- سرسر مکیلان سراسیمہ سر
- ۶۳- ہی منقار و چنگ - چنگہ ہی منقار
- ۶۴- و کسوز و اندوہ مکیوان زارزار
- ۶۵- گلان واوشیوی رنگا رنگہ و
- ۶۶- مہوشان چہ چہ کیس و چنگہ و
- ہاچاوان زہیخ چین چین نمچین
- فم دولی و دم - دم ملو و خوین
- موج و ستن چی خالہاوی جا زنتق
- روم رومزہین و مکسان ہنق
- ہکالت و دنگہ نوحہی نوحہ کسر
- خیزنا فوٹای محرکہ ی محشر
- گشت پوشانہ ہرگہ مرا آرای تو
- قمر خلاص ہی و خوف حقیر
- جو جو جاری ہی خوین و ریزی وہم
- ہی و تعزہی ارسطوی حکیم
- اہیسی - احمر - نارنجی - ناری
- دس کردن و شہین زاپلہ و زاری
- شوبو و اوفضای فرح ناکہ و
- صد حیف و اوصاف دلہی پاکہ و
- ہرقی بدنش کرد و صد ہارہ
- مواتی ہی رواد القہارہ
- ہال ہرہا - مینا گل فکین
- اوداغ نہ دل ہی ہنفسہ سی ہوش
- کوگہ ہی قہقہہ - ہلہل خاموشکن
- ما ہی گلان خوشبو خوش آہنگہ
- خاک مدان اوسر - سرمدان سنگہ
- ہریک و نحوی بہین و نوحہ کسر
- زارزار مکیوان یک و یک ہتسر
- قہ قہ لحمشان مکتہبان و قار
- مواچان و ہم ہی رو - ہی ہاوار
- نلان و اونوحہی خوش آہنگہ و
- ہر آخ مکشین و ہر رنگہ و

- ۱۷ - میرزام و اوسرای تار و تنگه وه
 ۱۸ - هرچن فریادم و خاك و سنگه دا
 ۱۹ - نهشت او درینم و هجران زامت
 ۲۰ - یارب و حرمت نهیسی پیشکار
 ۲۱ - و طاهری طبع فاطمی پاکباز
 ۲۲ - و فرمان تو بهیای بیسی نیماز
 ۲۳ - دری و ابواب جنت لوش باز کسر
 ۲۴ - تقی فکینه بیشتر و دیپسر
 ۲۵ - فوت بهیاین ز هر چون ز کمانی سیر
- سرنا و او بالشت خسار و سنگه وه
 نه يك بار جوان - نه و نسیم دنگه وا
 دیدار میرزام گفتا و قیامت
 ثانی و معجز مولای نیکوکار
 و د و گو شواری پای مرش اصراز
 ترکه میر زای دور دنیه کرد پرواز
 او و حوریان بهشت دمساز کتر
 بیشتر و دیپسر نظامی نظیر
 تا نهیات فقدان میرزام (ترکه میر)

ترجمه

- ۱ - سرورم - یار دیگر ظنک رنگی بریخت ۲ - رنگیزی که همواره رنگهای بالای رنگه میریزد - این حادثه دود از دماغ دنیا بر آورد ۳ - کهنه صاری که طابد را هم از راه بدر میکند - ذوق و شادی با گریه و زاری کنار هم گذارده ۴ - با هیچکس عهد و پیمان بر سر نمیزد - هر بار بر مردم جهان خسرانها به پارمی آورد ۵ - نخست پخشایش او آنچنان فراوان است که گنج قا رین نمونه است از آن ۶ - پخشایشی بتعداد رنگهای بهایان - باز یافتش به ظرفیت دریای جیحون - نه اخسی (منظور جبرئیل است) از افکارش آگاه است ۷ - نه نبی و اوقف بر اسرار گوشت ۸ - نه موسی خبر از روزگارش دارد - نه همی دانایر گذشت شبهای تار اوست ۹ - همینقدر میدانم مختار آن کسی است که هفتین مرش به قدرت اراده می او بر قرار مییابد ۱۰ - آفریننده و سازنده آسمانها و ستارگان اوست - بی نشانی که همه جا نشان آشکار دارد ۱۱ - اکنون که مسال ۱۲۳۶ هجری قمری و بحساب ترکی (لحم لولیل) و سوم صفرالمنظر مییابد ۱۲ - روزگار از نو کارهارا بر پایهی بد عهدی قرار داد و (ترکه میر) را بواد می مرگ فرستاد ۱۳ - روز رستاخیز بر ایل و اصحاب آشکار ساخت - یار دیگر خوبی بی رحمیش را نشان داد ۱۴ - فریاد و اسفا از مرگ مولای وزارت مآب ما ۱۵ - سرورم - پس از تو سامانم تنه و چراغ زندگانم بخاموشی گرا ۱۶ - فریاد از مرگ سراینده ای که ثانی نظامی بود - داد از درگذشت آن نویسنده جواهر کلام صاحب قلم ۱۷ - مرد مشورت - شهرین سخن - دانای درس و بحث - واقف بر همه سبک های سخن سرالی ۱۸ - توصیف کننده کردار پادشاهان داد گستر - که شاگردان مکتبش پسر طوم الهیات مسلط بودند ۱۹ - سبک سعدی و اندیشه می حافظ را دارا بود - سیرت هاتفا را

داشت و هر راز استعداد (فردوسی) آگاه بود ۲۰ - لیبی لهاب و حافظ قرآن بود - لفظ انوری و شیوهی الفی را برگزیده بود ۲۱ - سخانش در هلاک فارس انتشار داشت ۲۲ - بازار ادبش مطواز قشاش زیباقت بود - جواهر سخن را بر ایگان و اربان در اختیار داشت ۲۳ - بهترین فرزلهای طاشقانه در توصیف آهوروشان او میسرود ۲۴ - گویندهی محسنات زلف و خال بود - گنجهای جواهر کلام را او ارائه میداد ۲۵ - زیارت کنندهی تربت اولیا^۱ الله بود - آن مراد همهی بزرگان ۲۶ - همدرس و هم بحث دبیران - هم رزم و هم بزم امیران ۲۷ - ستایشگر اعجاز پیمبران - وصف خوبریان و معرف هنرمندان ۲۸ - بیان کنندهی نیروی روزندگان - رونق بازار حوری و شان از اختصاصات خامهی او بود ۲۹ - هزار و یک اسم خداوند را در بر سر داشت و برای هر اسمی اشعاری میسرود ۳۰ - از دبستان دارادرس خوانده و به تشنه خاص واصل شده ۳۱ - مرید طی لا ینام بود - از اسرار (سرانجام) آگاهی کافی داشت ۳۲ - نماز گزار - نیک اندیش - نیکونام و بزرگواری بود ۳۳ - سلسله - دلفان - طرهان و ضمیم و شریف مرد وزن - ایل و طایفه ۳۴ - از بام تا شام همه در حال زاری و مویه گری سرورم هستد ۳۵ - زنان با آن رونق حوری وار - سیمای نورانی و درخشان ۳۶ - با حالتی پریشان و بی قرار اندامشانرا با پلاسپوشانده بودند ۳۷ - در زهر پوشی از یلاس پیراهن زرتار بود - فلک تحت تفسیر زاری مویه گران قرار داشت ۳۸ - گیسوانی که مولایم در زیباتیشان داد سخن داده بود از دم تیغهای العاسگون قطعه قطعه شده بودند ۳۹ - کارمن گزیدن لیبها و فشاری - دند انبها مانند نهش افعی - گونه های زنان را میدیدم که از زخم ناخنها شیاید داشته بودند ۴۰ - زیباکلافان مشکین و مراحین و نیم چین باچیده بودند ۴۱ - ماهربان افسرده - خواتین فکین ۴۲ - دهان پر از فغان و خون از گونه ها جاری ساخته و خونابه پر صفحهی رخساری چون برگ گل موج بسته - از روی خالهای زنبقی فرو میخفتند ۴۳ - خراشی که بر خالهای ازرقی وارد میشد - آن لبان بوسه خواه - جولانگاه مگسها شده بود ۴۴ - پنج نویت اذان تحت تفسیر نحوه یدلخستگان واقع شده ۴۵ - زاری ناز پروردگان - نغمه های ساز هزاروز محضرا مجسم ساخته ۴۶ - سهمین طلعتان مشکین مو - همه برگه مرا پوشیده اند - اشک بگونهی العاس از چشمانی گویا بردامنها میچکید ۴۷ - و سره هارا از پیرامون نرگسانی نیم خفته میزدود - قصر از خوف قریب رهائی یافت (منظور بریده شدن گیسوهاست که طبعاً قرص صورت را نمایان میسازد و قمر از چنگه قریب رها میگردد) ۴۸ - خلق حقیق شد (رنجه باختن لیبها) و سیم به فارت رفت (درخشندگی صورت کدر و مات شده) - جوهای خون از گونه های برجسته فرو ریخت -

۴۹ - از این فقدان عظیم فرهاد و اوپلا برخاست - عزای ارسطوی حکیم تجدید شد ۵۰ - انواع
 کلهای بهاری سبید - سرخ نارنجی و عنابی ۵۱ - شنیدن مرگ سرورم به شیون و زاری
 پرداختند ۵۲ - نوروز گل با آن برگهای تمام چاک خود - شب بوها آن فضای فم انگیز و
 فزع ناک ۵۳ - رخسار برخاک همه در موجی از اندوه فرو رفته اند و در ندبه و زاری بسر میبرند
 همگی بر آن صفات نیکو و قلب پاک در رخ میگویند ۵۴ - شقایق از نواد افراشد - برقی برگها
 صد پاره کرد ۵۵ - یا سمن از یاس فریاد میزد - و میگفت هیبات از این روز محشر و رستاخیز
 ۵۶ - نحنا و نسرين براي شيون میکنند - بال برضا و مینافسکنند ۵۷ - لاله داغ بردل دار
 اقاقی خاموش - او داد اراست و بنفشه سیاه پوشیده ۵۸ - سوسن و سوسنی راسیاه پوش
 کرده اند - کیک از قهقهه و بلبل از نغمه سرانی باز مانده اند ۵۹ - بالنه متاثر و چلاله هم
 دلتنگ و دیگر گلهای خوش رنگ و بو ۶۰ - صفهارا گونه گونه آراسته خاک پرسر و سر پرسنگ
 میگویند ۶۱ - این همه جوش و خروش در مرغان اثر کرده - هر یک به گونه ای به نوحه گسری
 پرداخته اند ۶۲ - سرسری و سراسیمه میگردند - زار زار گریه سر میدهند يك از دیگر بیشتر -
 ۶۳ - با چنگال و منقار گوشت بدن را بر میکنند و قطعه قطعه میکنند ۶۴ - زار بهائی سرشار
 از سوز و گداز به همدگر میگویند (افسوس و هزار در رخ) ۶۵ - کلهای رنگارنگ - مرغان خوش
 آهنگ ۶۶ - زیبا رویان دست دست کيسو انرا در چنگ گرفته هر قدر میتوانند باه و زاری -
 مپردازند ۶۷ - مولای من ، در آن لحد سرای تنگ و تاریک - سر بر بالینی از سنگ و خشت
 گذارده است ۶۸ - هر قدر بآن سنگها و خشتها نهیب زدم - نه یکبار بمن پاسخی دادند
 و نه صدائی از لحد برخاست ۶۹ - زخم هجران بر جگر من نشسته است زهرا دیدار سرور همزیم
 به قیامت افتاده است ۷۰ - پروردگارا بحرمت پیامبر بشتاز - ثانی بمعجزان مولا امیرالمؤمنین
 طی ۷۱ - بهاکی فاطمه ی پاک نهاد - به دو گوشواری هوش الهی ۷۲ - بفرمانت ای پینای
 بی نیاز (ترکه میر) از ملک جهان و سراچی فانی پر واز کرد ۷۳ - دری از درهای بهشت
 بروش باز کن تا با حوریان بهشتی دمساز گردد ۷۴ - (تقی) بیشتر از دبیر (منظور ترکه
 میراست) رنجور میباشد - آری - بیشتر از دبیر نظامی نظیر ۷۵ - کاش زود تر میسر دم
 و مرگ (ترکه میر) را تحمل نمیکرد م -

x x

سیده
 چون پس از نوشتن آثار (ترکه میر) لزوماً به ضبط چند اثر زیبا که از (محمد تقی) بدستمان ر
 است مبادرت میکنیم و اجب میدانیم که تبار این سراینده ی چیره دست را برای دوستداران معسرفی

کنیم - شجره‌ی (محمدتقی) چنین است :

محمدتقی - میرزاطی - نقدطی - میرگه - مومه (مومن) - میرگه جد اطمی و موسس
تیره طایفه‌ی (میرگه) میباشد و میرگه برادر نورطی است که جمع هردو طایفه نورطی و میرگه
را (مال مومه) مینامند .

شعر (شکارگاه)

قصیده‌ی بسیار جالب و زیبایی است که در آن حالات یک شکارچی و اسامی ابزار و آلات صید افکنی
بادقت و مهارت خاصی بیان شده - در این اشعار معشوقه را تشبیه به (ترلان باز) می‌کند
که در دم آخر از دام میجهد و عاشق را ناکام و به‌قرار برجای میگذارد - توجه کنید =

∴ صید ∴

- | | |
|---|-------------------------------|
| ۱ - نه دوزه‌ی صید بهم - نه دوزه‌ی صید بهم | چنی حسرتند نه دوزه‌ی صید بهم |
| ۲ - زُترس طعنهی طفلان لا قید بهم | چوکی جوپای جام جعد لا جید بهم |
| ۳ - چنی زویخ نه جرگه زام دل نوشام | چن برگه و کسوت سیاست پوشام |
| ۴ - آخر و صرت آداب صیاد | سازام اثاثه‌ی اسلح دل بود ام |
| ۵ - پور و تور هردک ورداشتیم او هم | تور کتم ارپای پور و خاطر جیم |
| ۶ - هاچه‌ی تور پیوست پاچه پور کردم | لوتفاف طور اوپای پور پسر دم |
| ۷ - کل چنام چنی جای شکارگاش دا | بوحوالی پورت رای شکارگاش دام |
| ۸ - دیره دارش بهم چی دیره داران | سارق جوچی بیخ سار و نسااران |
| ۹ - گوش و نوای دنگه شقی بالیش بیسی | چم جوپای جبین مه جمالش بیسی |
| ۱۰ - خوراکم خاشاک روی مخاره بیسی | پوشاکم محنت پسر پکاره بیسی |
| ۱۱ - شوخو اوم شریک طاف تیزاو بیسی | با هاملوی حباب گوزگردا بیسی |
| ۱۲ - دس دایم و دون دلوه داری بیسی | زوان و لغت قوقو جاری بیسی |
| ۱۳ - به چنی وقتبه کله نشینیم | چمه رای دیدار دیده پر حوینیم |
| ۱۴ - هر او سا زانام پور بیسی هراسان | شقی بال باز تا وار تئوسان |
| ۱۵ - پیدا بی شفقار کلا وه ککه | سوداش صبور صیادان سنه |
| ۱۶ - اما و او اساس نبود رامه و که | پوز رجقه‌ی جعد ضهر فامه و ه |
| ۱۷ - پوهوه‌ی چاوان شکار جوړه وه | پوسودای مژگان می مخوره وه |
| ۱۸ - میان دا و رنگه ایضی مناق | پور و تورش وست و جگه‌ی با طاق |

- ۱۹- رتا و شیت دنگ قهزوی قزل پياز
 ۲۰- مادامی هام جفت خاک زمین بهم
 ۲۱- ناگاه خسور بهم وارد بسی و نم
 ۲۲- دیم شهباز و او شکل شوانگیزه
 ۲۳- سر پنجش و رنگ خوین پُوره وه
 ۲۴- نه آرایش بهم باید و نَش
 ۲۵- صیادان آسا بنیشیم او کیش
 ۲۶- مین وای فکرة وه و لام تیراز پیا
 ۲۷- ترلان باز در چی لوژ تصاف پیرد
 ۲۸- هرچه قو کردیم - دلوه و ر شَنیم
 ۲۹- مین مام سرگردان خارغ نه جرگ
 ۳۰- هامد لان په درد - په احوالمه
 ۳۱- په سخوی ای بخت چی ز ظالمه
 ۳۲- په چاره سیاه - بخت لنکمه
 ۳۳- هرکس پوینس مین وای درده وه
 ۳۴- لعنت کن وای بخت پی محنت منم
 ۳۵- خسروار غروارم احسان کن و نم
 ۳۶- (تقی) وای سبب حال پشوپه کن
- تاویای خاک بهم وینهی افسی گاز
 مات مازده ی حالات حوزین بهم
 هشمار بیسه وه فسام تَسْکونم
 بوقیا و او بهر بازان بیسه وه
 دل و بهج و تاب حلقهی توره وه
 بکیرم رجهیم رانس پَسْکوش
 کهنه دا ظنیم صافی کسرم لیش
 قلا و می مهرش قهی دل کاز پیا
 هنی هم هوای مکان قساف کیرد
 باز نیش او مغاز - مین خجیل منم
 مردی نیم نفس محو مجنون پسرگ
 په هم سرگذشت و ایسور سالمه
 په کج تا کجی روی اقبالمه
 په آخر صلات د مای دنکمه
 وای درد گران و رک کرده وه
 تف کن وای چاره ی تاویای توکم
 پسرین وای رخت و زافان سنم
 ترلان تاوارش و دام در چه کن

ترجمه

- ۱ - در صدد تهیهی وسایل شکار بودم - همچون حسرت زدگان در چنین فکری پسر میبرد م
 ۲ - ترس از سرزنش مردم نداشتم - مانند مرتاضان و جو کبها - مایل دیدن گردنی پلوسین
 بودم که از لابلای کپسوان پشیم میخورد ۳ - مسافرهایی خون جگر از زخم دل نوشیدم -
 چه لباسهایی که از رنج و ملال بر تن آراستم ۴ - تا اینکه با تلاش و جدیت فراوان اسباب شکار
 را که صارت از دلوه و دام بود آماده ساختم ۵ - پور (مرضی است بزرگتر از کاکلی و از تهره
 جغد که چشمانی زیبا و فریبنده دارد و در فارسی آنرا (شباهنگ) یا (مرغ حق) نامند) و
 تویرا با هم برداشتم - تویرانزید یک پورا ستوار کردم و با اطمینان خاطر بانتظار نشستم ۶ -
 بند تویرا بر پای پور حلقه کردم - بندی از قصاب تویرا بر پای دیگری گذاشتم ۷ - کهنکساره

مطمئنی چیدم - در نقطه‌ی دذرگاه صید - و این مسیر را در نزدیکترین مسافت منظور داشتم

۸ - مانند منتظران ماه نو - چونانکه ردّ دزد را در روی یخهای محفوظ از حرارت خورشید برگیرند ۹ - صدای شقه‌ی بلس را میشنیدم و چشمانم در جستجوی سیمای نازس بود ۱۰ - خوراکم خزه‌ها و جلبکهای روی مغارها و پوشاک افکار محنت‌زا و غمهای حول اندیز ۱۱ - باشرو طافه‌ی آبهای تند خیز هم‌خوابه بودم ۱۲ - خیالاتی زودگذر مانند حبابهای سطح دریا داشتم - حبابهایی که در موج قرار گیرند ۱۳ - مدتی این کمین کردن به دراز کشیدم - در انتظار دیدار ش دیدگانی خون‌پالادارم ۱۴ - آنگاه متوجه شدم که پور هراسان شد و شقه‌ی پالمایش در تراس کوهساران منعکس گردیده ۱۵ - پیدا بود شفقار (نوعی باز شکاری است) با کلاهک کده که سودایش صبر و قرار از صیادان سلب کرده ۱۶ - با هیمنه و شکوهی نوین نمودار شد - با جقه‌ای زرین بگونه و عنبر سا ۱۷ - یا آن چشمان عشوه‌گر شتارچو - با آن مرکانهانها مخمومی زده ۱۸ - چشمانشرا بگردش در آورد - و متوجه پانای که یورد رننا تور بسته شده بود کردید ۱۹ - از انعکاس ناله‌ی شهپیر قزن باز - همچون افعی زردسان بر خود میپیچیدم ۲۰ - مادام که با خاک و خاکستر زمین غمسان شدم - نه ما - و ماتمزده و حالتی حزین داشتم ۱۱ - همانا دانستم که (ساعتی از) بر من وارد گردیده - غسیارن از رنگ باخته‌ام هوید ابود ۱۲ - شاهباز را با آن شش شور انگیز دیدم - با نرئسان دورین خود بر من ندریست ۱۳ - نول پنجه‌های بر به رنگ خون پور - بدن در اندیشه‌ی پین تاب تور داشت ۱۴ - خرد را آماده میساختم تا بر او عجوم برم - و پاهائی راه از خون پور رنگین تر شده بودند بنیرم ۱۵ - صیاد آسا مهبای نارسوم - و داغهای کهنه را از ن - بر دایم ۱۶ - من در این اندیشه بودم که از پیتم برخاستم و قلاب محبتی قله‌ی قلبمرا تسخیر کرد ۱۷ - شاهین باز در رفت و بند تناب را با خود برد - او باز هم هوای ستیغ کوهساران به سرش افتاد ۱۸ - عمر قدر قو قو کردم و دام را چرخاندم - او بر قله‌ی کوه بنشست و مرا خجس و سرمسار باقی گذاشت ۱۹ - من ماندم با یکدنیا سرگردانی و درونی آنگده از غمسم و اندوه - مرده‌ای نیم نفس در کسوت دیوانگان *

۲۰ - همدردان - این است حال و این است سرگذشت گذشته‌ی من - ۲۱ - این بخت سیاه و کج اقبالی و بد بیاری من ۲۱ - این روزگار سیاه و بخت‌لنگ - و اینهم دم و افسوس و - آخرین ناله‌ی من ۲۲ - هر کس مرا با این رنج و اندوه ببیند - دردی سوزان و لاعلاج و بسد و پرلشت ۲۳ - بر چنین بخت و اقبالی نفرین فرستد - و بر این چاره‌ی نداشته تو کند - ۲۵

خوارده اند و سرایم سازند - و براین لباسی که از زاغان گرفته ام بپزند .
() زاین سبب پریشانحا است که تران بازش را از دست داده و مرغ امیدش از دام جسته است

از محمد تقی =

غزل

- | | |
|---------------------------------|----------------------------|
| ۱ - قولم صراطن - قولم صراطن | واده‌ی تو من پیل صراطن |
| ۲ - ای دنیه‌ی فانی شو منزلگاتن | سرای جاویدت یانه‌ی مساتن |
| ۳ - بی عرضی مکم پی ادراک و هوش | ز تهار صد زنهار و آویدرگوش |
| ۴ - هرکسی محتاج طغرای لیموتن | آویزه‌ی زنجهر ز وج کیسوتن |
| ۵ - حفظش کرو لای خدا و پهمبر | تا قاضی محشر زت ناو مکدر |
| ۶ - اگرهم قین کین و لنسج و لاره | کمانت خم کین چی هرده جاره |
| ۷ - و نونک مژگان قواخ کسیرین دل | شهدد شکر کین و زهر قاتل |
| ۸ - مادام زایطوره بکسیرین رفتار | تقی مکرین و مرده میزار |

ترجمه

عهدی برای ابد - وده ای برای دیدار در پیل صراط ۲ - این جهان منزلگاه شبانه توسعت
و سرای جاویدان جهان باقی است ۳ - نکته ای را بمنظور سنجش هوش بیان میکنم - زنهار
بدان گوش فرادار ۴ - اگر کسی بتواخلاص و زهد و کوسرد وستی نواخت او را حفظ کن ۵ -
بیا و در راه پیران صاحب نفس از اینگونه کسان محبت خود را دریح مدار تا قاضی روز حشر از تو
مکدر نکردد ۶ - چنانچه سیتز و لجبازی میکنی - کمان ابروانرا چون گذشته تاخیم مینمائی
۷ - با نونک مژگان دلهارا سوراخ میکنی - شهدد شیرین را بدل بزهر کشنده میسازی ۸ -
مادام که رفتارت چنین باشد (تقی) را با دستهای خود بدل خاک بپرده ای .

از محمد تقی =

غزل =

- | | |
|--------------------------------------|----------------------------------|
| ۱ - مهزام مخمل کوه - مهزام مخمل کوو | رام کفت او را گهی پاچهی مخلص کوه |
| ۲ - حوری دیم له زهر برقه‌ی زین منو | چم چه راش بی وینه‌ی مانگه نو |
| ۳ - دو دیده‌ی آهوش چرخاچی بساز | ابروان خم دا و صد عشوه و نواز |
| ۴ - سپاه خیتاران نمان پیسی اعجاز | سیوان خالدار نیلسی عفریگاز |
| ۵ - لیمو شمامان ت ساء طغرای دیسز | ضچه‌ی نشکفته چی نارنو خیمسز |
| ۶ - زره‌ی گوشواره - قهقه عشوه و نواز | رفائلی روشن - شهدد شفه باز |

- ۷ - دَس پَرِد بَرگِی شَرَم وُ مَر هوا دا
 ۸ - دین دا وُ طالان - هوشِم کِرِد اسیر
 ۹ - واتِم صنمبَر مالِه زَمِر وُ خَمیر
 ۱۰ - تَمَرز عَجوزِه ی رونتق رَمیسه
 ۱۱ - سالخورده منحوس هَرنگه دانه و د ا م
 ۱۲ - دل مایل و رنگ جاد و سازان پی
 ۱۳ - قامت خم وینه ی دار پیتار پی
 ۱۴ - فرهادکش - جادوی مکر و افسان پی
 ۱۵ - عَجوزِه هشار - صید وُ مَن فافل
 ۱۶ - وُ باد صیاد لیل رَم کسِرِد وُ تار
 چی شارِق نه پشت سنجاب د ر ا م
 برگ و جِرگ و دل بیکسَا و تهر
 سرم طفلیت ماس نُسوا جِهیر
 سرد و گرم دور دنیجا چشیده
 کیف کُک زهای - رنگ و ریسو تمام
 محبوب محفل لعلت پازان پی
 شوق شوی له بان هواشی دیار پی
 مغنی خلوت پالا دَسنان پی
 وُ اشاره وات صیاد هانسه کُل
 (تقی) من چنی عَجوزِه ی فد ا ر

ترجمه

سرورم - از دامنه های (مخل کوه) میگذشتم ۲ - بهشتی دخترکی دیدم که بره ای از مو
 بصورت داشت - چشم پراهش داشتم چنانکه ماه نو ۳ - نرگسان آهو و شش راجون باز چرخا
 ابروانرا ضمن خنده و مشوه های خاص خودش خم داد ۴ - افعی زلفانرا بشیوه ای معجز نما
 برخ پراکند - گونه های خالدار - خالهایی برنگه نیلی یا مانند جای نیش کرم ۵ - پشتا
 لای گیسوان همچون انارهای نورس ۶ - زرزگو شواره ها - خنده ها و نازها - رنگی سرخ
 روشن لبان شهد آگیش را نشان میداد ۷ - دست برد و حجاب شرم را از پیش رخسار برداشت
 چون خورشید که از پشت سنجاب سر برزند ۸ - دین و دلمراتاراج ساخت و هو شمرا از سر بدر کرد
 دل و جگر را بهم دوخت ۹ - گفتم صنمبیر بیلاقت بخیر - سرم فدایت بره آهوی بهشتاز ۱۰ -
 نگو که عَجوزِه ای رونق رفته - سرد و گرم روزگار چشیده ۱۱ - سالخورده ای منحوس که -
 همواره در پی تعبیهی دام و ریختن دانه است ۱۲ - طالب لذت - در ساحری ماهر و طلاقند
 به رنگ و ریا و یکجا مقیم بزم اصحاب لهو و لعل بود ۱۳ - قامتی چون درختی پیر و پوسیده
 و شوق به خانه ی شوهر رفتن از همه ی کردارش چشم میخورد ۱۴ - فرهادکشی دنبال مکر
 و اضمون - نغمه کر و کارچاق کن خلوتگاه بلند پایگان بود ۱۵ - عَجوزِه ای هشار - صید
 از من ظافل - با اشاره ای رساند که صیاد در کمین نشسته است ۱۶ - از باد صیاد ، آهو پره
 یکباره رم برداشت - (تقی) باقی ماند با یک عَجوزِه ی فد ا ر و عالمی شرمندگی و حیرت -

الف تا (یا) توجیه

اسم بیچونت

وَبِجُونِي ذَاتِ فَايِسِي شُونِتِ	الف ایتدای اسم بیچونت
وَبِرْقِ قَتِيلِ - نَوْرَسْتَسُونِتِ	ب - وبنای طاق کعبه میمونت
وَبَانِكِ تَكْبِيرِ اللّٰهِ الْكَبِيرِ	ت - و تولای وصی پیغمبر
وَكُتُوتِ ذَاتِ بِي عَشْوَه وَرَبِيَّتِ	ث - و تاپتی ذات بی میسیت
وَجِبْهِي سَبْطِينِ بُو سَه كَاهِ رَسُوْلِ	ج - و جامه می پاک فاطمه می بتول
وَطَاقِ وَرِوَاقِ بِي خَشْتِ وَتَهْرِتِ	ح - و حاملان مرش پرنو سیرت
وَخَطْبِهِ وَاَوْرَاقِ شَامِ وَسَحْرِكَا تِ	خ - و خادمان استاده می درگات
ذ - وَذَاكِرِي صَوْفِيَانِ صَافِ	د - و درویشان راه حق شناس
وَافْرِ مَعْرُوفِ - نَهِي وَادَا بِيَّتِ	ر - و رسولان صاحب کتسا بت
وَمَجَاهِدَانِ اَرْضِ كُوفَه وَشَامِ	ز - و زواران راه بیت الحرام
وَبِرِّ وَوَحْدَتِ مَدَامِ مَخْمُورِتِ	س - و سرستان باد می طهرت
وَبُرْسِ پَادَاشِ تَا سَحْرِ بِيْدَارِ	ش - و نوشینان عبادت شعار
وَمُوحِدَانِ ذَا كُرِّ وَبَاهُو	ص - و صادق اولیای نیکو
وَمَجَاوِرَانِ مَرَشِ اَطْلَسِ فَرَسِ	ض - ضیاء فیض گو شواران فرس
ظ - وَظَهْرَاتِ دِيْنِ مَبِيْنِيَّتِ	ط - و طوف بال روح الامنیست
رَحِيْمِ وَرَحْمَنِ ذَا نَسَائِ ذِوَالْجَلَالِ	ع - و طاصیان نادم و افعال
حَيْرَانَ وَ قَدْرَتِ قَدْرِ وَجَلَالِيَّتِ	غ - و غریبان بی ما و اومالیت
وَ فَوْزِ عَظِيْمِ رُوْزِ شَمْسَا رِتِ	ف - و فانیان فوز اسرار ت
وَ قَدْرِ رَسُوْلِ مَدِيْنَةِ مَسَاوَاتِ	ق - و قادری قدرت پکتات
وَ اسْمِ اعْظَمِ رَحْمَنِ رَحِيْمِ	ك - و کتابات محطس و کلم
زَادِ وَرَا حِلَه قَهْبِي نَه دُوشِتِ	ل - و لایقیدان دنیای فرمونت
وَ مَحَاسِبَانِ نَهِي كَتَاوَاتِ	م - و منادی روز حساوت
نَعْرِ مِنَ اللّٰهِ لِسُوَايِ اَحْمَدِي	ن - و ناصران نصر سرمدی
ه - هَادِي حِي قَالِمِ بَسْرِ حَقِ	و - و ولایت و لیس مطلق
ي - وَ يَا وَرَانَ وَ ضِيَانِ صَا صِيَّتِ	ل - الف - ل سوره ای اخلاصیت
هَمْ وَ سْتُوْرِي پَسْرْدَهِي سِتَارِيَّتِ	یا حق و حرمت بزرگوار است

من عبد ضعیف گنہگارِ یکم	ز افعال ویم شرمسارِ یکم
نشانه‌های نامم و هفت حروفن	وای هفت حروفه نامم معروفن
م - ح - م - د - محمدن	عصیانم ز ریگه بحر و برردن
ت - تولای من حب علیکن	علی ز انوار حق منجلیکن
ق - و قیامت هر هانه و یم	چراغ روشن دیده‌ی ضمیم
ی - و یادم بوارشاد رسول	توبه و انابتکم بیکسین قبول
حق الناس خلق هانه گردنیم	کاهل نمازی فریه کردنیم
یو خشم و حق سید سجاد	نجی انسی یا رب العباد

ترجمه

- الف - ابتدای اسم بیچونت - به بیچونی ذات بی نشانت
 ب - به بنای طاق و رواق کعبه‌ی مبارکت - به برق قدیل فراز سرت
 ت - بتولای وحی پیغمبر و بانک تکبیر الله اکبر
 ث - به ثابت بودن ذات عاری از عیوبت - باثبات ذات بدون عشو و ریهای تو
 ج - به جامه‌ی پاک فاطمه‌ی بتول - جبین منور حسنین پوسه گاه رسول خدا
 ح - به پیام آوران عرش انورت - بطاق و رواقی که نه خشت در آن بکاررفته است و نه تهر
 خ - بخادمان آماده‌ی فرمانت - به خطبه‌ها و اوراق صبح و شام
 د - بدیویشان طریقت شناس ذ - بذکر و ورد صوفیای صافی ضمیر ر - برسولان صاحب کتاب
 به امر بمعروف و نهی از منکر ز - بزائران راه کعبه - بمجاهدان نبرد های کوفه و شام
 س - بسرمستان باده طهور که از اسرار و حدث آگاهی میدهند ش - به شب زنده داران عبادت
 شعار که از ترس مکافات شهبها تا سحرگاهان بیدار هستند ص - بصداقت اولیای نیکو
 کردار - موحدانی که همواره بذکر حق اشتغال دارند ض - بضیاء کوشواره های آسمان
 بمجاوران عرش اطلس ط - به طوفانی که از پالسهای جبرئیل هنگام پرواز بر میخیزد
 ظ - بظاهر کنندگان فلسفه‌ی دین مبینت ع - به عاصیای پشیمان از کردار پیشین - بخشنده
 مهربان و دانای مقتدر و با جلال غ - به غریبان بی خانمان حیران از جبروت تو
 ف - بفانیان فوز اسرار ت - فوز عظیم روز رستاخیز ق - به قدرت و اقتدارت - به پیامبر
 مدینه نشینت - بنام بزرگ بخشاینده‌ی مهربانت ک - به کتابهای محمد و موسی ای عقل کل و حامی
 رسل ل - به لا قیدانی که دنیا را فراموش کردند - اتانکه دتوشه‌ی آخرت را برد و شگرفتند

م - بنیاد یان روز حساب و محاسبان نه کتاب ن - به نصرت ناصران سرمدی و به آیهی نصر
 من الله برچم محمدی و - بولايت ولی مطلق امیر المؤمنین علی مرتضی ه - به هادیان زند
 استوار در طریق حق ل - الف - لام - سورهی اخلاص ی - بیاوران پری از گناه .
 پروردکارا : بحرمت بزرگواریت - به مستوری پرده دارانت - من بنده ای ضعیف کنهکار
 هستم شرمنده از افعال خویش - نشان نامرا هفت حرف تشکیل میدهند (م-ح-م-د) محمد
 مردی که بیش از رنگه بیابانها در چننهی خود گناه دارد .

ت - تولای من مهر علی است - آنکه منجلی از نور حقیقت است ق - قیامت را همیشه بخاطر
 دارم و چراغ راه چشمانم همین محبت مولا است ی - یادم بماند راهنمائیهای رسول گرامی تا
 توبه و انابه ام مورد پذیرش قرار گیرد - حق الناس مردم را در گردن دارم - کاهلی در ادای
 فریضه مرا فریه کرده است - مرا به سید سجاد بیخش - نجات ده برا ای خدای عبادت کاران .

مناظره ای جالب

قطعه شعری محمد تقی برای (ملا منوچهر کولیوند) نوشته است و چنانکه ملاحظه میشود درین
 ابیات هم گوشه ای به (باز) که همانا دلدار او میباشد دارد - چون در چکامه ای (شکارگاه)
 معشوق را شهباز و توپله باز - ترلان باز خطاب کرده و میگوید :

دیم شهباز و او شکل شور انگیزه وه بو قیا و او بصر بازان بیزه وه

جای دیگر :

ترلان باز درچی - لوؤ تناف بررد هنی هم هوای مکان قاف کرد

که ترجمه اشعار را در صفحات پیش بنظر رسانده ایم اکنون باین قطعه از این شاعر بعنوان شاعر
 نامور (لك) ملا منوچهر کولیوند توجه فرمائید =

توپله باز

منوچهریازی - منوچهریازی -	وری گذردیم یکی توپله بازی
۲ - خلق و خوشترین خاص و انازی	کلاس سررم قطاره قازی
۳ - ساحر بنجه ای - نیکو آوازی	شمیرین بیانی - افسانه سازی
۴ - بال چم و برداشت نگار کرد و ناز	پن پش ریشهی جرگ کازنا و کاز
۵ - و او کس و بابای بزرگ مکی ناز	جرگم دا و نیش مودای خدنگ باز
۶ - فردا له محشر مکن باز خاس	تقی کشته دست سفید مید و رماس

پاسخ : از منوچهر

- | | |
|-----------------------------------|---------------------------------|
| ۱ - رسی نامه‌ی دوس - رسی نامه دوس | مشغوف بهیم ژریمز نظم نامه‌ی دوس |
| ۲ - اشعار لطیف کسرتدم دیده بسوس | ژشوق و شادی نگجیام نه بسوس |
| ۳ - شنقتم مایل نونما سی کهن | فاشقی و کلرخ گل اندام سی کهن |
| ۴ - نزانم محبوب کام سر زمین کن | ترکن - تترن - شوخن - شهرینکن |
| ۵ - زاصل و نژاد کام سردمدارن | گلین بافچه‌ی کامین گلزارن |
| ۶ - نه هام صحتم - نه هام نشینم | من ارتاریکی چکوه مشینم |
| ۷ - کافی د ردت یو (منو) احمقی | خوشدل بهیم ژشمر محمد تقی |

ترجمه‌ی دو قطعه فوق

۱ - منوچهر ، باز زیبایی را دیدم ۲ - خوشخو و خوش آواز - آهوانی ماده ولی پیشتاز
 ۳ - سینه - گردن و سر همه متناسب و به اندازه - با بهانی شهرین و افسونگر ۴ - نرگسان
 نیم خفته را باز کرد و با ناز و فزیه بسوی من نگرست - بند بند وجودم را دم گاز گرفت ۵ -
 بدانکه به بابای بزرگ هم ناز میفرود شد - دلی برایم باقی گذاشت و اثر ایش ریش کرد ۶ -
 فردای روز قیامت که باز خواست‌ها شروع میشود - (تقی) کشته‌ی شست این آهویسره
 شهید گونه میباشد -

x

نامه‌ی دوست واصل شد - از طرز بیان و شکل اشعار لذت بردم و خوشنود گردیدم ۲ - این
 ابیات لطیف را پسیدم و بر دیده گذاشتم - بدانسان که از فرط شادی در پوست خود
 نمیگنجیدم ۳ - شنیدم دختر بچه‌ای را دوست میداری - آری پر گل روی پوی سیمانی مهر
 میورزی ۴ - من نمیدانم که آن محبوبه کجایی است - از ترکستان یا از مردم تاتار است -
 وانگهی چه طعمی دارد - ترش است - شیرین است - ۵ - اصلش از کدام طایفه و نسبت به
 کدام سردمدار میرد ۶ - نه با او گفتگویی داشته‌ام - نه نشستی و نه برخاستی در تاریکی
 چو بانداختن هم کار من نیست ۷ - کافی است که از این مقوله‌ی احمقانه بگذریم و دل بشمر
 لطیف و زیبایمان خوش داریم -

x

این قطعه نیز از شاد روان (ملا حقعلی سیاه پوش) برای محمد تقی فرستاده شده و در آن هم
 نام (شهباز) بهمان آمده است که منظور معصومه‌ی رام ناشدنی شاعر میباشد و این مکاتبات
 منظوم متعدد نشان میدهد که حکایت عشق شور انگیز شاعر در آن مجال بعد شمع رسیده بوده است

- | | |
|-----------------------------------|-----------------------------------|
| ۱ - تقی شهبازی - تقی شهبازی | ۱ - تقی شهبازی - تقی شهبازی |
| ۲ - ریز وراز شیرین - شیرین آوازی | ۲ - ریز وراز شیرین - شیرین آوازی |
| ۳ - بدن زکونهای قرصنویزه و ه | ۳ - بدن زکونهای قرصنویزه و ه |
| ۴ - نژانان نسیم پسروردهی کساوان | ۴ - نژانان نسیم پسروردهی کساوان |
| ۵ - تخسو - شمالی زلفی راغان | ۵ - تخسو - شمالی زلفی راغان |
| ۶ - سلسلهی زین گوشواران لرزان | ۶ - سلسلهی زین گوشواران لرزان |
| ۷ - کوکولافش شمال دا و شکن | ۷ - کوکولافش شمال دا و شکن |
| ۸ - حلقه حلقه چین حی شکا وا و ه | ۸ - حلقه حلقه چین حی شکا وا و ه |
| ۹ - هنی بی پروا شمال تن خیز | ۹ - هنی بی پروا شمال تن خیز |
| ۱۰ - پیش در قند نکرد - محو نمنوه | ۱۰ - پیش در قند نکرد - محو نمنوه |
| ۱۱ - کلبل ز پنجه خا ز زبان سانا | ۱۱ - کلبل ز پنجه خا ز زبان سانا |
| خط خط خیاران خال خاصم دی | خط خط خیاران خال خاصم دی |
| ۱۲ - کرکره پلور جهد مینام دی | ۱۲ - کرکره پلور جهد مینام دی |
| ۱۴ - زرد نه نیشان لوح سیمم دی | ۱۴ - زرد نه نیشان لوح سیمم دی |
| ۱۵ - گل و دم بازان نورسید آمدی | ۱۵ - گل و دم بازان نورسید آمدی |
| ۱۶ - حکای ناف منقوش اوسای چینم دی | ۱۶ - حکای ناف منقوش اوسای چینم دی |
| ۱۷ - حقلی شریک پاد شمال پی | ۱۷ - حقلی شریک پاد شمال پی |

ترجمه

تقی : منبم یکروز شاهبازی را دیدم ۲ - با ریزه کاربهای شیرین و آوازی خوش آهوبره ای
 پیشا پیش کله های آهو ۲ - بدن مانند قرصنور - که از زیر قبالی از حریر برق میزند ۴ -
 پرورش یافتهی کوساران که هنوز نسیمی برداشتن نوزده است - سیاه چشمن بسیار شوخ
 و گستاخ ۵ - چون باد شمال زود گذر - بادی که از شیار کوهساران و زیدن آقازد - در
 جست و خیز و حرام آهوان وحشی قله نشین ۶ - گوشواره در گوشهای لرزانش و شمیم
 گیسوان شهر آگین - مشک چین و ختن را ارزان ساخته است ۷ - زلفها دسته دسته بچنگه
 نسیم افتاده - مود وکل و بیجاده را خرمن ساخته است ۸ - حلقه حلقه و بیجان پسان ازدها
 مارهایی که رم میکردند و بهوا میرفتند ۹ - هنوز بدون بیم از پاد صبانمخو است دست پترکیب
 مازان زند ۱۰ - خود را گرفتار نکرد و محو و مبهوت نماند - کره از حلقهای گیسوان گشود -

۱۱ - کلید از دربان گرفت و گنج باد آورا بمن نمود ۱۲ - خطوط خوش‌نقش و زیبای خالها دیدم - هم شیه - هم سیم و هم الماس بودند ۱۳ - کرکری بلورین گردنش را مشاهده کردم نقشی از بارفتن شاهوار ۱۴ - زمره نشاندهی در لوح سیم دیدم - فیروزه را در جام جسم نگرستم ۱۵ - انارهای نورس به چشم خورد - بهشتی میوه هالی که کسی ماننشان رانچده است ۱۶ - حقه‌ی نافا پا نقشی از استادان چین را نگرستم - طلسم درهای بسته‌ای را مشاهده نمودم که هیچکس را یارای گشودن نیست ۱۷ - (حقلی) با باد شمال شریک شد تا بتواند آن زلف و خال و ریزه کاربهارا ببیند و در یابد -

محمد تقی پاسخ میدهد =

جناب‌ها و گوش

- | | |
|-----------------------------------|--------------------------------|
| ۱ - جناب‌ها و گوش - جناب‌ها و گوش | فرمایشات چی درها و گوش |
| ۲ - اشعار چی می کردم جره نوش | ز یاد هی نظمت بهم مست و مد هوش |
| ۳ - جمعی حق شناس در جمع تون | مزانم حسود گفتار منین |
| ۴ - گاه ز روی غرض اشعارم جمل کن | گاه معرفی من و نا اهل کن |
| ۵ - استغفرالله من و پندای رسول | حاسدان بوجهل دین بلفضول |
| ۶ - مسیله وار مککن کذا هم | بولهب آسا مکدن عذابم |
| ۷ - اگر دروگو من بوم یا آن | خوه مان سرنگون - پانه مان هرا |

ترجمه

جناب : ۱ - بگو شم رسید - فرمایشات ترا همچون در آهزی گوش کردم و از سکر نظمت مست و مد هوش شدم ۲ - این ابیات شیوا مرا از خود به خود ساخت ۳ - ده ای حق شناس هر گدایت جمع آمده اند - آنها نسبت به سروده های من حسد میورزند ۴ - گاه اشعارم را مغرضانه جعل میکنند - گاه به نا اهل معرفی میکنند ۵ - استغفرالله من همچون پیامبر و حسودان در قالب ابوجهل - مغرض و بد خواه ۶ - مسیله وار تکذیب میکنند و بولهب - آسا عذابم میدهند ۷ - دروغ گوچه من و چه آنان خود و سامانمان سرنگون و هیران کردیم ملا منو چهره به محمد تقی =

تقی :

- | | |
|---|---|
| ۱ - من کترین عدم ز اصحاب بوش | گرد شمع شعر تو پس شایتم پروانه و ش |
| ۲ - گر که کز شعر فهمن کسه من زاوت هیست | لیک هردار او مسکین کاسه داغدن و |
| ۳ - من له جنب شعرزانان همچو مسکینان زار | خوشه چینی کم زار باهان چه بیگانه چه خوش |

- ۴ - گردلت مایل و نظمن می بپو کارت و نظم نی و مثل مخلص غمناک احمد برده میش
 ۵ - بعد ازین ای گیان شیرین او می صاحب کما دست و پاهر چار فالج کوریم از و چیش
 ۶ - دی بسمه درد ویم ارشم و غسیری منتقل کوزه سروری بشم آوم که تیش - آوم له تیش

ترجمه

آقای تقی : ۱ - من کمترین کس از دارندگان ذوق و قریحه هستم - پروانه وار مشتاق گرد بر در گرد شمع وجودت میباشد - چنانچه ارزش شعر در فهم و ادراک باشد - متأسفانه کیسه من از این جهت تهی است - اما بهر دارند و نادار بالاخره کاسه‌ی داغی میرسد - ۲ - من در کنار سرایندگان مسکین مردی را میمانم - از خرمن فصل و ادب اعم از خویش یا بیگانه خوشه چینی میکم - ۳ - هرگاه میل به سرودن شعر داری باید نخست نظمی در زندگی خود برقرار سازی نه مانند من افسرده حال و پریشان که کوسفند هاللا یمررا احمد نام بتاراج برده است - ۴ - از این به بعد خواهیم دید که چنین شخصیت ناچیز را مرد صاحب کمال بحساب خواهند آورد بادست و پای فالج و از هرد و چشم کور - ۵ - این درد که دارم مرا بس است که ارشم را بیگانه ای غصب کند - آنکه سرتی به کوزه ای مانند سهم و حقون مرا تصاحب نماید - آیم در اجاق - آیم در اجاق - ۶ -

پاسخ : از محمد تقی =

- ای ضوله بهترین وقتی رسی نامه‌ی زتو از شحف چی کل شکفتیم پس نیام آریان چو
 ۱ - شهد شعرت ای مزیم دل خرداره و گیان
 من چو صرافان شناسم قلب و ناقلبان و شو
 کسبنی غمی خاصه له دنیاغم مخور ای گیانککم
 احمد اربوری بشت آخر مسکینیمین از و
 ۲ - در خصوص ارت تو ای سایر آیواره سر آرندی پیشک بزان ایبه عجم - او ز عمر و

ترجمه

۱ - آقای منوچهر : در بهترین وقتی از اوقات نامه ات را دریافت کردم - ۲ - شعرت را با آنهمه شیرینی و شیوایی همه از جان و دل خریدارند - من همچو صرافان اصل را از قلب تمیز میدهم و خوب میشناسم - بی اعتنائی بعال دنیا ای عزیزتر از جان کاری است بسیار پسندیده
 ۳ - توصیه میکم که غمها را از خود برانی - چنانچه حقت را احمد غصب کرده بدان که آنسرا بر میگردانیم و بتو مسترد می‌داریم - ۴ - در مورد ارشیه ات ای آنکه سرت به سایه دم غروب میماند

(سایه‌ی سرانسان عصرها قدری دراز تر از حد طبیعی است و این تشبیه مضحکی است) -
 هرگاه خواست انکار کند بدانکه ما از حجم هستیم و او از عرب (اینهم يك ضرب المثل میباشد)

فزلی است از محمد تقی

- | | |
|---------------------------------|----------------------------------|
| شوقشِ ها و او زلف سیاه تاره وه | شهرین تاره وه - شیرین تاره وه - |
| و ناز خرامیا و گلزاره وه | ۲ - تعویذ ولای دیم بیم گلناره وه |
| سیاش لویل هوردهن سردر همه وه | ۳ - برمش نین ز قوس آرش ککه وه |
| بینایش ژباز نیکن کمه وه | ۴ - چاوان مرفزال نوارمه وه |
| لطف سلسبیل ها و او دمه وه | ۵ - بهنیش مرمینای سرلویل شمه وه |
| هر کرمه ژو او ژاودمه وه | ۶ - لو پردهی گلنار - فم زمزمه وه |
| زنج زرفجان سردر همه وه | ۷ - فرات نوشمکی و زمزمه وه |
| چی ماسعد و رهر و رمه وه | ۸ - نقش و نگارش چی ارقمه وه |
| زرافشان آرسیم نیم تا شیه وه | ۹ - کردن ها و او نقش نقاشیه وه |
| چی هور برق مدی و روی قافه وه | ۱۰ - بی نصبن نه روی سینه صافه وه |
| مر بتهی زنبق زرین بافمه وه | ۱۱ - سیل ها و او خالاندورنانه وه |
| و او صوت گیان بخش خوش الحانه وه | ۱۲ - رونق ها و او نقش پشینانه وه |

ترجمه

- ۱ - زیبای سیه چشمرا بنگر - طلای سرشارش را بارایش کیسوان سیاه - ۲ - تعویذی نرسد
 او دیده شد بزرگ کل - با ناز و مضرات در لایه‌ی پوته های گل میخامید ۳ - ابروانش از کمان
 آرش کم نیستند - موی مشکبش آشفته و درهم ریخته است ۴ - چشمان همچون فزال پیشاهنگ
 و دیدد دیدگانش کمتر از دید (باز) شکاری نیست ۵ - بهنی مانند مینالی که در آن همح گذا
 شده باشد ۶ - لب چون پره هائی نازکتر از برگه گل - دهان چون چشمه‌ی زمزم - کسیکه
 آن لب و دهانرا مکیدن کبرد ۷ - در کنار فرات یا چشمه‌ی زمزم آب مینوشد - زنجی نظیر ضیاء
 زرین سردر هم ۸ - با نقش و نگار ارقم - آهو پره ای است که همواره میرسد ۹ - نقشهای زیبا
 را زبب کردن دارد - چون خطوطی از زر بر صفحه‌ی نیم تراش سیم ۱۰ - پستانها بر صدر سینه
 مرمینش می‌لغزند - مانند خورشید که از ستیخ کوهی از مرمر درخشنده‌ی آقازد ۱۱ - خالهای
 دور زنجش تماشالی است - همچون بته‌ی زنبق یا بافت زرین ۱۲ - رونق تام و تمامی در همه
 اهلیاش نهفته است - نقطه های پنهان و مکانهای نادیدنی

در اینجا اشعار (محمد تقی) تمام میشود (آنچه ما از آن مرحوم در دست داریم) و از صفحه بعد به کار ضبط آثار (نجف آزاد بخت) میپردازیم - نجف همانطوریکه قبلاً نوشتیم در شاعری ممتاز و از جهت شخصیت اجتماعی نیز مردی محترم و در بین ارباب قلم که در آن روزگار بسیار اندک بوده اند دارای احترام کافی بوده است - برای معرفی (نجف) کافی است با استاد که او بر شاگرد بزرگواری چون (ترکه میر) اشاره کنیم زیرا ترکه میر مردی فوق العاده بوده و در تربیت او الهامه نجف نقش صدها ای را دارا بوده است - خوانندگان محترم توجه دارند که بسک قسمت از اشعار نجف در (مناظره) اش با ترکه میر ضبط کرده ایم - از پروردگار برای همه طلب آموزش میکنیم -

آثار پر ارزشی از نجف آزاد بخت

مناظره (نجف) با (ترکه میر) که بدان اشاره شد در لرستان معروفیت کلی دارد - اکنون بدرج قسمتهای دیگری از آثار این شاعر گرانمایه میپردازیم =

۱ - شیرین طلعتن

شیرین طلعتن - شیرین طلعتن
 ۲ - حوری لقاین - الف قامتن
 مولا به شیوهی شیرین طلعتن
 قیام بالاین - رشتهی صنعتن

۴ - داخل و حوران رضه معینن

۵ - طغرای زلفانیش سیای قطرانن
 ۶ - گا دیزگا بنوش گاگا مشکینن
 نیم نگاه نازش آسوی ایرانن
 گاگا پشپون - گا حلقهی چینن

۷ - گاهی کلاله‌ی جام جبینن

۸ - ابران و قین سیای چمرکن
 ۹ - قوس قطرانن - خارن - مستن
 جفتی کمانش او هم پیوستن
 بیستین و بان دیدش طاق بستن

۱۰ - صد فرهاد آریای طاقش زوپنن

۱۱ - هرچار بی خور مخبر را و جا -
 ۱۲ - خلقی حیران بین ز او صنم سیما
 بی قتل و تاراج دنیا و ما فیها
 سیماش سیمین گون زلفان چلیها

۱۳ - مدام بی تاراج خلق و کمینن

۱۴ - دماض مصنوع کلک شا پورن
 ۱۵ - پاتاسر لطفن - سرتاپا نورن
 دانهی گران سنگ گنج گنجسورن
 زمین گوهرن - پشم - پلسورن

۱۶ - سیرانش رُفینِ خالِ مشکین

۱۷ - دهان سر چشمه‌ی آب حیاتنا / اسکندر پیرش جو یای ظلماتسن

۱۸ - جای زنجِ فُجانِ ترم شاهانن / لوه لوه فغفور پسادهی رزانن

۱۹ - دل جو یای خالان خطا آئینن

۲۰ - گرگرمی گردن صراحی صافن / مینای مطلا در شفافسن

۲۱ - چن جاری و تاش مدرای طافن / سا پرور و سای طغرای کلانن

۲۲ - ز او طغرا پا بند دلی پر حویسن

ترجمه :

- ۱ - سیای شیرین دارد ۲ - مولای من - این شهوه‌ی شیرین طلعتانست ۳ -
 حوری لقای است الف قامت - پابالا به بلندی قیامت - رشته ای است از صنعت ۴ - جزو
 خوریان باغ بهشت بشماراست ۵ - طغرای گیسویش سیاهتر از قطران - نیم نگاهش آمیخته
 با ناز در قلمرو دل آشوب بر انگیزاست ۶ - گاه دیز (فلفلی) - گاه بنفش - گاه گاه مشکین
 گاه پریشان و آشفته - گاه ظریفتر از حقه‌ی چینی ۷ - گاه کلاله ای پخش بر خط پشانی ۸ -
 ابروانش چون سپاه چرخس همیشه درهم ریخته و غضبناک - جفتی کمان را مانند که پیوسته و
 درهمند ۹ - قوسی - سیاه - خمار و مست - گوئی که بیستون بر فراز چشمانش طاق بسته ست
 ۱۰ - صدها فرهاد در پای این بیستون صف در صف آراسته اند - بصورتی خوار و زبون
 ۱۱ - هریار بی خبر از جای بر میخیزد - بمنظور قتل و تاراج جهانیان ۱۲ - خلقی از آن
 صنم سیما حیران مانده اند - صورتی سیمگون - زلفانی چلیپائی ۱۳ - مدام بمنظور تاراج
 دلها در کمین نشسته است ۱۴ - بپیش نقشی است از یادگارهای شاهپور نقاش - جواهری
 گران بها در دست کنجور ۱۵ - پای تا سر لطف - سرتا به پا نور - گوهری ثمین - یشم
 بلور ۱۶ - که پرتوافکن خالهای سیاهند که بس تماشائی است ۱۷ - دهانش چشمه‌ی آب
 حیات است که اسکندر در جستجوی آن وارد در و رطه‌ی ظلمات شد ۱۸ - چاه زرخش بیمانه
 شراب شاهان - لوه لوه فغفوری است برونگه باده ای از تانک ۱۹ - دل در جستجوی خال
 هائی است که در آئین شان جز جور و جفا وجود ندارد ۲۰ - گردن همچون صراحی بلور
 صاف - مینای طلا کاری - در درخشان ۲۱ - مدتی است که در مسیر نسیم زلفان سایه
 پرور را از هم میکشاید ۲۲ - طغرائی که صدها دل در تار همویشان خون میخورند -

بدر تماسن

از : نجف =

بدر تمامن

- | | |
|------------------------------------|----------------------------------|
| ۱ - بیاض بیضاض بدر تمامن | یا قو - یا قاقم - یا نقره‌ی خامن |
| ۲ - یاسیم یا حریر - یا پرده‌ی کلن | یا مینای سر جوش پی مد اظنن |
| ۳ - یا دیبیه قیل طلای احمرن | شوان شو قشان طلای اخضرن |
| ۴ - یا نار یا نارنج یا دوکه سیمن | یا سیف خوشبوی سرخ پا چیمن |
| ۵ - قف قامتش ماوای غیلانن | آشوی ولاتن - گیرنده‌ی کیهانن |
| ۶ - یا تَهْفَلِ کشته‌ی نطفه سالانن | کج نما حسا و کج خیالانن |
| ۷ - حقه‌ی ناف نه طرز مطلای چینن | پهروزه - سیمین - نقش نکینن |
| ۸ - یا حجره‌ی خامش مشگ خام نو | مرکنج مخفی دیبای کبخسرو |
| ۹ - پنهان کرده سرکنجان قنون | کلافش مصاف عارفان هـون |
| ۱۰ - جفت ران نه طرز حوت دریالی | ابیهی و هزم عزای شیر ماهی |
| ۱۱ - په نجف و اتش و او وصف زامه | کشته بهم و دست او نوشامکه |

ترجمه

- ۱ - بدر تمام است - سپیدی کردنش چون ماه چهارده میدرخشد - یا از قو یا قاقم یا از نقره خام
 ۲ - یا سیم - یا حریر - یا پرده‌ای از گل - یا مینای سر جوش ۳ - یا قدیلی از طلای احمر -
 شبها نورهای میکند ۴ - ناراست - یا نارنج - یا دوکه‌ی سیمین - سیب خوشبوی سرخ تازه چیده
 ۵ - در کنارش دلها مکان کرده اند - آشوب و لایات و جان ستان عاشقان دلباخته
 ۶ - کج خلق و کج نمای کج خیالان ۷ - حقه‌ی نافش طرزی است از طلا کاری چین -
 پهروزه‌ای با نقش حلقه‌ی سیمین - یا کسیکه در حجره اش مشگ خام نگاه دارد ۸ -
 مکرکنج پنهانی دیبای کبخسرو ۹ - خود را از چشمها مخفی میکند - کلاف زلفانش راهی
 مصاف با عارفان و میدارد ۱۰ - رانهای مانند ماهیان دارد - سپید تر از شیر ماهی ۱۱ -
 اینهارا نجف گفت با زخمی که از هجران بردل دارد - او کشته‌ی دست دستبوی نورسیده است

از نجف :

زلیخام شوران

- | | |
|-----------------------------------|----------------------------|
| ۱ - زلیخام شوران - زلیخام شوران - | خادمان خیاط خلیش مشوران |
| ۲ - خلی خواش گا موست او حوض | او حوض موشان چی بال سر سون |
| ۳ - گا خادام چنی تخته‌ی چهل مودا | گا گره زریاف تال و هم وادا |

- ۴- کا لویلا و شرق - کاچی و شمال
 ۵- کاسوزکا پنوش کاکا سوسنی
 ۶- کاسیاه چی پخت وازل سیای مین
 ۷- کاقاوهزی - کا پیرطا و سی
 ۸- فارغ و فکرستشوی کلاف
 ۹- اوسا و پنجهی پارک اقاژ کرد
 ۱۰- کلاف و حریر نازک پافه وان
 ۱۱- صان کرد خالان تحفه تراویک
 ۱۲- زریه مشک - زریه مذاخلیل
 ۱۳- زریه زره خال مشک کساری
- کامل سفین - کا پرچین خال
 کا اگرچه ای - کا تاراسنیسی
 کا پشوچی قام پشویسای مین
 کاکا زرونق شعلی فا نوسنی
 کلاف پرورده و کلا و صاف
 دس برد قلف قید و پافه واکرد
 جولان دا کلاف تا و نافه وان
 زریه و نیلی - زریه و ما وی
 زریه کل طوق زریه سوسن کل
 طرح صورت پهن چینی تا تاری

ترجمه

دلداریه گیسوانرا شستشوداد - خدمتگزاران ابریشم گیسورا شستشو گرفتند ۲ - این موهای
 خوابیده را بر سطح حوض پخش میکرد - موها مانند بالهای سوسوز (اردک نر) بر روی
 آب موج میزدند و چپ و راست میرفتند ۳ - گاه خادم خانه رادر تارهای موج فرو میبرد -
 گاه حلقه های بسته را از هم میگشود ۴ - گاه بسمت مشرق و اول میخوردند - گاه پسوی شمال
 پخش میگشتند - گاه به مشاطه لعل لپهامیبرد اخت - گاه پرچین خالهاراصیال میداد ۵ -
 گاه سبز - گاه بنفش - گاهی سوسنی - گاه تاراسنی ۶ - گاه تیره تر از پخت از ازل سیاه مین
 گاه پژمرده تر از سیاه پریشانم ۷ - گاه قاقاوهزی - گاه پیرطاوسی - گاه چون پرتوفانوس
 ۸ - از شستن گیسوان فارغ شد گیسوانی پروردهی کلاف صاف و معطر ۹ - انگاه پانگشتان
 پارکش اقاژ بکارکرد - دست برد و قفل درب پافه از هم کشود ۱۰ - کلاف پافه از ابریشم
 خالص و حریر نازک - تاناف جولان داد ۱۱ - خالهای تراوی را صان ساخت - زریه ای
 از نیلی - زریه ای از ماوی ۱۲ - زریه ای مشک - زریه ای مداخل - زریه ای کل طیسف -
 زریه ای سیمین کل ۱۳ - زریه ای خالهای مشک کاری طرح نقاشان چینی و تاتاری ۰ -

x

پس از سردن ابیات معروف به (مفری لا نقطه) ترک میر ، نجف پروی خرده میگردد و این
 قطعه را سروده برای ترک میفرستند :

۱- ترک میر و ا نام

- | | |
|--------------------------------|-----------------------------------|
| عصره اشعار ناعده وانسام | ترکه میر و انام - ترکه میر وانسام |
| غواصان بحر پی تودیا سام | ۲ - طرح تصرف تازه نعا سام |
| تشبیه پر او سرو تازه کرده وی | ۴ - پسینای خاطر شریفانوی |
| نقطه و خال رونق اعضای اناشه | ۵ - فرما ویت حروف نقطه دار خاصه |
| عمر و اوقاعده منالی هاشتکن | ۶ - لیلیم عیمان بدر نقطه نکاشتن |
| خورشید و ارد زرقس نقطه زربافکن | ۷ - قرشیه و جام ابیضی صافکن |
| باس نقاشان - نقاشی باشی | ۸ - منکن تا نقوس مانی نقاشی |
| تعلیم اسناد قابل هسوده پو | ۹ - شاگردی شا پور ورین کرده پو |
| و دیارو العاس مودای مو اشککو | ۱۰ - پی آواز هی لیلین بیابان و دو |
| فیروزه نه سخن صد ف جاری کین | ۱۱ - زمرد نه تحت در دیاری کین |
| ازرقی نه موج مینا طهور کی | ۱۲ - لاجوردی نقش لیف لافور کی |
| خان بنوشه نقش چینسی کی | ۱۳ - صف آرا خالان نازنینی کی |
| بوسه ارحیات قیمرسالان بسی | ۱۴ - مهر و قنده انعام ماوی خاندن |
| عمر عالی مشهور محالسی میو | ۱۵ - بحر نقطه سرمشوی یور خانی میو |
| پسینای خاطر غواصان میسو | ۱۶ - خاطر شرسنا - خان خاصان میو |

ترجمه

- ۱ - ترکه میر خواندم ۲ - عصره اشعار بی نقطه را خواندم ۳ - طرحی نوربختی و بنمایم گذاشتی - غواصان دریا را بدنبال فرستادم ۴ - ایراد من مورد پسند نبود و انرا بسرو تازه تشبیه کرده بودی ۵ - قبلا فرموده بودی اشعار نغمه دار خوب است - نقطه خالی را مانند باعضای زیبایان رونق میدهد ۶ - خانم هموز بدر نقطه نکاشته و بهمان ترکیب و قاعده طبیعی و منالی باقی است ۷ - آب خوردن در جام سیمین گواراست - خورشید و ارد زرقس نقطه زرباف است ۸ - مانده است تا نقوس مانی نقاس بزرگ و راس همه نقاشان شاگردی شاپور پیشین را کرده باشد و تعلیم استاد قابل را ۱۰ - بدنبال انتشار زیباییهای عسروس بیابان درد اکثر لازم اقتد حتی سلاح نبرد را هم به کار کیم ۱۱ - زمرد را زیر (در) هویدا و فیروزه را در سخن صد ف جاری ساز ۱۲ - لاجوردی را نقش لیف لافور و ازرقی را در موج مینای طهور قرار بده ۱۳ - خالهای نازنین را بردیف نمایان ساز و در صف قرار ده با نقشهای چینی خال بنفشه را تعبیه کن ۱۴ - چون لار خالهای ماوی با تمام رسید بجان قیس بوسه فرسوس



۱۵ - آنجاست که هر نقطه سرمشق و مدل خالی میشود و هر خالی مشهور محالی ۱۶ - خاطر مایل خالهای مخصوص و مورد پسند فواصان میگردد -
از نجف :

شعری در اینجا بنظر تان میرسد - من نمیگویم چنین آثاری هرگز وجود نداشته است و بشما خواننده‌ی محترم واگذار میکنم تا توجه کنید شاعر یا چه احاطه و قدرتی محسنات و معایب بکند ختر خانم جوان و زیبارا کنار هم گذارده و چگونه سعی کرده است تا مهیباراهم زشت و ناپسند جلوه ندهد و در تمام ابیاتش نزاکت و هفت ظمراعات کند - توجه فرمائید =

۱ - هوشم مد هوشه

- | | |
|------------------------------|------------------------------------|
| هانی هامد لان - هوشم مد هوشه | ۲ - هوشم مد هوشه - هوشم مد هوشه |
| کویری حدادی و لاس خاموشن | ۲ - کویری درینم و ایطورنه جوشن |
| ز نسل ترکان تخسو - ملک خو | ۴ - ولی غزالی زلفان اشددسو |
| شمیمه شیرش آما ز نفس | ۵ - نولک ولی بی نوپا و نورس |
| درس ز مدرسه‌ی عشق نگرددن مشق | ۶ - ناشی - ناوالق - بهخور ز عشق |
| و نر می خامی هیمان رام نکوی | ۷ - کویره تو یکش لویل و خام نکوی |
| طرزش معلوم بی - امیانی نوی | ۸ - ابروش کمان بی - کیانی نوی |
| و تهر صیاد آشنا نسوی | ۹ - د و لیموش ز صدر خاصه یلای نوی |
| شهباز بی هیمان شکاری نکوی | ۱۰ - چاوش سیاه بی - خماری نکوی |
| در زمین بی - حیف سفته نسوی | ۱۱ - غنچه بی افسوس شکفته نسوی |
| در تیش دیاری درخشان نسوی | ۱۲ - لوانش چی لعل بد خشان نسوی |
| یوسف و شی بی زندانی نسوی | ۱۳ - ز نخش چاه بی - کمانی نوی |
| چی سیف خوانسار خاص نرسته بی | ۱۴ - گوناش رنگه عشق تیش نرسته بی |
| بیگانگی لیش ز عشق معلوم بی | ۱۵ - بین الله فش نقطه موهوم بی |
| د و لیموش شعام نورسیده بی | ۱۶ - صیدی بی اما دام نا دیده بی |
| بد رأسا مظهر حسن و جمال بی | ۱۷ - ز تویله کوگان خوش خط و خال بی |
| نوری بی - هم نور طی نوری بی | ۱۸ - گنج بی دریان بی گنجوری بی |
| طره‌ی کیموس بی یا کفند زال | ۱۹ - دایره‌ی زلفش خم درد اچی دال |
| یا کیش کمان سام نسوی هیمان | ۲۰ - یا گه افسهین نه قله‌ی کسوان |

- ۲۱- نه مار- نه عقرو حق پس داده پس
 کوناش سیمین بی - سیم ساده پس
- ۲۲- باغچه بی - سیفش کم رنگه پس
 چس فصل خزان بی آپسرو پس
- ۲۳- مین مچپام و لاش صیدش مکردم
 کمان فدای گرنج جیبش مکردم
- ۲۴- گانه دو شم بی - گاکانه آقوش
 هر ساتی صدبار جلا مدار و ش
- ۲۵- نه تدفن کر- نه مستحفظ داشت
 نه طلا به دار پس دفع دزد داشت
- ۲۶- ایسا نه صنعت کار ساز کساران
 نوسهیل چطور مرز و داران
- ۲۷- هر او او کاره وه نور چش و شتن
 سر تا پا سهیل خدالسی رشتن
- ۲۸- کوریه تو یکیکه زلفان خلمش
 پخش کردن نه دور جهمین جامش
- ۲۹- خم خم و سردا بین و د صد چین
 هر چین و لالی کردن و پسر چین
- ۳۰- چینی صطرا تمیز - چینی ضربی
 چینی چس سحاب سیاه دیجوری
- ۳۱- چینی چن چی مار مغز مردان نوش
 چینی چس سیاه دیجوری
- ۳۲- چینی چی عقرو و ناز خمیده
 چینی چن چی مار مغز مردان نوش
- ۳۳- چینی ولی دا - چینی و بی دا
 چینی چی عقرو و ناز خمیده
- ۳۴- کمانخانه کی ابروی کدا نیش
 چینی ولی دا - چینی و بی دا
- ۳۵- بین و د و طوق دو محر او وستن
 کمانخانه کی ابروی کدا نیش
- ۳۶- لو بین و لحل بد خشان کانسی
 بین و د و طوق دو محر او وستن
- ۳۷- هر ری گذاری کج نظارش کسی
 لو بین و لحل بد خشان کانسی
- ۳۸- چنی د و عقرو ایلخاران کردن
 هر ری گذاری کج نظارش کسی
- ۳۹- او سنکین کمان ژرستم منسه
 چنی د و عقرو ایلخاران کردن
- ۴۰- نه چی او دیده بی باده مستن
 او سنکین کمان ژرستم منسه
- ۴۱- بین و د و مار شهید اشوخ و شنگه
 نه چی او دیده بی باده مستن
- ۴۲- گاهی نگاه کی او و نازه وه
 بین و د و مار شهید اشوخ و شنگه
- ۴۳- کوناش رنگ عشق نه صفحش وستن
 گاهی نگاه کی او و نازه وه
- ۴۴- مین تا نکام کسرد وای بهشته و
 کوناش رنگ عشق نه صفحش وستن
- ۴۵- نه که بواجام شتسردیم نسدیم
 مین تا نکام کسرد وای بهشته و
- ۴۶- دس علم کردم بی شاخه ی پلسور
 نه که بواجام شتسردیم نسدیم
- ۴۷- بلکم مرجانسی با ورم و ز و ر
 دس علم کردم بی شاخه ی پلسور

۴۸- هر اوسا را نام کماندارانش	نه سردا سپاه زنگسی مارانسی
۴۹- وینهی دو عقرو نیش‌کاری کردن	هرینک ژوسی لا هجوم آوردن
۵۰- شهماران و کاز شهبازان و چنگ	عقروان و نیش ترکان و خدسنگ
۵۱- هر هشت پی قلبم هشت بناهستن	سرتاپا و خوین ریشهی دل رشتن
۵۲- و او تیرسه کو یزهرالتو کُردَه	بیم و مردهی عهد ک قیانوش مرده
۵۳- هانای هام دلان امانت فرضن	نه خان پاتان التجام عرضن
۵۴- ار و جوانی شاران گشته بین	شکری و لعل طفلان چشته وین
۵۵- هر وقت او طفله و بلوغ یساوا	بالاش بی و سون جنت المساوا
۵۶- ناوا او چشته با وین و یساد	تا اوسا نجف سردی و یساد
۵۷- من فریو هورده چشته جا را نیم	کشته ژهر نیش زنگس مارانم

ترجمه

- ۱- هوس از سرم ریمده - فریاد دوستان هوس از سرم رفته ۲- کورهی درونم آن چنان دم گرفته که کورهی آهنبران پیش آن خاموش مینماید ۴- آهوبره ای با گیسوانی بغایت خوشبو - از نسل ترکان تند خولی فرشته صفت ۵- آهوبره ای نوپا و نورسیده که هنوز دهانش بوی شیر میدهد ۶- ناشی - نابالغ - از فنون عشق و عاشقی بی خبر که درس عاشقی را در همین مدرسه ای فرا نگرفته ۷- موهایش انبوه ولی پیچ و تاب نداشت - خام بود لکن با وجود خامی و نرمی رام ناشدنی ۸- ابروانی کمائی داشت ولی کیانی نبود - شیوه هائی از عشوہ گری داشت اما جا افتاده و اعیانی نبود ۹- دولیموی پستانش هنوز برجستگی نداشت - با هدف گیریهای صیادان و تیری که بقصد صید رهامیکنند آشنائی نداشت ۱۰- چشمانی سیاه داشت ولی خمار نبودند - شاهبازی بود بدون آشنائی با فنون شکار ۱۱- غنچه ای بود ناشکفته در پی همین ناشکفته ۱۲- لعل لبان ظریف داشت دروغا که بدخشان نبودند - در دندانشها از ورای لبانش پیدا بود لکن درخشش نداشت ۱۳- چاه زرخدانش دیده میشد اما کنعانسی نبود - یوسف و شی بود که زندانی نبود ۱۴- در کونه هایش آیات شیفتگیهای حاصله از عشق دیده نمیشد - سیب خوانسار بود نارسیده ۱۵- بین الله دهانش نقطه‌ی موهوم بود ولی بیگانگیش با عشق مشهود بود ۱۶- صیدی بود دام نادیده - با لیموهای نارس - پستانها ۱۷- از جوچه کیکهای خوش خط و خال برد - پدر آسا مظهری بود از حسن و جمال ۱۸- گنجی بود بدون گنجور که در میان هم نداشت - توری بود بلکه توری نسور

- ۱۹ - دایره‌ی گیسوانش را چون دال خم داد - طره‌ای چون کندزال ۲۰ - یا افعی بر فراز دوهساران یا کشش همان سام نریمان ۲۱ - نه مار - نه عقرب - حق به اوداده بود با کونه هائی سپین آسا ۲۲ - باغچه‌ای بود با سیمهای کم رنگ و بو - مانند فصل خزان رفته و بی‌بافت آبرو نداشت ۲۳ - من نزد او میرفتم و شکارش میکردم و جانمرا فدای کردن بلو گونه اش میساختم ۲۴ - گاهی پردوش و گاهی در آغوشم بود - هرساعتی صد بوسه بر سیمای نازش میدادم ۲۵ - مانعی در کار نبود و نگهبانی وجود نداشت و نه در رفع مزاحمت دلدادگان طلایه‌ای در کار بود ۲۶ - تا تون که بر اثر مشیت آفریدگار کارساز - بصورتیکه نسیم سحر و جهم سهیل درختانرا زیور میدهد و رنگ و بومیبخشد ۲۷ - با همان قدر ت طلعتش را درخشان ساخت - آری سهیل یعنی مشاطه در طبیعت سرتاپایش را آرایس کرد ۲۸ - نو خاسته‌ای است چون گلی ناشکفته با موهای ابریشمین که درد صفحهای صورتش پخش دردیده ۲۹ - خم و چین چین هرچینی صد چین - هرچین درین گوشه شکل پرچین درفته است ۳۰ - چینی عطرا میز - چینی عنبرین - چینی چلیپا - چینی چنبری ۳۱ - چین هائی بشکل مارغای مغز انسان خوار - عضاک و ار اوئیزی برودوش کرده ۳۲ - چینی چون عقرب - بتازگی خم شده - هم قرص ماه سیم و گوشه‌های چشمش را در بر گرفته ۳۴ چینی باوداد - چینی برایش ساخت - هرچینی صد چین بوجود آورد ۳۵ - ابروی کمانییر همانخانه کیانی در سایه‌ی چتر برزا (ظنی است) وارش جفتی طاق را میبند که در مراب بسته باشند - طاقی که ظاف زاهدان را صاب کرده است ۳۷ - لبها چون لعل در آن روز بر روی دورشته درهای دریای عمان ۳۸ - هر راه کذری که کج نگاهش کند خدنگ در آن روز باریک حساب او خواهد رسید ۳۹ - مانند دو عقرب که ایلغار کرده باشند هر یک از یکدیگر هجوم آورده اند ۴۰ - آن همان سنگین که از رستم زان بجای مانده و تیرش جگر اخیو سررا خسته است ۴۱ - نه چون آن نردساں مست از باده اش که از روز ازل مخمور هستند ۴۲ - بدجفت مار شده اند - شوخ و شیدا هزاران مرغ دل بچنگ آورده اند ۴۳ - گاهی با ناز و عزمه نگاه میکنند و بند دل را پاره مینمایند ۴۴ - بر سیمایش رنگ عشق ننشسته و خون عمان را پشیده است ۴۵ - من تا بآن بهشتی روی نگاه کردم - بآن نخل سرفراز شاهکسار آفرینم ۴۶ - نه اینکه بگویم شتر دیدم ندیدم - بیاد گستاخیهای روزگار جوانی خود افتادم ۴۷ - دست بسوی آن ساعی بلورین دراز کردم تا بلبله با کوشش تمام مرجانی بکف آورم ۴۸ - همانند فرمیدم همانداران او - سیاه مارغای زنجینس را رها ساختند ۴۹ - مانند او کژدم؟

نیش کاریم کردند - نیشم زدند - هریک از یک سو هجوم آوردند ۵۰ - ماران زنگی باگاز
 و شهبازان با چنگال - کزدم ها با نیش - ترکان با خدنگه ۵۱ - هریک قلبمرا هدف ساختند
 و سرتاپای وجودم رازخی و خونین کردند ۵۲ - با آن تیرسه شعبه‌ی زهر آلود مرده‌ای شدم
 که کوئی از زمان دقایقوس جانمرا گرفته اند ۵۳ - هان ، ای دوستان - اکنون بر خسود
 فرض و واجب میدانم که بشما توصیه کنم و اندر زدهم و بخاک پایتان مرض التجمیکم ۵۴ - هر
 گاه در جوانی بشهرها سفر کرده - شیرینی از شکر لپها چشیده‌اید ۵۵ - هر زمان که ایمن
 کودک به سن بلوغ رسید - بلندبالایی از نونهالان جنت‌الماواشد ۵۶ - مبادا آن چشیده
 هارا بخاطر بیاورید و مانند (نجف) سر خود را بباد دهید ۵۷ - من فریب خورده لذات
 گذشته‌ها هستم - کشته‌ی زهرنیش آن افعیهای زنگی -

از نجف =

لهلی لقای

لهلی لقای - لهلی لقای	ما یلم و مهر لهلی لقای
۲ - و اونا ز و غزه ی شیرین نما	خورشید آفاق - شمس‌سمالی
۳ - حسن حوری وجه احسن الحور	هشوش آشوی عام ایران و توران
۴ - چنی کفنان کتین و کتفین	تیر کمر گاش پخش نه لای سرین
۵ - چتر و چلیها - هندوی نیم طاق	موزون دو حبه نهم بدر آفاق
۶ - قرخم و مهر آئین ز جاجین	قطرانی و فوق بصر زاغی عین
۷ - عکس عارضش نقش یا و سپین	باطل کننده‌ی سحر سا حرین
۸ - مشکین مو - گلغام خمیده خام خاو	چمیده - چنبر - چلیده - چیبیا
۹ - تیر زنج ذهاب سیف شین ثمر	خال ثلاثه شین - فیروزه حجر
۱۰ - نه تخت سینش زوجی بی همان	خوابیده نه سای جعفری حیان
۱۱ - صد رسای شعبان ز قوی تافته	صد حله‌ی حریر حوران بافته
۱۲ - سینه ز سرمشق استاد مانسی	بان خط فرمان خط کیهانسی
۱۳ - زنج زر نمون فنجانی پیسدا	حقی زیبای ناف پلور هو پیدا
۱۴ - میانش چی موی غزالان شیرین	فخذ - رکبین - رچلین - کعبین
۱۵ - وعین ظاهرن - بصر نمایکن	سرخیل حوران جمع نشایکن
۱۶ - نجف دعاگوی حسن لقا شکن	غمرده‌ی غزه چنسی آگاشکن

- ۱ - لیلی لقای - که من به محبتش نیاز فراوان دارم ۲ - با ناز و غمزات
 عشوه کرانه اش - خورشید آفاق و ماه آسمانی - بزیبائی حوران ۳ - بهترین و زیباترین
 حوریان ۴ - عشوه گری که در ایران و تهران فته ها راه انداخته است ۵ - چندین کند از
 برودش خود آویخته که از لای رانهایش هم میگذرند ۶ - از تارهای گیسوان چتر و چلیپا
 ساخته - خال هند و پیش در د و نیم دایره سیمایش را آرایش میدهند ۷ - ماه در عرصه
 درخشندگی آفتاب کمر خم کرده است ۸ - چشمانی که از سرمه زینت یافته اند - نمونه زیباترین
 چشمانست - عارضه نوارانش نقش یاسین گرفته که سحرها را باطل میکند ۹ - موها سیاه به
 بزرگ شبیه - خوابی بسیار سبک دارد - خمیده - چنبری - چلیده - چپا و - ۹ - در زنج
 رشته هائی از طلا گذرانده - سه خال بر صورت او مانند فیروزه ای که در مرمر سفید نصب کرده
 باشند دو پستان مانند (بی) ۱۰ - بر صدر سینه که در سایه ماران جعفری خوابیده اند
 ۱۱ - بر روی پستانها این ماران را در پرده ای از حریر تافته جدا کرده - حریر و حله ی بافت
 حوریان ۱۲ - نقشهای صدر سینه چون نقش مانی در روی آنها فرمان شاهان کیانی نوشته
 شده است ۱۳ - زنج زیبا - حقه ی ناف زیبا - میانی چون غزالان باریک - رانها - زانو ها
 کف پاها همه موزون و مناسب ۱۴ - عیناً اینهمه زیبایی دل انگیز به چشم میخورد و مینماید که
 سرخیل همی حوران بهشتی است ۱۵ - (نجف) از ستایشگران صورت فریبندگی او ست و از
 تیر نگاهش زخمها بردل دارد -

از نجف =

شیرین طرازها

- | | |
|------------------------------------|------------------------------------|
| ۱ - شیرین طرازها - شیرین طرازها | ۱ - شیرین طرازها - شیرین طرازها |
| ۲ - طرازها و خشم - خیزها و نازها | ۲ - طرازها و خشم - خیزها و نازها |
| ۳ - سر تا پا پوشان کالای زریسن باف | ۳ - سر تا پا پوشان کالای زریسن باف |
| ۴ - هی کرد خادمان یکیک کردم جسم | ۴ - هی کرد خادمان یکیک کردم جسم |
| ۵ - دان او کاکوه سپای می ارقم | ۵ - دان او کاکوه سپای می ارقم |
| ۶ - هرتا تشریف برد او پای تلمت کاه | ۶ - هرتا تشریف برد او پای تلمت کاه |
| ۷ - چی خاص مخرامان چی هردۀ چاران | ۷ - چی خاص مخرامان چی هردۀ چاران |
| ۸ - بال برد اوها و اشانش اوری دار | ۸ - بال برد اوها و اشانش اوری دار |
| ۹ - اوسا که شیرین شوق دیده سرمس | ۹ - اوسا که شیرین شوق دیده سرمس |

- ۱ - شیرین پری عزم دیرین طرازها
 دیدش جرک و برگ مجنونم کازها
 خوی زرد - برگ قرمزمانو خورنه قافی
 هدیه سلطان - خادمه سریم
 آوان بین و ماس خوی بی و سردم
 تلمت کای حوران قدیم نشاط جا
 گفت او نوای خیل شیرین رفتارن
 ارد و شاخه ی دار حلقش گرت قرا ر
 هرد و پای طناف آورد کرد ا و پس

- ۱۰ - جوزِه گریش دای شای شکر داران
 ۱۱ - پای چپ و ادب و یاران و نواز
 ۱۲ - مچیا وای را و ه بانوی د لا رام
 ۱۳ - تفکر وای شمان هر و کمین
 ۱۴ - تا او پیش بیونه توی جامه ی نسو
 ۱۵ - گفتن او روی بان شمامسان زرد
 ۱۶ - غنای هم دردان عهد و شان فرود
 پاس نه پای شاخه رنو انیس واران
 چنان بازی بسی ژلام کرد پرواز
 دلا رام و نام پیری دخت سمام
 همته زا روصل او مه جبین
 زهم مشکافان یخه و قلف و قسو
 محشرینی بی لیل و دوان کسرد
 (نجف) تماشای زلف و خالش کسرد

ترجمه

- ۱ - شیرین از کارم رم کرد - او بعزم از سرگرفتن شیوهی گذشته رم کرد ۲ - بانازم کرد و خشمگین برخاست - نرگسانس تن جنون زده راپخون کشید ۲ - سرتاپا کالای زرین بافت پر تن کرده - خوی کرده زردی توام با لباس سرح - او خورشید قله قاف را میماند ۴ - فرمان داد تا خدمتاران بیک کرد آمدند - عدیله سلطان - خادمه مریم ۵ - روانه دامنه کوه شدند - او مانند پیشاهنگ و خدمتاران خیل آسمان ۶ - نمینکه بسوی هودج خرامید - هودجی از روزگاران پیشین نشینگاه زیبا رویان بود ۷ - شادبها و نشاطها بخود دیده چون مانند همیشه خرای رعنا داشت - از دیگر هم سفران پیش افتاد ۸ - دست فرا برد ریسمان را بسوی شاخهی درخت پرتاب کرد - حلقه ی طناب برد و شاخه درخت قرار گرفت ۹ - زمانی که شیرین دحترک ذوق زده و سرمست دولا ی طناب را بدست گرفت آنرا محکم گره زد و ف پاهار ابر حلقه ی طناب گذاشت ۱۰ - باناز و ادب پای چپ را رد کرد ۱۱ - او بازی را می ماند که از آشیانه اش پرواز کند ۱۲ - او باین راه میرفت - اسمش پیری و دختر سمام بسو ۱۳ - نگو که باد شمال همواره در زمین است و آرزوی وصال ماه جبین را دارد ۱۴ - و لذا وزیدن گرفت و پیراهن زیباروی سیمین تن را با خود برد - یخه - جیب و دامن را از هم شکافت ۱۵ - پستانهای زرقاشم بخوبی پیدار شد - قیامت یکی بود و او پنی دیگر بران افزود و دو تا کرد ۱۶ - هان ای دوستان و رفقای یگانه - فکر کنید که (نجف) با مشاهده آن منظره و آن (زلف و خال) چه حال و روز ناری خواند داشت ؟
 از نجف =

چراغ کاوان

- ۱ چراغ کاوان - چراغ کاوان
 ۲ - من ری گمکرده و یل بی تاوان
 یسی نخس انازی جرگ و لیم کاوان
 او قابل صیاد جلسد بی آمان

- | | |
|---------------------------------|---------------------------|
| ۳- سردلیسه رم صونه سراوان | تازه آماوی ژیانسهی باوان |
| ۴- دنیا و چاو و چرخ و چاوان | دیم قضا فتنه مست و خرامان |
| ۵- فردا روی محشر خلف جَم ملاوان | الوکت مهرسوژ کمانسدا ران |
| ۶- واوکسه که کان نازار ملاوان | جرت نه جگرکای درینم تاوان |
| ۷- دعوی چی من ار مکنت آوان | نجف کشته دس شاسپاه چاوان |

ترجمه

روشنی چشمانم میل بلندبهاکرد ۲- تیراندازی قلبمرا هدف ساخت ۳- من گمکرده راه
 بی تجربه - اوشکارچی کهنه کار و زرنگ ۴- سرخیل آهوان با خرام و عشوهِ از چشمه سار
 خانه‌ی فامیل را تازگیمهارهاکرده و اینجا آمده بود ۵- از دیدن آن چشمان شوخ دنیا د
 سرم چرخیدن گرفت - فتنه گری چون قضا و قدر مست و خرامان ۶- فردای قیامت که سر
 جمع میشوند البته از این کمانداران میپرسند ۷- سوگند برآنکه هر مرگه (کال نازار) مویه
 نری میکرد - جگرم را از جای برکند و ذوب نمود ۸- اگر مانند من آنها مدعی هستند
 از عشق نتیجه ای برده اند بدانند که (نجف) کشته‌ی دست‌سپاه چشمانست ۹-

از نجف =

توحید

الف ابتدای اسم اعظم	ارحم الرحمن رحیم ارحم
ب - و بنای طاق بیت المعمور	و بیت المعمور ملوژ نور
ت - و طره‌ی طور طرز ایوانت	بیتین چی خشت پایهی کیوانت
ث - و ثنایه ثبت فر قانت	اوثنا و ثنات مایسه ایمان
ج - و جمالی نمانای و طور	طور سینا کبرد تجلیگای نور
ح - و حاملان پاسای عرشیت	واوکرو بیان فراس فرشت
خ - و خواجه ختم انبیا یکسر	شفیح المذنب قاضی روی محشر
د - و درویشان دست دعوات	ذ - و ذات پاک پر ژ صفات
ر - و رسولان فرستاده‌ی بیت	و وحی و الهام پیشان داده ویت
ز - زلال ذهن دین بدل پاک	و سراندوه دیده‌ی نمنا نان
س - و سر مستان باده‌ی الست	گوشه نشینان پاک پای دست
س - و شاگردان شکرانی عادت	شاکر ژ روژی تو پیشان دادت
س - و صدق صوف صوفیان صاف	و ملا لکل ژ قافاتا و قات

هر صو و امرت مخیزن بی ویز	س - و ضیای چا و هکر سحران خیز
وصفا و مروه - رکن و مقامت	ط - طواف چیان بیت الحرامت
مطخ و فر - عالی فضائل	ظ - ظل عالی - پادشای عا دل
غ - و غلامان و تقوی سنکت	ع - و عالمان درس علم و نکت
تسبیح و تهلیل شام و سحر کات	ف - فرشته گان استاد هی در گات
و خوان لذیذ دنیا و هر دکت	ق - قلندران یا منهن و کردت
و دیر العباد کتفیک سونت	ک - و کریمی بی چرا و چسونت
و واقف و سر کل حالسی و بیت	ل - و لمیزل - لمیزالسی هیت
چی نور خورشید و ذره حقیرن	م - مدح و تکه او صافت دیسره
و ذبیح الله پیغام آور دت	ن - و ندیمان و سسر ویر دت
ه - و هدایت رسول سروزر	و - و او یلای روی دشت محشر
ی - یاوه او نظم عالم نامکن	ل - الف - لا قید احسان نامکن
اسیر ابلیس دست و سواسیم	یارب من بنده هی رانده هی عاصیم
از سودای عشق - سیاهی نامه	خوف عظیمیم چین و جامه
هر چن مننجم زیادن و کشیت	نرد میزان سنج - فعل زیبا و زشت
سه حرفن تشکیل نشانهی نامیم	یارب من بنده هی رانده و عمام
(ج) جرم کتام زیادن و کشیت	(ن) نام نادم و افعال ز شت
حسا و حرفن و وحد ویردن	(ف) فره گناه کیسرم کردن
بو خشم و کرد نعلین حیدر	باورم او پای ایوان اخضر
کوشر قطرهی و ن و جره جامس	بو خشم و اوشاه که نامم نامس

ترجمه

نام بزرگت - الف ، آغاز میکنم به نام بزرگت ، بخشنده و مهربان ، مهربانتر ،
 ب ، به بنای بیت المعمور نورانیت ، ت - به طراز ایوان و طرهی طور که کوه بیستون در
 پایهی رفیع آن خشتی مینماید ، ث - به شنائی که در کلام خدا نوشته شده و سرمایهی ایمان
 مؤمنین میباشد ، ج - به جمالی که در طور سینا نموده شد و کوه سینا را تجلی گاه انوار
 الهی ساخت ، ح - به حاملان پارسای ملکوت عرش ، به کریمیان فرش گستر ، خ - به
 خواجهی بزرگ خاتم پیغمبران ، شفاعت کنندهی گناهان ، شفاعت کنندهی گناهان امت در

روز رستاخیز ، د - به درویشان بهانگرمقامات ، ذ - بذات کامل الصفات ، ر - به
 بهمیران مرسلت ، که شرف و حی پدانشها عطا فرمودی ، ز - به زلال دین پاک دلان و باشکوه
 دیدگان کریمان ، س - بسر مستان بادهی الست - گوشه نشینان پرهیزگار ، ش - به شکر
 گذاران شاکر از حق نعمتهایت ، ص - بصداقت صوفیان صافی ضمیر ، به گروه فرشتگان
 چهار گوشه ی کائنات ، ض - به ضیاء دیدهی سحر خیزان که بدون محرک بامدادان بقصد
 ستایشت بر میخیزند ، ط - به طاهری طبیعت زائرین بیت الحرامت ، صفا ، مروه ، رکن
 و مقام ، ظ - به ظل عالی فرمان روای دادگر مخلص به فری ایزدی ، دارای فضائل طالبه
 ع - به تعلیم دهندگان درجه علم دین ، غ - به غلامانی که تقوی و پرهیزکاری سنت آنهاست
 ف - به فرشتگان مقیم در گاهت که شب تا سحر بذكر و تهلیل اشتغال دارند ، ق - به قلندران
 منهو کویت که دل از لذایذ دنیوی برکنده اند ، ک - به کرمی بی چون و چرایت - بخانه
 عبادت که هست و نیست جهان از آنجا نشئات میگیرد ، به سر اینکه نه میبیری و نه میزانی و از
 همه حالات انسانها آگاهی داری ، م - مدایح من از شرح و بیان گذشته ذره ای را ماند در
 برابر آفتاب یا قطره ای در ژرفنای اقیانوس ، ن - به ندیمان بی اعتای بدنیا که روز قربانی
 ذبیح الله پیام آور بودند ، و - بواجوبای دشت محشر ، ه - به هدایت پیغمبر سرور
 لام الفلا خوبیهارا بما مینماید ، یادت سرخط گفتار و منظومه هاست .

خداوندا : من گناهکاری مردود هستم که در چنبر و ساوس ابلهس گرفتار شده ام ، خوف
 بزرگی گریبانگیرم شده و سودای عشق نامه ام راسپاه کرده است ، نردی که میزان را میسنجد -
 کارهای زشت و زیبا هر قدر میسنجم زشتی بر زیبایی میچرید .

خداها : من بنده ای از همه جا رانده ام ، سه حرف است که نامه را شکل میدهد =
 (ن) نادم از کرد ایزشت (ج) جرم معاصم پیش از همه مییاشد - (ف) فره شده کاهلی
 در امر طاعت مییاشم - از گناهان بزرگ پیراهستم ، حساب حرف از حد گذشته ، ایوان
 خضرا را بخاطر آورم ، به گرد نعلین حیدرم بخش - بان کسم بخش که نام از نام شریفش
 الهام گرفته است (اشاره به نام خودش که نجف مییاشد) ، آنکه حوض کوثر قطره ای از جام
 توحید اوست ، -

x x

در اینجا اشعار (نجف) به پایان میرسد - قبلا گفته شد که آثار چنین گویندگان نمیتواند بدو
 شرف فارسی و منحصر بهمین مقدار باشد لکن چه میتوان کرد - آنچه در این زمینه ا مال شده
 است که حقیقتاً عجیب و تافراور مییاشد - آنچه از دست ما برآمده است همین است که حظه میکند

طیبه‌ریز خان فرزند کبیرضاورد در مرحوم سرتیپ خان ایتونداست - راجع به این مرد قریباً ضمن قصیده‌ی (شازچینتن) مطالبی نوشته خواهد شد و چون در آن قصیده از عشق و شوریدگی نامبرده گفتگو شده لازم دیدیم قبلاً اثری از خود (عاشق شیدا) بیاوریم - توجه کنید :

کلیچه لانی

- | | |
|-----------------------------------|-------------------------------|
| کلیچه لانی - کلیچه لانی - | بچ باز باوان - کلیچه لانی |
| ۲ - تنخو - سفید بچ شیدای ترلا | بردنم اودین ترسای نصرانی |
| ۳ - برق پیشانی‌ش چی لامح هورن | پای فرد و سرنه طرزشای صنم‌سرن |
| ۴ - حاجب چی کمان پور کشورن | مورگان خطرناک چرگه دل‌سرن |
| ۵ - کج کلاه سرون - بانو خاقانی | بردنم اودین ترسای نصرانی |
| ۶ - دوطره زنار پر رنگ و مشکین | قلبی چی افعی - جعفری بیدین |
| ۷ - فوجی مستحفظ لیشکرک ن‌کمین | تیمی لول نه دورد ایره‌ی پرچین |
| ۸ - جیه بورچینان تخت پیشانی | بردنم اودین ترسای نصرانی |
| ۹ - بصرو پنماز شیروانی و وطن | یا همین فزال نه دشت ختسن |
| ۱۰ - خسارن چی چاوشیرین ارمن | ضرردا و گیان فرهاد کهکسن |
| ۱۱ - مزه تیرپیکان دیده قطرانسی | بردنم اودین ترسای نصرانی |
| ۱۲ - بیهی کشیده کیک استادان | خاصتر و الف میردا ما دان |
| ۱۳ - مرشوق جبین قادر پیش‌دادن | چی فترنه طاق ارك کلسادان |
| ۱۴ - شفینش نه طرز نثارمانسی | بردنم اودین ترسای نصرانی |
| ۱۵ - دهان معجزات قو طرلقمانسی | اوقطی بی زام دردم درمانسی |
| ۱۶ - سی و دو صد فلولو مرچان | اودره خواص پچسرهانسن |
| ۱۷ - فغیش لیمو زنج فجانسی | بردنم اودین ترسای نصرانی |
| ۱۸ - گردن لویل بیخ مینای مخاران | مر و مرمی کهخسرو داران |
| ۱۹ - صافترنه طرز لوبله‌ی شماتاران | مرصراحی دست تپ میخواران |
| ۲۰ - پره‌ی دکمه‌ی پارچه کتانسی | بردنم اودین ترسای نصرانی |
| ۲۱ - ناف پپاله ون مملو کز صبر | مشگ و نافه‌ی او میو معطر |
| ۲۲ - یانافش مهنا و گنج گوهر | بوزهام و ناز شخصه‌ی ستگر |

- ۲۳ - بالا پنجهی کعب خوش خرامانی بردنم اودین ترسای نصرانی
 ۲۴ - الهی ای شوق و بهان پاکب ای فشمزه و جرگه عاشقان چاکه
 ۲۵ - ای ششدانگ شهباز جلد چالا بو خشین و ناز او شای بی پاکه
 ۲۶ - نگا - فزه ناز - ابرو کمانسی بردنم اودین ترسای نصرانی

ترجمه

- ۱ - کلوچه‌ی خانگی - باز بچه‌ی خانواده ۲ - تند خو - نورس - شیدا - مانند باز بچه‌ی ترلان -
 مراهبه کیش ترسایان نصرانی برده اند ۳ - درخشش پیشانی‌ش مانند آفتاب میدرخشد -
 دریاچه مانند صنوبر خاتون میخرازد ۴ - نگهبان نرگسان مستش جفتی ابروان کمانی است -
 تیر مرگانش برای هدف ساختن قلب عاشقان خطری محسوس است ۵ - سروی است کج کلاه -
 بانویی است از حرمسرای پادشاهان - مرا به کیش ترسایان نصرانی برده است
 ۶ - جفتی طره‌ی پیرنگه صطراگین - سیاه چون افعی - بی خیراز آئین ۷ - فوجی برای
 نگهبانی در کمین نشسته اند - تپیی گیسوان چیده پرچین قرص سیمای نورانی او است ۸ -
 چتری جقه آسا بر بالای پیشانی‌ش می‌رخشد - مرا به کیش ترسایان نصرانی برده است ۹ - چشما
 مانند باز شهروانی - با چشم آهوان خفتی ۱۰ - بخاری از شیرین گرفته تا موجب خسبران
 فرهاد گردد ۱۱ - مژه آراسته به پیکان تیر - بسیار سیاه و تیره - مرا به کیش ترسایان نصرانی
 برده است ۱۲ - بینی نقش کیک استادان - زیباتر از الف رسم الخط (میر) ۱۳ - هدیه
 آسمانی مانند فتر در طاق ارگ گلشاد ۱۴ - لبها بزبانی گل سرخ و سرخی انار - مرا بکیش
 ترسایان نصرانی در آورده است ۱۵ - دهانش معجز نماست - قوطی لقمان حکیم - مطبو
 از دوا‌ی دردهای دردمندان ۱۶ - سی و دودانه‌ی مروارید یا لؤلؤ مرجان در صدف مکشوفه
 از درهای صان ۱۷ - غنچه‌ش لیمو - زنج فجان - مرا بکیش ترسایان نصرانی برده است -
 ۱۸ - گردن شاخه‌ی بلورین بیخ در تاش مرمرهای کوهساران - مرمری که در دسترس شاهان است
 ۱۹ - از لوله‌های شمع صافتر و درخشانتر ۲۰ - درخشندگی بدن از ورای پیراهن کتان -
 مرا به کیش ترسایان نصرانی برده است ۲۱ - در زلفش غنچه‌ش نمایی نورانی - آراسته به
 زبور جواهر گرانبه‌تر ۲۲ - بدان نگاه کردم - نگاهی شحنه وار و مستقرانه ۲۳ - پنجه و
 کف پا بسیار ظریف و خوش فرم - مرا به کیش ترسایان نصرانی برده است ۲۴ -
 خدا وندا : این روشنی سیمای و لطف بهمان پاکبزه - این غمزاتی که قلب عاشقان را چاک
 زده است ۲۵ - این شاهباز به تمام معنی - جلد و چالاک راپان پادشاه بیبیک بخش

۲۶ - نگاه پراز فسرزه و ابروان کمانش - مرا به کیش ترسایان نصرانی برده است .

x

از : طپداده اولاد قباد =

طپمیرزاخان برادر بزرگتر سر تپه‌خان و فرزند کلبرضاخان ایتپوند بوده و پس از سرتپه شخصاً ریاست ایل را بر عهده داشته است - این مرد که جوانی رشید و با استعداد بوده است به حمیده خانم صبیبه لطفعلیخان بالوند دلپستگی پیدا کرده و این طلاقه به عشقی شور انگیزی^{مد} آنجا نامبرده خود دارای طبع شعر و بشاعران محبت فراوان میورزیده و طپداده‌ی اولاد قباد سالها امور نویسنده‌گی وی را تصدی می‌نموده است - او حمیده خانمرا نامزد میکند ولی قتل پرا در هروس مدت یکسال کار هروسی را بتاخیر انداخته و طی میرزاخان در این مدت در کوره‌ی عشق او میسوزد و غزلهای سوزناکی در این زمینه میسراید که نمونه‌ای از آنرا به نظر رسانیدیم .

طی داده که بر اثر طلاقه‌ی فراوان به ارباب از ناراحتیهایش دل‌تنگه میشود دست به سرودن اثری میزند در نوع خود کم نظیر و ضمن آن از خداوند متعال حل مشکل خان را مسئلت میکند :

شا ز چینتن

- | | |
|--------------------------------|---------------------------|
| ۱ - شا ز چینتن - | خانا اراده‌ی شا ز چینتن |
| ۲ - گره نار عشق ز د رینتن | سودای کل اندام کل جینتن |
| ۳ - هوای سیاحت راکه‌ی چولتن | غرق کسوتی غم و کولتن |
| گف بونشانه عشق و کاکولتن | لاقید ز بیدی ماوی چولتن |
| ۵ - تخت شاهی پاجهان بیاتن | بهرام آسا شا چین تناتن |
| ۶ - هم بزم و بزم شا صیفور شاتن | هوای قهود یونه قعر چاتن |
| ۷ - مجنون و اره‌های کوه دجیلتن | جاری ز چاوان طوف سیلتین |
| ۸ - روزنه شراره شووا و یلتین | ملاقات بزم لیلی مهلتین |
| ۹ - چی فرهاد خیال روی شیرینتن | بنای سنگ تیشی بهستینتن |
| ۱۰ - مهراوسکی روی نگینتن | شوه و نازدوس دنیا و دینتن |
| ۱۱ - رقه و ارم عشق گلشایاهوتن | سطح پرستی دلدار نوتن |
| ۱۲ - بی‌هجرا دوس شین پشوتن | ذکر خالشی وردشوان تاروتن |
| ۱۳ - گامقام نه کج محنت خانتن | گاجغد آساجانه و یسرانتن |
| ۱۴ - قیس آسانه کوه گاکاشانتن | قویاقوی وحشی و حشیانتن |

- ۱۵- نه خیال کز نه قامو ستن تخت تکیه پوش آوه نوستن
 ۱۶- تکیه گاه شادی تخته پوستن کشتی ز هجران دویری دوستن
 ۱۷- گاه کل نشینی چی سرویا ران چمه رای با زین چی دلوه داران
 ۱۸- پنجت ز و لی - بهرت ز داران قو قوتن نه کج حجره میخاران
 ۱۹- نین غره ناز نه جرکت کستن پیکان مژت ریشه دل خستن
 ۲۰- زای سبب حالت سال پشو بپن یقین حلاوت حمیدت دیکن
 ۲۱- میرزا التجاش و ذات بی صیب وید قدرت لولان لاری سبب
 ۲۲- و عالم السرو الخفی الغیب و مقریان پای حجاب طیب
 ۲۳- ثانی و معجز مصطفی سرور شفیع ذنوب امت ز داد او ر
 ۲۴- ختم رسولان - سردار محشر بر کزیده می حق شای خیر البشر
 ۲۵- و ضرب بازوی شاه صاحب یقین افضی القضاة قاضیان دین
 ۲۶- داماد و پسر عم خیر المرسلین هزیر باج گیر - شافع مذنبین
 ۲۷- استاد جبریل - وصی پیغمبر ید الله غالب - شهنشای اطهر
 ۲۸- و دست معجز مره فنا کسر حلال مشکل - ولی الله دار
 ۲۹- گره مشکلات بستت کشاد کسی دلت ز محنت هجران آزاد کسی
 ۳۰- قدر و منزلت خانیت زیاد کسی شالله ز وصال حمیدت شاد کسی

ترجمه

- ۱- دم از لعبتی چینی میزنی - سرورم - اراده می وصال او راداری ۲- در دلت شعله های
 آتش عشق زبانه میکشد - سودای گل اندامی گل جبین راداری ۳- هوای گردش در سر
 زمینهای خاموش و خالیت هست - لباسی از غم و اندوه برتن آراسته ای ۴- حتی نشانه های
 دلدادگی از چهره و کالکت پیدا است - و از نشستن در سایه ی بید و در بیابانها قیودی
 نشان میدهی ۵- تخت شاهی قدمهای صحراگردت می باشد - بهرام آسا تنای دخترک
 چینی را در سر میبروانی ۶- عزم کرده ای مانند شاه صفور - مجلس بزم و صحنه رزم
 بر معیار باشد - بر آتی که رستم آسا جگر دیوان را در قهر چاه بیرون کشی ۷- مجنون و ابر
 کوه دجیل را در نوردی - از چشمانت سیل اشک جاری است ۸- روز در تب و تاب و شب را
 با آه و ناله سرمیکی - آری - دیدار لیلی را از زوداری ۹- چون فرهاد زیباترین شهرین
 را مجسم مینمائی - بهمین جهت بنای تراش دیواره های سنگی بیستون را گذارد ای ۱۰-

- ۱۰ - مهراوسکه‌ی روی نذینت می‌باشد - عشوه و ناز دوست‌دین و دنیای توست ۱۱ -
 ورقه و ارد در عشق گلشاد عو حق مینمائی - سطح پرست شده‌ای - و این دلدار تازه رامیهر^{ستی}
- ۱۲ - بدن‌باز دوست میگردی و از دوری پریشان شده بشیون میپردازی - ذکر خط و خالش
 ورد شبان تا روزت گشته است ۱۳ - گاه در کنج محنت میخیزی - گاه جغد آسمان در -
 ویرانه هاداری ۱۴ - گاه چون قیصر در درون بیابانها سرگردانی - همانند مرغان و حشی
 آهنگهای و حشیانه سر میدهی ۱۵ - نه خیال جاه و مقام داری - پوستین کار مسند شاهیت
 را میکند ۱۶ - تکیه ذاهت همین پوستین است - همه‌ی این رنج‌ها را بخاطر دوری دیدار
 دوست تحمل میکی ۱۷ - گاه مثل نخچیر جویان کمین مینشینی - و مانند دامیاران انتظار
 ورود شاهباز را میکی ۱۸ - گوسفند واربرک درختان خوراکت شده است - و در شکاف
 کپساران فریاد قویت گوشه‌ها را نوازش میدهد ۱۹ - نهی غمزه‌ی نازت دلان بر جدرت -
 نشسته است - و پیکان مزگانش ریشه‌ی دلت را خسته ۲۰ - از این سبب حالت دگرگون
 گردیده - شاید شهید وصال (حمیده) را بچشی ۲۱ - التجا بذات بی‌عیب - به یسد
 قدرت لولاک لاریب ۲۲ - بانکه واقف بر اسرار پنهان است - به نزدیکان مسند پاك الهی
 ۲۳ - ثانیاً بمعجزات مصطفی سرور - آنکه ناهان امت را از دربار پیوس مسئلت میکنند
 ۲۴ - خاتم پیامبران و سردار روز رستاخیز - برگزیده‌ی حضرت حق - خیرخواه انسانها
 ۲۵ - ثالثاً به ید قدرت با زوان سلطان صاحب یقین - داور داوران دین ۲۶ - داماد
 و پسرعم و الای رسول خدا ختم پیامبران (ص) - شیری به بان از معراج گرفت - آنکسه
 شفاعت‌کننده‌ی گناهکارانست ۲۷ - استاد ببریئل - وصی و جانشین رسول اکرم - دست
 پیروز مند یزدانی - سلطان پاك سرشت ۲۸ - به دست معجزگری به مره افسن قیس را
 نابود ساخت - سراز عترو دل از بعد و د کند - آنکه حلال مشکلات و ولی خداوند گار
 بود ۲۹ - گره از مشکل بسته ات بگشاید - دلت را از رنج هجرانها آزاد سازد - قدر و
 منزلت سروریت را بیفزاید - وان شالله شهید وصال حمیده را بچشی ۳۰ -

x

راجع به طبعیده در صفحات پیش‌متذکر شدیم که وی مدتی کارهای نویسندگی طبعیرا خان رئیس
 ایل ایتمیوند را انجام میداده و شعر (شا و جینتن) را هم نوشتیم ولی ضمناً به اطلاع میرسانیم
 که طبعیده قبل از معین دفتر سلیمی خرم آبادی مدتی تصدی امور دفتری مرحوم نظر علی‌خان را
 برعهده داشته است - اکنون به قطعه شعر دیگر او در مذمت (نسوان) توجه فرمائید :

میزام و فاشان - میزام و فاشان زنیلَ بیزارنِ حقِّ زُ و فاشان

۲ - راسشان در و - کجن سدا شان زُ تز ویر ابلهن نگمیرجاشان

لعنت پوار زشت تا و زبیاشان

ارلقیس صفت حوری لقبا بُو ارشیرین شیوه پرورده شاپو

۴ - ارلیلی روش یا زلیخا بو ارخوشی پرین یا خوشه ما بو

۵ - مشتاقن و بزم هرزه دواشان

لعنت پوار زشت تا و زبیاشان

۶ - ار عالم علم در سقران بو علامه صفت دین ارکان بو

۷ - باید ز رحمت حق پشیمان بو ز دیدار زن صری پنهان بو

۸ - اگر مخیز و ز قدمگا شان

لعنت پوار زشت تا و زبیاشان

۹ - د ویر زالران کوی کعبی حسین

طاهر طینتان صاحب صفا و زین -

۱۰ - رحمت کیش کوی مولای خافین دست و دامان پاک طوافی حسین

۱۱ - گشتان ناپاکن - بنورد غاشان

لعنت پوار زشت تا و زبیاشان

۱۲ - غیر زالمی اولاده ی پاکان نجابت نه جسم - اولهای خاصان

۱۳ - عالی درجات منزل افلاکان برگ و جرگه نه داغ مسکینان چاکان

۱۴ - شالله مابقی ز سر تا پاشان

لعنت پوار زشت تا و زبیاشان

۱ - سرورم - زنان بیو فاهستند و خدا از آنها بیزار میباشد ۲ - راست آنها دروغ است

و سود ایشان کج - در حمله و تزویر ابلهن هم جایشانرا نمیکرد ۳ - هرگاه خانمی مانند

بلقیس شکل و شمایل حوران را داشته باشد - اگر بشیوهی شیرین در حریمسرای شاهسی

پرورش یافته باشد ۴ - اگر روشلیلی یا زلیخا را دارا باشد - خوشه پرین یا قرص ماه

راهه خاطرها بیاورد ۵ - هنوز هم حریم مجالس هرزه و ناپاک و کارهای زشت و ناهنجار

میباشد - بر زشت و زبیاشان لعنت ۶ - اگر علوم قرآنی را در سبب هد و عالم در دین باشد

در چهار رکن جهان علامه اش بشناسند ۷ - باید از رحمت حق پشیمان باشد و یک ضروری

از آنها پنهان سازد ۸ - آتش از جای پایشان شعله میکشد - لعنت بر زشت و زیبایشان باد
 ۹ - دو باز زیارت کنندگان بارگاه حسینی - آن دسته از پاکدلان نیکو نهاد و باصفا ۱۰ -
 زحمتکشان و عاشقات کوی حسینی و مولا امیرالمؤمنین علی (ع) که با دست و دامنی پاکیزه زائر
 مرقد حسین (ع) هستند ۱۱ - مابقی عمو مانا جویند ۱۲ - جزائمه و فرزندان پاکدلان
 که نجابت در جسم و جانشان نهفته است و اولیا الله میباشند ۱۳ - آنهائیه درجات عالی
 دارند و بر فراز عرش الهی مکان گرفته اند - دل و جانشان معمواره در فکر و به یاد مستمندان
 رنج میبرند و گریبان چاک میزنند ۱۴ - آن شالیه که دیگران بآنها تاسی کنند (آنهائیکسه
 ناسزاوارند) -

از : نادر هرسینی =

این قطعه را شاد روان (نادر هرسینی) بصورت ملمع سروده است

و ملاحظه میشود که مصراعهای اول هر بیت فارسی و دومی در دوپس (لای) میباشد :

شعله‌ی هورَ = شعاع خورشید

از حجاب آمد برون آن طلعت آئینه وار	عینه واتى شعله‌ی هورِی له خاور دا دیوار
نی معاذ الله کجا آن شعله‌ی شمس فلک	ذره‌ی خورشیدی اویشه نه چندان پایدار
۳- هاله و اراز زلف چون غنبرید و قرص ماه	حلقه دادن رُزُوشن بگو کند شام تار
۴- چشم شوخس با هزاران فتنه خیل سپاه	صف وهم کیش نظام تیپ پی عزم شکار
۵- یکنظر نمود و برید از من بیچاره دل	ایسه سرسام جنونم - لیوه‌ی بسی اختیار
۶- نادر از دلدارم گو بعد ازین تسلیم باش	چاره نیری مرز مردن یاصبوری - یا فررار

ترجمه

۱ - از حجاب آمد برون آن طلعت آئینه وار - گوئی شعله‌ی ای از خورشید بود که از سوی خیل
 نمود اردشت ۲ - نی معاذ الله کجا آن شعله‌ی شمس فلک - ذره‌ی خورشید بود آئینه نه چندان
 پایدار ۳ - هاله و اراز زلف غنبرسابه کرد آفتاب روز روشن را به شب تیره مبدل ساخت ۴ -
 دیدگان شوخس با هزاران فتنه‌ی خیل سپاهیان چون تیپ نظام برای شکار صف آراسته با آن ناو
 مژگان ۵ - بایک نظر از من بیچاره دلبرائی کرد - و اکنون گرفتار جنون شده ام - دیوانه‌ای
 بی قرار و بدون اختیار ۶ - نادر هتر از دلدار سخن بگو و از این پس تسلیم باش - چاره‌ای
 جز این سه کارنداری (مرگ - شدیائی - فرار و دوری از یار و دیار) -

از : نادر هرسینی =

شد نصیبم یک زنی کز آدبیت د ورسود
 ذاهکاهی گر ازو قلیان تلخی خواستم
 روز نوروز ار خوراکی طبخ کردی درسا
 گیرنجی میخریدم از برای پخت پسر
 یک شبی میخواستم با او روم زیرلحاف
 وصف او را گر بگویم هوش از سر میبرد
 چاخاله - پنج سه هفت خواهد اشتی
 گیسوانش چون دلم قاطر دماغش چون حمار
 چوب از بهرش کشیدم تا که تا دیش کم
 شعر از نقی آزاد =

نقی آزاد از طایفه‌ی شوهان کلهراست - نامبرده (دبیر) لقب داشت
 ومدتی نایب الحکومه‌ی جلالوند بود - آقا سید بزرگ حسینی پسر طایفه‌ی عالیقلندری که
 طوایف جلالوند و عثمانوند را شامل میشود بعلت گرایش بمذهب (شیعه‌ی اثنی عشریه)
 و ارشاد تیره‌ی عالی قلندریه نماز و طهارت و تقلید از مراجع دینی مورد سززش سید منصور
 مشحسعی قرار میگرفت و سید برایش شعری میفرستد باین عبارت که تو قبل از این تحول پسر طایفه
 بودی - در (تاوران) تکیه داشتی و مورد احترام و تکریم اهل حق و آنها کمال احترام
 را نسبت بتو داشتند خلاصه (سرتیپ) بودی و با این تحول از اعتبار افتادی و به درجه‌ی
 سر جوخه‌ی تنزل یافتی - مرحوم (نقی آزاد) که در محضر آقا سید بزرگ حسینی
 تاورانی حضور دارند بدستور آقا پاسخ نامه‌ی منظوم سید منصور را میدهند .
 ما نتوانستیم نامه‌ی آقا سید منصور را بدست بیاوریم ولی استفاده‌ی از این منظومه که حاوی نکات
 بسیار سودمندی میباشد الزام آور میباشد - البته تعدادی از این ابیات را حذف کردیم چون
 حاوی نکات و جملات بسیار زننده‌ی ای بود که سزاوارند انستیم اثر ارد سترکی همگان بگذاریم .-

سی منصور و اصل

سی منصور واصل - سی منصور واصل	نصیحت نامک و تم بسی واصل
اولی مرن باد مفاصل	ژانژدسیون د کتر چه حاصل
۳ - ثانی عر بنا بنت و ریشسه	بی ریشه غریق دس و حشیشسه
۴ - پیغمبر واتن - ریشه‌ی دین پنجه	خارج ژا و پنجه آرگنجکه رنجکه

- ۵ - حق ناسان و نشأ مواچان اصول
 ۶ - توحید و معنای یکتائی ذاتش
 ۷ - نبوت یعنی انبیا^۱ تمام
 ۸ - ژکارخانهی غیب پیام آور بین
 ۹ - نافذ الامر بین زاصل و پیشان
 ۱۰ - ختیشان احمد امی لقب پی
 ۱۱ - له قرآن امرش بنمانواد راک
 ۱۲ - الحاصل نورش مشتق ژذاتش
 ۱۳ - تا و قیامت امرش جارین
 ۱۴ - یمه اصولش آقا سی منصوب
 ۱۵ - اصل چهارم یعنی امامت
 ۱۶ - و فرمان حق صرفاً م دینکن
 ۱۷ - ستون دینن - پناه بهکسن
 ۱۸ - آخرین پورش صاحب زمانکن
 ۱۹ - اسمش در قرآن ضیا^۲ لارضکن
 ۲۰ - مدامی حاضر پری ظهورن
 ۲۱ - هنگام ظهور دلدل زین مکی
 ۲۲ - شغل شریفش روزی - نما زن
 ۲۳ - ویش آقای شیعه دینش اسلامن
 ۲۴ - پنجمین معاد هست بعد از مرگه
 ۲۵ - صدایش مشنون گشت موجودات
 ۲۶ - مخلوق له صحرای محشر جم مکن
 ۲۷ - مسلمین نعم و مقبر مکن
 ۲۸ - ای پنج اصوله دارای یک ریشن
 ۲۹ - قرآن باز یکسر ژ سورهی پاسین
 ۳۰ - گدای پنج اصوله دین اسلامن
 ۳۱ - پری استحضار خاطر شریف
- و او پنج اصوله دین میو و مصل
 عدل یعنی تسلیم و تقدیر اتش
 یکیک ژ آدم تا خیر الانام
 ابلاغ کتیدهی امر داور بین
 ملعون بی هر کس انکار کرد لیشان
 مدنی مسکن - هاشم نسب پی
 لولاک لما خلقت الافسلاک
 فدای ذاتش بام حق و صفش و اتش
 نصیب خصمش رنج و خارین
 گوشه در تا پوشیم یکیک و ای دستور
 پیشوای خلق تا و قیامت
 هر یازده فرزند پاک و امینکن
 ساقی کوثر - محشر و دکن
 اصول شیعه دوازده امامکن
 شهنشای دینن - طاعتش فرضکن
 محتاج دستور حسی ففورن
 هفتاد و دین و یک دین مکی
 بی نماز و لاش شکس و را زن
 دی نیرانیم حقیقت کامکن
 صور اسرافیل نهشمدی و جرگه
 حیات پخشی کی محی الاموات
 او روزه دیوان پیش و کم مکن
 مشرکین منزل و سقر مکن
 اه ریشه دستر خداوند پیشکن
 دستورش بزبان ارمعنی نا سین
 اصول شیعه دوازده امامکن
 و نظم آوردیم هم آرای حریف

- باید بزانی اصل و فرعیه
 ۳۳- درجات دین ارکانش هشته
 ۳۴- اول صلوات - دومی صومه
 ۳۵- یعنی فقیری نماز گذار پسو
 ۳۶- چاری خصن پی آل رسول
 ۳۷- له سهم سادات اثنی ضری
 ۳۸- پنجمین حجین - طواف مکه
 ۳۹- ششم جهاد ن و امر امام
 ۴۰- هر وقتی امام مکبری قیام
 ۴۱- دین دارا و سه گیان بنی آرکف
 ۴۲- هفتمین امری و معروف بکی
 ۴۳- جاهلان و خا و ظلت هیندی
 ۴۴- مشرکین و حق دلالت هیدی
 ۴۵- نه وژی نماز بی طهارت پو
 ۴۶- هشتمین رکش نهی منکر ن
 ۴۷- یعنی نهی بکی و کرد ایزشت
 ۴۸- مولا اوله ناف پهمبر نوشا
 ۴۹- بیشتر و اونوشه مولا همیشه
 ۵۰- اولادش گشتان هر وای دستور ن
 ۵۱- ایجار بگذرم و دست پهمبر
 ۵۲- اطلی تا ادنی سلوال کم مککن
 ۵۳- می سول دارای بعضی میکرین
 ۵۴- تولید امراض گوناگون مکی
 ۵۵- ای او شارب فرقهی اهل حق
 ۵۶- اسما و ونوبت انواع طعامان
 ۵۷- ما جام طهارت خاطر م جسن
 ۵۸- یا حیفا مه نیم خلق خوردار کم
- قول قرآنه - نع شرعیه
 صلش و پهل صراط گذشتسه
 سومی ذکات فقیرای قومسه
 نه بی طهارت اکل مردار پسو
 و پنج سهم یکی حق کردن قبول
 نه تارک صلوات هوز ۰۰۰۰۰۰ ی
 حلال و مالدار نه از تلکسه
 باید بی دروغ گیان بکین قیام
 یا ظلمت هجوم مکی پی انسانم
 بی حفظ اسلام خارج ناو و صاف
 نیکی او مردم دل رل صوف بکی
 ارکمیت خشم و مهمیز بدی
 طنطنه ی زبان ضلالت نکسی
 لطفه ی زبان - بد عبارت پسو
 ای رکه و گشت طاعات او سر ن
 رای حق شناسان بنمانو و گشتیت
 و او پونه و قطع شارب چا و پو شا
 شارب و مقراض مدا و ریشسه
 هر یک و ای دستریا که مامو ر ن
 ولی از اوضاع فعلی چه موشین ؟
 پوری نظافت از و ورم مککن
 شرب یا شارب مطلق مرد و د ن
 روژی تن بیمار دیگرگون مکی
 سهوش دهان تا گوی زنیق
 و بعد شارب من با چوم کامان ؟
 چواوم مدین دین با و مکن
 ویم و بی نفر برده بردار کم

- ۵۹- ای کالا گاله - ای بیت و تشه
 ۶۰- و تیت سرتیبت داسه سر جوخه
 ۶۱- و جمع آوری جم اعلان بیدر
 ۶۲- و لای نشئه من نین خوردار
 ۶۳- کامین سرتیپین کامین سر جوخه
 ۶۴- آقا بیماریو زای خا و مستسی
 ۶۵- آرای میچه دین مدر ز دست
 ۶۶- ارتوی تقسیم میچه بوگنکی
 ۶۷- آقا و قتیته حقیقت اونسه
 ۶۸- اول نباتات طف حشیش
 ۶۹- پس از وضع هضم خالص خوینه
 ۷۰- خلط خارجه ما و چو بنا کثیفن
 ۷۱- مکانش تمام عرصه و وجودن
 ۷۲- اوسا ا خوینه و ژ کاوش مکی
 ۷۳- از راه ماک خوین مکو و شیر
 ۷۴- مختصر باید تفصیل بدین پیش
 ۷۵- کری هم باید و ناز بچوشی
 ۷۶- یعنی خالص بوکشت و آیش
 ۷۷- نه و حرف مفت حشیش ما هرون
 ۷۸- و تیره رشته ای اجدادت کامسه
 ۷۹- الوتای و اته و گوشت یاوا
 ۸۰- و ات مردم و رسم آداب شیعه
 پشپارن و خاک و شرط ممکن^{۸۱}
 عروقت طلو کرد مولای خافقیکن^{۸۲}
 داخل کن و خاک جنب شهیدان^{۸۳}
 ۸۴- من و توفیحات پاک اجدادم
 ۸۵- تشخیص دم آداب ری حق زیاطل
- ای سویل و نوم آگر گرتیه
 آقا او ازگیان مرمغزت لوقه
 اهل حق تعوم کلان سان بیدر
 ارکوه گرین بنین ار سربار
 کواهی باریم زای گشت مخلوقسه
 یکوای فترق ری حق پرستی
 میچهی پاکتری آرکل جائی همت
 دینان از نعمت جاویدان ککی
 مگسیت بزانات و صفیان چونه
 مچوای شکم بیز و گسا و و میش
 خططن ز مجرای روده سر گینه
 در عکس اون بدن لطیفن
 بی خوین البته بدن نا بودن
 ز سهلای معک تراوش مکی
 پری پرورش نو زاد صغیر
 شریکی و ماس - کری بگری لیش
 تا اوسا لباس رفعت بپوشی
 چی چراغ نه حوش بدی نما پیش
 نه تو اهل حق و نحو بطون
 آقا رشتهی من رشتهی بابامسه
 روز فوت بطون مطلق شکاوا
 و خاک بسپارن من و ود یحسه
 جسد و خاک بیدرن ضامن
 دقنم کن و خاک کربلای حسین
 ز اودما دستور بدیم و پیشان
 پی مردم سید حسین نرزا دم
 بلکم گفتاری نوشیم بی حاصل

۸۶- ایسا پیر بیبه و ای ناکامی ویم	وای عصر کوتاه نا فرجامی ویم
۸۷- خالصاً زُ دار دنیا گذشتیم	وَ طاعی عازم روضه‌ی بهشتیم
۸۸- باری ای جناب آقا سید منصور	من رشته‌ی پدر ویم کردم منظور
۸۹- گذشتم ز کسود وجه دس بوسی	نه دارای پاکی - دارای منحوسی
۹۰- کامین خاصترین آقای اهل حق	حق بوس تا بوشم اماناً صدق
۹۱- سی منصور در راه خدادین مکه	و زت شرمسار لای حسین مکه
۹۲- مولا شفاخواه ناپاکان نیکه	بهشت جای بی عقل و ادراکان نیکه
۹۳- هر کس زای دنیا مختار و پیشن	اگر دین دارن - اگر بد کیشن
۹۴- باید بُو خشین عرضی که کردم	هر گزرازی ویش مه چام از مُردم

ترجمه

خطاب به (سید منصور) = اندرزنامه ات رسید ۲- راجع به بیماری باد مفاصل و اینکه چه نتیجه ای از سوزن و دارو بدست آمده سخن رفته بود ۳- هر بنا به پی استوار است و هر غریق دست به گیاره دراز میزند و به حشیش متوسل میگردد ۴- پیامبر فرمود ریشه‌ی دین پنج است و خارج از این پنج رنج و عذاب است ۵- خداشناسان به این ها (اصول) گویند و با این اصول پنج دانه دین رونق میگیرد ۶- توحید بمعنای یکتائی یگانه - عدل یعنی اجرای حق بر معیار کردار هر کس ۷- نبوت بمعنای پذیرفتن فرستاده‌ی خدا و ایمان با او از آدم تا خاتم ۸- پیام آوران و مبلغان حق و حقیقت ۹- در عصر خود آنها نافذ الامر بودند و ملامت آنها را انکار مینمودند ۱۰- آخرین آنها (احمد امی لقب) بود که در مدینه مسکن داشت و نسبت به شام میرد ۱۱- خداوند در کتاب مقدسی خود فرموده است که چنانچه بخاطر او نبوت افلاک را نمی آفریدم (لولا ان لما خلقت الافلاک) ۱۲- نورش مشتق از ذات اوست فدای ذاتی شوم که خدا صفاتشرا ستوده است (انک لعلی خلق العظیم) ۱۳- تبار و ز رستاخیز امرش جاری است و نصیب دشمنانش خواری و مذلت خواهد بود ۱۴- این اصول را آقای سید منصور گوش کن تا یک بیک اتر اشرح دهم ۱۵- اصل چهارم (امامت) که تا روز حشر بر مردم رهبری دارند ۱۶- آنها بفرمان پروردگار شمشیر حق و هریار زده فرزند پاک و منزّه هستند ۱۷- ستون دین - پناه بی کسان - ساقی کوش که قیامت را در دست دارند ۱۸- آخرین فرزندش امام زمان و در اصول شیعه آنها یازده تن میباشند ۱۹- بارها نامش در قرآن ذکر شده - او را شاهنشاہ دین و مفرض الطاعه میدانیم ۲۰- همواره آماده ظهور

و منتظر صد و فرمان الهی است ۲۱ - هنگام ظهور زین پر پشت (دلدل) میگذارد و هفتاد و مذهب رایجی خواهد ساخت ۲۲ - کار او انجام روزه و اقامه‌ی نماز است و بی نماز نزد او شکل گراز میماند ۲۳ - خودش آقای شیعه - مذهبش اسلام و با این تفصیل نمیدانم حقیقت از نظر شما چگونه باید باشد ؟ ۲۴ - پنجم (معاد) هستی پس از مرگ و آن هنگامی است که اسرافیل در (صور) میدمد ۲۵ - همه‌ی موجودات زنده صدایشرا میشوند و بمرگگان جان تازه میبخشد ۲۶ - مردم را در صحرائی محشر جمع میکنند و در آن روزه حسابها میرسد و نسبت به کردار هرکسی داوری میشود ۲۷ - مسلمانها در بهشت جا میگیرند - کفار و مشرکین رهسپار دوزخ میگردند ۲۸ - این پنج اصل يك ریشه دارند و آن آئین خدائی است ۲۹ - قرآن را باز کن - پسوری یاسین بنکر و اگر اهل معنی هستی دستورا ادراک کن ۳۰ - این اصول پنجگانه‌ی اسلام است و شیعه‌ی دوازده امامی باین دستورات عمل میکند ۳۱ - برای اطلاع خاطر شریف این ابیات را سرودم که حرفان دیگر نیز متوجه شوند ۳۲ - باید اصل و فرع را بدانی - قول قرآن و نص شریعت است ۳۳ - درجات دین هشت رکن دارد که حامل آن از پهل صراط گذشته است ۳۴ - نخست نماز - دوم روزه - سوم زکات - برای مستمندان ۳۵ - اگر فقیری اهل نماز باشد نه اینکه بی طهارت و مردار خوار ۳۶ - چهارم خمس آل رسول که يك پنجم را خداوند مقرر داشته است ۳۷ - برای سادات اثنی عشر نه تارکان نماز ۳۸ - پنجم (حج) است که بردارندگان ثروت تعلق میگیرد نه تهیدستان سائل به کف ۳۹ - ششم (جهاد) است بدستور امام که باید بدون مضایقه جان نثاری کرد ۴۰ - هروقت که امام قیام میکند یا تاریکیها بر خلق سایه می افکند ۴۱ - آن کس متدین است که جان بر کف دارد و برای حفظ اسلام از صف جان بازان خارج نشود ۴۲ - هفتم (امر بمعروف) هدایت مردم براه راست و اجرای آنچه دین جایز دانسته است ۴۳ - نادانانرا از خواب غفلت بیدار کردن و مهمل کردن امیال ناروا و ناسزاوار ۴۴ - مشرکین را براه راست هدایت کردن و دوری از اموری که شخص را به ضلالت سوق میدهد ۴۵ - خود بی نماز و ناپاک نباشد و از بد زبانی و هتاکسی احتساب و ریزد ۴۶ - هشتم (نهی از منکر) که از همه‌ی طاعات اولی است ۴۷ - نهی از کردار زشت و اراه‌ی راه صواب دیگران ۴۸ - مولا از نافر رسول خدا آب نوشید بدان جهت از چیدن (شارب) خودداری میکند ۴۹ - پیش از آن او همواره شارب را قهقی میفرمود ۵۰ - فرزندانش نیز صوماً این کار را مراعات میکردند ۵۱ - حال صرف نظر از دسته‌ی پیشین نسبت به وضع فعلی چه میگوئی ؟ ۵۲ - بزرگ و کوچک کمتر مراعات نظافت را میکنند و از این صل

میرند ۵۲ - در موهای شارب کونه ای میکرب وجود دارد بدین لحاظ شرب با وجود شارب مردود میباشد ۵۴ - تولید بیماریهای گوناگون میکند ۵۵ - از آب شارب فرقه‌ی اهل حق سرپوش دهان تا کوی زنج ۵۶ - آسیاب بنوبت - انواع افذبه همراه با آلودگی به کدامشان باید گفت ؟ ۵۷ - میگویم خاطر م از پاکیزگی شما جمع است پاسخ میدهند این دین نیاکانمان میباشد ۵۸ - حیف که نیستم تا خلق آگاه سازم و پرده هارا بالا زنم ۵۹ - این هلهله و گواژ این نجوا و کتوفش و سبیل دم آتش زدن ۶۰ - گفته بودی سرتیپی را بسرجو خه کی تنزل داده ام - آقا - مکرد و رازجان مغزت کرد است ؟ ۶۱ - بجمع آوری مردم اعلان کن همه اهل حق را سان بده ۶۲ - از کنار نشسته من آگاه نیستند حتی اگر کوه گرون را سربار گذاری ۶۳ کدام سرتیپ هستند و سرجو خه کدام - از همه گواهی بکیریم ۶۴ - آقا - از این خسواب مستی بیدار شو و راه حق و حقیقت را در پیش گیر ۶۵ - برای یک (میچه) دینت را از دست بده میچه ی پاکتر هم یافت میشود (میچه یعنی مشت پر - گوشت نذری را که اهل حق پخته و بدون استخوان تقسیم میکنند میچه گویند چون بهر کس یک مشت پر گوشت تعلق میگیرد) ۶۶ اگر برای این میچه متعفن دندان نعمتهای جاوید انرا بگویی بکی ۶۷ - آقا - وقت آن رسیده است که بدانی و صف اینها چگونه است ۶۸ - نخست حشیش به شکم چهارپایان میرود ۶۹ - پس هضم قسمتی تبدیل بخون میگردد آنگاه تفاله اش از روده ها بصورت سرگین رد میشود ۷۰ - خط بصورت معمول خارج میشود عکس بدن که در ظاهر لطیف و پاکیزه مینماید ۷۱ - مکانش عرصه‌ی وجود است و جسم بدون وجود خون قادر به ادامه حیات نمیشد ۷۲ - آنگاه آن خون کارش را میکند و بصورت شیر از پستانها جریان پیدا میکند ۷۳ - خون از راه پستانها شیر میشود که نوزاد را در کودکی سیر نماید ۷۴ - باید بیشتر تفصیل بدهی - از شیر ماست و کره بگیری ۷۵ - کره‌ی شیر باید با ملایمت بچوشد تا لباس رفعت پوشد ۷۶ - یعنی پاک از آرایش باشد و مانند چراغ نمایش بدهد ۷۷ - نه با حرف مفت حشیش می آورند - نه تو (اهل حق) و - نحوه‌ی (بطون) (بطون دعای مخصوصی است که خلیفه‌ی اهل حق پر نذری یا نذورات میدمد و فوت میکند) - ۷۸ - گفته ای رشته‌ی اجداد کدام است ؟ ۷۹ - البته این گفته بگوشت رسیده است - روز مرگ بطون مطلب را میشکافد - آقا - رشته‌ی من رشته‌ی پدرم میباشد ۸۰ - گفت مردم برسم آداب شیعه و دیمعی مرا بخاک بسپارند ۸۱ - با شرط امکان دفن کنند و جسد م را به ضمانت و امانت گذارند (در لرستان رسم است که اشخاص سرشناس را وقت دره‌ی از بقاع امانت میگذارند باین ضوان که پس از فراهم شدن امکان جسد را به جائیکه مورد نظر هست منتقل

کنند) ۸۲ - هر وقت مولا طلب کرد مرا به کریلا برده در جوار حضرت امام حسین (ع) دفن کنند (بیشتر اجساد یعنی استخوانهای رفته گانرا به نجف و کریلا منتقل مینمایند) ۸۳ - در جوار شهیدای کریلا بیاسایم - از آن پس پدانهاد ستورد هم که این کار را دنبال کند ۸۴ - من به توقعات پاک نیاکنم سید (حسینی) هستم ۸۵ - راه حقرا از باطل جداکم ۸۶ - اکنون پیرو ناتوان هستم با وجود هر کم ۸۷ - خالص از دار دنیا گذشته ام و گستاخانه عازم روضه رضوانم ۸۸ - باری - ای جناب آقا سید منصور من رشتهی پدرم را پیش گرفته ام ۸۹ - از سود دست بوسی گذشتم - نه حلال و نه حرام آن ۹۰ - آقای اهل حق - کدام بهتر هستید ؟ واقعبیت را بگو تا تصدیق کم ۹۱ - آقا - در راه و کار خداوند اخلاص مکن و مدیون مشو و خود رانزد امام حسین شرمسار منما ۹۲ - مولا شفیع ناپاکان نمیشود و بهبهشت جای بیخردان نیست ۹۳ - هر کس در این جهان اختیار خود را دارد متدین یا متمرّد ۹۴ - باید از عرضی که کرده ام مرا ببخشی - هر کس برای خودش - مرا چه به کار مردم ؟ -

x

ملا پرهیشان =

اگرچه دیوان (ملا پرهیشان) طبعده بچاپ رسیده در بزم آمد نمونه ای از این اثر گرانقدر را در این مجموعه نیاورم و در انتخاب این امر (ساقی نامه) شاعر و طرف عزیزمان را برگزیدم - اثری که با ساقی نامه ی حافظ بزرگوار کو سر برابری میزند :

ساقی نامه

- | | |
|-----------------------------------|--------------------------------|
| ۱ - ساقی با وری جامسی پیستی | سودم مستین - زبان ز هستی |
| ۲ - جامی که مغزم باور و جوش | دنیا و مافیها بکم فرا موش |
| ۳ - نه ز او پادهی بزم حریفان ر د | منهی الله - مضل خسر د |
| ۴ - مستان مجاز دیون - من نهین | هوی پرستان حق بزس نهین |
| ۵ - ز او پادهی بیخش خمخانهی دیسین | مشرّب مرد افکن تلخ کو شهرین |
| ۶ - پدرتا یکجا پاک ز گناه بیوم | مستی با وری - فنا فی الله بیوم |
| ۷ - مسلمانان کر - من تشنه کامم | کافر زهدم - مرید جامم |
| ۸ - فدات بام ساقی تر زوانیم ککه | من درده دارم دوا ی گیانم ککه |
| ۹ - ز جام توحید یکجا مستیم که | ذره ی ناچیزم تو با و هستم که |
| ۱۰ - بدر بنوشم و یاد مستمان | پنجهی ابلهس بیچ خدا پرستان |

۱۱- ساقی پیر بکجه جام يك منسی	بلكم بگذرم ز ما و منسی
۱۲- بی تا بنوشم و یاد کسی	زنگانی مَرگن بی او نفسی
۱۳- یکس و اوگر بود رو و بسوم	کافر م اگر جو یای مینو بسوم
۱۴- چه حاجت و خلد - حور و صوم	حور پرست نیم - دو سیم منظور
۱۵- زاهد تونو حور و بهشت پرین	من و خاک کوی دلرای دیرین
۱۶- من و آبِ حقی خاتم سیر حقی	یک جفاش و لام چی صد بهشتن
۱۷- هر تیری و غمت صافی دل پرین	زهرش و میوه می طویی خوشتون
۱۸- بی زخم خدنگ موهی د لا را م	ننگن یا نهاین و صحرای قیام
۱۹- در عین مستی بلكم یارم کین	نوا بلغزیم نگهدارم کین

ترجمه

۱- ساقی چلی بن ده تلمستم کند - سودم دیوستی و زبانه در هستی است ۲ - جامی که مغز را بچوشت آورد و دنیا و هر چه در آن هست بدست فراموشی سپارم ۳ - نه از آن پاداهی بن حرفت مردود - ضعیف الله و کشانده می خرد را بتاریکی ۴ - مستان مجاز دیوهایند نه مستان و هوس پرستان نمیتوانند حق پرست باشند ۵ - از آن پاداهی بهیض از خصمانه ازل - قابل شرب و مرد افکن و طغی که کام جانرا شیرین مینماید ۶ - بده تا یکباره از گناهان پاک کردم - مستحق کند و دیوای خدا لغوم ۷ - سلطان کن که من تشنه کام هستم - کافر زهد و مرد جام ۸ - خدایت ساقی فریادم کن - دیدم قدم و دای دردم را تو در دست داری ۹ - مرا یکباره از بیدار توحید مست کن - ذره ای ناچیز هستم - بیا و بمن هستی بخش ۱۰ - بده تا بیهاد مستان بنوشم - مردانی که پنجهی اهل سر را بچاندند - آن مردان خدا ۱۱ - توای ساقی بیا و جام یکس مرا بکن بلکه از ما و منی بگذرم ۱۲ - بده تا بیهاد کسی بنوشم که زندگی بدون وجودش مرگ است ۱۳ - اگر دمی با او برهوشوم کافر م اگر جو یای بهشت شوم ۱۴ - چه نیازی به بهشت و حور و قصور هست - من حور پرست نیستم و تنها دوست منظور نظراست ۱۵ - زاهد این تو و اینهمه نعمتهای بهشتی - مرا خاک کوی دلرای دیرین کفایت میکند ۱۶ - خاک مرا با آب حقی سرشته اند - یک جفای او صد بهشت برایم ارزش دارد ۱۷ - هر تیری که از دست دوست رها کرد زهر پیکانش از میوه درخت طویی کو ارا تراست ۱۸ - بی زخم مَرگانش ننگ است قدم در صحرای قیام هستن ۱۹ - بلکه در عین به خودی یارم کنی - مباد ادا چا لغزش شوم - نگاهم داری ۲۰

اکنونکه اثری از (ملا پریشان) وارد این مجموعه شد دربخ است استاد سخن (میرنوروز) فراموش گردد - در حصول این مقصود از نگرانیها و ناراحتیهای این شاعر گرانمایه یاد میتیم نگرانیهایی که همواره در کمین ارباب فضل و مردان علم و دانش مخصوصاً شاعران عزیزنشسته است فک بگردم نادان دهد زمان مراد و توای میرمحبوب همین گناه دانشوری را دست کم مگیر :

بشنو

- | | |
|--------------------------------------|---------------------------------|
| ۱- بشنو ای دل از گذشته روزگارم | تا بدانی در چه حال - در چه کارم |
| ۲- هرچه دارد ظلم و جور این زال ظالم | جمله را پرداخته بسر حال و بالم |
| ۳- بسکه برمن تنگ شد این دهر پر شور | بپهرو سعت میگیرم در دل شور |
| ۴- محنتم از جور گردون بی حسابسه | همچو حال دانه زیر آسپابسه |
| ۵- چرخ سرگردان ز سرگردانی من | باد بی سامان ز بی سامانی من |
| ۶- چرم شب تاریکی از بخت من آموخت | سنگ سختی از دل سخت من آموخت |
| ۷- کرده حک دست قضا دو حرف زاقبال | لام را با (ر) نوشته (ق) را (د) |
| ۸- بی نشان و بی مکان بیخورد و بیخواب | در پلاتم همچو خس بر روی گرداب |
| ۹- در خم چوگان چرخ از نا مرادی | میدواند دوبگو - وادی به وادی |
| ۱۰- خاطری کاین بار غم بروی نشستی | کرد ستونش بیستون بودی شستی |
| ۱۱- وار کشیدی کونکن این بار اندوه | باد میبردت چون سرد از دامن کوه |
| ۱۲- دل زد لئیری چو خون بی نصیبان | در سیاهی چون دم شام غریبان |
| ۱۳- نیست سامان معاشم را بهائی | همچو سامان حباب آب هوائی |
| ۱۴- فرشها چون خانهی زنبور پر نیش | خار و خاشاکی نه پهلومیکند ریش |
| ۱۵- دیک از هجر غذا سرد و سیه پوش | همچو مغدیهی مرده افتاده از توش |
| ۱۶- شد فضای مطبخ ما زمهریری | نه خیر از آتش و نهی از خمیری |
| ۱۷- لندری از بسکه شد بی لنگر از آتش | میبرد باد نفس چون ذره از جاش |
| ۱۸- ز انتظار پختنی چشمان کفگیر | مانده در حسرت چو چشم عاشق پیر |
| ۱۹- رفته از چشم پیاله آب دستار | چون کف دست یتیمان خالی و خوار |
| ۲۰- تاوه همچون تاوه یخ سرد و بیتاب | دیده پشتش جای نان شب قرص مهتاب |
| ۲۱- در نماز ما نیا زی نیست جز نان | ذکر ما از بهر نان خان و منان |
| ۲۲- نان جو چون قرص مه بینیم گهگساره | نان گندم چیزیه کویین بافسواه |

ایلیخان حکاس =

گذر شاعر در موسم بهار به خرم آباد می افتد و بمناظر و مرایای این شهر دلی بندد - ما این شاعرا نمیشناسیم لکن این عدم شناسایی ایشان و چند تن دیگر از گویندگان بهیچوجه در محسنات شعری آنها تاثیری ندارد و ما همینکه شعرا خوب تشخیص دهیم به ضبط و نگاهداری آن میپردازیم - این قصیده‌ی لکن یکی از آثار خوب زبان ماست - توجه کنید :

خرم آباد از دید شاعر

- | | |
|-----------------------------|-------------------------------------|
| هجو سیاحت فصل بهار دیم | نه نو بهار دیم - نه نو بهار دیم |
| حوری لقالی در خرم شار دیم | ۲ - هر هر قلمتی سهین عیذا ردیم |
| تسخی - طهاری - شوخی - تمامی | ۳ - حوری رویشی - لیلی مقامی |
| کله نوم اندام - نونبال سروی | ۴ - زلیخا صفت - زیبا تسذروی |
| و پنهی پنهانی دین مزد چپناو | ۵ - ماما مخراما نه کوشی کردا و |
| پوشاوی یکیک زها تا و سسر | ۶ - لباسچی عروس حجله‌ی ناز پر و |
| پوشاوی پی عزم کلکشت صا زا | ۷ - تربه و مخمل - اطلس و خارا |
| زنگه و دارالی - زنار کشمیر | ۸ - کیمخت و تافته - ماهوت و حریر |
| محباقی قماش ز او پشمینه باف | ۹ - قسو و قمرت - اورپشم صاف |
| و پنهی کوره پربال بان بسط | ۱۰ - کلپری و ستن - هراتی و کت |
| کور کردن دیده‌ی بازار فرنگ | ۱۱ - کلبرگه کلپوش گل کونا - گلرنگه |
| ماوی و بنوش - میل کسوتی | ۱۲ - رنگی احمدی - رنگی اختری |
| نلی - لاهوری - گل قرنظی | ۱۳ - قری - طاقه ای ایهنی - کلسی |
| شهری - عشایر گشت جری کردن | ۱۴ - چوار کتیز و لاش ترید مکر کردن |
| اگرچه مشکین لیش حصار کرده | ۱۵ - پیشانی چی کوه برف مخار کرده |
| مشکین کلافه چی افعسی ماران | ۱۶ - تپ تپ تپ حاج نه دور سهین هذارا |
| بوج و لویل هورده مست مغزوره | ۱۷ - به به زای شعرین و شعبان جوړه |
| والله مرکان شاه بهرام کسور | ۱۸ - ابروان چی قوس - قوس قره نسور |
| کشیده نیرنگ ظم شا بسور | ۱۹ - بینیشان ز نقش مانی موزد نور |
| پنهان نه ظلمت ذره بین نسور | ۲۰ - چاوانشی رشته کحل سنگه طور |
| مسخر کردن نه جام بلصور | ۲۱ - نور سکنای ظلمت سکنای نور |

- ۲۲- مزگانسِ سنان دلبران د او
 ۲۳- قام کوناش بی - ناولک پرمه گل
 ۲۴- خورشید اقتباس ویش کیرنسا
 ۲۵- شغین کلبرگ - قری گل آسا
 ۲۶- دهان سرچشمه ای حیات بی
 ۲۷- نه روی فرخیش خال نمایان بی
 ۲۸- گردن صراحی بلسور شفاف
 ۲۹- طاران پرده پوش و حریر پوشان
 ۳۰- پردی خالان بان مسانیش
 ۳۱- زوج سرینش چی سرین ماس
 ۳۲- زایر بین نه خاک شا دو پسراره
 ۳۳- یا حیف نفهمم گل کام باغ بین
 ۳۴- قلف گنجشغان زبای گنجور پسر
 ۳۵- صدقان لایق دُر شویشان
 ۳۶- خورشید او قمر دایم دلفاد پسر
- سیاه قطرانی - نیش دل شکاو
 گل منفعل بی - قسری بی خچل
 قیامت پریا - محسوس غریبا
 لعل بدخشان گنجسور هشا سا
 روح اغزا مسح احیای صیات بی
 غواص شناگر دریای صسان بی
 سینی - سینه و سَم تا و حکمی ناف
 مجنون فریادی ای خال روشن
 مخفی بین نه چو فبرگ کلانیش
 مرفزار چرده - جو بنده می کلاس
 چرگ صد فرهاد کشت کردن پاره
 شهبان کامین خسرو چچاغ بین
 آسپ دوران نه راشان دور پسر
 احوال الایکم فیوت کسویشان
 ایلخانی مداح او حور زاد پسر

ترجمه

- ۱- قمر نو بهار دیدم - ناولک پرمه گل
 ۲- حوری روشی - لیلی طلسم - تسلای
 ۳- در شهر خرم آباد بهشتی سیمانی دیدم
 ۴- زلیخا صفت - زیبا تذرو - گل اندام قامت - سرری نو کاشته -
 ۵- می آند و درگوشه کرداب به گردش میرد احوال - فارتگری را میباند که برای فارت دل بود بین
 ۶- لباسی عروسانه - عروس تازه به حجله رسیده در بر کرده بود
 ۷- تیرمه
 ۸- کیمخت - تافته - ماهوت - حریر - رنگه - دارانی
 ۹- قصب
 ۱۰- ابر چشم صاف و انواع قماش کرانتهها - ولطیف از ابر چشم اندام زیبایش را زینت میداد
 ۱۱- بر سر صفا ای به شیوهی زنان کلبر هسته از هراتی وکت وکلندی - به رنگهای همپسون
 ۱۲- کل کونه - کل رنگه - کل رنگه که چشم بازار فرنگ را کور کرده
 ۱۳- رنگی سرخ - رنگی سبز - رنگی بنفش - رنگی مانند گردن کبوتر (ماورای بنفش)
 ۱۴- چهار کتیرک زبای روگید او

میچرخیدند - توجه شهری و عشایر را بخود جلب کرده و به کستخی واداشند ۱۵ - پیشانی
مانند دیواری کوهی که برف نشسته باشد (تشبیه جالبی است) - کپسهای مشکین راگرد آن
حصار کرده ۱۶ - تپ تپ نازک کاران دور تا دور آن سپین طاران را گرفته - سه مویان
ماران دوش ۱۷ - به از این زلفان تاب خورده افمی آسا - در پیچ و تاب مانند رویا و
خیال مست و مغرور در یک سر سه سر میخوردند و لطم میزدند (این سر سه را من پشت کرداب
دیده ام و هم اکنون نمی از آن در کنار خانه هالیکه در آنجا ساخته اند بهشم میخورد) دختر
پشتاز ۱۸ - با آن ابروان که قوس و قزحی نورانی رسم کرده بود - سوگند میخورم که عیناً
مانند کمان بهرام کور ۱۹ - آن بینی که از نقشهای مانی الهام گرفته بود - کشیده و زیبا
از ساحری های قلم شاپور ۲۰ - چشمان را با سر می طور سر سه سا کرده - پنهان در تارکی
های ذره بین نور ۲۱ - نور در ظلمت و ظلمت بجای نور همه متناسب و موزون در جام بلورین
مسخر ساخته ۲۲ - مزگان سنان دلبران جنگی سیاه و جگر دوز ۲۲ - گونه ها پرنگه قام -
ناوک پرهی گل - گل با آن رنگ و بوش رنده و ماه از درخشش آن پیشانی خجل ۲۴ - خوشید
از نورهای کاست - ماه رنگ خود را باخت - قیامت پریا کرد و محشر ظاهر ساخت ۲۵ - لبان
مانند برگ گل - دندانها دورشتهی موزون از مروارید ناب ۲۶ - دهان چشمهی آب حیات -
روح افزا و مسیح و ار جان بخش ۲۷ - خالی بر روی غنچهش نمایان بود - فواصی شناورد در ریای
هان ۲۸ - کردن چون صراحی بلور شفاف و روشن ۲۹ - سینه تا پستانها تا حکمی ناف دینیز
تارهای کیموان پریشان مستور و محفوظ بود - مجنون فریفتهی آن شیوهی خط و خال میشد
۳۰ - خالهای زردین بر روی پستانها را زیر پرده ای از کتان نازک پنهان ساخته ۳۱ - سرین
مرمری کشیده چون آهوان چریده در چمنزارها که در جستجوی جفت میخرامند ۳۲ - آنها به
زیارت شاه (دو پراره = دو برادران) شتافتند در حالی که توجه جمع ضاق را بدنهال خود
داشتند و دل صدها دل داده را بخون میکشیدند ۳۳ - صد حیف ندانستم که گل کدام باغچه
بودند - در شهبستان که امین صاحب جلالت پرورش یافته ۳۴ - قتل گنجشان لایق کجورشان
باد - از آسیب روزگار این بسر برزند ۳۵ - صد فشان شایسته کوه رشویشان - کرو لال
باد کسی که نامش را برزشتی برد ۳۶ - آفتاب همواره در کنار ماه و ایلخانی دهاگوی آنها -

ملا منوچهر

ملا منوچهر فرزند نقی از تیره طایفه‌ی کولیوند الشتر (سلسله) بوده و نام خانوادگی‌ش نورمحمد است - وی دارای قریحه‌ای روان و درو و زنده‌ای گوناگون شعر گفته است .

این سراینده با استفاده از طبع روان خود دیوان شعری فراهم و در حدود ده هزار بیت آثار خود را در آن دفتر جمع می‌کند لکن از بخت ناسازد ر هجومی که کز زبهای ثلاث به الشتر میکنند حاصل عمری زحمت شاعر بیچاره نیز ضمن سایر ائانه و اموالش بتاراج می‌رود - شنیدم ملا بدنبال آن جواهر گرانقدر مسافرتی بمحال ملایر - اراک و فراهان می‌کند لکن متأسفانه بر اثر ضعف مفرط حاصل از پیری مخصوصاً آنده و فراوان از چنان پیش آمد سو خرقه تهی کرده و برحمت خداوند می‌پسوند - آنچه از این شاعر گرامی بدست ما رسیده چند فقره ترکیب بند و ترجیع - غزل و مثنوی میباشد - اگر بگوئیم آثار باقی مانده از ملا منوچهر منحصر بهمین چند فقره بوده است که ما با تحمل زحمت زیاد بدست آورده و جمع کرده ایم نباید تعجب کرد زیرا در لرستان صاحبان ذوق و کسانی که آثاری از پیشینیان دردسترس خود دارند نظریه محبت و اطمینان خاصی که نسبت بهما ابراز میدارند آنها را با رضا و رغبت در اختیار ما گذارده و می‌گذارند چون توجه دارند که تنها راه حفظ این آثار نخست درست خواندن آنها و در ثانی گرد آوری صحیح آنها میباشد دریک دفتر مخصوص و بالاخره آماده ساختن برای چاپ و این همان هدفی است که من عمر خود را صرف آن نموده ام - بخوبی احساس کرده ام که هیچیک از ادب دستان لرستان نسبت به این خدمتگزار ریخل و سخت‌گیری ندارند که مایه امید واری و سپاس فراوان من است و همین است که زحمات و رنجهای سالیان دراز مرا قابل تحمل کرده است - من اجازه ندارم نام آن ادب پرور بزرگوار را در اینجا ذکر کنم لکن همه شنیده اند که این مرد خوش ذات و نیک نهاد مقداری زیادی کویش های محلی را که سالها جمع آوری کرده بود چون شنیده بوده که ما در این خصوص اقداماتی کرده و زحماتی متحمل شده ایم باکمال سخاوت همه‌ی آن گویش‌آورد را اختیار ما گذاشت - امید است خدا آن کسانی را هم که از حاصل زحمات دیگران بنام خودشان استفاده (پخشید سو استفاده) می کنند هدایت فرماید و اگر قابل هدایت نیستند انصافی عنایت کند - پاری :

چکامه

- | | |
|--|---------------------------------------|
| ۱ - شمس‌زین بال زین - با و فروغ و فتح فرین | فوق فرغ و شرق گرین صبحدم هات اود یا |
| ۲ - بی و تسخیر سلیمان - کوه و کشدشت و بیابان | از حبش تا قاف خندان - بی دماغ و وزگار |
| ۳ - پرتو نوری نمنا - در سیط دهر شانا | چی صف اسلام مانا - بشکستی خیل کفار |

- ۴ - لشکر چین و فرنگی - منزهم داجیش جنگی
 ۵ - رومیان ازفتح روسی - دابنای تپل و کوسی
 ۶ - تازه برزی پی و پی هت مجلس ارباب کی هت
 ۷ - سلطوت گشتاسپی سن - او حبل تا تخت بهمن
 ۸ - مجلسی آماده دیرم هیش و نوشی ساد دیرم
 ۹ - رحمت حق بر مزید اباد نوروزی و زبدا
 ۱۰ - بوی کل هت بر مشام اژگل و مل مست کامیم
 ۱۱ - اوسپاسنبل مک هم خوی له برگ کل چکهم
 ۱۲ - زاله اند روی لاله کرده روی زاله و اله
- ۱۳ - دشت کشتی - گل سرشتی - دپیهی اردی بهشتی

۱۳ - گل کشتی - گل نما و گل هذا

- ۱۴ - گل چلاله - گل کلاله - گل بهاله - گل گلا و
 ۱۵ - گل ودلجو - گل و مینو - گل اشد بگل سبو
 ۱۶ - گل پد خشان گل درخشان گل زرفشان گل فشا
 ۱۷ - گل واحمرگل و اصفرگل و زبور - گل و فر
 ۱۸ - لاکي و لولا و لیلوشوخ و شیدا و اشد پو
 ۱۹ - قرمز و میوی و ماوی ابهیی آوی سسراوی
 ۲۰ - ارضون و یاسمن گل سوسن و نسرين و سنبل
 ۲۱ - چهره ی گل درتولا - درهوی مدح مولا
 ۲۲ - مقدم کی زهارن - کی زئوریز و نگارن
 ۲۳ - شاه هفت اظهم خاور نوربخش هفت کشور
 ۲۴ - وژمو جودات هستی بازوی عفریت بهستی
 ۲۵ - مرتضی برد و سود دشمن ناجی سلمان زارن
 ۲۶ - جلوه ی دین مبینن هین ایمان و یقینکن
 ۲۷ - اژازل مقصد آدم - نقطه ی توحید اکرم
 ۲۸ - والی و الاطی - انوار ایمانرا جلی
 ۲۹ - خاصه ی صحریمبرشو هر زهرای اطهر
- گل صبر و گل و صبر - گل چنی مشگ تترار
 گل و صین و گل و ابرو - گل گلو - گل و صهار
 گل و ریحان گل و مرجان گل و رضوان گل قطار
 گل و ابیش گل و اصفر گلین و هم گل عذرا
 نارو نارنگی و لیمو - شوپو ششپرمدا
 پرتاوس تراوی - چتر و چیمان و چنار
 نرگس و شوخ و قرنفل - گل شقایق دافدا
 اژرفرد و سواالا - روضه ی خرم بهار
 حیدر دل دل سوارن حامی رو و شمسار
 یاور و یار بهیمبر - دست فضل کسردگسار
 بارمشکل گش گسستی هم از چندین هزار
 سرز صروجد و دکن عتترت کبرد و د و پار
 پشت دین حبل المتینن عروه الوثقای تار
 بای بسم الله اعظم برتو هت ضوان کسار
 لافتی الاطی - لاسیف الاذو الفقصار
 والد شهبرو شهر - ضیمم پسر ورد کسار

- ۲۰- صانع موصوف نامی - مکه‌ی مولد مقامی
 ۲۱- خانه زاد مال قدرت نقش پا - مهسرنهوت
 ۲۲- مکه مروه منالی - زمزم او خنجر سنالی
 ۲۳- مرماهادی طین دولت و شادی طهکن
 ۲۴- ساقی کو فرطین - مظهره اور طهکن
 ۲۵- شاه انسروجان طین منبج ایمان طهکن
 ۲۶- تاج پیغمبرافقی شیعیان پرور افغنی
 ۲۷- حیدر صفدرافقی فاطمه شوهر افغنی
 ۲۸- ای شه لولاک ادرکی ضیغم چالاک ادرکی
 ۲۹- حامی احباب انسان وجه فتح الهاب انسان
 ۳۰- وجه حق بی کیف و کم بین درحد و ش و در قدم بین

- ناجی کشتی زیم بین - قاسم جنات نار
 ۴۱- من که مداح لکیم - فقر فقرا مسلک لکیم - حاجتی دیرم بر آر

ترجمه

- ۱ - خورشید با بالهای زرین - با فروغی از فتح و پیروزی و جلالت - بر فراز کوه کربن از هر سو
 بامدادان پدیدار شد ۲ - مانند سلیمان نبی کوه و صحرا و مرغزاران را تسخیر کرد - از زمین تا
 آسمان دماغ روزگار را خندان ساخت ۳ - نورش پرتو افشان شد و در سیط دشت گسترده -
 مانند صاکر مسلمین - که سپاه کفار را درهم کوبید ۴ - لشکریان چین و فرنگ را منهزم ساخت
 بی درنگ و بدون تأمل از حبش تا زنگبار را زیر سلطه گرفت ۵ - رومیها از فتح روس پر کوس پیروز
 نواختند - جشن و سروری مانند مجالس عروسی از خرد و کلان ۶ - بزوی تازه پهاپی برپا شد
 مجلسی با فرهی کبانی پسر بزرگ و عظیم - بانگ عود و نای و نی برخاست و ارغنون فکسار به ترنم
 پرداخت ۷ - آنچنانکه بهمین پس از قتل اسفند یارود استان (تیرکز) رستم ، سطوت و قدر
 از گشتاسب گرفت ماه بهمین نیز با وزیدن (نفس آشکار) صولت لشکر دی را درهم شکست و فصل
 بهجت انگیز و جان بخش بهار را نوید داد ۸ - مجلسی آماده و جشنی فراهم دارم - در فصل
 گل پاده نوشی میکم - در میان گلشن و در کنار گلعداران ۹ - رحمت پروردگار بریزد و نسیم
 نوروزی وزیدن گرفته است - دی لب حسرت پندندان میگذرد - پخها از یخین ذوب شده فرو
 میریزند - مشام جان رانکبشت گلپاه مطر ساخته است ۱۰ - از بوی گل و سکر شراب مست و مد هوش

می سرخ در جام ببخود و بپقرار شده ام ۱۱ - باد صبا سنبلهارا می آراید - عرق از برگ گلپسا
 فرو میچکد - شیرهی گیاهان خوشبورا پروانه ها میبکند ۱۲ - زاله پر روی لاله - لاله را واله
 ساخته همچون شراب در ساغر لور که میخواران مینوشند ۱۳ - دست کشتی - گل سرشتی
 دیهه ی اردی بهشت - گل کُنُشت - گل ورشیت - گل نمائی گلعداز ۱۴ - گل چاله - گل
 کلاله - گل پیاله - گل کلاب با صبر و صبر و مشکه آهوان تاتاری ۱۵ - گلپائی که دل مینوازند
 مینوگل - اشد بو - گل سبو و گلپائیکه به شکل چشم و ابرو نمایش میدهند ۱۶ - گل بدخشان
 گل درخشان - گل زرافشان - ریحان - مرجان - رضوان در طراز هم ۱۷ - گلپای زرد و سرخ
 با فرو زبور - سپید گل - مشکین گل در گلبنها و گلزارها ۱۸ - لاک - لولا - لیلو - شوخ -
 شهدا - اشد بو - ناری و نارنگی - لیمو - شب بو و ششبر ۱۹ - قرمز - میوی - ماوی - ابهسی
 آبی - تراپی - چتری - سرابی - پرطاوسی - تراوی - در چنزارها و کنار درختان چنار
 ۲۰ - ارضونکل - یاسمن - سوسن - نسرن - سنبل - نرگس - شوخ - قرنفل - شقایق ۲۱ -
 همه ی این گلها در هوای ولایت مولا امیرالمؤمنین علی پرترا از روضه ی ارم و فر فرد و سرین روضه
 خرم بهار لطفی و حالی و نشاطی دارند ۲۲ - مقصود من نه تنه ایه است - نه ستایش از رنگ
 و بو و نقش و نگار طبیعت بلکه روی سخن با حیدر دلدل سوار میباشد - آنکه در روز رستاخیز
 حامی و شفاعتگرم است ۲۳ - آن خسرو هفت اقلیم خاور - نوربخش هفت کشور - یار و یارو
 رسول خدا - مظهر فضل پروردگار *

تو یا طوسی :

ی

۲۴ - همان هستی که پیش از آفرینش موجودات پازوی هفت را بستی (دیوهوی رادیند کرد
 مشکلات را از میان برداشتی - از هزاران مردم نیازمند دستگیری فرمودی ۲۵ - مُرّاز برای
 دشمن و تفسی از بهر دست - نجات دهنده ی سلمان در دشت اربن - کتنده ی سراز ختسرو
 هروین حدود و دونیم کتنده ی مره بن قیس ۲۶ - جلوه ی دین مبین - ایمان کامل و یقین
 مجسم - پشتیای دین - حبل المتین - هرات الوثقی در شبهای تیره و تار ۲۷ - مقصود
 پنی آدم - نقطه ی توحید اکرم - پای بسم الله اعظم - ضوان کارتوشد ۲۸ - والسی والا
 انوار ایمان با پرتو تام و تمام - بهر روزی خاصتوست و شمشیری چون ذوالفقارت وجود ندارد
 ۲۹ - خاصه ی صُهرِ پهبهر - شوهرزهرای اطهر - پدر حسنین - و شهیر خدا ۳۰ - تودر
 خانه ی خدا زائیده شدی - نامی ترین آفریننده - خویشرا از فقیران میدانسی در
 حالی که پادشاهان عالی مقام عالم بوجودت افتخار میکنند ۳۱ - خانه زاد مرکز قدرت که نقش

مهرنوبت برکف پایت هویدا است - با هیمنه وصلابت پتهارا از جای برکدی تا نام حق آشکارشود
 ۲۲- از مکه و مروه و منا بخوبی آگاهی - چشمه‌ی زمزم از نیش خنجرت پآب رسید - از تو وحدت
 تثبیت شد و خدا را شناختند - از دم شمشیرت حقیقت آشکار شد .

مراهادی علی است ۲۳- دولت و شادمانیم از پرتو وجود اوست - خوبهها و ابگاد انیها
 از قبل تو رونق گرفت - احسنت پرچین دوستدار ۲۴- طی ساقی کوثر - مظهر کردگار
 برنغمه‌ی سرها افسر و برای همه افتخار و شرف - شیر نر پروردگار ۲۵- سلطان انس و جان
 منبج ایمان - نیروی یزدان - شیر اژدر شکن ۲۶- بتوای تاج پیامبر پناه میبرم - ای رهبر
 شیعیان جهان که در از خیر کندی - ای شهسوار عرب ۲۷- حیدر صغیر - شوهر زهرای
 اطهر شافع روز ستاخیز - بنده‌ی خاص خداوند ۲۸- ای خسرو لولاک - ای ضیغم چالا
 ای نوریاك ذات احدیت ۲۹- حامی انسانها با مهر و شفقت - گشاینده‌ی مشکلات در بسته
 مالت و صاحب صاحبان از خرد و بزرگه ۴۰- تو وجه الهی بی کم و کاست در حدوث و قدیم
 ناجی کشتی شکستگان - تقسیم کننده‌ی ابواب بهشت و دوزخ .
 ۴۱- من ستایشگری (لك) هستم - فقیری که به فقر خودم افتخار میکنم - حاجتبرایر آور .

یا طلس :

خاک قدمت زینت فرد و سر برینه

۱
 مولای - مه مداح لکم مدح تو و ا تیرم وای لفظ لکی در صدد مدح و ثناتیم
 ۲
 در شوق و شعف بلبل یستان سراتیم وای کیان و بدن یکمره تسلیم رضاتیم

۳
 او عهد و عهالیم و زوا رعتاتیم
 ۴
 عاصی و خطا کار شهاری و توهاتیم

۵
 ای سر خدا - محرم اسراریم ای عین خدا - این عم و یا ریم
 ۶
 ای دست خدا - دست تو در کاریم ای وجه خدا - ضیغم قهاریم

۷
 هر بار مه مستوجب اولطف و عطایم
 ۸
 عاصی و خطا کار شهاری و توهاتیم

۹
 خود دست تو معمار سموات و زمینکن خاک قدمت زینت فرد و سر برینکن
 ۱۰
 هم با ج ره لاله الاسرات نگینکن چیز نور تو کی بر رخ همراز نشینکن

۱۱
 قربان فر و جذبه‌ی اونیم لقاتیم
 ۱۲
 عاصی و خطا کار شهاری و توهاتیم

- ۱۰- ای دست تو برشت دل خلق خدا کشت ای شیر زیر دست خدا یار و نبی پشت
 ۱۱- کی شان تویی عمرو و یا غترستی کشت یا مری بن قیس دو حص کین و سرانگشت
 حیران دو بازوی در قعه کشاتم
 ۱۲- طاصی و گنهکار شها ری و تو هاتم
- ۱۳- ای دست تو در صخره حیه ژ هم در ای سیف تو صمصام حق و سر زعد و بر
 ۱۴- ای خسرو اود و ست تفی دشمن دین مر ای قلب تو از طم و کمال لدنی هر
 ای شاه نجف مایل او وجود و سخاتم
 ۱۵- طاصی و خطا کار شها ری و تو هاتم
- ۱۶- ای گاه فرا غالب- ای میر غضنفر ای روژ جزا جرعه ده و ساقی کوثر
 ۱۷- ای یار و فادار نبی - هادی و رهبر ای مرشد دین پنجه کشای در خییبر
 افزا له تر ازوی عنایت حسنا تـــــــم
 ۱۸- طاصی و خطا کار شها ری و تو هاتم
- ۱۹- ای بحر محیط از کف جود تو احاطه در عهد زمین بهر حبیانت سماطه
 ۲۰- احباب تو در سایه طهاش بساطه اصحاب تو آزاد و میسران صراطه
 در گلشن دل حب تو ای عیش و نشاطم
 ۲۱- طاصی و خطا کار شها ری و تو هاتم
- ۲۲- ای آنکه خدا روز ازل و ات امیری ای آنکه نبی و ات تو مولای و خبیری
 ۲۳- ای آنکه بشیری و بصیری و نصیری ای آنکه منیری و مشیری و کبیری
 پروانه صفت عاشق مشکوت هـــــــداتم
 ۲۴- طاصی و گنهکار شها ری و تو هاتم
- ۲۵- کی در پی امت هدف ناوک تیسرن کی بهر شفاعت هدف خصم شیرین
 ۲۶- من زار و حزین زایمرا و کرب هلاتم کی در پی حق از وطن آواره و دهرین
 اولاد کی او جور گرفتار و اسپرن
 ۲۷- طاصی و خطا کار شها ری و تو هاتم
- ۲۸- من زارنی از لفظ توان وقت مماتی زر تدنی لاله از وحشت واتسی
 ۲۹- نه بیت عدم - بوم قدم - تو در جاتسی قال انسی اخر جت النسا نعاتی
 کلب کهن بارگه هوش بیاتـــــــم
 طاصی و خطا کار شها ری و تو هاتم

- ۳۱ - درویش تو محبوبم - شاهها به سیمه در سایه فقر فخری هو سیمه
 ۳۲ - از پیکر دنیام - به مولا م کسمه وار طاصی عقاب طی داد رسمه
 شاید ز کرم داد رسی کین و کماتیم
 ۳۳ طاصی و خطا کار شهساری و توهاتیم
 ۳۴ - ای ماهی امید پرستاری امست ای داد رسو ژمدد غواهی امت کاری
 ۳۵ - ای یار نبی - یاد کراژ یاری امست در حشر بوین العطش و زاری امت
 هر آن مه مستوجب او دست طاصاتیم
 ۳۶ طاصی و خطا کار شهساری و توهاتیم
 ۳۷ - ای هر که ژدل ری و تویی ری و خدایی او مرد خدا - سایر ارباب طاصی
 ۳۸ - او همت تو جمله سلاطینش گدا بی بی چون و چرا لایق و فقرو قبا بی
 از فقر تو فخرن منیش از فقراتیم
 ۳۹ طاصی و خطا کار شهساری و توهاتیم
 ۴۰ - شاهها مری کلب و تری که کتیم هر چند خطا کار مه مداح لکتیم
 ۴۱ - سرگرد و گرد سر تحت الحنکتیم ز وارضیح بوس کر بی کمکتیم
 از فعل و ژم نادم و پسر زرده و ماتیم
 ۴۲ طاصی و خطا کار شهساری و توهاتیم

ترجمه

- ۱ - مولای من - من ستایشگری لك زبان هستم - که ترا ستایش کرده ام - با همین بیان لکسی در صدد ستایشت برآمده ام ۲ - با شوق و شغف پهلبل پستان سراپت هستم و با این جسم و جان به طیب خاطر بکسره خود را تسلیم رضایت کرده ام ۳ - خود و اهل بیت بزهارت مرقد مبارکت مشتاقه ایم - من مردی گنهکارم که ترا دوست میدارم و زهارت می کنم ۴ - ای شیر خدا که براسرار نبوت آگاهی داری و محرم هستی - ای چشم حق بین - پسر من - یار و یاور بهمیر ۵ - ای دست خدا که این دست را صری در راه پیشرفت دین بکار برده ای - ای سیمای حق و شیر قهار همیشه اسلام و دین محمدی ۶ - در همه حال من مستوجب لطف و عنایت تو هستم - سروری گنهکارم که ترا زهارت مینمایم ۷ - ای آنکه بنای زمین و آسمانها به اشاره و نیروی دست پدالیهبت قائم میباشد - خاک قدمت زینت فرد و سر زمین است ۸ - در لیه الاسرا باج گرفتی - جز نور وجودت کسی روشنگر این راه نورانی نبود - راهی روحانی - ۹ - فدای آن جذبه و فسرهی نهرخت - گنهکار خطا پیشه ای هستم که روی پدراگهت آورده ام .

۱۰ - گلِ بزرگان دربار الهی راتوسرشتی - شیرزردست - یار و یاور پیغمبر ۱۱ - اینکه سرو
 یا عنتر را دفع کردی برایت مهم نیست - یا اینکه مره این قهر را با سر انگشت دونه کردی ۱۲ -
 من آن بازوی را که در از قلعی خیر کند میستایم و با بارگناه و خطا روی بدرگاهت آورده ام ۱۳
 در کودکی از دها را درهم دیدی - شمشیرت از خداست که با آن سردشمنان را از بکر جدا
 میکنی ۱۴ - ای بزرگواری که با دوست شیرین و برای دشمنان تلخ هستی - قلبت از طعم لدنی
 - رشاراست ۱۵ - ای شاه نجف - من ستایشگر سخاوت تو ام با شجاعت تو هستم و با بارگناه
 روی بدرگاهت هشتم ام ۱۶ - ای پیروز مند در همه فزوات - شیر مرد عرب - در روز ستا خیز
 ساقی خوشکوشی و مو منین را از آن چشمه‌ی نوشین سیراب میکنی ۱۷ - تو یار و یاور پیغمبر
 راهنا و راهبر - مرشد دین مبین - گشاینده‌ی دراز خیر ۱۸ - در ترازوی کردار برحسانم
 بیفزای - با بار صبیان روی به درگاه تو آورده ام ۱۹ - درهای محیط از کف با سخاوت احاطه
 شده - برای دوستان در بسط زمین خوان گسترده‌ی ای داری که همه را کفایت کند ۲۰ -
 دو ستانت در سایه‌ی درخت بهشتی طوبی ذوقی و نشاطی دارند - و اصحابت براحتی از بل
 صراط میگذرند ۲۱ - در گلشن دل مهر تو همه‌ی خوشی‌های مرا تشکیل میدهد - گناهکار
 عاصی روی بدرگاه تو آورده ام ۲۲ - پروردگار از ابتدا بزرگواری خواند - رسول خدا به
 ولایت و آگاهیت گواهی داد ۲۳ - بینا - بشارت دهند - صاحب نور ولایت و مبشر خیر
 و بزرگی ۲۴ - پروانه وار گرد نور ولایت تو میگردم و با بارگناه روی بدرگاهت آورده ام ۲۵
 کی بظنور رضایت توده‌های مردم هدف تیر بلا شد ؟ و هدف دشمنان شیر قرار گرفت ؟ -
 ۲۶ - فرزندان و اصحاب کرامیتوان این چنین گرفتار و اسیر بلیات یافت ؟ - آواره و دور از
 وطن ۲۷ - من با حزن و اندوه زائر خاک پاک کریم و با بارگناهان روی بدرگاهت تو آورده ام
 ۲۸ - من زارنی کلام تو هنگام رحلت بود - از وحشت زرتدنی لپه گفتم ۲۹ - در خانه نیستی
 از روز الست درجاتی داشته‌ای - قال انی اخرجت النار نمودی ۳۰ - من سکه پیر بارگناه
 هوش ریاست میباشم - و با بارگناه روی بدرگاهت تو آورده ام ۳۱ - گدای کوی دوست داشتی
 ات هستم و همین مرا کفایت میکند - هوس سایه (الفقر فخری را در سر میپروانم ۳۲ - اگر
 هیچکسی را در دنیا ندارم مولا هم مرا پساست ۳۳ - و اگر گناهکار هستم در دنیا باقی طبعی
 بغیر ادم خواهد رسید - اکنون با بارگناه روی بدرگاهت آورده ام ۳۴ - ای ماهی امیدواری
 امت - داد رس همگان هنگام مدد خواهی ۳۵ - از یاری امت یاد کن و در روز ستا خیز زاری
 های امت را بشنو ۳۶ - هر آینه من در خوران درهای کرم هستم و با بارگناه بدرگاهت آمده ام

۲۷- هر کس روپتو هشت روپخدا هشته است - مرد خدا - مظهر کرم ۲۸- پاهمت تو شاهان
 کدایانی پیش نیستند - بدون شك در خور قیای (الفقر) میباشی ۲۹- اگر فخر برای تو -
 افتخار است منم از درویشان کوی تو میباشم ۴۰- پادشاهها ، من در لسان عرب کلب و به زبان
 ترکی کلهک توام - با وجود خطاها مداح لکی هستم که سرم را فدای تحت الحکمت میکم ۴۱-
 من پای پو سر فرزند بیگس توام ۴۲- از کار خود پشیمان - پژمرده و مات هستم و با بارگناهان
 بدرگاہت پناه آورده ام ۵۰-

مدح او خدا و تویی

- ۱- حق مدح او شهبی مکم که مدح او خدا و تویی
 مُدَّاق کز آمخفا - محیط سراسر اولها
- ۲- طی نبی - نبی طی - ز نور واحدین جلی
- ۳- ز وحدتن خدا یکی - نبی و مرتضی یکی
- ۴- سرشت آدم از طی - ستون عالم از طی
- ۵- تبارک افسرن طی - شفیع محشرن طی
- ۶- نبی طوم دهرنی - طی وجود بحر نی
- ۷- گاه خم غد برهت - امیری امیر برهت
- ۸- طی ستون دینمن - وصی و جا نشینمن
- ۹- طی که مظهر حقن - طی و لسی مطلقن
- ۱۰- ز ذات حق صفاتی - حلال مشکلا عسی
- ۱۱- از عالم ذرات او - نقاش کائنات او
- ۱۲- لوح و قلم و مشتشن صفی کل بهشتشن
- ۱۳- بحقوب دایبنای چو ایوب نامرهم ز نو
- ۱۴- کلم داتکلی - ارنسی خلاق عالمی
- ۱۵- خلیل مهربتونه دل - اگر با براهیم کُل
- ۱۶- لطف تو دا انگشتری حکم جن و دیو و پری
- ۱۷- سلطان گهی رها مکی - که دامن و چا مکی
- ۱۸- اصحابک فیل اژدست بچمل فی تضلیل اژدست
- ۱۹- دست تو کار حق مکی له بان د مسبق مکی
- ۲۰- و خصه النبسی و نصی خدا جدا جدا و تویی
 له اهل اهله العبا احاطه ما سوی و تویی
 دو بین ز راه احوالی دو تا و تویی - خطا و
 و هاب وجه الله یکی نادان ز هم جدا و تویی
 شادی طی - فم از طی دسی د سخدا و تویی
 قسم کوفرن طی - ز وجود و از عطا و تویی
 نبی نه علم شهرنی - طی و با بهیا و تویی
 له اهل دل ظهیر هت نبی و بر ملا و تویی
 امینن - قرینن - نه من و تم - خدا و تویی
 ز سر حق محققن - قدر منه حقبا و تویی
 هم مونس ممانتی - انیس از صفا و تویی
 هادی او و صرات او از ارض تا سما و تویی
 نوح او پار کشتشن - صفش لسان اله و تویی
 ظلمات خضری پیشرو الطاف او یحیی و تویی
 مسیح مریمی دمی ز او بهیت احیسا و تویی
 هدوی نمرود کجیل - فرزن ذبیح الله و تویی
 داود دا آهنگری - بی اگر و دسکا و تویی
 که کار کبریا مکی - سرت و سر اللسه و تویی
 رنگ ابابیل اژدست حق اذ رمیت ارجا و تویی
 له مهد حبه شق مکی ز طفل چار مسا و تویی

- ۲۱- زَنُورِ تِ اقْتِباسِ هور- رخ تو جلوه داقمر
 ۲۲- بَرِّی اِخِی خَطابِ هَتِ خَطابِ اَزْشَتابِ هَتِ
 ۲۳- بَچو و مَهد تازمین - براق بولجام وزین
 ۲۴- اِخِی هَتِ و سلام دا - سلام دا - پیام دا
 ۲۵- وری که معراجته به فرفخر تاجته
 ۲۶- نَبی مطیح یاری - محکوم کردگار بی
 ۲۷- براق طو ربرق چی له بحر نور غرق چی
 ۲۸- زَهفتمین فلک چنی - زُفرته ملک چنسی
 ۲۹- بالاتراؤ براق مَن - رسول حق رکاؤ شکن
 ۳۰- واو جای مَن روح الامین - هَت شیرای راه یقین

و پاج ضیغم دا نگیمن - و مدحت و ثناوتی

- ۳۱- رُرف چو اَزْفرز هَت - ای کوی بی نیاز هَت
 ۳۲- رسی چو رُرف اَزْصفا و پاپیوس مصطفی
 ۳۳- چون روح کل انیس جان رسی و عرش لامکا
 ۳۴- نَبی نه دل اراده دانحلین خلق کی و پها
 ۳۵- کرد کلاشت انورن - مشک و مبر و منبرن
 ۳۶- تانیشت حق سپا سردا سپا سبب قیاسردا
 ۳۷- مهبان بی نظیر هَت - خوان برنج و شپهر هَت

خدا مهبان پذیر هَت - اللّهُ بِسْمِ اللّهِ وَتَسِی

- ۳۸- هم اکل شاه کس نوی جزاود سَلْ سُنوی
 ۳۹- نَبی نیا و چپ و پَر نَبی د سَفر یاد رَس
 ۴۰- ای اشرف کون و مکان - ای بهترین انس و جان

بخشام و دوست مهربان - محشر چنی جزاوتی

- ۴۱- شادا و حبیب باز هَت او سید حجاز هَت
 ۴۲- طی و احسن البشر و اتش مبارکن سفسر
 ۴۳- جلدی طی مرتضی او شافع ر و ز جزا
 ۴۴- طی تو مظهر خدا - تو مصطفی تو مرتضی

- ۴۵ اسم زورت ایلیا - تورات اسمت شنتیا
 ۴۶ - توکان اپت سری له مهداژدرت درک بن صدود توسری - در فزوه وهیجا وتی
 ۴۷ - منترو کشت ودال هم هم تال هم سلسال هه هم
 کفراژتو پاهال هم - دیواژ تو اکتفیا وتی
 ۴۸ - اول قدم وجود تن صحن حرم مولود تن هم قطره ای اوجود تن وصفت لسان الله وتی
 ۴۹ - یوم مصاف شاهدین امرحبت شوم لعین
 از قهرکیشا تیخ کین - تکبیر او یکتا وتی
 ۵۰ - فرمان و جبرئیل دا - امکان و اسرافیل دا
 قاضی و هزرائیل دا - نازل و رزنگ ساوتی
 ۵۱ - مرت زبان میخ کن - شکرانه بیدریخ کن احسن زدست تیخ کن تحسین و مولا ناوتی
 ۵۲ - چنگه اوجی محکم بکن - هرچار زور او هم بکن
 ژرور شاه کم بکن - بی گاو او نساوتی
 ۵۳ - هم خدمت خیرالبشرهم سهل ضرب دادگر
 هم حافظ حسوت البقر - ژرذو الفقار شا وتی
 ۵۴ - او اریح مقربین - هاتن پری خیرزمین حق بین نه مظهرمبین له وقت جلوه کسا وتی
 ۵۵ - نورحق آشکاردین - او شیر کردگار دین
 دستی و ذوالفقاردین - پی قتل اشقیها وتی
 ۵۶ - کردن و امرذو المن محکم دس و بازوشین
 خیرکن اوسا تیخ شن - از فرق او بدخا وتی
 ۵۷ - مرحب چنی ژ ضرب دس - ژرذو الفقار پی دو حص
 میزان دو حص دارفرس - تکبیرکموالله وتی
 ۵۸ - شهپرقلم او عرض شق - کردش گذر ژ هر ورق
 تا نیشتا او هفتم طیب - کسی شش و نیشتا او هفتم
 ۵۹ - ذکر تو عرشیان کن - ملک یکان یکان مکن
 اشیا و انس و جان مکن - بشر نه و تنها وتی
 ۶۰ - یا حضرت شاه نجف - یوم القیام و عرصه تع
 سرخط صیانم و کف - طایبی و التجا وتی

- ۶۱- ای بوالحسن ای بی قرین - ای شیرحق ضرغام دین
ای قبله‌ی اهل یقین و عروت الوثقی و تیبی
- ۶۲- محبوب من دروازه کن - خبیرشکن - دلدل سمن
زوج بتول و کرحسن - رسول تاته زا وتی
۱- حسین تو زسرگذشت - از قاسم و اکبرگذشت
- ۶۳- زین العابدین گذشت - زینب حنین گذشت
ز هاس مکین گذشت - ز دشت کر بلا وتی
- ۶۴- فضل خدا - نبی عطا - زتوسطا - زین خطا
یا خمسه‌ی آل جا - بو پاکم از کناوتی
- ۶۵- لکم - سکم - شغالتیم - یا هو الحسن د خالتیم
دخال اهل مالتم - طاصبت والتجسا وتی

ترجمه

۱- من سروری را ستایش میکنم که خداپس ستوده است - در خمسه‌ی انبی حق این مطلب جدا جدا بیان شده است ۲- مصداق کنج پنهان - محیط سراولیا یا احاطه‌ی بر ما سوی برای آل جا گفته شد ۳- طی نبی - نبی طی هر دو از یک نور واحد درخشان هستند - دو بین از احوالی آنها را دوتن انکاشت که دیدی به خطاست ۴- در فلسفه‌ی وحدت خدا یکی است - بیخبر و طی هم یکی - کرمانی که سهامی حق را راه میدهند یک تن واحد هستند - فقط دو بین آنها را از هم جدا میداند ۵- گل آدم را بخاطر طی سرشتند - سکون کائنات بخاطر طی است فضا و شادمانیها همه از شخصیت مولا سرچشمه میگیرند - دست طی دست خداست ۶- تاج تبارک از طی - شافع محشر طی - تقسیم کنند هی آب کوثر طی و این از ظایت کرم و هایتی است که دارا میباشد ۷- پیامبر دارای طوم جهانی است و طی از این سرچشمه‌ی فیاض بهره بر گرفته رسول خدا فرمود (من شهرطم هستم - طی دروازه‌ی من است) ۸- هنگام غدیر خم رسید بزرگی را مردی بزرگوار آورد - به پشتیبانی صاحب دلان ۹- نبی آشکارا فرمود :

طی ستون دین - وصی و جانشین - امین و نزدیکتر از همه بمن است - این فرموده‌ی خداوند است نه کلام انسانها -

غذیر آمد : غدیر آمد (تکرار بخاطر تاکید و تکریم کلمه میباشد) سخوانی از برنج و شیر اما

خدا پذیرای مهمان گرامی شد - نام حق را برخواند ۱۰ - طی نشان و آیت حق - ولی مطلق واقف بر اسرار حق است - بنی قد عرفه حقا ۱۱ - صفاتش از ذات حق گرفته شده - حلال مشکلات است - وقت فرارسیدن اجل بر بالین مومنین حاضر میشود ۱۲ - نقش کائنات را در عالم ذرات اوریخت - راهنمای راه راست از زمین تا آسمان است ۱۳ - پاهای :

لوح و قلما در کف داری - آدم صغی را از گل بهشت آفریدی - نوح کشته های ترا آبیاری میکند و صف ترا از زبان خداوند باید شنید ۱۴ - به یعقوب بینایی دادی - زخم ایوب را مسرهم گذاری - خضر را در تاریکیهاراهنما و راهبر بودی - یحیی را مورد مهر و عنایت قرار دادی ۱۵ - کلام موسی هنگام ادای ارضی بودی - دم مسیحائی و مرده هارا جان میبخشی ۱۶ - مهر تو در دل ابراهیم خلیل جاداشت که آتش بروی گلستان شد و دشمن قهاری چون نمود از ایسن هل شرمسار و خجل گردید ۱۷ - آنکه خواست فرزندش را در راه خدا وند قربانی کند ۱۸ گاه سلمان را رها میکنی - کارهای معجز آسا انجام مدهی - سرت ستر خداست ۱۹ - اصحاب قبل از تو گرفتار هلاکت شد - رنگهای ابابیل از دست نهریوندت بر سر چیست ابرهه فرو ریخت ۲۰ دستت کار حقرا انجام میدهد - دستی که از ماسبق همواره بر بالای دستها قرار داشته است ؟

۲۱ - در گهواره اژدها را دو نیم میکنی - در آن زمان که هنوز کودکی چهار ماهه بودی - خورشید نور خود را از تو اقتباس کرده - سهیامت پناه جلوه داد - بر فراز آسمانها پیداست نوگر که از خانه ای امها تنق میکند ۲۲ - برای برادر خطاب آمد - خطابی توام باشتاب - برای دوستداران احضار شد - آنکه خداوندش گرامی میدارد ۲۳ - گفت بر زمین نازل شو - براق را با زین و برگه حاضر کردند ۲۴ - گفت سلام مرا به (محمده) برسان - بر فراز مسند کبیرا اخی وارد شد (اهل ادب و عرفان جبرئیل را اخی نیز مینامند) - وضمن درود و تهنیت سلام حق را نیز ابلاغ کرد - حضور بهترین مردم - قد عرفه ریگفت ۲۵ - و عرض کرد که پسر خیز وقت نماز رسیده - این افتخار عظیمی که بر تارکت نقش بسته است - جهان نیاز مند توست - ای دوست عزیز - پیامبر او را پذیرا بود ۲۶ - مطیح او امر الهی - براق را به اوداد تا سوارنده بر فراز آسمانها بهیواز گیرد ۲۷ - براق برق آسا میرفت - غرق در پهای نور از پاختر تا خاور ۲۸ - تا مسند دنی از ظک هفتم و فرقی ملکوت گذشت تا دره البیضا ۲۹ - از براق بر ترفرت - رسول خدا رکاب کشید و گفت بفرمان پروردگار از این مکان نمیتوانم گذشت ۳۰ - رسول بجای ماند - شیر خدا از طریق یقین آمد و او نکتش را به شیسر خدا تسلیم کرد و درود مروان ترستاد ۳۱ - چون رفر از فراز درآمد - از کوی بی نیاز - نسرزد

محارم اسرار - لاهوت عرش ساشد ۲۲ - چون رفراف از صفانازل شد موفق به پای بوس پیغمبر
 کردید و او سوار شده بسدره الضنهی تشریف برد ۲۳ - مانند روح کل - انسانها و اجناسی
 بحرش لا مکان رسید - از نور پریزخی پدیدار شد - گاه پیاده روی ۲۴ - پیامبر در دل نیت
 کرد که نعلین را از پای بدرکند - ندائی از پشت پرده برخاست که این کار را مکن ۲۸ - زیرا که
 نرد نعلینت برای ما بمنزله‌ی مشک و صبر میباشد - و عرش مرا زینت میدهد - با زیباترین لفظ
 زیباتراز زیبا ۲۶ - همینکه نشست خداوندش تهنیت فرمود - سپاسی بی قیاس و با خشنودی
 فرمود (خوش آمدی) - خوش آمدی ۲۷ - مهمانی بی نظیر آمد - خدا مهمان نوازی کرد
 (با شهر و برنج) - غذا آوردند و نام خدای پر زبان جاری شد ۲۸ - شریک سفره حق کسی
 نبود و جز دست‌المت‌دستی در کار نبود - یک دانه سیب آوردند - او سیب را دو نیمه کرد
 ۲۹ - نیمی در دست چپ هشت - نیمی بدست (فریادرس) داد - آن یار و یاور نبی اکرم
 آنکه وحی بر او نازل میگشت ۴۰ - ای اشرف کون و مکان - ای بهترین و برترین آفریده‌ها
 بدست مهربانم بخش - در روز جزا ۴۱ - شادمان با تفاق دوست باز آمد - طی با سید
 حجاز با مولا دمساز شد در ليله الاسری ۴۲ - طی بر بهترین انسانها این سفر مبارک را تهریک
 و تهنیت گفت - پیغمبر با حیرت فرمود کی ترا از این ماجرا آگاه ساخته است ؟ ۴۳ - وطی
 فوری نصف سیب کذا را با انگشتری به محمد تقدیم کرد - پیامبر گرامی خطاب بمولا فرمود یا طی :
 ۴۴ - تو مظهر خدا - تو مصطفی - تو مرتضی و توعضوی جدا ناشدنی از حق و حقیقت هستی که
 در آیهای (هل اتی) آمده است ۴۵ - است در زبور ایلیا - در تورات شنتیا - در انجیل
 بوالعلاء و در قرآن طی بزرگواری گفته شده است ۴۶ - تو آیت سری و در گهواره او ده‌ها باره
 کردی و در میدان نبرد سراز تن صروپن هدیود برکندی ۴۷ - تال - خنتر - سلمال و دال به
 دستت تپاه شدند - با ضربات شمشیر ذوالفقار کفرا پایمال کردی - و دین را بر مرکز خود نشانیدی
 ۴۸ - اول قدم وجودت میباشد - در خانه‌ی خدا پدینا آمدی - در یاقطره ای از سخاوت تو
 و ترا خدای بزرگ ستوده است ۴۹ - در مبارزه ای سهمگین تیخ بر مرحب راندی - و تکبیر گویان
 ویرا از نعمت حیات محروم ساختی ۵۰ - در آن صحنه از نبرد سه فرشته ملکوت از جانب حق
 نظارت داشتند ۵۱ - مریه بن قیس را از فراز زمین بر فرش زمین انداختی - همه‌ی سباهیمان
 اسلام به این دست و شمشیر احسن گفتند و بی دربخ شکرانه‌ی حقرا بجای آوردی - در این هنگام
 بود که ملکوت قرار را بر این گذاشتند ۵۲ - تا دست او را محکم بگیرند و هر چهار با هم زور آزمایی
 کنند - بلکه از زورش بکاهند لکن این کوششی بی فایده بود ۵۳ - هم خدمت رسول الله -

- هم تماشای این ضرب شست داستان ماهی برگردی گاو ماهی رازنده کرد ۵۴ - چهار ملك پسه زمین نزل کردند - و حق بین آیات فقرا پرو شنی در آن جلوه گاه مجسم دهد - ۵۵ - نور حق آشکارکننده ی دین - شیر خدا - با دستی که ذوالفقار را به کشتن ناپکاران وادار میکند ۵۶ - پامر خدا وند دست و بازو پشرا بستند - آنکه دراز خیر میکند - باز ضربات خود را بر تارک دشمنان وارد ساخت ۵۷ - مرحب از ضرب ذوالفقار دونیم شد و از پرا بریودن آن دونیمه جبرئیل مرحبا گفت ۵۸ - شهبر قلم از اوراق گذشت تا طبقه هفتم عرض اطاقی رسید و خدا وند تکبیر گفت - درگذر از بریرتنگ شیر را با ماریست ۵۹ - ذکر او را عرضیهان دارند با همه ی وجود از سوی همه مخلوق :
- ۶۰ - یا حضرت شاه نجف - مسئلت دارم آنگاه که مردم نامه ی کردار خود را در دست دارند از پیرامون آتش سوژان دوزخ در وقت معلوم دور داری و این خواهش من است بالحاء و التجاه
- ۶۱ - ای پدر حسن که ملنندت وجود ندارد - شیر حقی - شمشیر دینی - اهل یقین قله را از تو میجویند که در عروه الوثقی آمده است .
- ۶۲ - محبوبم - ای خیر شکن با آن درب سنگین - سوار بر دلدل - فاطمه (ع) همسرتو و فرزندان ی همچون حسنین و این عسی مانند رسول خدا (ص) .
- ۶۳ - حسینت از سرگذشت - او قاسم و اکبر را قربانی کرد - و همه ی اصحاب خود را - آنکس که اید یکم احقا گفت .
- ۶۴ - زین العابدین را درستر گذاشت و زینب بزرگوار را - سردار سبمگینی مانند ابوالفضل را در صحرای کریلا .
- ۶۵ - با فضل خدا و عطای رسول الله - از تو پخشایش و از من خطا و عصیان - ای پنج تن اصحاب کسا - مرا از گناهان پاک کنید .
- ۶۶ - من که سگ درگاه تو هستم - مردی لك زبانم کمتر از يك شغال - ای پدر حسن مداخله کن - من دخالت خاندانت را مسئلت دارم - من که گناهکارم بآن خانواده دلگرم و امید وارد
- انجا که خرابه ها سخن میگویند
- شاه پیرماهنگام گذشتن از خرابه های دره شهر :

۱ - دنیهای بی حاصل

۲ - یا ران نیش اود لپاران نیش اود هم پارانندوه فان نیش اود ل

۳ - امان و کردار دنیهای بی حاصل دردش بی و نونک نیش نیشتر چل

۴ - هنی و اورد ابدان دام دام هر یا هو کیشام بی تارا ج غم

- ۵ - نه رشمه کمر - نه کلهوس کسول
 ۶ - نه فرقهی حنطه نه طهور نه ساج
 ۷ - چی پشومردان لا ابالی دهر
 ۸ - بازارش ژبزم خاصان تهی دهم
 ۹ - جز آهنگ جغد شهرش خاموش
 ۱۰ - نه وعظنه واعظ و بالای منبر
 ۱۱ - نه مجتهدی نه مومن - نه دهن
 ۱۲ - نه شاه نه دستور نه سر نه سروک
 ۱۳ - نه مسجد نه دیر - نه ناز نه نیاز
 ۱۴ - نه قلعه نه قبرنه مسجد نه بهام
 ۱۵ - نه بارخانه بی - نه نوای چیرس
 ۱۶ - نه بسمط ونه قبض اسباب افراش
 ۱۷ - نه گل نه گلنار - نه عطران کسل
 ۱۸ - نه شیره نه ماس نه پنیر شود
 ۱۹ - نه سیف نه الی نه بی نه انجیر
 ۲۰ - قصر شاه نشین بی زیب و فردیم
 ۲۱ - نه صف پناه دیم نه سان هرر و
 ۲۲ - نه منشی دبیر - نه سرداران دیم
 ۲۳ - نه صدای قهقه باده نوشان دیم
 ۲۴ - نه میخانه بی - نه مطرب نه ساز
 ۲۵ - نه نوجوانان نشلهی شوان روز
 ۲۶ - نه تازنه عروس نه نوداماد دیم
 ۲۷ - نه ابرو کمان - نه آهو چکودیم
 ۲۸ - نه دکانداری نه دای ستد دیم
 ۲۹ - نه کاران سرا - نه تاجر - نه کس
 ۳۰ - نه بزازان دیم نه گزنه نیم کسز
- کمر و بی شال - شال بی کسول
 نه مداحی دیم غسان کم تاراج
 لولهای او محرا و مالکهی در ره شهر
 خالی جای خاصان سرو سهی دهم
 نه زمین باف بی - نه زمین پوش دیم
 نه بانگ تکبیر الله اکبر
 نه نشان آردین خیر المر سلیمین
 نه سپهسالار - نه جیش - نه لشکر
 نه یورت شکار - نه شاهین و بزاز
 نه مشاکی حوران لسه حمام
 نه نظم بازار - داروغه و صس
 نه ملای مومن - نه مانسی نقاش
 نه سول نه شمشاد - نه صوت بلبل
 نه هندوانه - خرویزه - انگور
 نه شیر و کزی - سیلان و سر شهر
 نه تاج کهر - نه تخت زر دیم
 نه میرشکاری - نه بازی - نه یوز
 نه رامشگران بزم یاران دیم
 نه سول قامتان اطلس پوشان دیم
 نه مه طلعتان زیبای خوشا و آواز
 شو بی بازی دوس - شمع شو افروز
 نه عزادار بین - نه خاطر شاد دیم
 نه لویل زلفان نه صبح و ششودیم
 نه مشتری بی - نه نیک و پسدیم
 نه ترمه - مصل - ماهوت و اطلس
 نه رنگخانه دیم نه رنگ نه رنگرز

نه بساط گستر - نه گفته بساط
 نه کسی موات هی بهد - هی انار
 نه شهده شکره نقل - نه نبات
 نه حلیم پیزی - صلاف ورز از
 سنگ و گچ ولای لعل و گهر دیم
 نه حکیم دی - نه اوسای حکاک
 رمرم کوش دوز - صغار و کبار
 نه گوشه دکان پینکچی دول دوز
 نه تراشده شانه زلف پیار
 خور ز ناجی ناجیان نکوی
 زرهی ترازوی بقالان نکوی
 صدای چیز جز کوا وی نوی
 چف کف دکان نساجی نکوی
 دل زار و تن زار - بصر چی آوار
 ز دل ناله زار حزنیم شفقت
 وامنه دوران و پنهی فانی دوس
 بی هوش و دانش فهم تمیز کم
 وای خراوهی دورا بهجارید رکوش
 قد پتیر بنای اول کسار انیم
 آلوده می گرتی - ظلتان و کلسی
 چنی ز سرور دنه با مالیم
 یا کی سر آواز طالسی بنا پی
 اشکانی تا دور پنی با سان
 و اوسهم وصلت تاج و کلا دیم
 پس جهان گیران جهان پروردیم
 ز چین تا فرنگ - ایران تا روم
 جوانی بدان وای طاق بهیرم

۱- نه پارچه باف دیم نه شیوه خیاط
 ۲- نه آوازی بی له کوچه و بسا زار
 ۳- نه مطر نه عطار نه قن - نه قسات
 ۴- نه سوزی فروش - سلاح و خیزار
 ۵- نه کسب نه کاسونه پشه وردیم
 ۶- نه حراجی دیم قصاد و دلاک
 ۷- نه چنگری - حداد و سمسار
 ۸- نه کاسوکاران کسب و کار آسوز
 ۹- نه معمار چنی - فخار و حجبار
 ۱۰- اثر ز حجره ی حاجیان نکوی
 ۱۱- معرکه ی جواری سوق نقالان نکوی
 ۱۲- هر سحر کشتار قصاوی نکوی
 ۱۳- استاد و شاگرد سراجی نوی
 ۱۴- چوین ظافل ز کار جهان فدا
 ۱۵- دل حزین قامت و پنهی چوگان چفت
 ۱۶- وات ای دیوانه گفته ی ژفم کوس
 ۱۷- خام ناپخته - نایان کم فهم
 ۱۸- نایان بی عقل بی درک بی هوش
 ۱۹- بهزان من سرخیل بنای شارانیم
 ۲۰- مزانم ز کار ظک فاطمی
 ۲۱- زال زر زانا حسا و سالمیم
 ۲۲- و خاطر نهریم بانیم کام شایسی
 ۲۳- ولی سلاطین کبان و سا سان
 ۲۴- هر یک و جای و پیش و اوقد روجادیم
 ۲۵- دوران شاهان داد گستر دیم
 ۲۶- تاجران چیم بین له هر میز و بسوم
 ۲۷- ماوردن معمار آرای تعمیریم

- ۷- تاراج دهند می واحد القهار
 ۸- سکان و سنگرتخته کانه و ه
 ۹- اوپورت تشکن گذر کس و شاد
 ۱۰- قندرتیه - پهن نم حاصل
 ۱۱- چالاک دُر هنی چی هردَه جار
 ۱۲- راگهی رومشگان تا ملک حجیر
 ۱۳- مہشان مہین ساتی پدِر گِیر
 ۱۴- گذر کرا و تگه هاله و کَلگِشَت
 ۱۵- دشتی وِن دُست بہشت زیبا
 ۱۶- بَہلک اوچنار - اوطاف و ضاو
 ۱۷- مِلہ شو انان دُورہ - ناپکَش
 ۱۸- مہین ارمقام خنسر بیغمبر
 ۱۹- زہیا طلعتان اریای داران چم
 ۲۰- ساتی تشریف ہر او جوار شان
 ۲۱- شار تمام بکیرد و صد بشارت
 ۲۲- چو و شوہ خوان بکیرد و نشاط
 ۲۳- و جاکمی مچین ریت هاو د و جار
 ۲۴- بَہلک او نساہ پاچہ سفید کسو
 ۲۵- خوش و احوال دل لیل تیز و
 ۲۶- بَہلک اوچنار سقا و خوش دل
 ۲۷- نشاطن چنی د پارگهی ہاران
 ۲۸- بنور ار کشکان چم چنی ہا چل
 ۲۹- شمال امانت جو بندہ می ہار ہو
 ۳۰- گوناش منورین چی بہان زرد
 ۳۱- خوشا و حالت دل لیل ہا حاصل
- بنای ہانی ذوق رنگ و ہوی و ہار
 بنور وای مجنون نیمہ گیانہ و ہ
 او سا تازم ہو پوسی خرم آبا د
 مداح چی چاو - کاغذ پردہ می گل
 راگهی ملہ دار - او سر و پسا ران
 و سر کلاسان بگذر وینہی تہر
 بنور ار گلگل - جای خانان لہر
 بعد از ماریان رو پاپہیل کیو شت
 او شیرین دشتہ ہا و را و خاطر
 لہ درہ دراز صبور کسرتا و
 پاپہیل کشکان - راگهی گل ہنفش
 ہا فاتیس بکک او نظریا ور
 حلیہ سلطان - خانم و مہریم
 گلچینی بکسرتا گفتار شان
 خوش چنی حیاط - قصر و عمارت
 تشریف ہر او زہد منزلکای را و ات
 گذرکای ہمین - گذرکای ہسار
 ہجو و سیران کلان خوشبہو
 رود خانہ کشکان - کاشمار - کلہو
 چی باز ہرواز کسرتا ہرزہ پارکل
 ہانہی دلارام - ہر جسا دیاران
 بیخام ہر ہی دوس نہ سکتای ہر دہل
 ہروانہی شمار ملک تتہا ہو
 ز دل ہر مدہ می دم آہ سرد
 ہرد و زاری کیم تا وقت وصال

ترجمہ

۱ - یاد بہاران - ہان ای نسیم بہاری ۲ - جانشین سرما - میسر باران کہ بہ چمنہا جہان

۳ - برفهار از فراز کوهستانها ذوب میکی - میکوشی تا برو دت دی راتیدیل به اعتدال ربیعی
 سازی ۴ - شکوفائی باغات - شادی بلبان - بانى موجودیت گلهای خوشبو ۵ - سرمای -
 زمستانزایرمداری - سختی هاراآسان میکی ۶ - چالان و چابک - کوشا و جهانگیر - برضد
 زمهریر - تسخیرکننده چون سپاهیان سلیمان ۷ - تاراج کنندهی بساط زمستان قهار - بانى
 و برانگیزندهی خرمی و نشاط موجودات ۸ - از رنگ و بوی بهار در سنگر بنشین و بر تخته سنگ
 ها وزیدن گیر - پایین مجنون نیمه جان بنگر ۹ - شادمانه بر نخچیرگاه تشکن بگذر آنگاه - سرزم
 خرم آباد کن ۱۰ - قلندر تپه را از غم و اندوه و ارهان - چشم ستایشگرانت را روشن نما و برای
 دلهای مشتاق نامه ی بشارت بنویس ۱۱ - مانند همه وقت چالاک باش - راه مله دارو سر بهاران
 ۱۲ - و طریق رومشگان تا سر زمین پاک سر کلاسان ۱۳ - بگونهی تیر تیز و رونده ۱۴ -
 به میثنان که رسیدی ساعتی درنگ کن - نگاهی به کلکسل جایگاه بزرگان لرستان انداز ۱۵ - به
 صورت کلکشت وارد (تنگه هاله) شو - آنگاه به (پاهیل ماد پان رود) برو - نزدیک کوه دست
 ۱۶ - آنجا دشتی است بسی زیبا مانند روضه ی خرم بهشت - آن دشت شیرین را بخاطر بسپار
 ۱۷ - به چنار و طاف عطفان کن - در دره دراز از رودخانه ی کشکان بگذر ۱۸ - مله شبان
 دوره - ناپکی - پیل کشکان که راهی است پراز گلهای بنفشه ۱۹ - بمقام (خضر) میرسی -
 باغات اطراف شهر خرم آباد را ببین ۲۰ - آنجا زیبا رویان در سایه ی درختان جمعند - حکیمه
 سلطان - خانم و مریم ۲۱ - لحظاتی در جوارشان استراحت کن و سخنان دلچسب ایشانرا
 کلچین نما ۲۲ - شهر را پتعامی با بشارت حلیل بهار بگرد - این حیاطها و قصور و عمارات
 راسرکشی کن بصورت شبگردها با نشاط و سرور ۲۳ - بمنزلگاه رباط پرو ۲۴ - به دوراهی
 میرسی - راهی بسوی راست و دیگری بسمت چپ میرود ۲۵ - برگرد به نثار جبال عظیم (سفید
 کوه) - آنجا گلهای خوشبو را تماشا کن ۲۶ - خوش بوقت شب پینت ای باد شمال و ای راه پیمای
 تیز تک - رودخانه ی کشکان - تکه ی کا و شمارودانه ی (کلّه) زان پس به چنار سقا برگرد -
 ۲۷ - مانند ترلان باز تند و سریع به ارتفاعات (بارک) پرواز کن ۲۸ - نشاط فرادان در دیار
 دوستان وجود دارد - جایگاه دلدادگان که همه جا پیدا است ۲۹ - برو دخانه کشکان بنگر
 به چم (پاهل) - پیام دوستان را به مکان (بردیل) برسان ۳۰ - هان ، ای باد شمال
 به جو پائی حال دوستان در همه ی احوال تر توصیه میکم - اجازه داری که به آهوان تاتاری
 سرکشی کنی ۳۱ - به سیهای دلدارینگری که مانند (بسی) زرد گونه میباشد - دم بدم از دل
 آه سر مده ۳۲ - خوشا بحالت ای راه پیمای بهمانند ۳۳ - بیا تا زمان وصال باهم دردد کنیم

شاه اسب میخواد
هد

خواهم اسبی ز بندگاه خدیو گوش و گردن دراز و دم مقراج
گاه رفتن چو برق و پساد دمان در تکاپو چو تپس بر آماج
زین و برگ از بزرگ طرهانی نوستانند جمله از سراج
یک تفنگ از اکابر دلفان بدهندم طلحه قمره اماج
تا سوارش شود لک مداح بر دل دشمنان زسد قهقاج

به عتبات طالبات می‌رود

۱- باز آواز حبیبم همچو درد در گوش هات بهر تو روح و روان و جسم و گه‌بان و توش هات
۲- اوسرمهرو وفا فرما دل فافسل و رک ناله رنگ و درای خواندن چاوش هات
۳- اژدنگ تکبیر و تحسین هم صدای یا حسین دیگه دل اوشوق مولانا هنتی در جوش هات
۴- در زبان ورد حسین و مدحت شاه و پسر لاشه و پوسم ز سر اژدلق کهنه پشوش هات
۵- پوسم و کشکولم و زنجیرم و تاجم و سکر مهره و سنگ قناعت رشمه گوشا گوش هات
۶- بار صیانت و کولری و قبر بو تراب از عطا بار خطای بی متاع آرد و ش هات
۷- آرکرم کی او کرم داره میود در دم د و ا او کو ترا کف اوشیعه نوشا نوش هات
۸- درد جامی کافیه ارشاهدین احسان بکی صد هزاران درد مند درد کیش او نوش هات
۹- هر که درد دنیا چو اوسر بهابو س حسین روزهایی بی چراغ و بی مراد و نوش هات
۱۰- ذاکر لک چار فرزند و مهال هتبه پوس ثالثا بهر زنجاتم مایل و مد هوش هات

ترجمه

۱ - باز آواز حبیبم را بگوش جان شنیدم - بگالبدم روحی تازه دمید و توش و توان نهی می یافتم ۲ -
از راه مهر و وفا فرمود ای مرد غافل برخیز - ناله‌ی درای و نغمه‌ی چاوش برخواست ۲ - از آهنگه
تکبیر و تحسین و فریاد یا حسین کور می عشق مولای بچوش آمد ۴ - زبانه به ستایش طی و فرزندش
حسین به پشوش آمد گه‌با و جسم و جانم سرشار از یک ارادت کهن و ریشه دار بود ۵ - پوسته‌سین
کشکول - زنجیر و تاج سرم - مهره و سنگ قناعت و رشمه گوشا گوش آمد ۶ - با پاری از گناه روی
بمرقد بو تراب کرده از درهای بخشایش او پار خطاها از دو شم سبک شد ۷ - اگر آن صاحب کرم
محبت کند همه‌ی دردهایم دوا خواهد شد - آب کو ترا شیعیان با بانگ نوشا نوش سسر
میکنند ۸ - اگر درد جامی هم از دست شاه دین احسان شود مرا کفایت است - صد ها هزار
مستفند دام چاوند ۹ - آنکه بتواند و درد دنیا بهابوس حسین نرود روز پسین بدون چراغ راه

و نامراد خواهد بود ۱۰ - ذاکر (لك) با زن و چهار فرزند اکنون طازم تنه بوسی آن آسنا
میباشد تا برای نجاتم در روز حساب توجهی بفرماید -

خورشید حقیقت

- ۱ - هت سحر ای برج افق آفتاب جلوه نمائا چورخ بوتسراب
۲ - نورطی او شه طلیحساب عالم از او جلوه کر و کامیاب
۳ - نور طیا - ولیا - منجلی
ناد طیا - طیا - یا طسی
۴ - ساقی گلچهره وری باده بار خُم و سهو ساغر مُل ساده بار -
۵ - چنگ و ریاب و دغراماده بار سیمی از او حسن خداداده یا
۶ - نور نبیا - ولیا - منجلی
ناد طیا - طیا - یا طسی
۷ - باده بده - باده ی خُمر بشر باده بده - باده ی اثنی عشر
۸ - مور بنوشی تو سلیمان شُمر پشه خوری فاخره او اهل سر
۹ - نور نبیا - ولیا - منجلی
ناد طیا - طیا - یا طسی
۱۰ - روشنی مردك كسور هات ارنی موسی زکة طورهات
۱۱ - چی بد بیضا شب دچورهات نورطی - نورطی نورهات
۱۲ - نور نبیا - ولیا - منجلی
ناد طیا - طیا - یا طسی
۱۳ - جامی از نور ظهور بده روشنی باطن کورم بده
۱۴ - حضرت و شادی و سرورم بده از بی توقیر و غرورم بده
۱۵ - نور نبیا - ولیا - منجلی
ناد طیا - طیا - یا طسی
۱۶ - نغمه کم بر صفت ضد لیب اوکل خوشبوم بود هم حبیب
۱۷ - بلکه بود لطف خبیبم نصیب بنده من محکم - او طیبیب
۱۸ - نور نبیا - ولیا - منجلی
ناد طیا - طیا - یا طسی

- ۵۸ - ماوردن استاد ماهسر وهر شار شارم خرم بی چسی خرم بهبار
 ۵۹ - هریک یک زوان هریک ویک دین تمام صاحب جاه کرسی زر نشین
 ۶۰ - ایسا معموریم وکشی لال پوشی و ناله‌ی کوشش ظک اطروش بی
 ۶۱ - نکیمای الهام - پارید نه چنگ طرب و صد طور - نوا و صد رنگ
 ۶۲ - مطلوب چی شهرین طالب چی خسرو عیش و شاد پشان هر سال مو پسانو
 ۶۳ - ز بهفت نوح تا دور خسرو گستردن شاهان بساطم نو - نو
 ۶۴ - منو جوانی تونیش زوی ماو پسر پناه پرو لای مولای دین (امیر)

ترجمه

- ۱ - دنیا بی حاصل ۲ - دوستانم ، باردگر باری از خم و اندوه در قلم جای گرفت ۳ -
 فریاد از کردار این دنیا بی حاصل - دردش مانند نیش خنجر کارگردد ۴ - باز مانند درویشان
 ذکر یا هو گرفتیم - از پس خالیدم از دلی که بتاراج رفته - و مانند درویشان مدام با حق و یا هو
 میکم ۵ - نه کمربند - نه کلیس پر دوش - نه شال کمر - نه کفشکول درویشی ۶ - نه انیسار
 کندم - نه مری برای کباب - نه تابه‌ی نان پختن - نه ستایشگری دیده میشود که غصه‌ای سرا
 با او در میان بگذارم و بدست فراموشی سپارم ۷ - چون مردم لایه‌ای پیرشان روزگار در محراب
 منزلگاه (دره شهر) خرامیدم ۸ - بازارش را از بزم یاران خالی دیدم - جای سروقدان
 نیکو صورت تهی بود ۹ - جز ناله‌ی جغد صدائی بگوش نمی‌رسید - نه زمین باف - نه زمین
 پوش ۱۰ - نه وعظ و اخطان پر بالای منبر - نه بانگ تکبیر الله اکبر ۱۱ - نه مجتهد - نه
 مؤمن - نه نشانی از دیانت ۱۲ - نه شاه - نه دستور - نه سر - نه سرور - نه سپهسالار
 نه سپاه و نه سپاهی ۱۳ - نه قلعه - نه قصر ۱۴ - نه پام - نه آرایش زیبارویان ۱۵ - نه ناله
 جرس - نه نظم در بازارها - نه دار و نه وعص - نه قض و نه بسمط اسباب فروش - نه ملای
 متدین - نه نقاشیهای مانی وار ۱۷ - نه گل - نه گلنار - نه طرکلیها - نه درختان سرو
 شمشاد - نه نغمه سرائی پهلان ۱۸ - نه شیر - نه پنیر - نه ناست - نه خیره - نه هندوا
 نه انگور ۱۹ - نه سیب - نه آلو - نه انجیر - نه شیر - نه کره - سیلان - سرشیر - ۲۰ - قصور
 سلاطین را بی زب و فرد دیدم - نه تاج جواهر نشان - نه دیبم زمین ۲۱ - نه صف پناه در
 سان روزانه - نه میرشکار - نه بازو پیوز ۲۲ - نه منشی - نه دیبیر - نه سرداران جنگاور - نه
 رامشگران در بزم دوستان ۲۳ - نه صدای غنچه‌ی پاده نوشتان - نه سرو قامتان اطلس پوش
 ۲۴ - نه میخانه - نه مطرب نه ساز - نه ماه طلعتان خوش آواز ۲۵ - نه جوانان سر مست

شبانه - که همه شب بدنبال تفریح با دوستان شمع شب افروز بودند ۲۶ - نه نوعروسان و نه تازه دامادها - نه عزاداران - نه شادبهای شورانگیز ۲۷ - نه کمان ابرو - نه آهوی چشمم نه شب گیسو - نه صبح بناگوش ۲۸ - نه دکانداران در حال داد و ستد - نه مشتریان از نیک و بد مردم ۲۹ - نه کاروانسرا - نه مردان تجارت پیشه - نه توپهای مخمل نرم - نه بسته های گسران بهای اطلس ۳۰ - نه یزازهایی پاکز و نیم گز - نه رنگریزی ۳۱ - نه یزازان در کار تهیه وسایل کار خیاطی - نه گسترندهی بساط کار - نه از بساط دور افتادگان ۳۲ - نه صدائی در کوچه و بازار - نه عرضه کنندگان انواع میوه ها ۳۳ - نه عطر - نه عطار - نه قد - نه قناد - نه شهید نه شکر - نه نقل - نه نبات ۳۴ - نه فروشندگان سبزیجات - نه سلاخ - نه خباز - نه حلیم پز نه علاف - نه رزاز ۳۵ - نه کسب - نه کاسبی - نه پیشه و ر ۳۶ - نه حراجی - سنگ و گسچ جای در و گوهر را گرفته است - نه فساد - نه دلاک - نه پزشک - نه استاد کار حاکمی ۳۷ - نه چلنگری - نه سمساری - نه حدادی ۳۸ - نه کاسب کاران کار آزموده - در گوشه های دکانها نه پینه دوز و دلدوز ۳۹ - نه معمار - نه آجرپز - نه سنگتراش - نه تراشنده های شانه برای گیسوی مشکین مویان زیباروی ۴۰ - اثری از حجره های حاجیان نبود - دستگیری از مردم مستمند ۴۱ - از معرکه های نغالان در گذرها - زرد ترازوی بقالها بهیچوجه صدائی بگوش نمیرسید ۴۲ - سحر گاهان از کشتار قصابان - صدای جلیز جلیز کبابها ۴۳ - استاد و شاگرد نساچی دیده نمیشد از سوزن زدن نساچهها چیزی احساس نمیکشت ۴۴ - مانند غفلت زدگان روزگار غدار دلی زار تنی نزار - چشمانی پر از اشکهای سهل آسا ۴۵ - دل حزین - قامت چون چوگان خمیده - ناله ای حزن آواز درون دل شنیدم که میگفت ۴۶ - ای دیوانه ای که کوساند و هت بصدای درآمده - ای باز مانده از دنیائی که خزلان و خرابی را دوست دارد ۴۷ - هان ای نادان کم هوش - خام ناپخته ۴۸ - ساده و کم تمیز و فاقد ادراک در این ایوان خرابه دست ایسام یک لحظه گوش فرادار ۴۹ - و بدان که برتر از همه قصور سلاطین بوده ام - کهن بنائسی از استادان اولیه ۵۰ - میدانم که تواز کردار ظک غافل مانده ای - آلوده ای غبار اندوه و ظللاً در لجنزار محنت - از سال بنای من میپرسی ۵۱ - این حساب را زال زرمیداند - اینک میبینی مرور زمان باین شکل پاهالم کرده است ۵۲ - درست بخاطر ندارم که بانتم کدام یک از پادشاهان بوده اند - یا چه شخصی ساختمان مرابه خرابی سوق داده است ۵۳ - لکن شاهان کهنی - ساسانی و اشکانی تا صبر پنی عباس ۵۴ - هر یک را بجای خود صاحب قرب و منزلت دیده ام - با شوکت و صلابت در زیر چتر فرهی ایزدی و پرفراز تختگاه عظمت ۵۵ - دوران

پادشاهان دادگسترا دیده ام - بسا جهانگیران جهاندارا مشاهده نموده ام ۱۶ - اریا ب تجارت و پازرگانان از هر مرز و بوم گرد آمدند ۵۷ - از چین تا فرنگ - ایران و توران تا کشور روم ۵۸ - آنها با قصد تعمیر من معماران را دعوت میکردند - و بر طاق کهن و فرسوده ام فرس و رونق جوانی میدادند - استادان ماهرا از هر شهر و دیار بکار میکشادند - شهری خرم و زیبا از کار در آید مانند خرم بهار ۵۹ - هر یک با یک زبان - هر کدام پیروی دین - همه صاحبان مقام و صدر نشین کرسیهای زرین ۶۰ - سپس آبادانی مرا شاهنشاه لعل پوش برمهده خود گرفت - پادشاهی که فلک از ناله‌ی کوشش کر میشد ۶۱ - نکبسا میخواند - بارید بر چنگ مینواخت - صد گونه طرب - انواع نغمه‌ها ۶۲ - مطلوبی چون شیرین - و طالبی چون خسرو - این جشن و سرور و شادمانی را همه ساله و در هر فرصت مناسب تجدید میساختند ۶۳ - از بحث نوح پیمبر تا عصر پرویز این بساط شادمانی نوبت و بصورت گسترده تجدید میشد ۶۴ - و توای (منو) جوانیت بزودی سپری میگردد و پیری گریبان را میگیرد - پناه برو لای دین پرور حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب بر -

منوچهر از پیری مینالد

- | | |
|--------------------------------|-----------------------------|
| ۱ - پیری بسته و - پیری بسته و | پیری باب میش نه رویم بسته و |
| ۲ - ژمیل دلدار دل شکسته و | خارم نه دیده‌ی شوخ بسته و |
| ۳ - تیر قامت کمان بسته و | حصای زینهارم دا و دستکته و |
| ۴ - در زعیش کنیا چوش شدسته و | ورد زوانم و احسرتکته و |
| ۵ - بیزارم ژبزم هر چاومسته و | فردم ژفرقه‌ی پلهسو سکه و |
| ۶ - سر تهی چی زیم جا مکسه و | لرزه‌ی سرنه بان رشه‌ی دسه و |
| ۷ - ارای جوانی دلوا پسه و | کس نین هامحال هام نفسه و |
| ۸ - شوان منرم چی تقسه و | وسردم هرر و ژخا رو خسه و |
| ۹ - نیم نفس من هر وای جسه و | طفلانم و قصد نیم نفسه و |
| ۱۰ - ژیل چی قاهچی دام و دسه و | کشیکچی مومت چی فسه و |
| ۱۱ - اجل صیادن پس تردسه و | کس ژشکارش گیان ترسه و |
| ۱۲ - نصن و حد پشروی السه و | چوار چوی سواریم چی فرسه و |
| ۱۳ - هر مولا م جامش ها و دسه و | وکوثر قسم کلیل نفسه و |
| ۱۴ - شوا اول قور هر توم پسه و | پناه منکر مدد رسکه و |

۱۵ - پناه (نوجهر) هر واو کسه وه محشر پی امت داد رُسَه وه

ترجمه

۱ - پیری بسته است - پیری باب عشرت را بر رویم بسته است ۲ - دل از میل وصال خیره بان احساس درماندگی و زدگی میکند - خاری شده ام که در چشم های زهبا میخلد ۳ - تیر قامتیم کمان شده - صای زینهار را بدستم داده است ۴ - دراز سرای نشاط کده شده و چوپیش شکسته است - جزوا حسرتا ورد زبانه نیست ۵ - از شرکت در بزم خوبان روگردانم و در جزو جمع عشرت طلبان نیستم ۶ - کاس کله ام چون کندوی وصل مدام ونگه ونگه میکند - کندوی خالی از شهد - رخشای سر پر لریزش دست افزوده شده ۷ - دلواپس ریزهای شباهم و پسر گذشته ام در بخ میخورم - نه جلیسی و نه نفسی باقیمت ۸ - شبها مانند مرغ شباهنگ مرتباً هوحق میکنم و خاخر و خاشاک پسر میریزم ۹ - در قالب تن نیم نفسی هم باقی نمانده - بچه ها همین نیم نفس را هم می شمارند ۱۰ - زنها صای دریانی را دستم داده اند - صسوار کشیک می کشم تا کی این جان طاری را ترک گویم ۱۱ - اجل شکارچی قهاری است پس تردست هیچکس از شست او گریز نتواند کرد و جان پدر نخواهد برد ۱۲ - از روز ازل نعره حدیث است تا بیوت مرگ اسب سواری ماست ۱۳ - همانا مولا طی است که جام محبت در دست و از آب کوشر همه را سیراب مینماید ۱۴ - یا طی :

شب اول قهر مرا یاری ده که در پاسخ گویی نکرین در نمانم ۱۵ - آری - پناه و امید نوجهر
بان کمر است که روز ستا خیز پداد امت میرسد -

کله باد

(کله باد) ترکه میرا ملاحظه کردید - اکنون به کله باد ملا نوجهر میرد ازیم تا نوبت به ملا

حقلی برسد :

کله باد هانای - باد بهاران	باد بهاران - باد بهاران -
گمان بخش چیمان جلای گلزاران	طی صمد و شت - وکیل واران -
جاهد و جولان جدی جدا کمر	۳ - برف فرق فوق کوان فنا کمر -
پامت وجود موجود گیلان	۴ - بشکفتگی باغ شادی پهلان -
سختی نه صفحهی فسران گریزان	۵ - سرمای زمستان نه تختش خیزان
فد ز مپسیر - سلیمان تسخیر	۶ - چالاک و چالاک جلد جهانگیر

۱۹ - خاصه در عقبی شرف رستگار قاپی و هم سرور دارالقرار

۲۰ - فخر بشر - نورشیر و چهار گشتِ او تخت شاهی استوار

نور نبیاً - ولیاً - منجلی

۲۱ - ناد طیباً - طیباً - یا طی

۲۲ - من پورن خرم و امیدوار فوجِ ملائک و بهمن و یسار

۲۳ - حمد خدا - نعت رسول کبار مدحت مولا و لسی کردگار

نور نبیاً - ولیاً - منجلی

۲۴ - ناد طیباً - طیباً - یا طی

۲۵ - تن و تیز دلق و تیریزن و کف حوری و ظمان طرفی بسته صف

۲۶ - خیل ملائک - اجنه یکطرف من و ثنا گوئی شاه نجف

نور نبیاً - ولیاً - منجلی

۲۷ - ناد طیباً - طیباً - یا طی

ست
حال دنیا چگونه است

حال دنیا را بهرسیدم من از فرزانه ای گفت یا خوابیست یا وهمیست یا افسانه ای

گفتمش از سررگوشه ای با ما که چیست ؟ گفت یا برفیست یا شمعیست یا پروانه ای

گفتمش اینان که میبینی کمر بسته اند گفت یا کورند یا مستند - یا افسانه ای



اشعار شاد روان (ملا منوچهر کولیوند) در اینجا خاتمه میپذیرد و برای شناخت این شاعر

گرامی همین مقدار (مشت نمونه خروار) میباشد -

مرثیه‌ی ذیل در وصف (داراخان) سروده شده است - وی جد مادری آقاخان رضائی (فلامحسین و برادران) بوده و چنانکه ملاحظه میشود بنا بر مضمون شعر خانمیرزا اولاد قباد ایشان سمت ریاست و برتری داشته و فلامحسین بطوریکه در این کتاب میخوانید مردی کشاده دست و برای چاپ این کتاب مبلغی سرمایه گذاری کرده و انتشاراتر نیز بر مهده دارد =

داراخان

- | | |
|---------------------------------|--------------------------------|
| ۱- خان دارام رو - خان دارام رو | میرزام خاص خیال - خان دارام رو |
| ۲- تاسه‌ی سرحدان اتکسارام رو | مدام نه شکار - صید و صارام رو |
| ۳- قوقوشچیان تعلیم دادم رو | کهلوکهلان بحسری زادم رو |
| زهره زدر جفتسی بازم رو | وقاصی فانی تهراندازم رو |
| ۵- پوهان شهر رستم رشتیم رو | دافت‌ها و پان دافان گشتیم رو |
| ۶- لاقید و مردان پای دیوانیم رو | دای صد دای بی مرگ داراخانیم رو |
| ۷- ایل بیگی اعظم لرستانیم رو | صاحب کویکهای سیا و سانیم رو |
| ۸- جلدی شاطران خوشرفتاریم رو | سحر قوقودنگه میرشکاریم رو |
| ۹- زنده‌ی بگلران کسر لایم رو | سهراب فانی نوای زالم رو |
| ۱۰- شوهرم مجلس پاده نوشیم رو | دارا بی دارای دارا پوشیم رو |

ترجمه

- ۱- افسوسمیرای (خان دارا) - سرور خوشحضر نیک اندیش ۱ - با شهرت کافی در سرحدات - مرد شناخته شده ۲ - همواره در شکارگاه و صید افکنی در اطراف و اکناف و دشت و دمن - افسوس هر قویا قوی قوشچیان تعلیم دیده ۳ - آن اسبهای اصیل و بحری (مرئی) - زهر زهر حلقه های زین قوشهای متعدد - خدنگه اندازی همای سعید و قاص ۵ - بهری برتر از شیر زبان - پهلوانی که داغ مرگش سر بار دانهای دیگر ۶ - این امتابه خوانین دیوان شناس و درباریان - صد داد از مرگ (داراخان) و افسوسمیر این مصیبت عظیم ۷ - ایل بیگی اعظم لرستان - صاحب کیکه و سان و سپاه ۸ - و شاطرهای جلد و چابک - نیکو رفتار و نجیب زاده - صدای میرشکار و هیاهوی سحرگهان - زنده بگلران کمزین - سهراب فانی نوای زال ز ۱۰ - در رخ آن مجلس سور و سرور شبانه (دارا) و دارا شیوه‌ی من ۱۰ -

ملا حقلی سیاه پوش

ملا حقلی فرزند ملا گرگعلی متخلص به (فیلی) از تیره طایفه‌ی سیاه پوش الشتر سلسله لرستان می‌باشد و این طایفه چنانکه مشهور است از سیاه پوشهای شهر (دز فول) و سالهای پیش به لرستان مهاجرت و در الشتر سکنا گزیده اند - تاریخ فوت وی رابین سالهای ۱۳۲۳ تا ۱۳۲۷ هجری قمری گفته اند - به تشخیص اینجانب این مرد از لحاظ روانی طبع - تعبیر و تشبیه در صف مقدم گویندگان پیشین لرستان قرار داشته است - درینجا که از این سراینده اشعار چندانی بدست ما نرسیده و شاید کمتر کسی باشد که تا همین مقدار هم توانسته باشد آثار و بسرا بدست آورد - از مقدار شعری که بدست آمده میتوان به نیروی اندیشه و قدرت طبع این شاعر سخن سنج پی برد - ذیلاً بذکر چند قطعه از این آثار میپردازد :

بهاریه

بهار آمد - بهار آمد -	ز فیض باد نوروزی مفرح روزگار آمد
نگر از نافه‌ی آهونسیمش مشکبار آمد -	نسیمی برمشام جان ز صحرای تنگبار آمد
به پیروزی نوروزی بشمع عشرت افزوی -	بدلداری و دلسوزی بیعاشق که یار آمد
دم جان از جان آمد بجم جمه جان آمد	نه این آمد نه آن آمد ز فیض کردگار آمد
منقش سرزمین گشته گلستان دلنشین گشته	چو فرد و سربرین گشته هوایش خوشگو آر آمد
دی از گردن گسسته غل دلا سرمست شوازل	فرلخوان شو تو ای بلبل چو گل اندر کنار آمد

گلی سرمست و امل گون - گلی افسرده چون مجنون

گلی لیلی و ش پرخون - گلی عذرا عذار آمد

گلی درد دست جام جم گلی طغرای زلفش خم	گلی از گوهر شبم - گل اندر گل هزار آمد
طیو روحشی از یکسو بباغ و راغ در هو هو	چو موسی رب ارنی گوز کوه طور یار آمد
خروش رعد میخواند - سپاه ابر میرانند	پامداد نبی ماند - علی با ذوالفقار آمد
ندانی از کجا آمد - بتوفیق خدا آمد	محمد مصطفی آمد - حقیقت حقیقزار آمد
غمّ حالان سبک خصلت نهان گشتند از همیت	که شیریشه‌ی قدرت بجویای شکار آمد
ستاده فیلیت در بر - سگی هستم ز سگ کمتر	مراجان نیست در بیکتر ترا بدسر نشان آمد

هی هی

دل ز ما برد دلریا هی هی - رحم نارد بحال ما هی هی

هی هی از آن کمان ابرویش و آن د و زلف گره گشا هی هی
 حلقه ای بسته گرد گنج رخش آن د و زلف چو اژدها هی هی
 بوسه ای از کنار لعل لبش شکری هست جان فزا هی هی
 از بناگوش و زلف ا و بنگر هذا الليل والغصن هی هی
 جان عشاق ریزدش د رها کر پزلفش و زد صبا هی هی
 ماشب افروز کرمکیم او ما ه ما کجائیم - او کجا هی هی
 سخن از درد عشق گفتم - گفت نیست این درد را دوا هی هی
 مست عشقیم - چطکی رفتند واعظ و شیخ و پا رسا هی هی
 فهلی از دام زلف مشکینش مرغ جان نشد رها هی هی

خدا و ندان سخن

سخن را رونق اول رودکی داد بدان مرتازگی و نازکی داد
 چو آخر ساخت فردوسی بنا را فلک و ا پس نها از بیم پها را
 به شیرین نظمی و شیرین کلامی فلک زد سکه بر نام نظامی
 چو سعدی شمع حکمت را بر فروخت مکان اختراعات سخن سوخت
 چو حافظ را بپری از مهب کردند لسانشرا لسان الخبب کردند
 عروس مرا چو خواست از زر لباسی بر او پوشم چو اعراسی لباسی
 عروس ما خوشست از جسم عریان که تره در بیابان هست بریان
 نه هر یافته داند پیش بافند نه هر کو پیش بافند - مو شکافند
 مرا چون نسل بر نسل است فهلی ز فهلی اینقدرها هست فعلی

حق با طی است

۱- یا طی حق بی - یا طی حق بی غیر ژ تو کی دست تقدیر حق بی
 ۲- کی و نطق حق دایم منطبق بی و ضرب شمشیر کی زمین شق بی

۳ منطلق اخی لبش گوا هیته

هره نشانای ید اللهبته

۴- کی ششماهه طفل و کهواره بی کی اژدر و ضرب شمشیر پاره بی
 ۵- قاتل مره ی دل و خار بی راجع الشمس و اشاره بی

۶ - اجازت اثبات شاهنشاهیته

هریه نشانه‌ی پداللهیتته

۷- کی قطره ز موج قهرش سیل میو کوه طور ز برق کی و بیل میو

۸- کی پیر استاد جبرئیل میو کی ساقی چشمه‌ی سلسبیل میو

۹ - دریای اکرامی - عالم ماهیتته

هریه نشانه‌ی پداللهیتته

۱۰- کی هم تناول خیرالبشری کی قاضی دیوان با ز و کفر بی

۱۱- کی بی ز اسرار حق با خور بی کی جاشنه پرده‌ی حی داور بی

۱۲ - شاهان گشت محکوم امر شاهیت

هریه نشانه‌ی پداللهیتته

۱۳- کی دس غریت کبرد و بنه وه کی در ز قاپسی خیر کوه وه

۱۴- کی اساس کفر و یک شنکه وه کی خاتم و دس احمد سنه وه

و پرده‌ی اسرار حق آگاهیته

۱۵ - هریه نشانه‌ی پداللهیتته

۱۶- یا طلی تو عهد ذات سبحانی لکن رهنمای پیغمبرانی

۱۷- طی اعظم نع قراتی واقف و ضمیر هر بی زوانی

۱۸ - مداح لکم - یه کی کافیتته

هریه نشانه‌ی پداللهیتته

۱۹- حقلی حقیر روی در گاته امیدش و دس خیر گشاته

۲۰- ملجائش در گای عالم پناته مدام و تشویش قیامت ماته

۲۱ - بو طریقه‌ی رای عهد اللهیتته

هریه نشانه‌ی پداللهیتته

ترجمه =

یا طلی ۰ جز توجه کسی نیروی تقدیر را در کف با کفایت خود داشت ؟ ۲ - کی همواره حقرا چنانکه بود معرفی میکرد - زمین از ضرب شمشیر کی منشق میگشت ؟ ۳ - بیان اخ (منظور از اخ جبرئیل است) بر این واقعیت گواه میباشد - همین نشان پداللهیت هست ۴ - کی در سن ششماهگی در گهواره از دها را درهم درید ۵ - مرحب سنگدل را کی

بقتل رسانید - خورشید بفرمان چه کسی تغییر جهت داد ۶ - اعجازت دلیل برصحت این گفتار است - همین نشان یداللهی توست ۷ - کی قطره ای از دریای غضبش تبدیل ب موج میگردد کوه طور از برق نگاه کی بدل بخاکسترشد ۸ - پیر و استاد جبرئیل کیست ۹ - دریای کسرم هستی و جهانیان در برابرت بمنزله ی ماهیان - همین نشان یداللهیت میباشد ۱۰ - کی همسر آن بهترین انسانها بود - در مسئله ی باز و کفتر داوری کرد ۱۱ - از اسرار حق آگاهی داشت جایگاهش در پشت پرده ی اسرار پرور دکار بود ۱۲ - همه پادشاهان زیر سلطه اقتدار کسی بود ۱۳ - کی دست عفریت را در بند کرد - دراز خیر کند ۱۴ - اساس کفر را از هم پاشید - انگشتر از دست پیغمبر خاتم گرفت ۱۵ - تو آگاه بر پشت پرده ی اسرار هستی - یا علی :

۱۶ - تو بنده ی خداوندی - لکن راهنمای همه انبیا ۱۷ - علی اعظم بنص قرآن - از ضمیر هژی زبانی و قوف کامل داری ۱۸ - من ستایشگر لک زبان هستم و این برای نشان دادن عظمت شان تو کفایت نمیکند - همین نشان یداللهیت میباشد ۱۹ - (حقلی) با حقارت روی بدرگاهت هسته - بدست خیر گشای امید بسته است ۲۰ - ملجا ۱ او آستان عالم پناهت میباشد - صری از تشویش روز رستاخیز مات و پریشان است ۲۱ - آن گونه که از دست یداللهیت برمی آید با او عمل فرما - راهی که تو در بندگی خداوند بیشتر از همه آشنا هستی - همین نشان یداللهیت میباشد ۰

x

در یکی از دست نویسیها مصراعهای ماقبل آخر را بجای (هریه) کلمه ی (آیه) نوشته شده بود یعنی آیه ی قرآن بر اثبات یداللهیت گواهی داده که آنهم درست است لکن این نسخه منحصر به فرد بود و دیگر نسخ (هرکه) نوشته اند و ما هم از اکثریت پیروی کرده ایم (هرکه = همین) ۰

x

مرحوم ملا حقلی بسیاری از گویشهای لکی را بفارسی برگردانده و در این مورد مهارت زیادی بکار برده است - ذیلاً نمونه هایی از این ابتکار ادب (لکی) نوشته میشود - البته پیش از این ابو النصر فراهی در برگرداندن لغات عربی بواژه های فارسی برای نخستین بار اقدام کرده است

بحر مجتث

آمد ریح و موسم شوق است دلبر را	بیرون درای همچو گل از حرف نخر ما
مفاعلهن فعلاتن مفاعلهن فعلات	برخوان ز بحر مجتث لفظ خفیه فرا
مکم کم شناس - نیکم نمیکم	لا جانب است نصفه لک است و عطف دیسا
پراست پیرهک تهی دان جیل جوان	گریست گریه عسراست اشک کوست کجسا

مهرِ خورم بود فربه پستار - پویج پیوچ
 دویریاچه ؟ دوخته است در یاد ریدن دأ
 مهم روم بود - چه نمچهیم نمیروم
 چمرصیت است هوس ذوق جلوچه ؟ نوا
 نیلی نمگذاری بیلا بهیل - سویردا وات
 سینه ست سینه ماچ ست پوسه پستان مم
 خری کل آمد کل جطکی است - لافر لکر
 خرد و بزرگ ریز و کتن دان و پهن پهن

پهرتقارب

مغنی بهان توجان پرور است
 فعولن فعولن فعولن فعول
 خداوند عالم خدادان و پیس
 اساره ستاره بود - مانگ ماه
 شکم لم بود دم دهان - کور پسر
 برادر برادران و خواهر خوبکه
 نموشم نگویم - مهم میروم
 رین ره میدان و پس کوسفند
 چمت نهسوزاست و آرکسل زفال
 ویزاست پرخیز - بنشین بنیش
 کجک سنگ آمد مال است خکس
 اگر دود دی - اگر آتش بود
 بهارش بود پارتی چیست ؟ چه

هوای تقارب مرا در سراسر است
 بخوان پارسی کنش لکن در خورست
 رسول شریه تحقیق پیغمبر است
 همان آفتاب نور هکوار است
 چهل دیدگان و کبولک سراسر است
 بهامرد و زن که دیت دخترست
 بزرگ است آقا بهتم نوک سراسر است
 بود نهری آن بزرگ پیش اندر است
 هم آتش میز و بهیل خاکستر است
 دگر نهر و ماده است و نراسر است
 مگا مادگار است - خری خراسر است
 سنی سوخته بهیل خاکستر است
 دگر کنی افتاده - دایم هسراسر است

پهر رسل

ای در اقلیم معانی خسرو زین ضیان
 فاطلاتن فاطلاتن فاطلاتن فاطلات
 کهنک برگ نند کتک چماق و دوغ د و

رام بادت اسب دانش را بنی آسا نرران
 در ترنم ای در بحر میل چون پله پلان
 ابره اینجا و ره آنجا برو بچو - بوسا بضان

روین روغن - بره ورك و ماست ما س
 وقت راموسم بدان شوشب است و روزروز
 پُوش شادی نك خُوا - فَكَّكَه مَكْن
 ریخته رَشیا پائین هواز - هَتی اَمَسْدی
 پهرهن باشد کِر اس و کُرْه الخالق پَسُو
 ایسکه حال کفت و ات هست تَتِك بچه سگه
 همزوری اَر اچرا بستان پَسین - بیتی بَسْدَه
 کرده را و برده راکِر و پریا یاد کسن

زای دما را بعد از این دان - هست زایور قبل از آن

هم زمین باشد زمین و آسمان هم آسمان

بحر رجز

ای طوطی شکرشکن - ای بلبل باغ سخن
 مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن
 مژاتش است و مزد می خردا همیگو پند خر
 پشکافته است کا بهاد رخواب رفته خا و یا
 ما ایبه و گر هست گرایضاد گسر باشد دیر
 سوراخ می باشد کتا بانگ بلند اَمَسْد هئا
 استاده است هوسیا پَرزی بلندی چال چسا

آری پلی - آه است و ا - ابراست او رو پساد و ا

هم پیش می باشد نوا - گفتار بهیسهوده چِرَن

اگرچه در میان گفته های (ملاحظه علی) آوردن شعر دگرگان شایسته بنظر نمی رسد لکن در اقتضای اشعار نصاب گونه ای آن مرحوم منضم چند بیتی دارم که با اجازه ای خوانندگان عزیز مینگارم و بهلا فاصله بدرج اشعار بدیج ملا میبرد از م :

بحر تقارب

نوائی که ضمرا ز دل پسرکند
 بدلهای افسرده شور افکند
 سحرگه که بلبل پسر آرد خر و ش
 ز بحر تقارب رسانسد پکوش
 فعولن فعولن فعولن فعول
 همیگو بداین پهر را کسن قهول

برادرِ برادر - دخترِ بکر دَرِت
 به فرزند گو روله تا تهِ صَو
 همی نام سه است میهمی ولِیک
 تهیدست زارِ رُضی دَوَلَمَن
 کَلِیک باشد انگشتِ اَرَنجِ مِرِک
 اگر نامِ گردنِ مَلِ و پاست قَلُ
 تو والا منخِ پاش و مردم نواز
 بود سا و رهن آن بسز پشرو
 بَرِنِ بَرُود هست بَرُغاله تیشک
 بود بَهله مَرِّ خاکِ کَرِمِ اجساق
 زغن کور کوره - قَلانِ لسه زاغ
 بود دال کرکس قلاچه ؟ کلاغ
 نك ارنوک خوانی بود پوپ چتر
 عروسی داوات و بوی چه ؟ عروس
 درازی دریزی است پارِیک تَسک

از ملا حقعلی :

مدهوشی هوش

- ۱- هوشِ مدهوشه - هوشِ مدهوشه هانای هامدِلان هوشِ مدهوشه
- ۲- زای میهمی بِالْعَبانسه دوشه ای قهرمان قهن خَضو فروشه
- ۳- جفتی گو شواره طلاشنه گوشه بلا تشرِی شای طلا پوشه
- ۴- فیلی زهجران بی تاو و توشه زامشِ کاربه - فکَرشِ مَشوشه

ترجمه

- ۱ - بیبوشی هوشماریده است - هانای همکاران هوشم ریمده است ۲ - از دیدن این بلند بالای ماران دوش - این قهرمان ستیزه گر میدان نبرد عشق که غمب میفروشد ۳ - جفتی گو شواره طلا بگوش آویخته بلا تشبیه گولی شاه طلا پوش است ۴ - (فیلی) از فراق او تاب و توانشرا از دست داده است - زخمش کاری و افکارش مشوش و پیرشانست ۵ -
- ایضا از ملا حقعلی سیاه پوش :

شهرین تاج کی

- ۱- شهرین تاج کی - شهرین تاج کی
 ۲- مخورن و کیف جام و بادہ و می
 ۳- مزہ فم نشلہ چشمہ ماہ الحسی
 ۴- شباهت و حسن لہلی کردن ری
 ۵- وستن و پانہی زاهدان و کی و کی
 ۶- مرکاوس اربای تخت ملک ری
 ۷- من عین رزیدہ صانع کسل فسی
 ۸- ہی ہی و تشبیه سینہ و خال ہی
 ۹- ارمین نہ قوروم شهرین گذر کی
- کچ نیاسہ وہ شهرین تاج کی
 مشامش معجز مسیحا مدی
 و شوخی تمام - و نازکی طی
 کاسہی چینی ناف ملوما الخوی
 سان دادن سپای سنگین سای حی
 حاجب قطران قوس قنبرا ہی
 ظریفی زنج - زنج و گردن ہی
 بحرین رجبین - ماسمد و رقی
 سرم برز مکی و سنگ الحسی

ترجمہ

- ۱ - شهرین تاج کہانی را کج بر تارک خود ہشتہ ۲ - مخور از پیمانہ های شراب با نفسی مسیح
 آسا ۳ - مزہی دہانش از چشمہی آب حیات نشلات گرفته - در شوخی تمام و در ظرافت کامل
 ۴ - حسنش از لہلی رد کردہ - نافی ہسان جام چینی ملو از آب طہور ۸ - ہیہوئی در کلبہ
 ارباب زہد راہ انداختہ - سپاہ حسن را چون سام نہمان سان دیدہ ۶ - مگر کاوس در پایتخت
 ری ۷ - حاجب سپہای نازش جفتی کمان قنابخو و شکارچو - نرگسان ترش از صبح صانع آرایش
 گرفته - زنجی ظریف - فیغب و گردنی تمام ۸ - ہی ہی از شباهت سینہ اش بہ مرمو خالہا
 زیبایش بہ (بی) - سرنی چون فزالان واریکی میان چون (نی) ۹ - ہرگاہ ہنگام مرگہ
 بر مزارم گذر کند سرم را از سنگہ مزار بلند تر خواہد ساخت ۱۰ -

از ہمین شاعر :

فنجان بازی

- ۱- فنجان بازی کرد - فنجان بازی کرد
 ۲- نیا و سینی سپیم لا جو رد
 ۳- تکلیف کرد و قیس دیری چو لک کرد
 ۴- من لوزناک ہم - کیشام اے سرد
 ۵- پختہ باری کرد و اول نی سرد
 ۶- گرم طری رلف لہیل لہم سوزرد
 ۷- تر دماغ کرد او و ماہ لسورد
- شهرین و کردم فنجان بازی کرد
 نگین و انگشت مینشاش در آو رد
 میلم ها و لاش ہر کس نگین ہرد
 لالام و درگاہ کرد کار فرود
 فنجانم و متن نگین در آورد
 لہلی حال زان ہی لارہ و لنج نکرد
 شرفی و آوزندگانہم ہورد

۸ - فکرم و پنهی خضر سیر عالم کرد هیچ موم نین هام فردان فرد

ترجمه

۱ - دلدارم با من فغان بازی کرد - ۲ - سیم لا جور در بر روی سینی گذاشت - نگین از انگشت بلورین در آورد - ۳ - پایین قیاس بیابان کرد تکلیف نمود - هوا سم پیش آنست که نگین را میبرد - ۴ - من لرزان شده ام از نهادم بر آمد - الحاح بدرگاه پروردگار کردم - ۵ - در نخستین نبرد بخت بمن روی آورد - فغان را از میان نگین بیرون کشیدم - ۶ - او حالت را خوب میدانست و لذا هیچگونه لجبازی نکرد - ۷ - دماغ را از گلاب معطر ساخت - شرفی از آن آب حیات نوشیدم - ۸ - فکرم همچون خضر به عالم بالا صعود کرد و به سیر و سیاحت پرداخت - دگر ای دوستان یگانه پیهی از مرگ ندارم - ۹ -

انجا که دل میسوزد

۱ - فکرم بد کردی - فک بد کردی	۱ - هیچ حیفت ناما - فری بد کردی
۲ - پای ادب ز حد حرمت رد کردی	۲ - بد و کرد آل محمد کس کردی
۳ - او ما شین زدشت کسریلا خیزا	۳ - بی چه اوراقت ز هم نصیرزا ؟
۴ - بی چه او روزه نفع سورنوی	۴ - بی چه دیده ماه و خورشید کورنوی
۵ - حاملان بی چه نکسردن مالل	۵ - لالومین ز کردار دانا یذوالجلال
۶ - بی چه آسمان دیکر گون نوی	۶ - ای دیر دونه پر نمون نوی
۷ - بی چه نه افلاک پر مالل نوی	۷ - دنیا و مافیها گشت پامال نوی
۸ - او سا گلوگاه حسین پا - ره بیسی	۸ - مهال حضرت او آورده بیسی
۹ - وقتی او ستین دین و رکنته وه	۹ - چطور روزگار ساکت منسه وه
۱۰ - حق بی چشمه نور خورشید بجوشی	۱۰ - حق بی دنیا برک پلاس بیوشی
۱۱ - یارب به زینت مرش برهن بیسی	۱۱ - پرورده ای اقوش خیر الامین بیسی
۱۲ - حضرت هاس سقای شاه حسین	۱۲ - دودستش قطع بی بی ملا و مین
۱۳ - پاره پاره بی او مشنگه آوه	۱۳ - ستین دینت چوین من و پساوه ؟
۱۴ - هی هاوار زدست چرخ پرفسن دا	۱۴ - عروسی قاسم بی و شیبون دا
۱۵ - یارب به نازار هوز طسی بیسی	۱۵ - به سر چشمه ی پاک نور جلی بیسی
۱۶ - آخر به فرزند خیارلنسا بیسی	۱۶ - سردار و سرخیل دار بقا بیسی
۱۷ - اربوشم یارب سسزای تونوی	۱۷ - ای کاره سزای در گای تونوی

۱۸- ترسم رانده‌ی باب‌رحمتم کسری ز اوسر گرفتار زحمتم کسری

ترجمه

۱- فلک بد کردی - هیچ درخت نیامد - بسیار بد کردی ۲- پای ادب از خط حرمت فراتر هشتی و به خاندان رسالت بدی رو داداشتی ۳- در آن لحظه که شیون از دشت کربلا برخاست چگونه اوراقت از هم نهاشید ۴- چگونه در آن دم نفع صور انجام نگرفت - چگونه و ساه و خورشید کور نشدند ؟ ۵- چگونه ملکوت مرا نگرفتند و در برابر کردار قضا و قدر ز بهمان سرزنش در کام کشیدند ۶- چگونه آسمان دیگرگون نگشت و این دنیای دون زهرو زبر نگردد ۷- چه شد که نه افلاک رنگ ملال نگرفتند - همه‌ی این جهان و هرچه در آن هست پاهمال نشد ۸- در آن دم که گلوی حسین از تیخ ستم پاره شد و هیال عترتش آواره گردید ۹- در آن وقت که ستون دین از جای کنده شده چگونه روزگار ساکت ماند ۱۰- حق بود که چشمه نور خورشید بجوشد - حق بود دنیا برگی از پلاس برپوشد ۱۱- یارب ، او زینت مرثی برین - پرورده‌ی آفتاب خیرالامین بود ۱۲- حضرت عباس ، آن اب‌آورا اهل بیت هرد و دستش قلم شد بد وین اینکه کرد ملال بر چهر روزگار بنشیند ۱۳- هنگامی که آن مشگک اب سوراخ شد و آبها بر زمین ریخت چگونه ستون دینت استوار ماند ؟

- ۱۴- فریاد از کردار چرخ چه کرد - در آن دم که عروسی قاسم مبدل به مزاکردید .
 ۱۵- خدا زندا - حسین ناز پرورد خاندان طی بود - اوسر چشمه‌ی نور جلی بود .
 ۱۶- آخر او فرزند بهترین خلق خدا بود - سروری و سرداری دار بقار برعهده داشت .
 ۱۷- پروردگارا - اگر بگویم که این پیش آمد شوم برای تو شایسته نبود و کاری بود نه درخو بارگاه با عظمت تو ۸- از آن میترسم که باب‌رحمت را برویم ببندی و در آن دنیا گرفتار زحمتم کنی

x

شعر (کله باد) استاد ترکه میر و ملا منوچهر را خواندید - اکنون باین قصیده‌ی کوتاه در همین مورد از ملاحظه‌ی سیاه پوش توجه فرمائید - دنیائی لطف‌کلام و انسجام و تشبیهات بسیار بدیع در همین شعر کوتاه نهفته است بطوریکه انصافاً نمیتوان در هیچ اثری یافت :

کَلَّةَ بَاد

- | | |
|---------------------------------|----------------------------|
| ۱- کله باد خیزا - کله باد خیزا | ز درونان دنگه کله باد خیزا |
| ۲- زنجیره‌ی زریاف بیخ بنان ریزا | زمهریر ز نور بازوهای گریزا |
| ۳- بادی ون ز بهر روضه‌ی نمین | طیر آوده‌ی خاک کعبه‌ی مظین |

- ۴ - تشریفش چی بوی مسیحای ثانی
 ۵ - دم بوقله‌ی قاف سرکاوان شانا
 ۶ - خان دی و تخت جلالت توران
 ۷ - برفان ز قله‌ی قاف و رککّه و
 ۸ - سوسن همجو ارجوخه‌ی نسرینکن
 ۹ - کالای کرامت نمانانکّه و
 ۱۰ - هنی گل خیزان هرپک و رنگسی
 ۱۱ - هم هی رن هی رن آهورمانکن
 ۱۲ - هنی دل مایل سیران دشتکن
 ۱۳ - هنی باغ محرم باغچه بنانکن
 ۱۴ - فیلی و صف فصل شاهبهار وانا
- فانیان بارن پیری رنگانی
 نامه‌ی بشارت شاهبهار وانا
 سرزمین زلو شکافت شوران
 عطف دانه‌ی در و کوردنه و
 طرح نقاشی پرکئی چپنکن
 خلعت پوشان کرد و بانانه و
 ملان ملا و ان هرپک و دنگسی
 هنی ساز سویر طاف چمانکن
 هنی دشت و پنه‌ی روضه بهشتکن
 نسیم شانه‌ی زلف سیاه چمانکن
 حقه قدر فیض رحمت بزرانا

ترجمه

- ۱ - کله باد برخاست - از دریندها صدای کله باد برخاست ۲ - زنجیره‌ی زریفت یخندان
 از هم کسبخت - سرمای زمهریر از فشار نیروی آن فرار کرد ۳ - بادی است از فراز روضه‌ی
 بهشت که از خاک کعبه عطر آگین گشته است ۴ - مانند نفس مسیحا با تشریفات خاص وزیدن
 گرفت تا بیماران مشرف برگ را زندگی نوین بخشد ۵ - نفسش از ستیخ کوهساران برمیخیزد
 و نامه‌ی بشارت حلول فصل جانبخش بهار را به جهانیان اعلام میکند ۶ - فرمانده سپاه دیرا
 از فراز مسند جلالت تاراند و سرزمین را از لوث پلید پهاشتشوداد ۷ - برفهارا از طلسمی
 کوهها براند و دانه‌های شبنم مانند عقد مروارید برگردن گیاهان دیدن دارد ۸ - سوسن
 در کنار نسرین طرحی است کار استادان کشور چین ۹ - کالای کرامت را نمایش داد و دشت
 و دمن را خلعت شادی پوشانید ۱۰ - باز گلهای رنگارنگ نمایان شدند ۱۱ - باز پرندگان
 خوش‌الحان نغمه‌های گوناگون سردادند ۱۱ - باز بگهر بگهر آهورمانها در شکارگاهها بگوش
 مشتاقان طنینی خوش دارد - باز جشن عروسی آبخارها بر روی چمنهاست ۱۲ - باز دل‌تاملی
 به گلکشت در فضاها‌ی آزاد دارد باز دشتها سیاه‌ی روضه‌ی بهشت بخود گرفته اند ۱۳ - باز
 در باغ باغبانها محرمیت پیدا کرده اند و بدان وارد میشوند - باز نسیمی ملایم کیسوان سیاه
 چمنانرا شانه میزنند - ۱۴ - فیلی که فصل بهار را با همای زیبا لپهاش توصیف میکند بچاست

۱۹- واوبر ز پالاش خـلايق ژدور ماچان بدري و ن رژيدن و نسور

۲۰- واوساق سيمين سرنجهي بلور مرطاوس نه ملك ايوان مد يدور

سي يعقوب پسر پشمنسنن دپنـش

۲۱- آفرين واوصنع حسن آفرينـش

ترجمه :

۱- زليخای من - برجین و شکن گیسوان افزیده - صدهاچین بالای چین ۲- هی
 هی از آن ابریشم خامی که بشکل مار آراسته است - په به از آن درخشندگی سیما و پیشانی ۲-
 احسن بر آن اندام و بالای په باریکی نی شکر - آفرین بر آن صانع که اینهمه زیبایی را آفریده است
 ۴- رورواز آن گونه های چون لاله‌ی بهاری - دیدنه دارد آن لبان نازکتر از برگ گل ۵ -
 نیکوست آن خالهای لاجوردکاری - فغان از آن صدف مملو از مروارید ۶- فریاد از خنده
 های شکر قرین او - آفرین بر آن صانع که این زیباییها را آفریده است ۷- وه وه از آن کردی
 فغان زنج - خالها مانند ستاره در گوشه های آن نصب گردیده ۸- بیداد از زردی آن زوج
 پستانها - آن حلقه‌ی ناف که اندکی پائینتر قرار دارند ۹- خوشا بدان سر که هم بستر و ست
 آفرین بر آن صانع که اینهمه زیباییها را آفریده است ۱۰- الامان از تیر پرتابی مزه ها - مانند
 تیر ترکش ترکان تاتاری ۱۱- تبارک از آن بینی قلمی و نرگسان چشم طرفین بینی ظریف او ۱۲-
 هیهات از آن کمان که همواره مترصد زدن بر قلب شکراست - آفرین بر آن صانعی که اینهمه
 زیباییها را آفریده است ۱۳- امان از آن قرص صورت مهتابی - آن ماه دو هفته کوفتار آمده
 و او پلا از آن کمانهای از هم جدا که چشمانی آهوصفت را پاسبانی میکنند ۱۵- هنوز پرچینش
 دست نخورده است - آفرین بر آن صانع که این زیباییها را آفریده است ۱۶- دخیل از آن -
 مژگانهای دلدوز - آن درخشندگی سیمای شب افروز ۱۷- آن شعاع بزرگ شب و روز ۱۸-
 سرینش را گوئی از نقره‌ی خام آفریده اند - آفرین بر آن صانعی که اینهمه زیبایی ها را آفریده
 ۱۹- با آن بالای بلند مردم از دور میگویند که اینهمه نور به شب چهارده تعلق دارد ۲۰-
 آن ساقهای سیمین و پنجه‌ی بلورین - گوئی طاوس از سرزمین (ایوان) به گردش پوداخته
 ۲۱- او دل و دین برای سید یعقوب باقی نگذاشته است - آفرین بر آن صانع که اینهمه زیبایی
 را آفریده است *
 تذکر = طاوس یکی از بهترین و زیباترین زنان عصر خود بود - از زنان نهاد
 خان ایوان (نجفقلیخان) و سید یعقوب که جز متاع شعرچیزی در ساط نداشت بسختی در کشف

آن زیبارو گرفتار آمد - ایوان که نام دیگر آن (جوی زر) میباشد اکنون جز استان ایلام پشتکوه
و محالی است پرتاب و آباد - طاوس در همین حال زنی ضعیف بوده و عشق سید را با امتحان پاکی
و صفت مبدل بیک عشق پرادرانه کرده است که هاستانی دارد و سید از این کارها نپاد کرده است

بهرس

- | | |
|---|--------------------------------|
| ۱ - دلبر تو نهرسی که مه او قزله چه ماتم | حیران خم ابرو و زلفان سیاتیم |
| ۲ - پیش تو کمی دلبره همی نیه بویمین | هرچند که لاتم و خدا مایل لا یم |
| ۳ - روزی که وکوی تورسم حالی من بی | چی حاجی مشکلی نبوه راه نجاتیم |
| ۴ - قریان حیاتیم - تو که ناتی و حیاتیم | سرگرد و فاتم گذری کرله و فاتیم |
| ۵ - زهرار بدری نوش یکم د و سیرلا تش | وا زانیمه خضرن بدری اب حیاتیم |
| ۶ - من سید مسکینم - تو ضعیف حسنسی | یک بوسه بدرین له گدایان سراتیم |

ترجمه

۱ - دلدارم - باری از من نهرسی که کدام دختر بچه چنین از خود به خودم کرده است ؟ یا
آن ایروان کمانی و زلفان سیاهت ۲ - درست است که من مردی مستفدم - فقیر هستم ولیکن
آرزوی همجواریت را دارم ۳ - روزی که راه بکویت باز کردم متوجه شدم که مانند (حاجی مشکلی)
راهی به نجات ندارم ۴ - فدای جان تو که در زندگی فکرم نبود و پیشم نیامدی - سر
درگرو فایت هنگام وفات قدمی بر گورم نگذاشتی ۵ - بالله که اگر زهرم بدهی با اشتیاق سر
میکشم و چنان می اندیشم که از دست خضر اب حیات گرفته ام ۶ - من سیدی مسکین و تو
پادشاه حسن - بوسه ای بمن بده که گدای کویت این آرزوا بگو ز نبرد -

چرخ گردون و ادوی

- | | |
|--|--|
| ۱ - والیا پوش دل غمینی کار گردون و ادوی | فم و دل پورزا دوی - فسخوار تو الله دوی |
| ۲ - چرخ گاهی پور زال آواره کی لم شهر بلخ | گاه هم تدبیر شمعغادی کری - او چادوی |
| ۳ - که پری رستم و هاسیر خ تدبیری و کار | پو چورو لینه تن تهر گزی پیرادوی |
| ۴ - مختصر رنج جهان پورم کرده پورورت نیه | هر که مرده دالاله محضت دنیه سادوی |
| ۵ - رنج و راحت صاحبها آدم و دست پهن نیه | هر چه نیک و بد دبولم چرخ بی پرو ادوی |

ترجمه

خطاب به والی : از اینکه رنج روزگار ترا ناراحت کرده توجه داشته باش که زمانه در کردار خود
هیات و قراری ندارد و همواره دگرگونه میگردد ۲ - فضا را از دلیت دور کن و بدانکه خداوند

ضخوار مردان شکیاست ۲ - چرخ فلک گاه پور زال را در شهر بلخ آواره میکند و گاه با دست
 ضمری مانند (شغاد) چاهی بر سر راهش قرار میدهد و در آن چاه واژگون میسازد ۳ -
 گاه رستم به تدبیر سپهرغ محتاج میشود و به راهنمایی اوتیرد و شعبه‌ی (کز) را بمنظور کسور
 کردن اسفندیار تهیه و آن پهلوان روئین را بخاک و خون میکشد ۴ - مختصر اینکه رنج زمانه
 مخصوص مردان است نه برای زنان به همین جهت هر کجا مردی میبینی گرفتار محنت زندگی میباشد
 ۵ - رنج و راحت‌ای بزرگوار دست انسان نیست - آنچه پیش آید (از نیک و بد) خواست
 تقدیر و ساخته و پرداخته‌ی زمانه میباشد ۶ -

شاهکما رسید

- ۱ - همین له شادی دو ستداران - هم ژمنح داوری
 - ۲ - غرش ابر بهاری ژ آسمان خیزا ژ نسو
 - ۳ - جن وانسو و حشو و طیر ماو مور و آدمسی
 - ۴ - قهری سر سوز و پور چین سو ژ کولان سار
 - ۵ - قهری قاز و قنگه هم گوش گردون کسرد کر
 - ۶ - فوج بلبل - جمع کولان - ای نه باغ و او نه راغ
 - ۷ - طغرل و شنقارو لاپین و اشه و شاهین و شور
 - ۸ - طوطی و طاوس و قمری - مرغ باغ کوهسار
 - ۹ - مختصر مجموع مرخان دسته دسته فوج فوج -
 - ۱۰ - لشکر نورو زگل پیشخانه دار کسل کلان
 - ۱۱ - پوی روح افزای شو بولم نسا کوهسار
 - ۱۲ - زنبق و خشخاش و ریحان گل هنائی شسته پر
 - ۱۳ - بید مشک و گل قرنفل گل بنفشه - گل کلاب
 - ۱۴ - ارفوان و نرگس و نسرین - یاس و یا سمن
 - ۱۵ - گل شقایق جغد آساکج دیواران د نیج
 - ۱۶ - کاج و شمشاد و صنوبر - عرعر و سرو سبسی
 - ۱۷ - جله خلق اطی و ادنی مست مغرور بههار
 - ۱۸ - فصل عیش و فصل نوش و دل نه جوش و غم خوش
- شاهبار اما ژنو فرش زمین کرد اخضری
 هم جهان بهرینا بی ژباد صرصری
 کله شان بهری ژبوی نو بهار غنبرری
 هم ژنو بهری سراوان ژاوتان چون پهری
 لقلقان نقاره خوان لم روی قصر قهرری
 ای نه قهقه او نه چهچه سنج و ناکسنجری
 بو تفرج فوج بسته تا و چرخ چنبری
 هر یکی سازی و نازی نخمه ساز دلبری
 که ژباخ و که ژراخ که نه شاخ عرعرری
 خیمه بیکهالم بیابان وک سد استکد ری
 بومدی هر دم له برگ مادران مادی
 دسته دسته جمع بسته اصفری و احمرری
 گل اشد بو - کاسنی گل گل شقایق جعفری
 سوسن و لولا و سنبل لاله های احمرری
 کاسه ته اسودی پر کرده ژ آب کوشری
 سرفرازان سرکشیده تا و چرخ خا و ری
 هر یکی چنگی و چنگه آماده‌ی خنیاگری
 باده نوشان دس نه دوتماهری پهری

فصل را ز و فصل ساز - فصل فزه - فصل ناز

۱۹- بوسه بازی - ضوه سازی - دلنوازی - دلپیری

۲۰- نو جوانان لیل لیل آسا شیط عشق کلرخان	کلرخان مشغول خود سازی و ناز و دلپیری
۲۱- سیره چارو مرزارو کوه و دشت و بحر و بر	زُیه زُیه خیمه داده سان پسان صکری
۲۲- سید به چاره نه شوقی نه ذوقی تنگدل	مضطر و به چاره و فضاک دست پسی ز ری
۲۳- دیم خیال اما و ات ای سید پوزد احزین	رو بکه او بارگاه عدل خان کلپیری
۲۴- همچو زین العابدین خان خوش لقا و نهک	کسندی مانند او لم هر چرخ چنپیری
۲۵- اریکی وقت سخاوت ری وسائل وقت جود	صد یکی حاتم وشو بود رکبش در چاکری
۲۶- آصف این بر خیا ژا و حکمت بود ز جمهر	در بر عقل و کمالی همچو طفل اصغری
۲۷- هم ز عدل و هم شجاعت چاکر درگاهشکن	صد وک نو شیروان و صد چو طوس نوز ری

ترجمه

۱- دوستدارانم - هم اکنون شادمان از صبح پیوردگار از حلول بهار صفا بخش که سطح زمین را لباس سبز کونیه تازه پوشانده ۲- باردگر از دل آسمان ابرهای بهاری فرش آغاز کردند و جهان پیر از نفس باد صبا جوانی از سرگرفت ۳- همهی موجودات از نکبت نسیم بهاری سر مست و شادمان شدند ۴- فریاد اردکهای نر و ماده با مدادان از کنار آبگیرهای روان و صاف شنیده میشود - باز چشمه سارها از دختران خوش خرام پیریش پر شد ۵- صدای فاز و کلنگه بار در کوشگردون را نوازش میدهد - لککها بر فراز کاخهای رفیع به نقاره خوانسی پرداخته اند ۶- فوج بلبلان و جمع کبکها - آنها در باغ و اینان در باغ - آنها به قهقهه و اینان به چه چه پرداخته و دائم در ترنند - همچون نغمات سنج و نای دستگاه سنجری ۷- طغریل - شنقار - لاجین - و اشه - شاهین و شور فوج فوج بمنظور تفریح در فضا اوج گرفته اند ۸- طوطی - طاوس و قمری و مرغان باغات و کوهساران هر یک با آهنگی دلنواز محیط را پر کرده نغمه سازی میکنند و دل میبرند ۹- همهی مرغان دسته دسته - فوج فوج گاهی در باغ - گاه در باغ و گاه بر فراز شاخه های مرمر - سرو و چنار ۱۰- لشکر نوروز کسل پیراهنک همی گلها در بهایان خیمه افراشته و همچون سد استکدر ردیف بسته است ۱۱- نکبت روان بخش گلهای شب بود در سایبان کوهها - بوی چون شمیم مهربادری میدهند - ۱۲- زنبق و خشخاش و ریحان - گل هنائی - شست پر دسته دسته به رنگهای گوناگون جص آمده اند ۱۳- بیدمشک - گل قرنفل - گل پنفشه - گل گلاب - گل اشدبو - کاسنی گل - گل

گل شقایق - جعفری ۱۴ - ارغوان - نرگس - نسرين - ياس - ياسمن - سوسن - لولا - سنبل - لاله‌ی احمر - همه و همه به نمایش ایستاده اند ۱۵ - شقایق چغدی را ماند که در کج ویرانه های دنج جا خوش کرده باشد - کاسه‌ی سیاه اندرونش را از آب کوشهر کرده است ۱۶ - کاج - شمشاد - صنوبر - عرعر و سروسپه‌ی سرفراز برگنبد دوار طعنه زنند ۱۷ - همه آفریدگان از بزرگ و کوچک مست و مغرور هر یک چنگی بدست گرفته در پرتو صفای بهاری آمساده خنیاگری هستند ۱۸ - فصل عیش و نوش و ساز و سرور - دلها در جوش و خروش و غمها از دل رانده شده - پیاده نوحان هر کدام دست زیبا روئی را دردست دارند - زیباییانی قشنگتر از حور و پری ۱۹ - در چنین موسمی سارنگ - رازها - غمزه‌ها - نازها - بوسه بازی - عشوه سازی - دلنوازی و دلبری هر یک بجای خود نمایش میدهند چون موقعیت فصل اینهارا ایجاب میکند ۲۰ - نوجوانان بلبل آسا شیفته‌ی رخسار گلرخان و گلرخان مشغول به خود آرائی و دلربائی ۲۱ - سپزه جار - مرغزار - درودشت و خشکی و صحراودریا زریه زریه خیمه زده مانند ارتشیان سانها آراسته اند ۲۲ - سید بیچاره بخاطر تهیدستی از اینهمه مواهب طبیعی و لذات گوناگون محروم مانده ۲۳ - در چنین حالتی به فکر رسید که سری به (خان کله‌ر) بزنم ۲۴ - زین العابدین خان مرد زیبا و خوشبخت که مثل ابراکس ز سر این گنبد دوار ندیده است ۲۵ - وی هرگاه بخواهد روی با صاحب نیاز کند صد چون حسام طافی چاکران درگاهش محسوبند ۲۶ - در سیاست آصف این برخیا - در حکمت بوزرچمبر طفلان مکتبش میباشند ۲۷ - در دادگستری و شجاعت نوشیروان و طوس نوذر پاپشت سر گذایده است ۰ -

پسی تقصیرم

۱ - عزیزان ماه رخساری و قوس ابروان تیسری	نه جرگم آشنا کردن ندارم هیچ تقصیری
۲ - ز عقل و عشق حیرانم نزانم قول کامین کم	نه عشقم بهم ادی مهلت نه عظم کا و تد بیری
۳ - سگی پارس سرائی کی سراداران آدن نانی	که بی شو پارسمان کردن چه لنبو کم دلگیر
۴ - سه ساله پاسبانی کم نه مگرد خرمن حسنش	ز صد من گندم گوناند ایچجو و ور زیسری
۵ - و ناخن سینه شخم کردیم و شانم تخم مهراو	و داس ابروان درویم جگر کردیم و غلبیری
۶ - هوای بیستون کردن مگر سرونکورفتار	بوین تاسید بیچاره چون بی و نخجیری

ترجمه

۱ - عزیزانم - ماه رخساری یا کمان ابروان بپیکانه قلبمرا هدف ساخته ۲ - در میان عشق و عقل حیران مانده ام و نمیدانم قول کدام یک را بکار بندم - نه عشق مهلتم میدهد و نه از عقل تدبیری

ساخته است ۲ - سگی که سرائی را پارس میکند سرایدار نانش می‌دهد و این مزد پاسبانی و -
پارس اوست و نباید گذاشت دلگیر شود ۴ - و اما من مدت سه سال میشود که خرمن حسن -
دلدار را پاسبانی میکنم ولی او از صدمن گندم گونای خود جوی باین بزرگرنبخشید ۵ - سینه را
بانا خانم شخم کردم و تخم محبتش را در قلب خود افشاندم - با داسا پروان درو کردم - چگر
را بجای غریب بکار گرفتم ۶ - شاید آن سرو بالای خوشخرام هنوز هوای بیستون را در سر
می پرواند - ببینید چگونه من بینو ارا شکار میکند ۰ -

سیزده بدر

۱ میرزام چمنان - میرزام چمنان	سیزده‌ی سال نو - سیر چمنان
۲ - تَرکیان تَرک - نازک بدنسان	خانم خاتونان - گیسو کمنان
۳ - مَلِكِ محبوبان - حوری حوریا	سولی قامتان - تن بلوریا
۴ - ترمه زریفت پوش پیچه کلافان	بانوی بیگزاده - نور صرافان
۵ - اطلسم و مخمل - کلافی زاخان	پوشان پری سیر گلگشت باخان
۶ - رنگ بیسی رنگین سرتا و دامان	چم بین او سرا و سرچشمه‌ی خانان
۷ - جامه او اطلسم تافته زرین بو	پوشان چنی سیرسیزده سال نو
۸ - نو بهار و کیف دماغشان بیسی	اراده‌ی گلگشت چارباغشان بیسی
۹ - عقب عقب بیسی - پاشو پاشو بیسی	سرتا سیرزمین چی دیبای نو بیسی
۱۰ - پری پری بیسی - پر پرو بیسی	هرکس نگاه کرد - بودم گرو بیسی
۱۱ - سیر سرچشمه‌ی سراوان کردن	ایوار وقتی گشت تشریف بسردن
۱۲ - خاتونان لوان و ماوای ویشا	سی بحقوب من بی آه سرد کیشان

ترجمه

- ۱ - سرورم - سیزده سال نور باید بتماشای سبزه‌ها و گلها گذراند ۲ - بلند بالا یان ترک -
نازک بدنها - خانم خاتونها - با طره‌ی گیسوان و لبان مرورید پرور - سیاه چشم - آشفته مو
- ۳ - سلطان محبوبان - راس حوریا - سرو قامتان کردن بلورین ۴ - ترمه‌ی زریفت پوش کلاف
ابریشی - بانوی بیگزاده ۵ - مدل زیباشناسان لباسهای اطلسم و مخمل پوشیده - کلاف سیاه
برسر بسته و برای گلگشت و تماشا بیرون آمده ۶ - به رنگی زیبا از سرتا به دامن در سرآب سر
چشمه‌ی خانان گرد آمدند ۷ - جامه اش از اطلسم زتار بمنظور بدر کردن سیزده سال نو به تن
کردند ۸ - رسیدن فصل بهار باب مهلشان بود و اراده‌ی گردش در چهارباغ را داشتند ۰

۹ - پس پس - پاشو پاشو سرتاسر زمین پوششی از دبیای اخضر داشت ۱۰ - برگرد برگرد و پرو
 پرو بود - هرکس تماشای آن مناظر میکرد دلش در گرو آنهمه زیباییها گرفتار میشد و متوقف میگشت
 ۱۱ - نگاه به سرابها و چشمه سارها تمام شد و تنگ غروب بمنازل خویش بازگشتند ۱۲ - زیبا
 رویان بسوی منازلشان رهسپار شدند و سید یعقوب برای غم و اندوختن و تحمل رنج بر جای ماند ۰ -

قمر در عقرب

شوری در سرم کفنگه ز اوستسی چاوه	۱ - بیی جیگه نیشیم مگر ام جیگه شیراوه
عسینه‌ی داغم ز فراقب و رخ آییو	البته که آگر سبب جوشش آوه
۲ - ام خال و خط دلبره یا لیل و نهاره	یا هور و شه پرده کش روی هتاو
۴ - گونات مینی و مانگ و زلفت و د و عقرو	هرچند قمر عقروه راضیم و قضاوه
۵ - چاوان نگارم و سپاه مژه ماچسان	ای لشگر حوین ریژر امه وقت چاوه
۶ - ماچان که غزالان چره شان شوره زمینه	پس آهوی من چیش که لم دیده رماوه
۷ - ایدل گذری کرو کفنگ تیشی فرهاد	بین ناله‌ی کی دیرنوی ژا و بن کاوه
۹ - هرچند که ریتم و خدا طالب ریتیم	بی برگیه علت که هتی ری و هتاوه
۱۰ - دلبر و خدا سید بیچاره سکر شو	حوین ریژه لم دیده حتی صبح رماو
۱۱ - سید و خدا غر خط و ابروی جانان	میل نه و مرگدنه و محراو و دعاوه

ترجمه

۱ - از چشمان مست تو شوری در سرم افتاده است - جایی نمینشینم مگر در آنجا شرابی باشد
 ۲ - سرشکد اغ رخساره ام را از دوریت ترکرده - البته خاصیت آتش همین است ۳ - ایسن
 خال و خط دلدار من است یا روز و شب است که این چنین مینماید ؟ - شاید هم ابرها بر
 چهره‌ی خورشید پرده برافکنده است ۴ - سیما پت بماه میماند و دوطره‌ی زلفانت بد و عقرب
 اگرچه قمر در عقرب است من تن به قضا میدهم و با رضای خاطر بسویت میشتابم ۵ - سرکس
 چشمانش به سپاه مژه گان فرمان میدهند که هان ای لشکریان خون ریز بشتابید که هنگام غارت
 دلهاست ۶ - میگویند که غزالان در شوره زمین میچرند پس چگونه آهوی من از چشمانم میگریزد
 و از اشکهای شور استفاده نمیکند ؟ ۷ - ای دل غافل - به کارگاه فرهاد گذری بنما - آنجا
 که پاککنگ دل سنگ خاره را میشکافند - گوش کن و ببین ناله‌ی کرا در کمرکش بیستون خواهی
 شنید ؟ ۸ - اگرچه من لخت هستم بخدا طالب پد ادرت میباشم و مایل دیدن رویت هستم مگر نه
 این است که لختها هموار برابر آفتاب مینشینند ؟ - عزیزم - بخدا من از اول شب خسون

میگیرم تا سیده بر میدمد ۱۰ - (سید) بخدا جز خال و خط و ابروی خوب رویان به هیچ چیز
ملا قند نیستم ۰ -

x

اینها آثاری بودند که ما توانستیم از شادروان سید یعقوب ماهیدشتی بدست آوریم - يك
مثنوی بسیار جالب نیز بنام (زاهد حرامن) نزد ما هست که با باقیمانده آثار دیگر شاعران لـ
ولک زبان ان شالله در جلد دوم منظور خواهیم داشت - سید تحقیقاً در زمان حکومت
هادالدوله فرزند محمدعلی میرزا دولتشاه بدنیا آمده - در دیوان سید عبدالکریم (غیرت)
آمده است که سید یعقوب دارای چنان فتوتی بوده که پس از بدست آوردن دل زیباروئی
و جلب رضایت اولیای دختر چون متوجه میشود که جوان شوریده‌ی دپگری دل در گرو محبت
آن لـحبتک دارد و عشق هم دوسره میباشد سر سفره‌ی عقد دست جوان شیدا را میگیرد و بدست
دلدار میسپارد و با پرداخت هزینه‌ی عروسی دودلداده میگوید که (حضار محترم توجه کنند
که من این مقدمات را فقط بخاطر این دو عاشق شوریده چیده‌ام و تنا دارم که بامن هماهنگ
شده با صدای رسا مبارک باد بگوئید) و همینطور هم میشود - امر خیر بدلخواح صورت
میگیرد - خدایش پیامرزا ۰ -

گشتاسب لرستانی

برخیز و وضو ساز که هنگام نماز است	روسوی خدا آر که درها همه باز است
مشعوف نما حالت خود ازه تقوی	کم گوی که طی کردن این ذرا زاست
انگس که روان گشت سوی میکند از شوق	شوقش زحقیقت نبود بلکه مجاز تست
اید و ست مخورغم که درین عالم فانی	چون صورت گشتاسب جهان زیر فراز است

ملا صالحاد زفولسی

زلفته چهن اکئی - هی خوته رنگین اکئی	خوته رنگین اکئی تخلف م سنکین اکئی
تیه بهاریمو آرکت و گو شیی بکئی	سریچ دل بهاریمه هرچین اکئی
توگوئی جوئته ده تاکه د و بوسی دهمت	چونکه سررشته نداری خوته مخبین اکئی

ترجمه

گیسوانت را پر از چین میکنی - خود آرائی مینمائی و با این آرایش درد مرا سنکین و گران میسازی
پاچشمان خصارت هرگاه مرا گوش و دماغ کنی سریچ دل بیمارم را حصار کرده ای - تواز من نقد
جانرا درمهای د و بوسه طلب میکنی ولی از پی سلیقه‌گی خود را مخبون نموده ای ۰ -

از = تمکین

بلبل گلزار عشقِ - بال پروازم نیکه
حافظ کردی ز وانم شعر من برهانم
شعرکردی هر یسه تمکین خراوه اردُرِس
هر و سوز دل بنالم کس هم آوازم نیه
شهر کرمانشان عزیزم کم له شیرازم نیه
دی ز به بهتر چه پوشم سحر و اعجازم نیه

ترجمه

بلبل گلزار عشق هستم - پرو بال پرواز کردن ندارم - هر قدر با سوز دل مینالم کس هم آهنگی
نمیکند ۲ - حافظ کرد زبانم و اشعارم برهان مییابد - عزیزم - شهر کرمانشاهان برای من کمتر
از شیراز نیست ۳ - شعرکردی خراب اُردرست همین است - بهتر از این چه میتوان گفت ساحر
و معجزه گر هم نیستم ۰ -

از شیخ مهد الرحمن طالبانی

عقل میگوید بمن هر دم که ترک یار کن
عقل میگوید بیو شرا آخرباس عاقلی
عقل میگوید برو با سبحة و سجاده باش
عقل میگوید در عالم یکدمی خوشدل خرام
من نمیدانم کد امین نکتہ را باور کنم
عقل میگوید چنان و عشق میگوید چنین

از نالی

۱ - شمال دارانن - شمال دارانن
۲ - شمن کرده لویل برده بارانن
۳ - ها و ای سیاه مال ونه‌ی جارائن
۴ - هو هو - بو بو تلمیت دارانن
۵ - نظاره رای راس شکر دارانن
۶ - چه خیره نامرد مر و خاوانی
۷ - شو و لای او شوخ جمین پره گل
۸ - مدیو و فرقه ذلیلان خهسل
۹ - مهر سو حالیم ایدش در جو او
۱۰ - اما دور مدو و شاهو کوکوه
زردی رنگه و روی ولگه دارانن
بیزهای وارگه سر کهسما رانن
پای سمت ذها و ویزه و یسارانن
گرمی بزم نظم سر و چهارانن
فصل سیر صید مهر شکارانن
بیخوف جلوای رای رای دهاونی
دوای درد سخت بی درمان دل
دیارنن معدوم لونک و جم و بیل
واچهی او فرقه سخته دل کو او
وسزای دویری دیدار توکوه

- ۱۱- هریک چَنسی يك واده شان كُردَن واده شان راسَن تا روژ مَرَدَن
۱۲- اوتا سایه بَرِد - اونا بو و كُرد اَوْتَم وَاوَم - اوسردی او د رِد

ترجمه

- ۱- باد شمال وزیدن گرفت - بر درختان - رنگ زردی برگ درختها از بین رفت ۲- زیبارهها زلفهارا در مسیر باد و زیر گبار باران قرار میدهند - فریاد و هیاهو از کوهساران برخاسته است
۳- هوای چادرهای پلاسسیاه مانند پیش‌پسرها زده است - راه حرکت بسمت سرپل ذهاب ورزّه است که دوستان در آنجا هستند ۴- هودج سواران بقاعده‌ی عشایر هو هو - بو بو میکنند و نسیم ملایم شمال را بومیکشند - بزم کوچ کنندگان گرم است ۵- راه راست رامینگرند و شیرین صفتانرا راهنمایی میکنند - فصل نخجیر میرشکارهاست ۶- چه خبر است؟ مگر در خواب فرورفته‌ای - بیهوده و گنج و گنک راه بندان میکی ۷- شبها در کنار زیباروئی گلجبین علاج درد بی درمان دلهاست ۸- زبردستان ایل در هم میولند - در چمنها و راههای مختلف ۹- همه در گفتگوی زیبا یان ۱۰- آن دل سوختگان پاسخ میشوند در گوشه و کنار گوش به زنگ هستند و این سزای عشق آنهاست ۱۱- بهریک از آنها وعده هائی دادند - این وعده تا روز مرگ است راست و درست ۱۲- تا سنگ مبدل به خاکستر شود آن غبار - آن غم - آن سردی و آن درد ورنج ۰-

x

دارچنگه

شاد روان سید نوشاد از تیره طایفه‌ی ابوالوفای طرهان میباشد - این مرده که به گویش لری او را (پله فا) نامند یکی از یاران سلطان اسحق صاحب کرم پیشوای معروف اهل حق میباشد نوشاد چنانکه از آثار او پیداست در زمان سلطنت (نادرشاه افشار) میزیسته و از او آثاری بنام دارچنگه - ترجیح (هیچ و پوچ) و مثنوی (بهمن و فرامرز) باقی مانده که دو اثر او و دم به گویش لکی و اثر سوم به زبان فارسی در بحر متقارب سروده شده اند - منظومه‌ی دارچنگه را من توانستم با مراجعه به علاقمندان متعدد که در لرستان معمولاً آثار متقدمان را گرد میکنند بطور کامل بدست بیاورم که ملاحظه می کنید و مطالعه‌ی آن بسیار آموزنده و عبرت انگیز و یکی از آثار بسیار معروف در لرستان و مورد علاقه مردم این سامان قرار دارد - منظومه‌ی بهمین فرامرز ان شالله در جلد دوم این کتاب بنظر خواستاران خواهد رسید .
این سید محترم نوی ای نیز داشته است که مانند جد امجدش از طبعی لطیف و ذوق ظریف

برخورد آریوده است - سیدنوشاد دوم طبق فرمانی که موجود هست در صحر ناصرالدین شاه قاجار قرب و منزلتی بتمام داشته - در این فرمان ضمن تجلیل فراوان از شخصیت روحانی و ادبی نوشاد سالی سی تومان مقرری در باره اش برقرار و بامضای شاه موشح گردیده و در حاشیه ی مذهب فرمان مذکور نایب السلطنه و صدراعظم (فرهاد میرزا) نیز همه ساله پانزده تومان در باره اش منظور داشته - اینک منظومه ی (دارچنگه) :

دارچنگه

- | | |
|-----------------------------------|------------------------------------|
| ۱- همدلان وقتی - همدلان وقتسی | ۱- همدلان وقتسی - همدلان وقتسی |
| ۲- چی قیسو شایم ژ کلبو سرختی | ۲- راکم گفت او پای طالبی درختی |
| ۳- سرنه کهکشان ظک بسرد ه وی | ۳- پا محکم نه قعر زمین ککرده وی |
| ۴- شانوی شاخه شاخ و برگ او د ویر | ۴- پی نشینگاه سپر برنا و پیر |
| ۵- راکه راگذر خلق نه پایش پی | ۵- خنکتر ژسای طو باسایش پی |
| ۶- فضاش فرحبخش هواش معتدل | ۶- پایی درختان ژ شرمش خججل |
| ۷- نه روی سینش دیم زام تیرگازی | ۷- یادگاری شست خدنگه انسدازی |
| ۸- ژاو لاهه سوای هوریش دیاری پی | ۸- چی جای قلنگه گاز فرهاد اظهار پی |
| ۹- امام تکیه دام من واوداره وه | ۹- واودار زده ی تیسر خار ه وه |
| ۱۰- دار پی رضوان و برگ و باره وه | ۱۰- منی پی محنت ر و ز کساره وه |
| ۱۱- ملاحظه ی زام تیرگازش ککردم | ۱۱- دوپاوه چی دوید دماون دردم |
| ۱۲- بلیزم بیز پی - اندوم پی پیمان | ۱۲- صبرین ژ دیدم سیل وست او دامان |
| ۱۳- واتم ای درخت بر ز و پرو منسد | ۱۳- کسوزان تاریخ حساو سسال چکن |
| ۱۴- ژهرت چن سال چن پشت هردن | ۱۴- کی دس نشونت وای دیار کگردن |
| ۱۵- کی ژهرنان هینت د یکن | ۱۵- کی ژسرداران ژای راکه چیکن ؟ |
| ۱۶- رزمی بیان کسر ژر و زگاران | ۱۶- چطور سرد و گرم دهرت و یاران ؟ |
| ۱۷- ای زامه چیشن وکد رینتیکن | ۱۷- کام سرهنگه داخل دیه ی حوینتن ؟ |
| ۱۸- دیم دنگی اما ژلای داره وه | ۱۸- ژاودار فستوت محنت باره وه |
| ۱۹- و زار زاره وه و اتای دیوانه | ۱۹- چی من سرگردان بیواوان پانه |
| ۲۰- ای احوالاته مهرسین ژنکم | ۲۰- منائسی آداب رستاخیز و نکم |
| ۲۱- مکولونی زام ونا سور کفتم | ۲۱- مشکافین جامه ی یخه ی فم بکتتم |

اظهار کم القاب هناسه‌ی سردم
 تونازک طبعی مرنجسو خاطر
 مقصودت حسا و ویرده سالکن
 تا و اچوم حالات ستاره‌ی لنگیم
 تا ایسا به حال و سر انجامیه
 نمانیم نه دور کیومرث کسی
 هوشنگه و اوسپناه و او اسانیم دین
 اوصاف آرائی روز جنگیم دین
 گزینم من گسورنگیم دین
 اورامشگران را ز فنیم دین
 سهم و صلابت گرشاسیم دین
 جا پوسه‌ی شیطان نا پاکیم دین
 طم کاوه‌ی حاددم دین
 قهر منو چهار روز جنگیم دین
 قباد و قارن و کشواددم دین
 توس و گسپهم - تهماسیم دین
 ز زال بالا تر چکن تهمیدین
 فیروز و قارن خونخوارم دین
 رستم و او جوشن و او رخشم دین
 فرهاد و میلاد و پسر زینم دین
 پیران و هومان جنگیم دین
 ظریفی ز اسب بن توسیم دین
 هرکام حکومت یسی مزریم دین
 بلکم و او وینه هسز ارم دین
 سرخه - پلسم - تواروم دین
 و او جقه و او تاج زرتسارم دین
 دانش و حکمت چاماسیم دین

۲۲- اگر بیان کم شمه‌ی زد ردیم
 ۲۳- بی سال ونهی نمچو زور
 ۲۴- بیس چوینا تو میلوت و حالسن
 ۲۵- هر تا نیشتهنه گوش درو دنگیم
 ۲۶- چن ساله مه دار جنگه نامیه
 ۲۷- بزان ای درین کفتی وی اروی
 ۲۸- جنگه سیامک دیوانم دین
 ۲۹- طهمورث او پور هوشنگیم دین
 ۳۰- شاهی اطرشاه فرهنگیم دین
 ۳۱- بزم شاه جمشید چم پنیم دین
 ۳۲- کوکپی ضحاک مرد اسم دین
 ۳۳- جفتی مار نه دوش ضحاکیم دین
 ۳۴- فریدون او بین بنیادیم دین
 ۳۵- سلم و تور ایرج و پشنگیم دین
 ۳۶- نازکی نوذر ناشادیم دین
 ۳۷- پادشاهی زو - گرشاسیم دین
 ۳۸- زال پور سام نه مرمیم دین
 ۳۹- نریمان و سام سواریم دین
 ۴۰- شاهی کیتاد زر پخشیم دین
 ۴۱- هم گودرز و او گمز رو لینیم دین
 ۴۲- شاه افراسیاب غضب حسن دین
 ۴۳- تندی طبیعت کاوسیم دین
 ۴۴- هفتاد و هفت کرگودرزیم دین
 ۴۵- گیو و فرامر زوز و ارم دین
 ۴۶- بهرام و وزنگه و سهرابیم دین
 ۴۷- شاهی کیخسرو دیندا ریم دین
 ۴۸- کی نشین کشت لهراسیم دین

- ۴۹- اسفندیارم و او جوشن دین
 ۵۰- بیدادی بهمن بی دینیم دین
 ۵۱- همای بن بهمن - دارابن دارا
 ۵۲- فرامرز و او گرز و کوهال دین
 ۵۳- داوا داورزم دارا و اسکندر
 ۵۴- پانصد و سی سال طوک طوایف
 ۵۵- رزم اردشیر اولاد می ساسان
 ۵۶- عدل نوشروان - قتل زرجمهر
 ۵۷- قباد قبادان - اردشیران کشیت
 ۵۸- شاپور شاپوران شهر شیرا و ژن
 ۵۹- سیر سرتاج پسر هرمز کردن
 ۶۰- مصاف بهرام چو بهنیم دین
 ۶۱- رنج که تیشی فرهادم دین
 ۶۲- تاناکاه شهر و شوم ستگر
 ۶۳- اویش آوازه بی قتلش خیزا
 ۶۴- شاهیش نکیشا و نیمه ماهی
 ۶۵- هرد و نشینسی کی نشینی بی
 ۶۶- وهر جانسی خیزا سرهنگی
 ۶۷- هرک سرداری بی ویسی سانی
 ۶۸- جهان پراشوب - دنیا درهم بی
 ۶۹- تمزد و سرهنگ دا و شان بستن
 ۷۰- ایلیچی نامه شان آوردن پردن
 ۷۱- هر اوکسا زانام تول جنگ خیزا
 ۷۲- بیدای بی لوی رزم آرمایان
 ۷۳- ری وری آمان اوکسای عظیم
 ۷۴- دلیران داو- پورپولا د پسرگ
- اوروژ هام نبرد تهمتین دین
 داوا داورزم پسرزینم دین
 یکیک و او سباه و لام و یسار
 واوران ورکاو - و او حالیم دین
 تماشام کردن و او جور هم ژاپور
 وچاو ویم دیم - زورمن و ضایف
 ایسا اردوان و او بی هراسان
 چنی بد بختی بختک و ز پسر
 بهرام بهرامان گور افکن و خشت
 هرهمز هرهمزان گسی و دشمن سن
 تماشای شهرین و شود پسر کردن
 اوگرز و کوهال و رولینیم دین
 هزاران ژاپور استاد م دین
 خسرو دانه کشت - نیشت او جاهدر
 یک یک سرداران و لاش گریزا
 هرک خدائی بی ویسی شاهسی
 هرروژ رستاخیز سرزمینی بی
 وهر ولاتی پیدایسی جنگی
 هرک روکردن او سر مکانسی
 خاطر پزاران - آسایش کم بی
 هونه مجالی و خندا گیتن
 وادی جنگشان له پای من کردن
- x
- ۷۱-
 ۷۲-
 ۷۳-
 ۷۴-
 ۷۱-
 ۷۲-
 ۷۳-
 ۷۴-
- رصد آسا هرچا دنگسی وریزا
 هرصفنگام کرد هیچ نداشت سامان
 من منمه مابین محنت زده می شویم
 جنگ آرزوگر - بی خور و مرگ

- ۷۵ - شير سهناك پانشناس و سِر
 ۷۶ - وينه رهد و برق تم و تيز سخت
 ۷۷ - ز قضا خانه د سِر د او كا ران
 ۷۸ - هاوا پر غبار - زمين موج خون
 ۷۹ - لاشه سرداران له ميدان كو پي
 ۸۰ - ديم پهلو اني وينه تهمنن
 ۸۱ - مرصح تاجي بيگيا وي نه سر
 ۸۲ - ز پشت اسپش سنگين تر ز سام
 ۸۳ - تير دلدوزي نه چلهي كسان
 ۸۴ - فاقه خدنگش نه چلهي كسان
 ۸۵ - اما ري وري سرداران زاي سر
 ۸۶ - چي شهاد ز بيم سر بنجه رستم
 ۸۷ - ديم خيزا شاكهي كمانسي زاپو
 ۸۸ - خيزا قازمي قيو تنگه چوكل زد
 ۸۹ - سينم اماچ كرد سرموداي خدنگ
 ۹۰ - له من گذر كرد - ز او وپارا
 ۹۱ - سردار كفتنه خاك من مننه پاوه
 ۹۲ - واي زخم تيرگازي امانه وه
 ۹۳ - ز او سر ز تركش او سوار كاران
 ۹۴ - جنگ سرداران مردان چي و سر
 ۹۵ - دس بردن او حيف داخل بين و هم
 ۹۶ - چكاچاك تيغ مصري زره بستر
 ۹۷ - پسكاسكه نه ميدان كو پي
 ۹۸ - شواما دو صف جدا بين و هم
 ۹۹ - سحر د الكيران - شهيدان جنگ
 ۱۰۰ - وحشو طير ز كوه هشته سر كردن
 ۱۰۱ - هرچن ونو پت طيري ز طيران
- تهمنن هيو ت - د س راوشه شير بستر
 ميرزو تورگه بي سامان ز پشت
 ماواريا خريشت تير وينه واران
 مرد واسب اران هم ديم سرنگون
 هرچا خون چاري چي او چو پي
 كلهي هيو مخفر - پوس پور چوشن
 ز ياف قبالي كرده وي نسه ور
 ز نوهي شاهان ارد. شير و نام
 جا داوي بي قتل خصم بي آسان
 پوس كرده وي چي پهلو انسان
 سردار سهناك ليش كودي گذر
 وپوار من سنگر كرد محكم
 ز قهرمي تهرش هوشم چي ز سر
 قهرمي سه كويزه مسكو چودل پر
 د ويزام او سينه ي سردار سرهنگ
 تا پرنشست او خاك نضاك مارا
 واي خطرناك زام نا سور نماوه
 هيمان هام وپا واي سامانه وه
 ماواريا ايرشت تير وينه واران
 شيران خونخوار مردان ز كو پي
 داوشان هامد او وينه تگوز و تم
 خريشت سپاه سان ما ورد او فكر
 لاشه وگوشت وپوس خونها و چو پي
 من منم واي درد بي اندوه و فم
 پرده وين زروي قرص خورشيد رنگه
 لاشه وجرگه وپرگه شهيدان هردن
 منشست او شاخيم بي ميزم شيران

- ۱۰۲ - کا سیر لاشه - کا نگاه او چهل
 ۱۰۳ - هر یکی لو ان و ما وای و پشان
 ۱۰۴ - زاود ما چن شاه هم و لام چين
 ۱۰۵ - چن پاد شاهان شاصفی نسو
 ۱۰۶ - تا ایسا به دور ناد رسلطانن
 ۱۰۷ - جهان آشوبه - دنيا در همه
 ۱۰۸ - رحمت فرارن - خلق خلقن تنگه
 ۱۰۹ - ایسکه من به حال - به احوالیه
 ۱۱۰ - چن ساله مه دار جنگه نامیه
 ۱۱۱ - نو شاد امانت و پت ندر و قتم
 ۱۱۲ - دنيا بی ورن - اصلش بریادن
 ۱۱۳ - آرکنجیت پر بو و پنهی سلم و تو
 ۱۱۴ - اند رزم یسه بی دنيا دوسان
 ۱۱۵ - فره متریسم زای رو گکاره
 ۱۱۶ - نوا بد پختی لیم بدی آگیر
 ۱۱۷ - کوتاه بوله روی زمین خاک پام
- کاکاه و تهار بال و پسر مشغول
 من وای گشت درده منم از جیشان
 چن کوچ خیلان گذرگام دیسن
 آمان و پاران چی نو پسر و اد و
 مردم ز جورش بیزار ز گمانن
 خاطر حزینه - آسایش کسه
 اقبال اولاد شاه صفی لنگه
 به رنج بردهی چندین ساله
 وای جوهره آخر سر انجامیه
 پسی جینهی دنيا خوانهای خواه کم
 اوله کسی که وای بساده شاده
 کس مال دنيا غوردن او کس
 دنيا دمیکه چسی شا رو بوسان
 زای فتهی لیم شویم بسد کاره
 سختم پاد بری با پرو با پسر
 کس نای تا تو یلی بتیشوا رجام

ترجیه

- دوستان همدل - روزی از روزها ۲ - مجنون آسا برگی از پوست شکار پو شیده بودم گذار
 بسایه درختی عظیم پر برگه و کهنسال افتاد ۳ - درختی که سر بر آسمان سائیده و ریشه در قعر
 زمین فرو برده بود ۴ - شاخ و برگش مسافتی را زیر سایه‌ی خود گرفته برای تشهین و تماشا ی
 پهر و جوان راه عبور مردم از کنارش میگذاشت ۵ - سایه ای بسان درخت طوبی بسیار خشک
 داشت ۶ - فضایش فرحبخش - هوايش معتدل بود چنانکه اشجار دگر در برابر عظمتش سر
 تعظیم خم کرده و پرتنه اش پوسه میزدند ۷ - روی سینه اش جای زخمی دیدم زخمی که بسا
 وجود مرور زمان هنوز بجای مانده و تشها يك تیر انداز ماهر میتوانست چنان ضربه‌ی را وارد ساز
 ۸ - از ورای سوراخ آن زخم شعاع خورشید نمایان بود - و زخم کنگه فرهاد را در منظر بینند ه
 تجسم میداد و بهستون را بخاطر می آورد ۹ - من پیش رفته و بر آن درخت تکیه دادم -
 درختی که تیر خورده و رنجها بر آن وارد آمده بود توام با خواری ۱۰ - درختی که از برگه

- و بارطاری بود - درختی که برای کشیدن محنت روزگار هنوز استقامت نموده و برپای مانده بود ۱۱ - زخمش را نگاه کردم - یکباره چون دود دماوند آهم از نهاد و دودم از دماغ متصاعد شد ۱۲ - فرهادم بلند شد و اندوهی سنگین بر قلبم پنجه انداخت چنانکه اشکم از دیده بردامن فروچکید ۱۳ - آنرا مورد خطاب قرار داده و گفتم :
- هان - ای درخت پرومندی که هیچکس تاریخ سالهای صرت را بخاطرندارد و حساب نتواند کرد ۱۴ - میخوام بدانم که از صرت چند سالی سپری گردیده - کی ترا با دست خود در ایمن نقطه نشانده است ؟ ۱۵ - از کهنسالان پیشین که را دیده ای - کدام یک از سرداران - بزرگ از کثرت گذشته و این راهرا پشت سر گذارده اند ؟ ۱۶ - از نبردهای بزرگی که در روز کاران به وقوع پیوسته است قدری تعریف کن و بگو که سرد و گرم این دنیای دون را چگونه از سر گذرانده ای ۱۷ - این زخم چیست که بر جگر نشسته است - کدام سرهنگ و سرکرده در این ماجرا دخالت داشته است ؟
- ۱۸ - شنیدم که از تنهی درخت صدالی برخاست - از آن درخت فرتوت محنت زده ۱۹ - زاری کنان گفت : ای دیوانه ای که از من پتو سردر بهیابان گذارده ای ۲۰ - حالات مرا میرسی و این رستاخیز را تجدید میکنی ۲۱ - زخم درونما دستکاری مینمائی و پراهن اندوه را چاک میزنی ۲۲ - هرگاه میل داری تا شمه ای از دردهارا بیان کنم و با این نیم نفس سرد زبان به تیغ بکشایم و تو باید پنشینی و گوش فرادهی ۲۳ - یکسال و نیم پیش نیست - چون ظهیمی نازک داری میادا خاطر ت افسرده گردد ۲۴ - چون میخواهی از سرگذشت و مدت صرمن آگاهی بایی پنشین و از من بشنو ۲۵ - تا حالات اندوهبار خودم را برایت برشمارم و ترا از طالع شوم خویش بپاگاهانم ۲۶ - چند سالی است که مرا دارچنگه (درخت جنگه دیده) مینامند - تا این لحظه که وضحرا مشاهده میکنی ۲۷ - بدان که این کهن درخت مصیبت دیده صرکیومرث را ادراک نموده است - آری ۲۸ - نبرد سیامک را با دیوهادیده ام - هوشنگ را با آن سپاهیان و سان سنگین مشاهده کرده ام ۲۹ - تیمورث دیوپند را هنگام صف آرایی در میدانهای نبرد ۳۰ - فرهنگ و گورنگه با آن گرز نهصدمن ۳۱ - پسریم جمشیدجم - آن رامشکران وارد بکار ۳۲ - ضحاک پسر مرداس تازی - سهم و صلاحیت گرشا ۳۳ - مارهای کتف ضحاک - پوسه گاه ابلهس ۳۴ - فریدون با آن شجره و بنیاد - درفش کاوهی حداد ۳۵ - سلم و تور و ایرج و پنشنگه - فضیلتی منوچهر هنگام نبرد ۳۶ نوزد آن مرد نازکدل ناشاد - قباد و قارن فرزندان کشواد ۳۷ - پادشاهی زو و گرشاسب -

طوس زرينه كفش - كستهم - طهماسب ۲۸ - فرزندان سام نریمان شیرافکن ۲۹ - برتر
از زال كسانی را چون نریمان دیده ام - سام سوار - فیروز وقارن جنگاور خونخوار ۴۰ -
سلطنت كیباد زرخش - رستم با آن خود وزره وجوشن واسیی چون رخس ۴۱ - كودرز
رولین - فرهاد - میلاد - برزین ۴۲ - شاه افراسیاب غضبجو - پیران - هومان ۴۳ کاوس
با آن تندی و خشونت - ظرافت زراسب پسر طوس ۴۴ - كودرینا هفتاد و هفت پسرکه هرکدام
بر یکی از بلاد فرمان روالی داشتند ۴۵ - گیو - فرامز - زواره و مانند آنها هزاران ۴۶ -
بهرام - رنگی شاوران - سهراب - سرخه - پهلسم - تژاو ۴۷ - پادشاهی متدین مانسند
کیخسرو با آن تاج مرصع و جقهی گوهز نشان ۴۸ - لهراسب در آن هنگام که در آتشکدهی مرو
معتكف بود - جاماسب با آن حكمت و دانائی او ۴۹ - اسفندیار را با تنی ساختهی از روی -
روزیکه با تهمتن وارد در نبرد شد ۵۰ - پیدادگری بهمن بی دین را دیده ام و مبارزاتش با
آذر برزین بخاطر ممانده است ۵۱ - همای پنت بهمن - دارا و داراب یکیک با آن سپاه
و تجهیزات جنگی از کنار رد شده اند ۵۲ - فرامز با آن کیز و کوپال ۵۳ - نبرد دارا با
اسکندر را بخوبی تماشا نموده ام ۵۴ - پانصد و سی سال ملوک الطوائف را با چشمان خود
دیده ام و روزگار شدت و ضعف آنها را فراموش نکرده ام ۵۵ - رزم اردشیر بایگان که بعدها
اردوان از وی هراسان شد و شکست خورد ۵۶ - داد کستری نوشیروان و خردمندی بوزجهم
روزگاری هم گرفتارهای بختك وزیر ۵۷ - قبادها - اردشیرها - بهرامها و بهرام کور که کور
را باخشت از پای آورد ۵۸ - شاه پورها ی شیراوزن - هرمز هرمزان که نوبت بدشمن
نمیدادند ۵۹ - برتاج پرویز نظر کردم - شیرین را سوار بر اسب شیدیز ۶۰ - مصاف بهرام
چوپینه با آن برزوئال پهلوانی ۶۱ - رنج کوه کئی فرهاد و هزاران استاد از پسر فرهاد
۶۲ - روزیکه شهریوی شوم ستگر خسرو را بکشتن داد و خود بر جایش نشست ۶۳ - و چهیزی
نگذشت که طیه اونیز تحریکات شروع شد و بزرگان کشور يك يك از بیرامونش کنار رفتند ۶۴ -
سلطنتش به نهمه ماهی نکشید - ازان پس هر کم خدائی بدعوی سلطنت برخاست ۶۵ - هرده
نشینی کی نشینی و هر روز از گو شه ای از مملکت رستاخیزی برخاست ۶۶ - از هر جانب سرهنگی
قدطم کرد - در بلاد جنگها برپا شد ۶۷ - هر سرداری برای خود وزنی و قدرتی در خود
احساس کرد و بستی روی آورد ۶۸ - جهان پر از آشوب - دنیا درهم و پهرم - خاطرها
مشوش و آسایش به حد اقل رسید
۶۹ - دوتن از سرداران از موقعیت استفاده کرده و این آشوب و بلوارا از خدا میخواستند -
۷۰ - آنها بمنظور کسب قدرت بهمدگر اهل جنگ دادند - فرصت برایشان مغتم بود - بیکها

از سوی طرفین نامه‌هایی رد و بدل کردند و بالاخره قرار گذاشتند در همینجا و در کنار من درگیری پیدا کرده و به نبرد پردازند ۷۱ - همان لجنه متوجه شدم که صدای طبل جنگ نواخته شد و پانگه رده آسای جنگجویان از هر جانب گوش فلکراکر میکرد ۷۲ - پرچمداران پرچمها را برافراشتند - هر قدر نگاه میکردی درودشیت مالا مال از لشکریان بود و صفهایشان پایان نداشت ۷۳ - دو سپاه عظیم رود روی هم قرار گذاشتند و من در آن بین شاهد آن ماجرای خونین بودم ۷۴ - دلبران جنگ آزموده - پیرهای پولادینچه که بی خبر و بی اعتنا ی بمرگ آرزوی جنگیدن داشتند در هم فرورفتند و نبرد تن بتن را آغاز کردند ۷۵ - ناگهان شیرمدی سهپناک که سر از پانمشناخت تهمتن آسا دست بر قضا می شمشیر برد ۷۶ - مانند رده و برق و رگبار و کرد باد تیر مانند نگرگ فری می ریخت ۷۷ - از کارگاه قدرت تیر همانگونه میبارید و روی سپاهیان را مانند ابری تیره پوشانیده بود ۷۸ - هوارا غبار مرگ گرفته - موج خون بر روی زمین جاری بسود راکب و مرکب هدف میشدند و بدون فاصله بی دریغ رویهم می ریختند ۷۹ - لاشه سرداران در میدان معرکه جدال روی هم انباشته بود - خون چون جویباران حرکت میکرد و زمین را لعلگون میساخت ۸۰ - پهلوانی را بنظر آوردم مانند تهمتن - مغرکله‌ی دیو - جوشن چرم پیر بیان - ۸۱ - تاجی مرصع بر تارک خود هشته و قبائی زریاف بر تن آراسته بود ۸۲ - او سنگین تر از سام سوار هر گردی اسب قرار داشت - اونوه‌ی پادشاهان بود و ارد شیر نام داشت ۸۳ - تیری دلد و ز در چله‌ی کمان گذاشته بود تا با آن به حیات خصم خاتمه دهد ۸۴ - سوار خدنگش را با چله‌ی کمان پیوسته بود ۸۵ - چون پهلوانان رزمنده برابرسردار بزرگ سپاه قرار گرفت - سردار خشمگین بر او گذر کرد ۸۶ - چون شغاد از بیم انتقام رستم کنار من آمد و در پناهم سنگر گرفت ۸۷ - صدای صغیر تیری بگوشم رسید - صدائی پس گوش خراش که هوش از سر بدر میکرد ۸۸ - زوزه‌ی تیرسه شعبه‌ی آهنین پیکان سینه ام را آماج - ساخت و مرا با سرداری که در پناهم سنگر گرفته بود بهم دوخت ۹۰ - تیر از ته‌ی من و تن سردار ملتجی گذر کرد و تا پردردل خاک نشست ۹۱ - سردار تیره بخت از پای درآمد ولی من بر پای ماندم ۹۲ - با چنان زخم کاری مقاومت کردم و میبینی که هنوز هم پایداری می‌کنم ۹۳ - از ترکش سواران بهمت مقابل تیر مانند باران بر سر ما میبارید ۹۴ - بالاخره نپسرد سرداران و سواران از تیر اندازی چنگ تن بتن مبدل شد ۹۵ - لنگها دست به شمشیر بردند و رزم حرف را با حرف آغاز کردند و هر پهلوان هم رزمی پیدا کرد و ستیز هر چه سخت تر شد ۹۶ - چکاچاک تپسهای مصری زره پر - فرش پس از هجوم سواران جنگی خون را بجوش می‌آورد

۹۷ - از پس کشته زیاد شد لاشه ها ریهیم ریخته بدنهای خونین آغشته پخاک شده بودند که منظره ای بسیار هولناک بخود گرفته و تشخیص افراد بهیچوجه مقدور نبود ۹۸ - شب فرا رسید و صفها از هم جدا گردیدند و من تنها برای تحمل رنج و اندوه باقی ماندم ۹۹ - روز دیگر بامداد ان لاشخورها برای خوردن لاشه های رزمندگان صحن فضا و صحنه آسمان را تیره و تار کرده بودند ۱۰۰ - وحوش و گوستخواران پرنده جمع آمده و ابدان کشته گانرا با استخوان و گوشت و پوست و امعاء و احشاء با منقار میکندند و میل میکنند ۱۰۱ - گاه بگاه بطور متناوب دیده میشد پرنده ای از دسته لاشخواران بحزم تاشا پرفراز شاخه ام مینشست ۱۰۲ - گاه به لاشه مینگیست - گاه دشت بی انتهارا از نظر میگذراند و گاه هم با منقار خود کتافتهارا از پرهاش میسترد و از لوث چرک و خون پاك میگرد ۱۰۳ - آنهاهریک رو به ماوی خود کردند اما من با اینهمه مشهودات ناگوار و داغ جگر سوز بجای مانده ام ۱۰۴ - پس از آن کشاکش مهیب باز سپاهسانی تحت فرماندهی پهلوانان از کتارم گذشتند و این راه را طسی کردند - چندین بار کوچ ایلات و طوایف را تماشا نموده ام ۱۰۵ - پادشاهی از سلاله صفویه آمدند و نورانی و باادب برد شدند ۱۰۶ - اکنون دوره (نادرشاه) رسیده مردم از جور این پادشاه بجان آمده اند و از زندگی خود بیزارند ۱۰۷ - جنگ و آشوب جهانسرا فراگرفته - کارها درهم ریخته - خاطرها مگدرو آسایش بحد اقل رسیده است ۱۰۸ - رحمت فراری - اوقات مردم تنگ و پخت از دودمان صفویه روی بر تافته است ۱۰۹ - اینک این حال و روزگار من و اینهم رنج سالیان درازم .

۱۱۰ - سالهاست که نام دار جنگه میباشد و آخر و طاقبت سرانجامی این چنین پیدا کرده ام -

۱۱۱ - بتوای (نوشاد) توصیه میکنم که خود را در چنگان غم و اندوه اسیر نکنی ۱۱۲ -

جیفه دنیا کم یا زیاد مهم نیست ۱۱۳ - اگر گنجی بیشتر از گنجهای قارون داشته باشی کس مال و دولت را بگور نمیبرد چنانکه نبرده است ۱۱۴ - اندرزم دنیا خواهان این است که توجه کنند دنیا به بوستان و جالیزی میماند که سر آمده و دانه های آخرش را میچینند -

دنیا پیش و پس ندارد و همواره در مسیر باد واقع و دیوانه کسی است که دل به باد خوش کند ۱۱۵ - از این میترسم که در این روزگار - روزگار فته کروید شعار ۱۱۶ - مرد غافل مرا طعمه ی حریق سازد و از بیخ و بن بسوزاند بصورتیکه ریشه ام در دل خاک پخشگد ۱۱۷ - و کسی یافت نشود نهال تازه ای بجایم بنشانند .

جمعا هیج و بیج

هیج و پهیج

- جمجا هیج و پهیج - جمجا هیج و پهیج حکوم شاهان جمجا هیج و پهیج
 ۲- رونق حوران زیبا هیج و پهیج هرجا منورم یکجلا هیج و پهیج
 دشت و کاخ و باغ و صحرا هیج و پهیج
 ۳ طاقبت طلسم دنیبا هیج و پهیج
 ۴- اگر جاهل بوین سرمست بساده کمر پر بسته ابرو گشاده
 ۵- حسن یوسفی خدا پیست داده همرازت چن پوهم پریزاده
 منکوله ی مشکین رضبا هیج و پهیج
 ۶ - طاقبت طلسم دنیبا هیج و پهیج
 ۷- ار قهرمان بوین کشنده ی قاتل نصرت قرین بوین چی زال زابل
 ۸- هام کار پیران - حلاله ی مشکل گروه یک رنگان تیت کردن منزل
 حسا و من پیسی یوم فردا هیج و پهیج
 ۹ - طاقبت طلسم دنیبا هیج و پهیج
 ۱۰- ار شا بوین و پنه ی شا تهورلنگه اگر رستم بوین له میدان جنگه
 ۱۱- اگر چی فرهاد نبر و ستا و سنگه سر انجام گورن سرای تار و تنگه
 شیرینی شیرین شهید اهیج و پهیج
 ۱۲ - طاقبت طلسم دنیبا هیج و پهیج
 ۱۳- ار چی فرد و سسی شهنامت و ستن طلسم دیوت ژهم شکستن
 ۱۴- دانا لوژ شان گفتار تگستن تیر یقینت ژ کمان جستن
 کتاب و کتوب و شعرا هیج و پهیج
 ۱۵ - طاقبت طلسم دنیبا هیج و پهیج
 ۱۶- اگر گدا بوین و یسل در و دَر بطلال و بد حال کهنه شال نه وَر
 ۱۷- الحای لقمه ی کوچ و کلفت در حق پیست نداده کالای سیم و زر
 H1W ۱۸ مظهر و منعیم و گدا هیج و پهیج
 طاقبت طلسم - دنیبا هیج و پهیج
 ۱۹- اگر مالدار بوین متاع فرا وان پوخشین دینار و درهم و دامان
 ۲۰- هرجا نازاریت بسورن و با وان پرده نشین بوین چی بارکه لاوان

- چوین مردن امان کُسل دا هیچ و هیچ
- ۲۱ - عاقبت طلسم دنیسا هیچ و هیچ
- ۲۲ - اگر ابدال بوین کد و پوسنه دوش رشتی زنها بن پوس پهلنگ پوش
- ۲۳ - لاقید و مغرور سرست و مسد هوش حلقه ی نصیحت استادان نه گوش
- شیخ و شاب و پیر و پیرنا هیچ و هیچ
- ۲۴ - عاقبت طلسم - دنیسا هیچ و هیچ
- ۲۵ - ارچی فرا مرزسهای دشت ری اوکیز و کوهال دست و بازونی
- ۲۶ - هام بزم و هام رزم شاهان کسی هرچار بنوشین جام باده و می
- سهم و سفاکی و سپا هیچ و هیچ
- ۲۷ - عاقبت طلسم - دنیسا هیچ و هیچ
- ۲۸ - ارگنجت ویشن اژگنج قارون دارنده ی ایوان پرژنگارون
- ۲۹ - صحرا و سرزمین ژاغیبا دا رون گشت دانه ی در بوهرچی مکارون
- شور و شوق و ذوق یکجا هیچ و هیچ
- ۳۰ - عاقبت طلسم - دنیسا هیچ و هیچ
- ۳۱ - نو شاد شاد نوین ژای دنیسه ی فانی دور مهماندان توچی مهمانی
- ۳۲ - بگذر ژاغوی شویم شیطانسی تا بنعام و نتر اگهی رنگانی
- و آرنه فوت و موت و فنا هیچ و هیچ
- ۳۳ - عاقبت طلسم - دنیسا هیچ و هیچ

ترجه :

- ۱ - مقام و جاه و جلال جمشید جم - فرمانروائی پادشاهان جمجاه هیچ و هیچ است
- ۲ - رونق و رواج حوری طلعتان - بهر سو که نظرمی افکنم ۳ - دشتها - باغات - قصور
بزرگ جز خوابی و خیالی نبوده و طلسمی است هیچ در هیچ ۴ - اگر مست و مغرور کمرسته
با ابروی کشاده هم با زندگی برخوردار کی ۵ - دارای حسنی خداداد چون یوسف - حوران
و پریزادگان را همواره همراز و درکنار خود داشته باشی ۶ - دارای زینت آلات زر و گوهر
و نشانه های بسیار زیبا باز هیچ است در هیچ ۷ - اگر از قهرمانانی باشی که دشمنان رانایب بود
میکنند - اگر مانند زال زر همواره پیروزی را یدک بکشی ۸ - با پیران و ارباب تدبیر همکاری
داشته باشی - دست دست دوستان پکرنگ گردت جمع شوند ۹ - حساب بروز پسین موکول

میکردد - عاقبت طلسمی است هیچ در هیچ ۱۰ - اگر سلطنت تیمور لنگ را صاحب شوی - اگر در میدانهای نبرد رستم را در نظر تجسم بخشی ۱۱ - اگر فرهاد آسا با سنگهای خارا به ستیز برخیزی سرانجام سر و کارت باگوری تنگ و تاریک خواهد بود ۱۲ - شیرینی شیرین و شیدائی خسرو مانند طلسمی است هیچ در هیچ ۱۳ - اگر مثل فردوسی شاهنامه را سروده آید و بر کشف اسرار دیوها توفیق یافته ای ۱۴ - دانشمندان از عظمت شکر کارت لب حیرت به پنداندن گزیده اند - و تیر یقینت از کمان صداقت بر هدف اصابت کرده است ۱۵ - شهنامه و کتابها و نویسندگان آنها همه طلسمی است هیچ در هیچ ۱۶ - اگر کدائی سرگسردان باشی عاقل و باطل - مریض و ژنده پوش ۱۷ - بخاطر معاش اهل خانه به تکدی پردازی - بی نصیب از مواهب الهی - تهیدست و مستمند ۱۸ - چه مظلوم - چه منعم - چه کد ابفرجام طلسمی را ماند بر اساس هیچ در هیچ ۱۹ - اگر دارای سرمایهی هنکفت باشی - بطوریکه زر و سیم را دامن دامن بخش کنی ۲۰ - مورد مهر و طلاقه افراد خانواده باشی و همواره از تو دعوت کنند و عزیزت دارند و مانند پارگاه نشینان در پیش پرده بنشینند سرانجام طلسمی است هیچ در هیچ ۲۱ - همینکه کوسر رحیل را نواختند زندگی هیچ است و پوچ ۲۲ - اگر سر درویش و ارتن پوست پوست لکها باشد - رشته زنار بر کمر و چرم پلنگ در بر کنی ۲۳ - لا قید و مغرور - سرمست و مد هوش حلقی اندیز استادانرا آویزه گوش سازی ۲۴ - برای شیخ و شایب و پیر و پیرنا زندگی طلسمی است هیچ در پوچ ۲۵ - اگر مانند فرامرز پاسبانمانی که در دشت ری سان دیده بود قدرت نمائی کنی ۲۶ - هم بزم و هم بزم بزرگترها باشی مدام شراب شادکامی و بادهی مرادت در جام توفیق لبریز باشد ۲۷ - سهم و صلابت و لشکر آراست زبانه همی سرداران باشد آخر مانند طلسمی است هیچ در هیچ ۲۸ - اگر اند و خسته هائی پیش از گنج قارون در اختیار داشته باشی - کاخهایی با همه زینت آلات صاحب شوئی ۲۹ - همه کشورها را فتح کنی - هر بذری که میکاری دانه هائی از درگردد ۳۰ - شوق و شوق و ذوق همه و همه مانند طلسمی است هیچ در پوچ ۳۱ - (توای نوشاد) دل پر این جهان گذرا میند و بدان مغرور مباش - دنیا مینبانی است مهمان کثرت و تو چند روزی بر او مهمان ۳۲ - از وسوسه شوم شیطانی بر حذر باش - تا اینکه راه زندگی را بر تو بنمایم ۳۳ - باید بدانی که امور جهانی مرگ و زندگانی و فراز و نشیب همه اش در گذر و طلسمی است هیچ در هیچ ۰ -

x

سید نوشاد دوم = چنانکه از پیش گفتیم شاد روان (سید نوشاد بزرگ) دارای نیبره ای

بهمین نام بوده است و ما بمنظور مشخص شدن اشعار آن دو و کلمه‌ی اولی و دوم را بکار برده ایم
 راجع به جلالتِ قدر و مقام روحانیت نوشاد دوم نیز سخن گفتیم و اکنون آثار مختصری که ازین
 مرد خدا به ما رسیده است بنظر ارباب ذوق میرسانیم :

زلیخام سردا

- | | |
|------------------------------------|----------------------------------|
| ۱ - زلیخام سردا - زلیخام سردا - | چن اقرار کردی هرگشت و سردا |
| ۲ - دیوزن زحق روسیاه کردا - | چن فردا ویرد هرماچین فردا |
| ۳ - به چه مکرهون دل سخت و مبرگرم | روز رفیق راز - شویی شرط و شرم |
| ۴ - سه مانگه زمستان سزای سرد و گرم | من بی تو کیشام چی پاسیار ترم |
| ۵ - دل و رهش نیش طیش آذردا | چن فردا ویرد هرماچین فردا |
| ۶ - باز و هاراما اقرارت آورد | و هارچی ژسر - بی و کنگرزرد |
| ۷ - صیفی سروس بی - سنبله گل کرد | نوشاوا نوش بی - جواما و هورد |
| ۸ - گلان بر باد بین - دارگشت سردا | چن فردا ویرد هرماچین فردا |
| ۹ - تا وسان ری بی - گتم خرم بی | هنطه - که - دخان جوجمله شنی |
| ۱۰ - نطفه‌ی قوچ او میشمالیان بن بی | ایلاق چی و سر - ایلان و رکن بی |
| ۱۱ - ماله زبرکردن ایل و زوردا | چن فردا ویرد هرماچین فردا |
| ۱۲ - تافصل سرما - خزان خروج کرد | ریزا رضوان برگ و بارزرد |
| ۱۳ - ژتأفردی پنجونم و یسرد | هوا نیشتا او برج تلخ و تند و سرد |
| ۱۴ - من هرهام او داغ دین پردردا | چن فردا ویرد هرماچین فردا |
| ۱۵ - وقته چی صنعان بهزار بوم ژدین | یا فرهاد آسا آواره ژچین |
| ۱۶ - ژعشق معشوق مه لقای شیرین | همهوکم او کاو کله‌ی بهسته‌ین |
| ۱۷ - ملت و مازده و او تاش سکردا | چن فردا ویرد هرماچین فردا |

ترجمه

- ۱ - دوست من - از خود خلاف و عده نشان دادی - با اینکه این وعده‌ها تکرار شد هنوز بی نتیجه مانده است ۲ - آنکه راه دروغ بهماید نزد پروردگار روسیاه میشود - فرداها آمد و تو باز دم از فردا میزنی ۳ - این چگونه شیوه‌ای مکارانه است - دلی سخت تراز سنگ ولی بظاهر گرم و مهربان - روز رازدار و شب نامحرم و دور از شرم و آذرم ۴ - در مدت سه ما

زمستان بسی دنبالت سرما و گرما را بر خود هموار کردم و پاسهاری نمودم ۵ - خود را در مسیر
 سرمای آذر قراردادم اما فردها آمد و با زدم از فردا میزنی ۶ - باردگر بهار آمد و تواترار
 آوردی - بهار سررفت - کنگر زرد شد ۷ - صیفی با تمام رسید - سنبله گل کرد - چوها
 رسیدند و قابل مصرف شدند و گندم نوبخانه ها راه یافت ۸ - گلهارا بادبرد - درختان ثمر
 دادند - فردها گذشت و هنوز سخن از فردا در میانست ۹ - تابستان سپری شد گندمها
 بخرمن رفتند - گندم - کاه - دخانیات و چوها شن شدند ۱۰ - میشها از قوچ حامله
 شدند - وقت کوچ کردن ایلات بسوی قشلاق فرا رسید ۱۱ - مردم هسمت گرمسیرات سرا زسر
 شدند - فردها سپری شد و هنوز سخن از فرداست ۱۲ - فصل سرما باردگر چهره ی خود
 را نشان داد و خزان هجوم آورد - برگهای زرد از درختان فروریختند ۱۳ - از سرمای دی
 چشمه ساران یخ بستند - هوا بسختی سردی گرانید و برفهای انبوه باریدن گرفت ۱۴ - من
 هنوز با درونی خسته و دلی تنگ یاد از وعده های تو میکم لکن چند فردا گذشت و هنوز سخن
 از فردا میاشد ۱۵ - وقت آنست که همچون شیخ صنمان از دین بیزاری جویم یا فرهاد آسا
 جلای وطن کم ۱۶ - از شوق تو زیبا روی شیرین لب پر فراز بیستون فرهاد سردهم ۱۷ و حات
 و متعیر در همانجا اقامت گزینم چون این وعده های به فردا آخر ندارد ۱۸ -
 از همین شاعر :

پرویز لال بخش

- | | |
|-----------------------------------|----------------------------------|
| ۱ - پرویز لال بخش - پرویز لال بخش | ۱ - من فرهاد آسا سنگ تیشی سرتختی |
| ۲ - تو گلشن گل باغچه ای ارم | ۲ - من وره و رین درین پیرو ررم |
| ۳ - تو همایون حکم من او بن عم بکن | ۳ - من چی سعد سودای عشقت گیانمن |
| ۴ - تو بدیح جمال ذر پسهی پکری | ۴ - من سیف الطوک پی تو سر سگری |
| ۵ - تو عیسی انفاس بن مرم پشمر | ۵ - من نا قو من نواز لا اتسی هشر |
| ۶ - تو صنبر نام بن قاضی کشمر | ۶ - من مجروح منکر خاک بانان پسر |
| ۷ - چی بهرام نمذ بزرگ اضامکن | ۷ - چن وقه پای ارگ گله نام جامن |
| ۸ - از مسلمانین و سورهی قرآن | ۸ - و ذات قادر بیچون و پسرهان |
| ۹ - از شعیب و ذکیر الله اکبر | ۹ - و نظم نیاز رسول اطهر |
| ۱۰ - اگر جهودین و سورهی تور ات | ۱۰ - کلیم و سینا - مدح و مناجات |
| ۱۱ - اگر مسیحین و مهتر مریم | ۱۱ - و نص انجیل عظام اکسرم |

- ۱۲- ارای دا و دین و حکم زبور
 ۱۳- ارحف مذهب خلیل صبور
 ۱۴- ارحم خواهین ژ صمد بیزار
 ۱۵- ارسنی مذهب ترویج و تکرار
 ۱۶- ارزای مذهب گشت میلّت سرد
 ۱۷- سوگندت و دین جدید پنهان
 ۱۸- بوتری ژا و زلفا طبرزد تکر
 ۱۹- احسان کروای قهسخت شویم چساره
- خلیفه الارض لا ریب و قصور
 تا نار نمود جنت القصور
 بری زبرهان غفور غفار
 لا قهیدین ژ حکم محمود مختار
 یقین اختراع یسی دینت کسردن
 رحم کروای مجنون جبالان مکا
 چلهای بیم دیز چترور چین پسر

بخیه کسرای قلب چاک صد پاره

ترجمه :

- ۱- در شکلی چون شیرین معشوقی خسرو پرویز ترا میبینم - کارمن فرهاد آسا
 ۲- تو گلشای گلرخی در شیبستان ارم - من ورقه پیشین با درونی ملتهب
 ۳- تو فرمانفرما و هم عهد با پسر - من همان سعد هستم با جانی که از سودای عشقت پسر
 لب رسیده ۴- تو بدیح الجمال از نسل پریزادگان - من سیف الملوك که بدنالت سرمیکردم
 ۵- در تو نفس مسیحاتی است - من نا قوس نواز بری از زندگی ۶- تو با زیبایی منم برد خترک
 کشمیری - من دیوانه ای بیابان گرد که بر سر خاک هجران میریزد ۷- چون بهرام لباسی از
 نمد پوشیده ام - مدتی است کنار ارگ کل اندام جا خوش کرده ام ۸- اگر مسلمانن بسوره
 قرآن و بذات قادر بیچون و برهان ۹- اگر شیعه هستی به کلمه ای الله اکبر - به نظمی که ده
 نماز پیمبر پاکدل برقرار بود ۱۰- اگر جهود میاشی بسوره ای تورات - بموسی کلیم اله
 و مناجاتش در کوه سینا و وادی این ۱۱- اگر کیش مسیحی داری بمریم عذرا و مهر قلب
 پاک او - به نص کتاب انجیل عظیم ۱۲- اگر پیرو دادی بحکم زبور - آنکه خلیفه در زمین
 بود و شک و تردیدی در این مسئله نیست ۱۳- اگر بر آئین ابراهیم خلیل گوش داری به
 صف و حکمت گلستان شدن آتش نمرودی بر آن برگزیده ای حق ۱۴- اگر صمد را رها ساخته
 و صنمرا میپرستی بدون ذکر دلیل و اقامه برهان در پیشگاه خداوند بخشنده ای مهربان ۱۵-
 اگر با تسنن سروکار داری ترویج و تکرار و توجه به احکام رسول خدا ۱۶- اگر از همه ای
 مذاهب دل سرد شده ای و لابد شخصاً مذهب خاصی را بوجود آورده ای ۱۷- ترا بهمان
 دین پنهانت سوگند میدهم بر این دیوانه ای کوه نشین رحمت آورد ۱۸- احسان کن و این

از همین شاعر

- ۱ - گیسو کلاغی - گیسو کلاغسی : سوزه چا و سیاه - گیسو کلاغسی
 ۲ - چا و سی ابرو سی چنی زلف زاغی زاغی تر ز طرز میل ساراغسی
 ۳ - زلفانش پرموج - ابرو پیوسته پزانگس چی تیر ز کمان بستسه
 ۴ - خوشبو خملیان بیح کیسو سی چا و انس وینه ی چا و انسوسی
 ۵ - اگریره سیاه - پاپزانگ سیاه لیف پا - دسمال - سرمه دان سیاه
 ۶ - ابروان سیاه - شور چا و سیاه وا ونیش پزانگ خدنگاه سیاه
 ۷ - سرهنجه گلی - دگمه نم گلی بوسه گاه گلی - خالان فلفلی
 ۸ - لوکو ناگلی - حقه ی ناف گلی تن و تای حریر زین باف گلی
 ۹ - پشت کوتاه - پابریز - قی باریک - دم تنگه

نیم نکاس مر باز شهیدای شوخ و شنگه

- ۱۰ - خرامان روش آهوی ختسی تن و توژ چینی - سوز چینی
 ۱۱ - شیوه سوزه داشت سوزه شیوه بی او سوزه چن کس پهریش لیسوه بی
 ۱۲ - سوزه چی سرسوز سراوان حوضه پری ریز راز سوزه چی جزوه

ترجمه :

- ۱ - برگیسوان کلاغی بسته - گندم کون سیاه چشم - برگیسوان کلاغی پیچیده -
 ۲ - چشمان سیاه - ابروان سیاه - موها زاغی بلکه سیاه تراز پر زاغ ۲ - زلفها موج - ابرو
 پیوسته - مژگان مانند تیرهای از کمان بسته ۴ - چتر پیشانی خوشبو - زلفان مجعد سیاه
 کاکل سیاه ۵ - پای مژه سیاه - لیف پا - دستمال و سرمه دان سیاه ۶ - ابروان سیاه و
 شور چشمان سیاه ۷ - سرهنجه گلی - دهان تنگ و کوچک گلی - لبها گلرنگ با خالهائی
 به رنگ فلفل - گونه ها گلرنگ - تن در زیر پارچه ای از حریر گلرنگ - بافت لباس گلرنگ
 ۹ - پشت کوتاه - پابلند - کم باریک - دهان غنچه ای - نیم نگاهش به شیوه ی باز شکاری
 ۱۰ - با شهیدائی و خوشحالی خرامان بشیوه ی آهوی ختسی - اعضای ظریف و اندام بظرافت
 چینی - بناگوشی به سبزی چمن ۱۱ - چهره ای سبزه و شیوه ی سبزه رویان - در عشق آن
 سبزه روبسا کسان که کارشان به جنون کشید ۱۲ - مانند بطنهائی ۵ در آبگیرها شناور هستند
 ریزه کارهائی در چیدن و گره زدن گیسوها -۰-

شعری از شفیع

- ۱ - بابام زُبرین - بابان زُبرین
 ۲ - تو تقصیرت بی زُحوق نورین
 ۳ - روی الست خالق تو خلقونا
 ۴ - و فرمان حق دانای لمیکُن
 ۵ - چنی زوج ویت زُسحرای قصور
 ۶ - زُتویی روضه رضوان سراسر
 ۷ - و سوسه شیطان و بیارات و دل
 ۸ - تیانفسی بین چنی زوج ویت
 ۹ - گیلکیل مگیلهاپین و بهشته و
 ۱۰ - صد رنگ نباتات گوناگون تیش پی
 ۱۱ - هر روزی صد رنگ رختت میوشا
 ۱۲ - ناز و نعمتت زُحد افزون بی
 ۱۳ - من راضی و قرص جوینه نانی
 ۱۴ - گاه گداطمم - گاه لوطی مزاج
 ۱۵ - کاسختم چی سنگ گانریم چی موم
 ۱۶ - اگر دصد سال بکین عبادت
 ۱۷ - هر شو بلا لکم و صد عبادت
 ۱۸ - شفیع هم مکر شفیع المحشر
 ۱۹ - ورنه کرده ویم لهم بین معلوم
- پسی من کو چت کرد زُروضه برین
 منت پستنه جوش کویره آدرین
 شیطانش و طوق لعنت جو قسا
 اخی وات و بیت یا آدم اسکُن
 به تو - به فردوس - به ظمان - به حور
 الا تقریبا هذه البشیر ^{الشجر}
 تو در چین چی گل - من من نه گل
 هشت باغچی بهشت گشاده بی لیت
 کلکشت مگیردی و هر کشته و
 مگستامیل کین دی دانه چیش پی
 و مستی گنم کشتت فسر و شا
 حامی شخصیت ذات بیچون پی
 کهنه لباسی - سرای و سرانی
 دو ساعتی - دصد روز محتاج
 گاه در ساق زُدستنا فرمانسی تیم
 چنی لنگه پوس - سنگ قساعت
 دقیقه شیطان مدیش و غارت
 نه یوم الحسا و بال کیش و و سر
 گرفتار و دستنا فرمانسی تو م

ترجمه

- ۱ - خطاب به پدر - بخاطر من از باغات بهشت خارج شدی ۲ - از حق نگذری در این باب
 تو مقصر هستی - مرا در کوره ناکامی و نامرادی سوزاندی ۳ - روز ازل خداوند ترا آفرید
 و شیطان زانیز با طوقی از لعنت پرگردن بوجود آورد ۴ - جبرائیل بفراوان لاکمان بتو گفت
 در بهشت ساکن شو ۵ - آنگاه برایت جفتی آفرید - در حالیکه پسران زیبارو و دختران رضا
 و همه نعمتهای فردوس برین را نیز در اختیار داشتی ۶ - سراسر روضه رضوان بتو تعلق
 داشت جز آن درخت کذا ۷ - شیطان پوسه ات پرداخت - تا اینکه از چنان مکانی بیرون

آمدی و مراد را این منجلا ب رها کردی ۸ - مردی بودی با یک زن و آنهمه نعمت که در هشت بهشت موجود بود ولی اینها همه برایت کم مینمود ۹ - خرامان خرامان در آن روضه ارم قدم میزدی - بهر باغ و کشتزار سرکشی میکردی ۱۰ - صد رنگ گیاهان گوناگون در آن وجود داشت که هر وقت میخواستی از آنها استفاده مینمودی - دگر چه اصراری در خوردن دانه ۴ مخصوص داشتی ؟ ۱۱ - هر روز بکتوع لباس میپوشیدی ۱۲ - همه اینها را بمشتی گندم از دست دادی ۱۳ - من بیک قرص نان جوین رضایت دارم - به لباسی کهنه و خانه آگلی باطبعی ملتون و جور بچور ۱۴ - گاه با طبیعت گداپان - گاه لوطی صفت - دو ساعت بی نیاز و دو صد روز محتاج ۱۵ - گاه بسختی سنگ - گاه به نرمی موم و گاه زندانی کفاره نا فرمانیهای تو پدر ۱۶ - اگر دو صد سال عبادت کنی - پوشاکت چرم حیوانات باشد و بهر شکم سنگ قاهت بندی ۱۷ - همه شب دست دعا بر آرم و با صد هجرت به ستایش پردازم - همانا شیطان همه را در یک دقیقه تاراج کرده و بر باد میدهد ۱۸ - (شفیع) مگر شافع محشر روز حساب دست ظاهت و محبت بر سرت بکشند ۱۹ - و گرنه پرم معلوم است از گرفتاریهایی که نتیجه‌ی نا فرمانی توست نجاتی متصور نمیشد *

از همین گوینده

این قطعه را میرزا شفیع هنگامی میسراید که بقصد دیدار دوست مزیزش (الماسخان) کند و له شاعر نامدار بمحل زادگاه او میرود لکن هنوز بمقصد نرسیده میشوند که شاعر گرامی و دوست دیرینش جهان فانی را بدرود گفته و برحمت حق پیوسته است - از محل دفنش میبرد و به زیارت مزارش میشتابد و بخاطر مرگ جانگداز شاعر تحت تأثیر قرار میگیرد و فی البداهه این ابیات را که نشان میدهد از دلی دردمند برخاسته است میسراید و بهر مزار شاعر مزیز میگذارد و از همان راه بر میگردد - در این ابیات ضمناً از فقدان فرزندی که جای چنان پدر را بگیرد ابراز تاسف میکند

سرای خاموشی

- | | | |
|-----|---------------------------------|------------------------------|
| ۱ - | میرزام خاموشان - میرزام خاموشان | مهاکت پوسرای خاموشان |
| ۲ - | نوشت بویاده بیهوشی نوشان | نزیکی یاران گل کفن پوشان |
| ۳ - | امید و اعجاز دای خاصان پوسو | سرای گوار افشار و لیت آسار |
| ۴ - | دُمای الماسخان خان لال شیوه | کریمی تمیره کس نیوه و پیوه |
| ۵ - | میرزام ای درده و من بستی کاری | تویله دس نیشان و ویت نداری |
| ۶ - | فرزن هر خاصه میوهی باغت پوسو | هم شادی هم ذوق هم جرافت پوسو |

- ۷ - هر وقت بمیرین جا نشینته
 ۸ - و تفرین منی سیر با غایت
 ۹ - له وقت پهری بگی رودست
 ۱۰ - ادر زتلی کلسی کسده بو
 ۱۱ - عزیزم میرزام ها و سرای گل
 ۱۲ - هی هاوار زد سچرخ نافرجام
 ۱۳ - بار تا بپوشم برگی ز پلاس
- کوری دشمنان دنیا و دینتسه
 و ناز مگیل و دویو انخانت
 هم و دل سوزی بکسری قسبت
 روح شرمنده ی خدا و بنده بو
 قلم پسر یاره - بیسزارم ز گل
 با ساکم بر بی زد سچسی میرزام
 خوین گری شفیع بعد از خان العاس

ترجمه

- ۱ - دست خاموشم - سرای خاموشان بر تو مبارک باد ۲ - باده‌ی مد هوشی گو ارایت با د
 در جوار دستان عزیزی که برتن کفنهائی از (گل) دارند ۳ - از نفس نیکمردان مدد میخواهم
 که فشار شب اول قبر بر وجودت آسان گردد ۴ - پس از العاسخان لعل پوش کسرخه‌ی تیره
 نشنیده است ۵ - سرورم - این دردی کاری بود که بر من وارد گردید - فرزندی هم برجای
 نگذارده ای که دست پرورد و یادگارت نزد دوستان باشد ۶ - فرزند میوه‌ی باغ زندگانی است
 در سرور و شادمانی شریک و چراغ محفل یاران باشد ۷ - چون از جهان رخت بریندی بکوری
 دشمنان جانشینت گردد ۸ - به باغت سرکشی کند - در دیوانخانه امور مربوط رامرتب و منظم
 کند ۹ - چون بمرز پهری برسی فرزند عزیز است که دستت را بگیرد ۱۰ - هرگاه از تنه د رخت
 شاخه‌ای کنده شود روانم نزد خدا و پندگانش شرمنده میگردد و من اکنون شرمسارم که چرا بعد
 از میرزاباقی مانده و مرگ ترا مشاهده میکنم ۱۱ - دوستانم - سرورم در گل خوابیده و سر بر
 بالینی از خاک گذارده - باران دوه بر قلم سنگینی میکند و از تماشای گل و گلزار بیزار هستم ۱۲
 فریاد از بازیگری این چرخ بد فرجام - دودمانم تپاه شده است زیرا که بهترین یار و یاورم را از
 دست داده‌ام ۱۳ - پلاس بیاورید تا برتن کم - کار شفیع خون گریستن است پس از مرگ
 العاسخان ۰ -

تذکر

این شخص (العاسخان) میباشد و نباید ویرا با خان العاس که از بزرگان اهل حق بوده است
 اشتباه کرد - این سراینده دارای درجه‌ی سرهنگی بوده و به (سرهنگ العاسخان) شهرت -
 دارد - وی کتاب منظومی در شرح جنگهای (نادرشاه افشار) سروده است که نسخه‌ای از آن
 نزد اینجانب محفوظ و من ضمن ترجمه‌ی ان بفارسی دقت لازم را در تصحیح آن بعمل آورده‌ام ۰ -
 روح شاعر : شعرگونه ایست از غلام حسین اصغرزاده بروجرودی =

این شعر زیبا با الهام از خواجه حافظ سروده شده و در آن دقایق و نکته های عرفانی و ادبی زیادی بچشم میخورد - چون فریاد لرستان و بر وجود با هم در آمیخته مییابد اثر ادبی دردم :

روح شاعر

پشت این گنبد بی پایه و سر - پس این خیمه بی روزن و در - در همانجا که خرد راه نیست - کسریه کیفیت آن آه نیست - در همانجا که اگر مرغ خیال - عزم پرواز کند - سوزش آتش حیرت پروبال - در همانجا که سراپده ی غیش گویند - عارفان راه بسویش پویند در همانجا که بود مرکز هرگونه خبر - در همانجا که بود عرصه ی ارواح بشر - بود یک روح بزرگ - آن چنان روح که از صبح ازل پیدای بود :

و اندران دایره سرگشته ی پابرجا بود

گر بپرسند که آن روح چه بود - همه ذرات جهان میگویند - شور و شادی و غزل بود و سرو

ساکنان حرم ستر و عفاف ملکوت

همه از نشئه ی شحرش سرمست - بهتر از شعر مگر چیزی هست ؟ - ناگهان همه ای دشت پدید

بهر آن روح بزرگ - حکم از مرکز ارواح رسید - نه مقرر گردید - ابدیت بگذاری یچند :

سوی اقلیم طبیعت بروی

گفت با عجز و نیاز - کای مرا روح نواز :

نیست ما را بجز او وصل تو در سر هوسی

این تجارت ز متاع دجهان مسار ابس

از در خویش خدا یاب به بهشت مفرست

شد دگر باره خطاب - که بود حکم همین و ابراهیمی از سپر سفر میخواستی :

پرتو جام جهان بین دهدت آگاهی

کرد در جام جهان بین چونگاه - دید سرگستگی انسانها - از دلش پر شد آه - همه ماتم زده و

افسرده - سینه کانون غم و دل مرده - همه از مرحله ی عشق بدور - قهر با شوق و شادی

مهیجور - روح شاعر ز راه افلاک - رخت بر بست و بشد سوی زمین - خیمه افراشت در این

پهنه ی خان - منتجب معرفت و عشق گشود - بی تنبیه خدایان درم - لب جان بخش گشود و فر

گوهر معرفت آموز نه با خود پیری که نمیب دگران است نصاب زر و سیم

گفت با زاهد مغرور بزهده :

آتش زهد ریا خرمن دین خواهد سوخت - دام سخت است مگر یارشود لطف خدا

وارنه ادانیرد سرفه ز شینان رجیم . تا مگر نوم بچ رفتهی از منی دور - راه یابند بنرد
سهد در نام سخن ریخت و بگفت :

جلوه برمن مفروز ای ملک الحاح نه تو خانه میبینی و من خانه خندا میبینم
گفت با عابد سجاده فروش - سخنی دارم از من بنیوش :

دولت آنست که بی خون دل آید به شمار وارنه با سعی و عمل باع بنان اینهمه نیست
صوفی صومعهی عالم قدس - جای در صومعهی صوفی کرد - برسختن گفت و شنید - نیک با
دیدن معنی بین دید :

نقد صوفی نه همه صافی و بیخاش باشد ای بسا خرفه که مستزجی اش باشد

گفت و فداست نرین عرصه امان بروم

راحت جان طلبم و از پی بیانا بروم

نشت از قید زبان فارخ و با خود گفت :

چند استاد بد هله همه راعدرینه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

خدا دادائی و عس از او :

یادگاری که درین گنبد و اربعماند

حسن بخته :

در نزدیکی (نرسین) و انتهای خاک دلفان قطعه زمینی هست بنام (حسن)
و زمینهای اطراف انرا هم نام (حسن بخته) گویند که فارسی آن میشود (حسن بخته) ،
نزدیک بخته در پنجاه سال پیش در آن منطقه نبرد خونینی بین دو تیره طایفه که بنی اعمام نیز بود ،
اند ر میگذشت که تجربه قتل عده کثیری از دو طرف میگرد - یکی از دو دسته ما خاسم تیره
های نورعلی و میرنگ و اینیوند و طرف مقابل طوایف نااوند و اولاد قباد بوده اند - خانمیرزا
این مقاله را با بهترین وجه شرح داده و با ذکر اسامی سرداران سرزده ی فریقین که شایانسی
بتاریخ دلفان در سالهای اخیر کرده است - ما این حماسه ی عسیری را با ترجمه آن بنظر خوانندگان
علاقه مند میرسانیم

شهنامه ی نامداری من بعد مانا

چی رستم نیم گیان حق و پیش سانا

۱- جهانگیر بیون - جهانگیر بیون

۱- بخت زبای زهد - صاحب نوری بیون

یاران جانگیر خان جهانگیر بیون

دشمنان یدیک گشت اسپسر بیون

- ۳ - نامه و استدر - علی اقا و بطسی
- ۴ - یی روز وریسان پی عزم خارت
- ۵ - ورگیلان و قین - ایلخاردان و قار
- ۶ - قاصدی اما ژیانیهی هـرسین
- ۷ - اسب انداز کردن و عزم تاراج
- ۸ - ارضده که شویی پی و شوه زنگ
- ۹ - تاچن ساعتی جنگ و جدل پی
- ۱۰ - چی ولگ ویشم مرکبان رهسزا
- ۱۱ - دشمن پی قتلش مرکبان هی دان
- ۱۲ - اسپان شل و لنگ کپیا نیم نفس
- ۱۳ - هر وقت رمیاوه د وید ماوی تاراج
- ۱۴ - پلی یوسفخان جهان بخشی پی
- ۱۵ - رویی اودماغ شوق و مستی او
- ۱۶ - گامست باده - گا جو یای شکار
- ۱۷ - ژتیرگاری لاشتن چاکچکات پی
- ۱۸ - رویی روسمخان رستمانه وار
- ۱۹ - صدحیف کشته پی یکه دیاری
- ۲۰ - خان نوجوان نامش نامسدار پی
- ۲۱ - شست اندازی او مشهور قاف پی
- ۲۲ - فرامرز یل درد شتری پی
- ۲۳ - حبیب الله خان نزمایا جنگ پی
- ۲۴ - سالان پیش از این ری قومی داشتن
- ۲۵ - اول خاطر جمع قومی قدیمی
- ۲۶ - بی خوف ترانها او و بسی خور
- ۲۷ - داو کمرگاش هر و نا غافل
- ۲۸ - تو اسیا خم پی گفت او قاج زین
- ۲۹ - خوینا و جاری پی یال اسب کرد رنگ
- چن ساله فرار حاکمی فتسی
- دان و تول و کوس شادی بشارت
- روان و منزل تسوهی پشتا وار
- واتش ایل رم کرد تا پای بیستین
- ایل غارت کردن - ورده من و علاج
- نصور و منصور و مهرطی پیتس جنگ
- ژهرد و طرفرد و بسدل پی
- دگرمان زخمی - مه قلی خیزا
- سرتیپ سالم کرد برانش نه میدان
- هر هیچ نمسی گیانان بکسن قس
- ژدلاوران کسنوی دیکار
- و روز مصاف دل ملخشی پی
- نخمه سراپان ژروژتا لاشسو
- گا جرهمی جیران خوراوا و اسپوار
- سردار سرسخت غلطان و خاک پی
- و گفتار شیرین خان خوش رفتار
- باز ترلان پی - چرخ شکاری
- پورفتح الله - گرگ خونخوار پی
- کفن و گردن ر و مصاف پی
- اطرافش سنان - شمشیر ونی پی
- هم ناخاله پی - هم دل ژسنگ پی
- بنای اطاعت او هم گذاشتن
- دوم بدبختی - ستاره شویمی
- مهمیز و اسب چنی شور نه سر
- دو زناش او هم برگ و جرگ و دل
- دیدش تم پوشا چی دیدهی نوین
- دما نفس پی دسپرد پی تنگ

- ۲۰- د ویر اندازی داشت کارخانه‌ی حسن
- ۲۱- چنگ دا و او تیز دم بی سامانسه وه
- ۲۲- زانیش شیکس دا فرسش پاره ککورد
- ۲۳- هروقت رماوه د وید ماوی تبار
- ۲۴- شهنامه‌ی نامداری بی من بعمد مانسا
- ۲۵- هانه نبردی کی د پیکن یاران
- ۲۶- ابتدای اول نرای دلفانسی
- ۲۷- قوم ظالمن چی قوم پسرزید
- ۲۸- شرفخان طالان پکسه دیاری
- ۲۹- چوپنا یارانش پیک کشتسه بین
- ۴۰- رضای بیچون بینای لا یزال
- ۴۱- طهمراد خان سردار لشکر
- ۴۲- فرما شکرالله امانن د خصل
- ۴۳- واتای پراگدل پکسه شرفخانه
- ۴۴- ناولد ریچوایمرو را حبت
- ۴۵- اینچار شکرالله مهمیز دا فرس
- ۴۶- شرف تیر انداز کرتش وری دس
- ۴۷- اشاره‌ی انگشت دمی د ویر انداز
- ۴۸- اینچار مهرطی دای دا وطلسو
- ۴۹- دوزناش و تیر گلله‌ی بی امان
- ۵۰- فرا مرزا آسا کفتنه روی زمین
- ۵۱- و مرده لاشش تهر باران کسردن
- ۵۲- قطاری شنگ بی - تفنگه من خالسی
- ۵۳- یکی و خویشان دلسوز شسرف
- ۵۴- دا آر کوالی چرگش رهسزنا
- ۵۵- دنیا و د پدش نهسز بکری
- ۵۶- او روزه اجل نسه شسیران بی
- چخاخ نورطی صیادان پسن
- حبیب دا و دم آتسخانسه وه
- ظلمان و خاک بین هم اسب و هم مر
- او کفت او بعین - ای کفت او پسر
- چی رستم نیم گیان حق ویش سا نسا
- مر پهلوانان و روزگاران
- مومه بنا کورد قوم نصرانسه
- ز دنیا خجل - ز عقبی بی سوید
- من در مقابل - کسنداش یاری
- و خویین رنگین گل آغشته بین
- اسپش کشته بی من و پشمو حال
- بخش کین و دل سودای شرنه سر
- مهمیز در و اسب و تاو و تاجیبل
- قصاص قاتل گشت دلفانسه
- تقاص بمانور و ژقیصامت
- کینش جوش آورد بی قصاص قص
- پاچپ پیش آورد پاراسنا و پس
- فرس پاره کورد شرف من پیگاز
- تخوتر ژباز سوفاری سوشو
- لاشش کفت و خاک سیاهی سامان
- لاشه‌ی پهلویش ظلمان بی و خویین
- داغ جوانان او کور نوردن
- دس و شمیر داشت خان کوالی
- کله‌ی کوالسی کوردش و هدف
- د وید تلخ و فرقی کله ش خیرنسا
- پکسه قیامت بی - یوم المحشر بی
- طایفه‌ی دلفان گشتی ویران بی

- ۵۷- دال هجوم آورد پی لاشه یاران
 ۵۸- وحشیان کوه ليله لیلان بی
 ۵۹- دودسته درگیر مرگ و خطر بین
 ۶۰- خونآوچی گولا و هرگوشه کویسی
 ۶۱- روی سرداران ایل دلفانسی
 ۶۲- شفق تا ایواربشتندان و هم
 ۶۳- جانگیرخان خیزا باد و مرادش
 ۶۴- اودسته شاد بین و جنب و جوش بین
 ۶۵- بین جانبین رشته پیون پی
 ۶۶- پی مرگ خانان عمری نمکینم
 ۶۷- وینهی اودالان صحرا نشینم
 ۶۸- چرخ چپی گرد هریمه کارشکن
 ۶۹- خانمیرزا شاکی چرخ فلککسه
- و منقار درین جشهی نامداران
 پی اکل طعمه او روزه چهلان بی
 دستهی پرندۀ تماشا گری بین
 زهر آبدای صدای رورویسی
 و جور فلک یکیک بین فانی
 صد کشته وان دا بی زیاد و کم
 جافرخان یل رسی و دادش
 دستهی یوسفخان یکسر خاموش بین
 عزاداری بی - شین و شپون بی
 پلاس برکه - صحرا نشینم
 کویرهی حدادان ها و درینم
 اولاد آدم کسرفتار شکن
 دنیا کردارش دوز و کلککسه

ترجمه :

- ۱ - سخن از جهانگیرخانست ۲ - آنکه دارای بخت بلند و جبهه‌ی نورانی بود
 دشمنان یکایک به اسارت درآمدند ۳ - نامدار - اسکندر - طی آقا و بطی در زمان حکمرانی
 فتح الله خان امرای فرار کردند ۴ - آنها روزی بعزم غارت برخاستند و هر طبل رحیل کوفتند
 و بدنیال غارت دست به نبرد ی خونین زدند ۵ - بسمت تنگه‌ی (پشتاور) راه افتادند
 ۶ - پیکی از سمت شهر هرسین وارد شد و گفت ایل رم کرده و بسمت (بیستون) رفته است
 ۷ - هی براسبها زده و سعی کردند هرچه زودتر خود را به کانون عمل برسانند - هرود پی
 به ایل رسیده و دست به غارت زدند چنانکه مردم در مدتی بسیار اندک از هستی ساقط گردیدند
 ۸ - شبی بود سیاه که کردار سواران غارتگر آنرا سیاهتر کرده و بر تیرگیش افزود - منصور
 نور و مهر طی پیش جنگ بودند ۹ - چند ساعت نبرد ادامه داشت - از هر سو ضریات
 آلات کارزار وارد میشد ۱۰ - تعدادی از اسبها مانند برگ خزان بر زمین افتادند - اسب
 دگرمان زخم برداشت و محمد طی برخاست ۱۱ - دشمنان بقصد کشتار هجوم آوردند -
 سرتیپ شخصاً سالم کرد ولی برادرش در میدان ماند (منظور سرتیپ خان رضائی ایتھوند
 پدر وجد رضائیهاست) - ۱۲ - اسبهای تیر خورده لنگان و خسته نیم نفس با هلاکت

همای اوج عزت در حریم بخت پسر پسر شد
 صفای خاطر ما را چه نسبت با چنان وضعی
 دلم پروانه بی تاب شمع روشنی بخشی است
 نصیب چون تویی امرالباد رنگش تبعیض
 کروش مالم مردان هل این بهشهی شهران
 محیط خفته ای با اینهمه نا سازگار بها

اشری ازدوست کرامسی

اسحق مهدی

لرستان :

حد پش زمره جو بهاران است
 تبسم شقایق و چهچه وحشی کبک
 لطافت شبنم و بسوی گنبد مزار
 کلام سبز دره و ناز رقص نسیم
 صدای پای نرم عروس حجله ی گل
 سبزه سینه ی برف و صلابت جنگل

x

نه این لرستان است و مسکن لرهاست
 فضای خوب سماجت در تلسل تاریخ

لرستان :

ایهاتی از یک قصیده بلند
 هر گوشه که کاوش کنی از خاک لرستان
 هر دغنه نمایندگی کنجی است پرا زار ج
 هر نقی بدیعی که نوشته است پرا حجار
 هر خط ظریفی که بود زینت ا و راق
 پلهای عظیمی که بجا مانده بسرفعت
 کوکان که جیتر بود از سبعمی عالم
 آن پویج دو که پرافلاک زند پوسه پرفعت

از = اسفند یار فضنفری
 آثار کرانه پدید آمد از آنجا
 هر فارنا پیشگر مهدی است کرانستا
 پرهق و پراز مطلب و پرا ریش و کویا
 رهزی است که ترکیب هنرا کدا اهلا
 در وهم ننگجد که بنا بوده ز پنا
 پرا اوج ستهش نهر د همت فضا
 پرا پرج رفیعش نرسد دست تما شا

مفلوت :

شادروان میرزا اسدالله خان کمالوند مختلص به (مفلوت) فرزند میرزاعلی مستوفی از شعرا و دانشمندان لرستان بود - وی دارای طبعی سلیم و ذوقی لطیف و خلقی کریم بود در حسن خط و دانشهای معمول آن ایام تبحر داشت - من و دوست بسیار عزیز و گرانقدر خود م آقای صحبت الله خان معینی چاغر وند در سالهای ۱۳۱۱ و ۱۳۱۲ و ۱۳۱۴ با آن مرحوم در اداره‌ی دارائی خدمت میکردیم و نتیجه این همکاری ایجاد دوستی و علاقه‌ی فیما بین ما شد . وی قطعاً آثاری از خود پیادگار گذاشته است لکن من نتوانستم در این خصوص توفیقی بدست آورم و جز چند شعر بصورت پراکنده از وی آثار چشمگیری نیافتم - این غزل از اوست :

خوشم آن روز که این قالب تن گردد چای	تا که اندر دل من جای کند ریشه تال
گویدم تا که مدهوش ابد باشم کنون	ایقه بودی به بهمان عریده جوی بیبک
از غم هجر تو ای راحت روحم دامنم	دلکی غرقه بخون دارم و چشمتی نمنا
دامن گرانوده نگردید بمسی	عط آست که ناپاک نمیگردد پال
چون درین عصره صدق و حقیقت پوئی	گشت معلوم که مفلوک ندارم ادرا

روزی شنیدم که دوست و استاد عزیز در بستری بیماری افتاده و واپسین دقایق عمر امیدوارانند - شتابان بیالینش شتافتم و مشاهده کردم که مرد محبوب در شرف مرگ است - بسختی نا راحت شدم و بزحمت خود را معرفی کردم - مرد عزیز چون مرا شناخت تبسمی بهشتی لبان خشکیسد ه را از هم گشود - با تامل و بریده از حال پرسید لکن مرا بهتی عظیم دست داده و لذا پاسح نتوانستم داد و او چنین گفت :

مفلوک زندگانیست اسباب زحمت است بشنوز من اسر بتوانی بسرو بهمیر
 بضم ترکید و اشگ تاثیر بر خسارم د وید و بیژ از آن نتوانستم شاهد چنان صحنه ای باشم
 بهمین جهت پیش رفته دست گوهریزتر را بوسیدم - دستکی که چون به قلم میرفت غوغا
 میکرد - خط نس را بهتر از طهرضا و خط نستعلیق را خوشتر از میر مینوشت و این یک ادعای
 تعصب آمیز نمیباشد - لحظه ای سرم را روی سینه اش گذاشت - سینه ای که گنجینه ای از
 ادب و عرفان در آن نهفته بود - به زمزمه ای که داشت از زبان ناتوانش بگوش میرسید توجه
 کردم و نتوانستم این بیت را بشنوم :

آدمی زاده آدمی خوار است - آدما فکردن که این کار است ؟

تردید نبود که استاد با آن روح سلیم و نهاد پاک بفکرنا جوانمردیها و رذالتهای برخی آدم
 نمایان دیوسیرت افتاده است - نمیدانم پس از بزمه‌ی این بیت چه عاملی موجب شد که فرمود

توهم از جنس آدمی معلوم است اسم بی رسمی ارتگردی کوک
 شاید نمیخواست در چنین موقعیتی هم بصورت مطلق از مردم دنیا کوهشی نرده باشد و با این
 شعر خود را نیز جزو جمع قرارداد و در ردیف دیگران گذارد ولی - هییهات :

جان گرگان و سدان از هم جداست متحد جانهای شیران خداست
 و او مرد خدا بود - مرحوم مظلوم و برادر دگر هم داشت بنامهای میرزا حسنخان و ثنوی
 و میرزا حبیب الله خان یمن الملک و آنها نیز هر یک از برادر چیزی کم نداشتند و باید گفت :
 نظیر خویش نه بگذاشتند و بگذشتند خدای عز و جه هرسه را بیامرزاد

x

صحبت الله خان معینی چاغروند ■

دوست بسیار گرامی - ادیب دانشمند و شاعر شیرین سخن خودم آقای صحبت الله خان
 را ذیلاً معرفی میکنم :

تاریخ تولد ۱۲۹۵ شمسی - در بهمن ماه سال ۱۳۱۱ در دارائسی
 لرستان مشغول کار شد - در آبانماه سال ۱۳۲۲ بریاست درآمد و خالصجات لرستان منصوب
 در او آخرا سال ۱۳۲۹ بسمت ریاست اداره دارائی و اقتصادی شمیرانات و در آخرا سال ۱۳۳۱
 بازرسی اداره وزارت دارائی بوده و در ۱۳۴۱ بسمت ریاست اداره حسابداری کل ثبت احوال
 و در بهمنماه ۱۳۴۱ بریاست حسابداری کل غله و نان کشور برگزیده و منتقل گردید .
 در اردیبهشت ۱۳۴۶ به نمایندگی وزیر دارائی در کمیسیونهای حل اختلاف مالیاتی منصوب
 و در ۱۳۵۰ به شخص ذیحسابی وزارت آموزش و پرورش و در اردیبهشت ۵۶ بازنشسته شدند
 شانه اسر محفل دوستان ادب پرور و محفل ملجا مردم هنرور - نمونه هایی از آثار منظوم
 این ادیب محترم را ملاحظه خواهید کرد :

خوشتر است

امشب که دل پروی تو شیدا بود خوش است	بزمی خوش است و هر که در اینجا بود خوش است
در محفلی که هست فروغش ز روی یسار	اسباب هوش هم چو مهیا بود خوش است
پرشانه ای که هست ز مرمر سفید تر	باز نگاردار و زلف چلیپا بود خوش است
در مجمعی که یار بود شمع انجمن	دل داده ای که غرق تنها بود خوش است
شبهای تار و نمس جانم خیال توست	آنکس که با خیال تو تنها بود خوش است
ما فارغیم از غم دنیا و بی گمان	هر کس که فارغ از غم دنیا بود خوش است

مشمول فو خالق یکتا بود خوش است
انکس که از گناه مبرا بود خوشست
مفتون آن د و نرگس شهلا بود خوشست

صابی اگرچه از کرم و لطف کسردگار
لکن به پیشگاه خدا وند روز حشر
هر بیدلی که همچو معینی بروز و شب

تازه ها

زلف و خالی جالب و چشم خمار تازه ای
باشکج زلف او بستم قـرار تازه ای
هر قدم میکرد آن دلبر شکار تازه ای
برده ازم تاب زلف تابدار تازه ای
هم امید ی- هم دل امید وار تازه ای
در حقیقت هم به خلقت شاهکـا تازه ای
میکنم آغاز روز و روزگار تازه ای
دارم اندر سایه ی حسنش بهار تازه ای
کرده ام پیدا بیم بخت یار تازه ای
هستم ای گل بر سر راه تو خار تازه ای
تا که بر جان من افکندی شرار تازه ای
ای صنم هستم ترامن جان نثار تازه ای
بایدم گفتن توئی یک از هزار تازه ای
شاید این شعر از تو ماند یاد گار تازه ای
بی تناسب لیک باشد ایتکار تازه ای

دوش دیدم دلبر سیمین سـذار تازه ای
آنچنان از دیدنش رفت از دم صبر و قرار
چشم جاد و پیش ز فعل عاشقان پروانداشت
با که گویم قصه ی این درد بیدرمان که باز
بر سر کوی نگار تازه ای ما و ا کـس رفت
هست در حسن و ملاحظت بین خوان کم نظیر
بعد ازین با عشق آن زیبای شهر آشوب من
دیگرم از سختی سرمای بهمن باک نیست
شکر میگویم که بعد از رنج صبری انتظار
من ز کوی تو نهیچم گر برانستی از دم
سینه ام شد از شرار عشق چون آتشفشان
گفتش در بین صدها عاشقان پاکبـاز
گفت در پاسخ اگر هم در شمار آرم ترا
ای معینی کسرنگفته است اینچنین شعر هجیب
واژه های تازه با چشم خمار و یار هست

پهری — پهری

پارقم تو میکشم و از تو ناز هم
تو ام چراست لطف تو با احتراز هم
تا سروازین قیاس شود سرفراز هم
پروانه سان بحالت سو زو کداز هم
از بعد هر نشیب بود یک فراز هم
صبر زیاد باید و هر دراز هم

پهری مرا ز پای در آورد و باز هم
در حالتی که بامنت ای گل عنایتیست
تشبیه از آن کم قد رعنا را به سرو
هر شب من از فراق تو چون شمع اشکریز
از جور روزگار ننام کسه بهکمان
آترا که آرزوی وصال تو در دل است

فاصله‌ی چندانی نداشتند ۱۳ - و قتیکه دزد پارتو تفنگهای سرپرچخاکی برطرف می‌شد از دلاوران عده‌ای ناپدید میگشت و بچشم نمی‌خورد ۱۴ - از یوسفخان بگویم :

این مرد در واقع جهان بخشی بود که هنگام جدال هراسی بدل راه نمیداد ۱۵ - دربخ از آن همه غرور و شور و شوق و آن نغمه سرایان شبان تاروز ۱۶ - گاه مست از می - گاه چوبای شکار - گاه باز پیرانی های دم فروب ۱۷ - لاشه اش از زخم رگبار گلوله ها چاکچاک شده بود سردار سرسخت در میان خاک و خون می‌فلتید (این یوسفخان جد خوانین یوسفی و سر تپ نیای نورطی است - وی داماد مرحوم میرنصرالله امرائی نیای قشقرقها و شرح حال عبرت انگیزش در کتاب تاریخ لرستان جلد دوم تالیف اینجانب بتفصیل آمده است) .

۱۸ - دربخ از رستمخان رستم صفات - مرد خوشخوی شهرین رفتار ۱۹ - صد حیفت از آن مرد یگانه‌ی نامی که بقتل رسید - او باز ترلان و چرخ شکاری بود (این مرد نیز پدر کاظمخان وجد خوانین کاظمی میباشد) ۲۰ - مرد جوان (نامدارخان) فرزند فتح الله کرکی خون خوار بود ۲۱ - خدنگ اندازش شهرت تام داشت - او در روز مصاف کفن میبوشید ۲۲ - فرامرزیل را در نبرد دشت‌ری به خاطر می آورد - پیرامونش را با شمشیر و نیزه و سنان محاصره کردند ۲۳ - حبیب الله خان جوان ناشی نا آزموده کم سن و سال که دلی از سنگ خاراداشت باورسید ۲۴ - این دو سالهان دراز با همدگر خویشاوندی و دوستی داشتند اما کم کم کارشان به کینه و عداوت انجامید ۲۵ - نامدارخان نخست خاطرش از خویشاوندی جمع پیدا لکن بفرمان سرنوشت و قضای محتوم ۲۶ - بدون ترسو و اهمه پیش رفت - او از طرف حبیب سو^{۲۷} ظنی نداشت و کماکان به تاخت و تاز مشغول بود و در چنین موقعیتی حبیب تهری بر کمرگاهش زد - تیر از لباسو (کهنک) گذشت و جگر او را از هم درید ۲۸ - نامدار تکمان خورد و روی قاچ زین خم شد - پرده‌ای تاریک پیش چشمانش کشیده شد که جهان را در مقابل جهان بینش تیره و تار ساخت ۲۹ - خونابه پال اسپش را رنگین کرد - نفس آخرین بسود مع ذلک دست به تفنگ برد ۳۰ - تفنگ دور اندازی ساخت استاد حسن داشت که نورطی چخماخ آنرا ریخته و صیاد پسندش ساخته بود ۳۰ - تفنگ بی امان را بخل کرد - لوله آنرا از زیر شکم اسب خود گذراند آنگاه انگشت کم رمقش را روی ماشه گذارده با زحمت کشید و با این هدف گیری دقیق در آخرین نفس و دم و اسپین حبیب را هدف قرار داده شلیک کرد ۳۲ - تهریر حبیب اصابت کرده زانو پشرا متلاشی و از اسب و از گون ساخت - این تهریر پس از آنکه زانوی حبیب را شکست شکم اسپش را نیز از هم درید و مرد و مرکب روی هم افتادند و خون آن مسرد

سنگدل خاکهای زمین اطراف را عجین کرد ۳۳ - لحظه ای بعد که دود باروت کنار رفت دیده شد نامدار یکطرف افتاده و ضاریش حبیب طرف دیگر - یکی به راست و دیگری به چپ ۳۴ - داستان مردانگی نامدار برای نسلهای آینده خواهد ماند که رستم آسا نیمه جان حق خود را از دشمن باز گرفت ۳۵ - چنین نبردی تا آن روز کسی ندیده است مگر اینکه در داستانها شنیده باشند آنهم از سوی پهلوانان ۳۶ - ابتدای نزاع بین تیره های دلفان را (مومه) بنا کرد ۳۷ - آنها قوم ظالمی هستند مانند قوم یزید - خجل از دنیا و محروم از عقبی ۳۸ - شرف خان طالبون مرد سرشناس در برابر دشمنان تنها ماند و کسی بیاریش نشناخت ۳۹ - یاران او يك بيك بقتل رسیده و از بین رفته بودند و لاشه های آنها را باد خاک افشان میکرد ۴۰ - بفرمان قضا اسب شرفخان کشته شد و خود پریشان و حیران برجای ماند ۴۱ - طهمراد خان مرد ارلشکر با کینه و نفرت و از روی قساوت قلب و شوریکه در سرداشت به شکرالله نهیب زد ۴۲ و به او گفت هرچه زود تر رباب دردن ۴۳ - و کار شرفخان را بپسره نما زیرا او قاتل بسیاری از مردان دلفان میباشد ۴۴ - مبادا بتواند براحتی از میدان بدر رود و قصاص ها پسر ای روز رستاخیز بماند ۴۵ - شکرالله در حال هی بر مرکب زد - کینه اش بجوش آمده و تصمیم به قصاص گرفت ۴۶ - شرفخان تیر انداز را بدست گرفت - پای چپ جلو و پای راست را پس گذاشت ۴۷ - ماشه را با اشاره انگشت چناند و اسبش را بقتل رساند - در نتیجه شکرالله غافلگیر شد ۴۸ - ولی مهرعلی رزمندی د او طلب که مردی خشن و تنخوتر از بازشتار بود او را به گلوله یی امان بست ۴۹ - لاشه اش را بخاک سپاه انداخت ۵۰ - مانند فرامرز که بر خاک تیره افتاده باشد لاشه ی پیلوارش بخون غلتید ۵۱ - ولی همان لاشه ی مرده را تیرباران کردند و داع دن را فرو نساندند ۵۱ - قطار خالی شده بود و فشنی در تنفسک نداشت ۵۲ - ناچار لیلحلیخان دست به قبضه ی شمشیر برد ۵۴ - یکی از خویشان دلسوز شرفخان سرش را هدف گرفت - مغزش را متلاشی و دود دمار از کله اش متصاعد ساخت ، ۵۵ - دنیا در برابر دیدگان جنگاوران تیره و تار شده گویی قیامت قیام و محشر آشکار گردیده است ۵۶ - آن روز روز اجل شیر مردان دلفان بود و این ایل بکلی ویران شد ۵۷ - لاشخورها بر لاشه ی دلیران هجوم بردند و با چنگ و منقار تنهای پهلوانان را پاره پاره کردند ۵۸ - وحشیان کوه چشم دوخته مترصد تاریکی بودند - در چنین پیش آمدی معمولاً سوراخ و بارجانسوران تا مین میشود و اکنون وضوح بدین منوال بود ۵۹ - دودسته ی متخاصم که بجان همدگر می افتند لاشخوران به تماشا می ایستند چون در آخر نتیجه عاید آنها میشود .

۶۰ - خونابه در گوشه و کنار چاله ها و شیارهای زمین را پر کرده و حوضچه هائی از خون تشکیل یافته بود ۶۱ - فریاد رودم ای رود از همه جا برمیخاست - دریاخ از سواران ایل دلفان که دست طبیعت بی رحمانه آتهاراد رو کرد و به روز سیاه نشانید ۶۲ - از بامداد تا غروب آفتاب هیچیک از دو دسته پشت بدشمن نبرد - یکصد کشته از نخبه‌ی دلاوران و سرکردگان حاصل این استقامت شوم بود - آری یکصد کشته بی کم و کاست ۶۳ - باد موافق بر مراد دسته جهانگیرخان و زیدن گرفت - جعفرخان یل بامداد اورسید ۶۴ - در آن دسته جنب و جوشی توأم با شادمانی بچشم میخورد در صورتیکه دسته یوسفخان بکلی خوار و خاموش مانده بودند ۶۵ - بین دو دسته رشته های خویشاوندی وجود داشت بنابراین از هردو سمت شیون و زاری و ناله و عزاداری پیوسته بود ۶۶ - عمری است که من بخاطر این نشتار سهمذین و نبرد خونین گرفتار رنج و اندوهم - برگم از نپلاس و مستقم کنار دشت‌های وسیع یا نوهساران است ۶۷ - همچون ابدالان جای دردل دشت و دمن و کوه و صحرا دارم - درونم بشیوهی کوره آهنگران میجو شد ۶۸ - روزگار کجرو کارش همین است و عمواره فرزندان آدم با او درگیریها دارند (خان میرزا) از جور این فلک کلک زن شکوه هادارد فنی که در ارس، همواره بر همین اساس استوار بوده و هست ۰-

مواهیسی :

مصطفی مواهیسی بروجدی متخلص به (شاداب) از شاعران خوب و پربار لرستان هستند - چند سال پیش مهمان انجمن ادب بروجدی بودیم و این آشنائی موجب تعاطی مکاتباتی منظوم و منشور شد و در چند قطعه شعر که موجود هستند داد این شاعر ارزنده حساس از کجریه‌های روزگار یا آسمان بلند شده مرگ خانم - خانمی که بحد پرستش او را دوست میداشت و مدتی هم در دریاها نه به دلخواه این عنصرها کدل را قرین رنج و اندوه ساخته تعدادی از این درد دلها^ی منظوم را برای ما فرستاده بودند و در آخر ارادتندشان را مورد محبت قرار داده شعری فرستاده بود

عریس سپاس

آمد مرا پیدی ز شهر خرم آباد	آورد پیغامی از آن فرزانه استاد
پیغام منگومی همه مکتوب و منشور	چون گلستان شیخ نقشی نغز و وقاد
خوشخامه خوشخط خوش ترکیب خوش ^{طرح}	الحق که استاد اندران داد سخن داد

آسان که هر صاحب نظر میدیدش میگفت

احسنت - احسنت - آقرین

دستش میرزاد

زمین تب کرده از بارفتن - کو اسپر پارانی
 روان در بند تشو پراست کو فرزانه انسانی
 ز بهر بردن گوی از میان - کونغز چو گانی
 پیرین پشانی رنج آفرین - کونقش سبحانی
 نمیبند نوازش از کسی - کومهر جانانی
 خدا را ذو الفقاری - ضرب شصت پور هرانی
 پیارای ابر رحمت تا روق دارد گلستانی

و قایم کرده - مردی کم شده - مسدانگی مسرده

نه پاینده ست مهدی - نی بود برگونه پهمانی

نه دیکر قدرت صبری - نه تاب درد هجرانی
 نبینم جز درون تیره ای - روح پشمانی
 نبینی بر رواق و طاق آن جز شبه لسیزانی
 خیرکن ای اسپر نامرادی از مسلمانسی
 بدست ای خواجه یوم الجزا بر کبر قرآتی
 هیا هو افکند هر بام و شامی در پهمانی
 ضادی از سیک مغزی - لجاجی از کران جانی
 چه باشغادد و ن در چالشم کو پوردستانی

بود از مردمان نا بکار تهره دل مارا

په پندی - بدل دافی - بجان رنجی - پلب جانی

زخم محنت ای ساقی بکف نه جام شکسرانی
 که با هر حلقه ای آن بر نتابد زخم سندانسی
 نه باشد تابع اصلی - نه خواند نقیر پهمانی
 نصیب هر هنرمندی است آلام فراوانی
 و یا چون سینمای کهنه ای بد کارگردانی
 کچا جویم چو خود دلخسته ای شکسته ستخوانی
 کچا داند فم سرگشته ای - حال پشمانی
 خرف بگذار و بکنین ای اسپر بخل مرجانی

نمی بینم نشان از مرد می کو یار همدردی
 وفا و راستی شد کهمیا - ای دوستان رحمی
 برای کشف اسرار نهمان - کوراز پسروردی
 یکانون دل فم پور از امید کورنگسی
 دلی کز مهر مردم دم زدی با سادگی صری
 سبق بگرفته حب مادیات از بت پرستیها
 هوا طوفانی و گلزار جان از تشنگی بیتاب

هزیر بارناکامی چنان افتاده دل از تاب
 جوانان پهلوی پهران رادین ماتسرای دهر
 بنای آفرینش از پی و بنیاد بسی بنیان
 در آن وادی که از یغما برد هر کافری سهمی
 بر آرای حیدر کرار تیغ آهنین سوزی
 خوشا درویش بی خویشی که بارنگی ز پیرنگی
 نپیند جز دل غبار من در این خراب آبا د
 دمامم بر دل حساس سنگه فتنه میبارد

نخواهم زندگی با اینهمه آلام و دلتنگی
 فلک بسته است بر پاهم زسیم فتنه زنجیری
 چه گویم باید اندیشی که در قاموس استغنا
 چنان چون سفالگان بی هنر از کامکارانند
 جهان چون صحنه زشت تا تهرت اندوزی
 شکسته استخوان داند بهای مومانی را
 کسیراتا نباشد در دل لازمرد انگسی بونی
 بگوید لال دجال آیت فضاز ناکسیرا

تنها نه ای بحسن تو بهتر ز آدمی باشد ترا به حور و پری امته از هم
 باید حضور قلب بود در نماز لیک دل غافل از تو نیست بوقت نماز هم
 پس دستهاز دست جفای تو بر خداست چون در جفا بخلق تویی بکه تاز هم
 تادل بود اسیر تو پایان پذیر نیست ناز و کرشمه از تو و از ما نیاز هم

با خوی او بساز معینسی که چاره نیست

جز صبر بر فراق وغم جان کسداد از هم

x

از : اسفند پارفضنفری - امرائی =

امان از پیری

پیری رسید - خستگی جسم جان گرفت
 خنک نشاط در گذر سنگلاخ مانسد
 بیک ملال راه به شور و سرور بست
 تقسیم شد متاع جهان بین عمرو و زهد
 از گلشن امید نهچندم گل مراد
 درستی بنای امل عقل دور بین
 صیاد دهر تابه کمان برد دست چور
 این دیو کج نهاد جفا پیشه‌ی چور
 بر صاحبان دانش و مردان کارزار
 جز قهرکی به جبهه‌ی او نقش مهر خواند
 افکند خلق را بدم از ده‌های جنگ
 برخاست امن از سرابنای روزگار
 بر لوح ذل فگار برادر کشی نشست
 آه از نهاد خلق بر آمد ازین ستمز
 پس خانواده خوار شد و پس شرف که رفت
 دود دمار از دل هر اجتماع خاست
 پس دامن لطیفتر از پسرگ نسترن
 بشکست پس ز جور زمان عقیده در گلو

ریش بهار صبر و بال خیزان گرفت
 سمتی فرا رسید و ز راهی ضامن گرفت
 نا خوانده مهمان گذر از میزبان گرفت
 کالای رنج و محنت آن دست خان گرفت
 خوش آنکه دل ز لذت این خاکد آن گرفت
 عبرت ز پارگاه انوشیروان گرفت
 این شوخ سنگدل دل مارا نشان گرفت
 با تیغ فتنه جان الب ارسلان گرفت
 از فتنه باج بست و خراج از شهان گرفت
 جز زهر کی ز سفره اوقاص نمان گرفت
 خود گوشه نظاره برین خاکیمان گرفت
 آشفتنی ز مردی دنیا امان گرفت
 فرزند جان و مال پدر را یگان گرفت
 وین رستخیز بر زبیر آسمان گرفت
 پس آتش نفاق که در آشیان گرفت
 ادبار و فقر دامن هر دو دمان گرفت
 شد چاک و زین عمل نفس باغبان گرفت
 بر ناله راه بست و مجال بیگان گرفت

رنگِ ملال چون شفق خون چکان گرفت
 در صحنه‌ی حیات کجا میتوان گرفت
 سبقت به کار زشت ز اهریمنان گرفت
 شالوده‌ی نظام جهان از مه‌بان گرفت
 از مرکز ستاد همین رهبران گرفت
 باید ورا نخست زد ام شبان گرفت
 ناپاک هر کجا ره خبث و زبندان گرفت
 بر طارم سهرره اختـــران گرفت
 از فضل بی درخ خدای جهان گرفت
 نقش‌بند زد ورقم جاودان گرفت
 جادو میان گنج هنر گستران گرفت

بهنی بهر د یار دلی کز فروب بخت
 جز کینه و نفاق نشانسی ز همدلی
 این ناکس حسود بد اندیش خود پرست
 این زخم چاک خورده‌ی ناسور لا علاج
 دستور این تعارض و الهام این تضاد
 تاجان دمد بکالبد دام اجتماع
 بد خواه هر طرفه به کین رهان نشست
 با پرده‌ای ز غفلت و با چشم زشت بهین
 باید خط نجات ازین ورطه‌ی مه‌بیب
 امرالها ، بیان تو در دفتر ادب
 آسوده‌زی که گوهر گفتاری غشت

خزان

از : همین شاعر =

در همین وزن و قافیه با مضمونی متفاوت

رونق ز باغ و اکنش مهرگان گرفت
 پژمرد لاله رنگه رخ ارفوان گرفت
 برخاستند لیب - فراب آشیان گرفت
 آمد زوال شادی و فم جا ی آن گرفت
 باری دلم ز چه رهوس خزان گرفت
 از برگهای خشك - دل رهوان گرفت
 رنگی عجب بگونه‌ی برگه ر ز ان گرفت
 زردی نمود و سستیش از تشوان گرفت
 چون سوز زمهریره بوستان گرفت
 باد خریف شیوه‌ی پخما کسران گرفت

فصل خزان صفا ز گل و گلستان گرفت
 بیمار گشت ترکس و افسرد نسترن
 مفروش شد ز برگه رزان صحن بوستان
 از مرفوای چغد و سیه برگگی غراب
 از رنگه زرد و سر گلبرگهای ناز
 د زبیرهای رهگذران نغمه‌ی فراق
 سپهای اهل ذوق ازین بانگ الفراق
 هر شاخ سبز بر اثر سپلی خزان
 بیخ کرد چون درون کنه‌کاز از زردی گرفت
 از بهر لغت کردن نخلان بارد

باز مضمون عوض میشود

آخر شرارت از پر پیوا الله جان گرفت
 دیگر نشان مهر کجا میتوان گرفت ؟

ای آنکه بود شمع وجودت ضیاء چشم
 آنجا که از تویی خبیر افتد دستان

یارب چه رمز بود که یارم بدلبری
 مارا چو دید طالب کالای لعل لب
 با آن بیاض گردن و آن ساق خوش تراهی
 رمز حیات خضر نه در آب زندگی است
 مستانه گفت دست تهی دل منه بوصول
 دل برد و با زبردل بیدل مکان گرفت
 يك بوسه نذر کرد و ز ما نقد جان گرفت
 دل خواست و صف او کند اما زبان گرفت
 این مایه حیات ز لعل بتان گرفت
 نازم همی که پرده ز راز نهان گرفت
 امرایا ، گرت نبود آه در یسا ط
 کی میتوان گلی ز کف گلرخان گرفت

x

از : محمد سامانی - خرم آبادی =

جناس

فرودین آمد ز نو فرخ رخ و اخبار بار
 کز دم این ماه میمون اختر پیروز - روز
 خیمه زد گل در گلستان باد و صد آونگه - رنگه
 ضچه را باد سحر گفتا که کم استی - تیز
 سرورضا قامت زیبا چنان آراست - راست
 گفت هان بکشیده دامن پر رخ احباب - باپ
 نک ز جا بر خیز مطرب موسم گلگشت - گشت
 وقت شادی آمد اینک چون من آزاد - زاد
 بزم آرا شو تو هم ساقی که از آهنگ - هنگ
 در ره انداز زگیسو چو گل اندام - دام
 باده ام در کام جان زان ساغر لبریز - ریز

x

بحر طویل

این بحر طویل که نویسنده اش یکتفا از ایل بختیاری است نام نگارنده اش را نمیشناسیم لکن معلوم میدارد که مربوط بدوره فتحعلیشاه قاجار و خطاب باین پادشاه عشرت طلب میباشد .
 آتهائی که در تاریخ قاجار به مرور کرده اند میدانند که این پادشاه سفری به بیروجرد کرده و اینگونه پندیده باین موضوع هم اشاره ای کرده است - بحر طویل فارسی است و ما باین منظور آنرا

وارد این دفتر کرده ایم که نویسنده این (لری) و از حیث فن نویسنده‌گی و محتوی بسیار جالب و نمونه ای از طرز فکر و عقیده‌ی مردم لر نسبت به دستگاه سلطنت و شخص شهریار قاجار می‌باشد و ضمناً نیروی تفکر گوینده را ارائه می‌دهد :

نو خداد و ست رنقی

که بود عارف مردانه و رندانه رود خدمت آن ریش دودندانه - زمین بر سرش زند عرش کند پادشاهی
 ظل الهی - نه چنین است بزرگی و جیم انداری از آئین سلاطین عرب تا به هم - گر خواهی پند بزرز
 عمل بی خبری سخت خری - غیبی ندانم چه زنزاده ای این رسم سخن را بنوا موخت - رعیت
 زستم سوخت - گمانم شناسی تو کی اندیش بد اندیش خدارا *

آخر ای مرد که ای احق بی عقل - ز تهران تو بیرون آمده ای پسر چه کار - مدح ثانی مهمانسی
 مردم شده ای تا که خود از سرحد سیلاخور و سرزند - بد نیاله ای دارند - ز کزاز و ز دلپا - ز
 شراب و خوانسار و محتلات بیدارا *

آنچه را غله در انبار بدیدی - بسوی خوین کشیدی - سخن نه خریدی نه رعیت از تو
 خشنود شود - بپند دسی پرور از این جور و جفارا ؟

دست بر قبضه شمشیر کن ای کهنه فرساق دنی - باز بزر بر نمرانکه امین است - ترا تا نه خما
 رود از لویه بی محز تو بیرون که بسنجی و ببینی و بدانی که رعیت بچه سان میگذرانند - همه اش
 فشانند - همه در بیدارند - زن و مرد ز کردار تو - خیران - بگذر بر همه امصار - بهر ملت
 و بر کار - به اصرار امیرند و بشیرند - بد ریند فقیرند - بیچاره نیایند که خشنود نمایند
 در این مملکت بیچاره دل و آس بد بخت سیه رخ که مسکین چه دارا *

تا یکی جور فراوان کشم از زالی و با باغلی و فازی و برحوری و قرتالی و شرتالی و زنی و ولیوند که
 که با کز و چماقد - همه پر به دماغند - تفنگند بدست و بد دست همه پست نکو ساخته
 مرمیزل و چارا *

چو بخواهند که قسمت بکنند اشرفی مردم بیچاره - آواره بد بخت سیه رخ بجز از بی پیمانده
 بیارند کلا را *

بیک بند شویم سوی لرستان - بد و صد حمله و داستان - بزم دست همی بردم پدلر - چیه
 لری - گرده پری - راهزن کززه بزی - سرشتی - بی وطنی آنکه د و صد مثل توانجا
 نتوانی به سگم چچ بستی - بین مرا پنج بکنی - اینصورت نگاه نهم سرف دل را *

دم قامیز بیاید - بروم در پی یت ارجین نهم من - کزری نه سرش تا بدمان نه گره باشد -

بهر دراره باشد که سلال تره باشد پنهم برسرد وشم - لکه نرم بپوشم - بشروشم - بسوی
 خانه بیایم - دهر خود نشتایم بچشم عزم جبارا .
 من و خالو ربیب و حمزه و شیرانی و نوزالی و صیوالی و قرتی بک و جرتی بک و چمنید ز خورشید
 وز شهباز و ملتاز همه یکدن ویب راز - شماره شیراز - بصد ناز بتازیم و یکی دازه بسازیم
 و بسرا بنوازیم - اردو ختر - - آید از آن راه بدلخواه بگیریتمش و بنازش بنشانیم و
 چون دو سطر اخر این اثر بخلاف عفت قدم بود از ذرات خود داری نردیم . -

x

از : میرعمید محمد خان اشرف

میرعمید محمد خان اشرف الکنایه رئیس سایه‌ن میرعماد سیمه یکی از چهره های سرشناس لرستان
 بود که در تاریخ لرستان خود دربارن او مطالب زیادی داشته ام - وی مرد سیاست بود و در
 آن بیابانهای نیز انارن دارد از جمله فمیده ای بلندی است که در باره مردم خرم آباد سروده و ما
 انرا در جلندروم این کتابمان انرا بندهم خوانندگان خوانیم رساند .
 به میر عمیر میرسد که - - - - -
 برد از دوان نرده و در شب زفاف میخوانند از چمان غروب خود بر خریدار گردد و او من بساط
 سوخی این سه بیت را میسازد و برایش میفرستد :

جاده هموار

یا سینه نغم میم در ای ز فافه	راگه ای غن مسد رت یا چه ده صافه ؟
در مرد و سررت شاله خوشت بو	شوگارتا و صبر کشاکشیت بو
پیار پرنا و تکر کشیت بو	ختر سیت ز باه و از چها ورشت بو

تریمه

راه هموار ۱ - سینه ندانستم که در شب زفاف راه برای زیارت باز است یا بسته (دختر است
 یازن) ۲ - در مرد و سررت شاله خوش پکرانی و شب را تا سحر در کشمدر باشی ۳ - و
 الت پرتابی را از نردن بکار بندن و خوشیها از قبل آن سیه چشم نصیبت گردد . -

داماد چه میدوید ؟

شوخم خرامیا و اعس سزازه وه -	تگ دادا و بالین ز روی سزازه وه
۱ - پوشاوی نیا سزاعلی نازه وه	تعمیر دایحیان و افسر سزازه وه

- ۴- نظم د اهر چ دیز و مقرازه وه مهربانی کرد بسمتازه وه
 ۴- چوینا رفتار کرد و دلخوازه وه تشریف بردا و صحن بی نمازه وه
 ۵- ظم دا و دم قلهی گزاره وه مولا م چی هرچار بی اجازه وه
 ۶- نگهداری کرد لیل ترازه وه پنهان لیم نکرد بمسی رازه وه
 ۷- تامن ز سایه لیلی خوشم بو خوشیم ز بالای آقا بشیم بو

ترجمه

۱ شوخ چشم خرامان راه افتاد - آمد و تکیه بر متکای ناز زد ۲ - لباسی نو و ممتاز پوشیده بود ۳ - موها را بر تارک مرتب ساخته قسمتهایی از آنرا طرفین صورت پخش کرد - مهربانیهای بسیار شبیه آنچنان که دل طلب مینمود ابراز داشت - انگاه بصحن حیاط شتافت و به ادای فریضه پرداخت ۵ - ظم از فرط شوق به تپش افتاده بود - از مولا مسألت آن است که با اجازه خود عروس تازیه ام را نگهداری فرماید ۶ - تامن در سایه ای چنین محبوبه ای خوشبخت باشم - او هیچگونه رمز و راز دلبری را از من پنهان نساخت ۷ - این خوشیهها همه اثر نظر به محبت و لطف پدر زلم (آقا بش دارم) -

تذکر

آقا بش نام کوتاه شده (محمد حسن میرزای مشعشی) رهبر فرقه مشعشیههاست که هم اکنون از بازماندگانش این کار را ادامه میدهند و در کرمانشاه (باختران) زیست میکنند -

امانت کوه ؟

این سه بیت نیز از یک قطعه بدست ما رسید و در آنها میر خطاب بمرحوم جعفر اظهار کلاه از حبس خود میکند که در آنموقع نظر بسو^۱ تفاهماتی بدستور نظر طریخان امیر اشرف صورت گرفته بوده است

- ۱ - فقره‌ی جهان - امان و حداد دوسی چن ساله‌ی میرت دا و پاد
 ۲ - نه از خارتم چی کت ای گهسرت^{کیفت} نه امان الله بی ورقسفت
 ۳ - وقول کریم هرچی مومو^ه دست ارساقم امانت کوه ؟

x

ملا رستم ایلامی :

این غزل ناب را ملا رستم ایلامی پشتکوهی در وصف حمیده خانم زن حسینقلی خان ابوقداره والی اسبق پشتکوهی سروده است و در لرستان و پشتکوه باین اثر علاقه فراوانی نشان میدهند :

- دلفان دَتِكَة زلفیاتِ ای شکل دوماره
 احسنت از و تار حَفْسی حلقه‌ی گیسو
 اید رصفت اید و شد و با ز و خلیفانند اس
 یا بیچه سرا و سز تَك پنج‌ه‌ی پاتسه
- ۵ - زنار چلیپائی مو چنبره جعدین
 ۶ - ای روی پهریوی پتری دامه سَرنِ ها
 ۷ - شیمت هرا و باهای پسرکم نیکسی چار
 ۸ - قرس ای اَخم زلف رسن تار تو میتیم
 ۹ - نوشین پمّه خالیکه ارّه عارض کلکچون
 ۱۰ - هنگام کنار لوجوی و دَم کشتیسی
 ۱۱ - اَ پنج‌ه‌ی بی کوش ننیسن اَر و ورق گل
 ۱۲ - ای چه کَرَتِ ای خارا ارّه پنجتَه بشکیسی
 ۱۳ - از هیبت چنگالک شاهین دو چه میت
 ۱۴ - کرد کهران گجر شو نوبتِ ای میسی
 ۱۵ - چینی بت میجو رهرک بیحده مسورین
 ۱۶ - پیدا است که ار عارضت از زلف تقیا و پی
 ۱۷ - بریت مرّه نوشین خم معرا و کشتیسه
 ۱۸ - قلم هدف ناوک مرگان خند نکت
 ۱۹ - ای قصه در یزه و من آسان نیه و صفی
 ۲۰ - الحق که گریز از سخن خال و خط و زلف
 ۲۱ - رستم نوی سام و سخن فیلسی فیل
- ۲۲ - هی روله پیڑی بال پسرانگه چو گانت
 ۲۳ - مرگان تو ای جور سنان دَس گیسو
 ۲۴ - روح پرشی مویت پهم روشنی روت
 ۲۵ - فرمویسکه دو جاوم و پهاد جله‌ی خوبه

ترجمه : ۱ - دختر دلفانی - گیسوانت شکل جفتی ما را دارند که گنج رخسار و خال هذارترا

مستحفظ اَخال و خط و کنج عذاره
 ثعبانی افعی دَم و عقرب دَم ماره
 گاهی و یمین ایر خم و گاهی و پَساره
 موشین حَرَزَان رسن ایر شاخه‌ی داره
 فل کاکل و زنجیر مو و سلسله تاره
 دیوانم و زنجیره می کل پسه داره
 کهان از مه نیه زلفیل زنجیر تو چاره
 لیز بیچه‌ی شاهین من ایر شیش‌مخاره
 باوم و ورق اَگله اَر پنجکیت خارّه
 شمشاد قدیم موسم کلکشت و هاره
 باوم و ورق اَگله اَر پنجکیت خارّه
 پاشم اثره ای چیم ای طمسی زاره
 دل توی صفت‌ای و رمرتین پیسه و ناره
 چی زاله ارّه لاله لوتِ هَر و قطاره
 تَرک چه میت‌ای طور پَرّه مست و خارّه
 هور منکسف‌ای چرخ هوا تیره و تاره
 چه میت مرّه موشین چیم آسوی تتاره
 چیم تیر نگاه تو نویسی و چه کساره
 شرح شِکَن زلف خم اندر خم پیاره
 از مذهب جمع شعرا بالمره عاره
 کرز هنرش در خور هر سام سواره

و ک قازه پسر دال سیه زاطیه داله
 او تهر خد نکت ز کسه رستم زاله
 روزم روشوک - شوکه نزانیم چه مجاله
 لم هجر تو ای خانککم به چه مجاله ؟

پاسبانی میکنند ۲- احسنست بر این تارهای افعی صفت که شکلهایی مانند مار و عقرب تشکیل دادند ۳- از دیوار برد و شت آویخته گاه پسوی چپ خم میشوند و گاه به طرف راست ۴- پیچ در پیچ مانند سرازیر تا پنجه‌ی پا - کولی رسنهایی بمنظور تاب بازی از درخت سرو آویخته اند ۵- زنار چلبهایی چنبر موها در اطراف گردن - کاکل چون ظل - موها زنجیر با سلسله‌ی تارها ۶- هان - ای پری رخسار - من از پری سیلی خورده ام و لذا دیوانه هستم و زنجیر لازم دارم و زنجیرم هم موهای حلقه حلقه‌ی توست ۷- گنج شده ام و بابای بزرگ هم چاره‌ی کارم را نمیکند جان از من و سلسله موهای پریشان‌ت چاره گر کار من است ۸- رسنی از تار گیسوانت میخوایم تا کوه نوردی کم زهرا آشیانه‌ی بچه شاهین من در کمر کش کوهسار واقع است ۹- مگو که ایسن خالی است برگونه‌ی گلگونت نشسته است - خیر پدر - این قرص خورشید است که چنین مینماید ۱۰- هنگام کنار جو بیاران و گردش در مرغزارانست - منظره کشتزاران - آری - شمشاد قد من موسم بهار و سیر و سیاحت فرا رسیده است ۱۱- آن پنجه‌ی لخت را بر برگ گل مگذار ۱۲- عزیز برگ گل در کف پای ظریف‌ت خار مینماید - اگر قرار شود که خاری در کعب پایت بشکند - این فقیر عامی آتراپانوک مؤگان خود بیرون خواهد کشید ۱۳- از هیبت چنگال شاهین چشمانت - دل مانند تیهو به لا بلای سنگها پناه میبرد و خود را پنهان میدارد ۱۴- برگرد بکرشته دندانها^ن های مروارید سانس لبانی که از عرق گلها مرطوب مییاشد کار پوشش را انجام میدهد و آنها را از چشم بد مخفی میدارند ۱۵- بت چینی می زده‌ی من مشروب زیاد میخوری - ترک چشمانت به چشم بزهای وحشی میماند ۱۶- بر سیمای نازت از مونقاب افکنده ای همچون ابرهائی که در برابر خورشید قرار گرفته و از درخشش آن میکاهند و منظر را کدر میسازند ۱۷- ابروانت خم محراب کشت و نرگسانت به شیوه‌ی آهوی تا تاراست ۱۸- قلبم هدف تیر مؤگانت شده - اصلا چشمی که سیمای منیر ترا نبیند بچه کارمی آید ؟ ۱۹- این قبه درازاست و باآسانی نمیتوان چین و شکن زلفان خم اندر خمت را توصیف کرد ۲۰- الحق که طفره رفتن از توصیف زیباییهای - زنان خو بروی از مذهب خیل شعراء و راست ۲۱- (رستم) نوه‌ی سام است و سخنانش از فراز بلندیا خیر میدهد - خامه‌ی هنرمندش مانند گریزی که فقط شاهستگی سام سوار را داشت در خور مییاشد ۲۲- فرزندم - زنده بمانی که صف مؤگانت پره‌های سپه زاغ و سنان گیورامینمایند - ۲۳- خدنگ ناوکت کمان رستمرا ۲۴- روحم از نظم دقیق و ظریف موها پت شاد و قلبم از جلوه سیمای نازت روشنی میگیرند - تا از تود ورم روزم شب است و شب در حالتی بسر میبرم کسه حساب وقت از دستم در میروود و نمیدانم چه مجال است ۲۵- از کوشه‌های چشمانم خون مانند

دجله جاری است - از دوریت‌ای خانم کوچولو ببین با چه حالی میتوان مقیاس گرفت ؟

نظه عیدی بگ :

رثائیه

نظر که در گویش محلی (نظه گفته میشود) فرزند عیدی بگ و نوه‌ی خنجر بگ میباشد - وی در سال ۱۳۰۸ شمسی قصیده‌ای بمناسبت درگذشت مرحوم نظر علیخان امیر اشرف امرائی سروده که متضمن تاریخ وفات مرحوم میباشد - این قصیده را با ترجمه‌ی آن بنظر علاقمندان می‌رساند :-

یارب ایجاد بی

- | | |
|------------------------------------|---------------------------------|
| ۱ - جهان و فرمان امیرت ایجاد بی | زینت روی ارض آدم می‌سزاد بی |
| ۲ - ارضین و ژوال آدم آباد بی | ابتدای امرش بنای بنیاد بی |
| ۳ - پازهم ای بنیاد بنا پر یاد بی | شاهان پیشین و لطف شاد بی |
| ۴ - گاهی و رونق - گاهی کساد بی | شادمانیشان گشت بی معاد بی |
| ۵ - زای دنیه‌ی پر شور شادی فنا کسر | همچکسی شاد پیش نوردن او سسر |
| ۶ - ذکرین و تاریخ گذشته ژایور | گافتح - کاشکی - کا امن - کا خطر |
| ۷ - ایسا تاریخی و ایطوروگ گذشت | هزار و سیمد و پنجاه چنکی هشت |
| ۸ - حمل مکاربت گذری ژاود شت | مسافر و عزم گلپارچه‌ی بهشت |
| ۹ - تا بوت سودی و ای مکاره بی | فر و فزونیش لیش دیواره بی |
| ۱۰ - بی پرسش حال لفظم جاری بی | دل پری چو او انتظاری بی |
| ۱۱ - واتن رهگذر پسر پیشو حالین | جوینده‌ی رازین - جو پای احوالین |
| ۱۲ - ار ژفلا مان شاه کمر لالین | یا پرورده‌ی لطف سابقه سالین |
| ۱۳ - ها پسه تا بوت (امیر اشرف) | عزم عتبات کرسلا و نجف |
| ۱۴ - رسم ریاست‌ها کسرد و کف | خارج بی ژاونظم سان و ساو وصف |
| ۱۵ - معلوم کم و نت ژاونو جوانه | جنازه‌ی ناکام مهسر علیخانسه |
| ۱۶ - جوانی و ایطور دمتیر امکانه | فرزند عزیزای حکمرانسه |
| ۱۷ - بعدش خوانین اولو العظامن | اسم شرفان مشهور عامن |
| ۱۸ - امیر تا وزیر - خان تا غلامن | هریک و روش‌مردی تما مکن |
| ۱۹ - مشغول بیم و شین و ایلا زاری | جرگم تیرگازی - زامم بی کاری |
| ۲۰ - و ناخن خاشام زام دیاری | جو جو خوین ژلای زامم بی جاری |

- ۲۱- سردار سپاه خوار و خاموشن
 ۲۲- اندوه وینه‌ی موج جیحون نجوشن
 ۲۳- هروقت و امرش عزم عبور بیسی
 ۲۴- خان سہمنک سپاشہر زور بیسی
 ۲۵- چن رسن و رسم بحریان ہر
 ۲۶- شہبہ نہیمان - گالہ دہمان بیسی
 ۲۷- ہا ایسا سپاش بی صد او دنگ بیسی
 ۲۸- نہ رزم آزمای میدان جگن بیسی
 ۲۹- نہ سوار آرام - نہ زین سوار بیسی
 ۳۰- خوشخو خردمند خاصہ خیال بیسی
 ۳۱- بحر کرم بیسی - صاحب کمال بیسی
 ۳۲- ہمیشہ اوقات صاحب اقبال بیسی
 ۳۳- تعظیمش و گشت سرداران فرض بیسی
 ۳۴- امیر اشرف شاہی بیسی تخت بیسی
 ۳۵- نادر تانی - سپہدار سخت

x

- ۳۶- بیسی شہمراذ خان خان گسراؤند
 ۳۷- ششدا نگ شہبازی بیسی بند و پاؤن
 ۳۸- بازی انباز - ترلان تن خیز
 ۳۹- مہریان او د وست او دشمن ستیز
 ۴۰- آقا رضاخان نوہی کھخسرو
 ۴۱- ز مردن مترس و دھوا پیشرو

x

- ۴۲- غیر زای د و خانہ خان عادل بیسی
 ۴۳- جوانی جنگی - مردی عاقل بیسی
 ۴۴- اسفندیار نام و نسوہی اسکی
 ۴۵- ہم اعتبارش فلک و ہم سن
 ۴۶- محمد قاسم نام خاصہ غلام بیسی
 جمع خوانین گشت سپاہ ہوشن
 جرگم جرعی زہر ہلاہل نو شن
 پهنای سر زمین سمکوی ستور بیسی
 مہنک سواران سپاش جور جور بیسی
 اثاشہی ہرک مکمل زر
 شہ سگ لای ہروردہی خان بیسی
 خالی رمدای توپ و تفنگ بیسی
 نہ سلاح و اثاث قطار و شنگ بیسی
 نہ صدای طبال طلبش دیسا ربی
 مردی یگانہ - ہم بیسی مثال بیسی
 زجود و ہمت بخشندہی لال بیسی
 قوشخانہ و قوشچیش در مرحال بیسی
 ہرکس در بزمت و اجب العرن بیسی
 دارندہی اقبال ہم بلند بخت بیسی
 خاصہی حکمران حکام ہر وقت

۴۷- طایر بختش ای وقتسه را ن بسی تا راهی وای راه شای نجف نام بسی

ترجمه

۱- پروردگارا - ای آنکه جهان و جهانیان بر طبق فرمانت بوجود آمد و آدمیزاد را زین و زیو آن قراردادی ۲- زمینها بدست انسان صورت آبادانی یافت - بنیاد هستی را از ابتدای امر استوار ساختی ۳- این آبادانی بارها تکرار شد و پادشاهان سلف از این بنیاد بنیان یافتند ۴- گاه به کائنات رونق هستی دادی - گاه این رونق به کسادی کشید ۵- از این پیش از تاریخ ذکری بمیان آمد - گاه فتح و پیروزی - گاه شکست و تیره روزی - گاه امنیت و زمانی آشوب و خطر ۶- از این جهان پر شور ضد شادی هیچکس خوشبختی را بسر نمیبرد ۱
۷- این او اواخر برگی بر تاریخ افزوده شد - سال ۱۳۵۸ بدسته ای از مکاربها بر خورد کرد^۸ م آنها مسافرینی برای زیارت گلزار بهشت داشتند ۹- بین چند تابوت که حمل میشد چشم به تابوتی از چوب عود افتاد که فرو بزرگواری و برتری آن مشهود و هویدا بود ۱۰- زبانم برای پرسش بکار افتاد و دل جوپای اخباری خاص بود ۱۱- سرپرست مکاری از مشاهده رخسارم پراز درونم آگاه شده و گفت بدان مینماید که آشفنگی و بهتی بتو دست داده جوپای رازی و مترصد کشف حالاتی میباشی ۱۲- اگر از غلامان و ارادتمندان مولای پرهیز کارانی و سابق براین از خوان نعمت این بزرگمرد پرورش یافته ای ۱۳- این است تا بوت امیر اشرف که عزم انتقال بخاک پاک نجف اشرف در پیش است ۱۴- او مقام و مسند ریاست را رها کرده و دل از آن سان سپاه و قدر و منزلت برکنده عازم سرای ابدی است ۱۵- از این نوجوان برایت صحبت کنم - وی لاشهی جوان ناکام (مهرعلیخان) فرزند امیر اشرف است^{۱۶} - جوانی بدین حسن صفات کمتر دیده شده است ۱۷- پس از این دو نوبت به خوانین متشخص و سرشناس میرسد که شهرت عام دارند ۱۸- امیر تا وزیر - خان تا غلام هر یک بغرا خور جا و مکانتی داشته اند ۱۹- به شیون پرداختم و زاریها کردم - جگرم هدفاتیر ملال شد و زخمی کاری بردلم نشست ۲۰- صورترا پاناخن شخم کردم بطوریکه جو هائی از خونا بسه شیارهای گونه ام را پر کرد و بدامنم سرازیر شد ۲۱- سردار خاموش است و خوانین عمو ماسیا ه پوش ۲۲- موجی از اندوه قامت ترا خم کرد و جگرم را بسوخت ۲۳- روزگاری که امیر عزم حرکت داشت پهنای زمین در زیر سم سوارانش به لرزه می افتاد ۲۴- خان سمناکرا سپاهمائی نیرومند در اختیار بود و انواع رسنهای معروف عربی و مهنکهای اصیل سوارانش را حمل میکردند و آنها از نژادهای مختلف بودند ۲۵- چند رسن بر حسب رسوم پحران ائاشه

ارزشمند و امتحعی زرین و سیمین آتمارا بر پشت داشتند ۲۶ - نهیمان مرتباً شیهه میدسید و دهان لحظه ای از صدای افتاد - سگلاوی که اختصاص به خان داشت هنوز مانندش دیده نشده است ۲۷ - واکون سپاهن خاموش و ایدل کوئی چنین سپاهیی در کار نبوده است فنا خالی از غرش توپخانه و صغیر کلوله ناست ۲۸ - از رزم آزمایان میدان نبرد خبری نبود سلاح و زره مخصوص نبرد دیده نمیشد ۲۹ - جای یساولها خالی و صدای طبل و کوس بکوش نمیخورد ۳۰ - از خوشخو - غردمند و غویش فخر بود - مردی یگانه که مانند ی سران متصور نبود ۳۱ - دریائی از ترنم و منبری از کمال و بختا بخشش مشت به جواهر میزد و بدامن نیازندان بیرینف ۳۲ - دارای اقبالی بلند بود - بازیها و یوزها در همه شکار گام با چشم میخوردند ۳۳ - غمهی سرداران تحظیمشرا بر خود واجب میشمردند و اریسای نیاز عمواره پیرامونشرا رینا نمیکردند ۳۴ - امیر اشرف پادشاهی بی تاج و تخت بود و بخت پیدار را در اختیار خود نداشت ۳۵ - اونا در ثانی و سپهداری سرسخت بود که بر حکمرانان وقت برتری داشت ۳۶ - شهراد خان گزاند مرا قرین اندوه ساخت چنانکه دود از دماغم متصاعد گردید ۳۷ - او شهبازی تمام بود که توصیف صفات نیکش از حد توان من خارج میباشد ۳۸ - او بازی بی انباز و ترلانی بلند پرواز بود که دشمن از بیمش چاره ای جز فرار نداشت - ۳۹ - باد و ست مهربان و دشمن ستیز بود *

۴۱ -

۴۰ - افارضا خان نوهی کیخسرو مردی شیرین زبان و جوانی در غضوان شباب بدون ترساز - دشمنان و در غمهی جنگها پیشقدم بود و من از مرگ وی قرین اندوه هستم ۴۲ - پهماز این دوتن عاقل را باید نام برد که برادر بد بخت خودش او را بکشتن داد ۴۳ - او جوانسی جنداور و مردی فهمیده بود که بناحق در خود خود در غلتید ۴۴ - اسفند یار نوهی اسی که در این او آخر بمقام و مکتبی دست یافته بود ۴۵ - فلک از او سلب عنوان و اعتبار سرد و بدون فرزند جانشین بقتل رسید ۴۶ - محمد قاسم غلام مخصوص که در عین شادگامی عرش سر رسید ولو طایر اقبالش یاری کرد و راهی خدمت شاه نجف شد *

از همین شاعر :

طنسز

نظر (نظ) چنانکه در منظومهی مربوط به (رثای امیر اشرف) معرفی کردیم از تیره طایفه ای آدیوند طرفان میباشد و در زمان حکمرانی آن مرحوم میزیسته است - وی مخصوصاً در طنز و هجا طبیعی روان و تسلطی بسزاداشته - این قطعه مربوط به بزغاله ای است که از جانب یکی از خوانین برایش فرستاده اند و چون بزاهدائی لاغری و پیر و غیر قابل استفاده بود، بوده ضمن

ابیاتی که ملاحظه می‌نماید از خان می‌خواهد که بیشتر با فرستد تا او بز پیر مرحمتی را برایش برگرداند
در این ابیات شیوه انتقاد از حیوان نامطلوب قابل توجه می‌باشد .

خان بزِ قاله

- | | |
|------------------------------------|------------------------------|
| ۱- مهم فقره‌ی عرش کم من بزِ قاله | هونه بد جنسی در ای محاله |
| ۲- ای دنی شمار قی قلعت چاله | کی وچم دپه‌ی وای چندین ساله |
| ۳- قی قهیا - قل چفت - گوش را سپریا | پوس پشت و دم سخوننا دپریا |
| ۴- پیر وپوسیده بن شاخ رز پیا | چی روا و نوم قرخه‌سریا |
| ۵- واتم بز قاله مرتو چکن سالیسن | لاغر و نحیف پریشان حالین |
| ۶- وات تو سن و سال مه نمکرانی | سی لتری بیمه سال گرانسی |
| ۷- وهیچوجه ارای تو شمیر نیبرم | مژوک و مفلوک بی خپلر و بیبرم |
| ۸- هرپوس خالی - شاخ در ازی | خریدار نیبرم اصلا و غازی |
| ۹- نه پیرشک مس باو قصه‌سوم | نه در جز و جمع جاهل حسوم |
| ۱۰- خاص خور دپیرین اژای حساوه | هونه براتی و خان نا بساوه |
| ۱۱- اار التفاتت در باره م راسکه | می مرحمت دین بزنی که خاصه |
| ۱۲- چاکر خواهشمن بزنی خاصم | و کلی اژ دس ای بززه عاصم |
| ۱۳- یا عوض کیتی خان ویسی طوری | یا کسی کل نه بز پیرت بکوری |
| ۱۴- گیان عیدی وگد و ریش قاسم | ای راسی اژ نحو انعامت عاصم |

ترجمه =

خطاب به خان : می‌خواهم در باره‌ی (بزغاله) ی مرحمتی مطالبی بحرض
برسانم - چنین حیوانی شرور با این دنده هائیکه بخوبی میتوان آنها را شمرد و شکم
تورفته و کمر قهیده و فرورفته ۲ - ظرف چندین سال کسی در این محال بچشم ندیده و بخاطر
ندارد ۳ - قامت دولا - پاهاکج و معوج - گوش سمت راست بریده - چرم پشتش از فرط
لاغری از نیش استخوانها پاره شده ۴ - پیر وپوسیده با شاخهائی که از بیخ ریخته اند چون
روپاهی که در میان علفزار خشک آتش گرفته باشد ۵ - راجع به سن و سال از خودش پرسیدم
و ضمناً علت اینهمه ضعیفی و لاغری را جو یا شدم ۶ - پاسخ داد که تو از سالهای عمر من آگاه
ت هستی - همینقدر بدان که در سال قحطی و گرانی من (جره) ای بوده ام ۷ - وگفت انون
بهمیچوجه بدرد تو نمیخورم چونکه نازا - مفلوک و بی خیر و بردت میباشم ۸ - میبینی که از من

تنها يك پوست خالی و دو عدد شاخ آنها پوسیده باقی مانده است و لا غیر که البته با این -
 مشخصات کسی هم حاضر به خریداریم نیست و لو بیک غاز ۹ - او گفت که من نه از آن میش پورهائی
 هستم چاق و چله باب قصاب و نه در زمره ی پزهائی جوان محسوب می باشد ۱۰ - آری خان والا
 بخوبی از این ماجرا آگاهی دارند که باب شان چنان شخصیت محترمی نبود چنین براتس من
 مرحمت کند ۱۱ - هرگاه در حقیقت نسبت بمن التفاتی داری باید بزی را که به درد خور باشد
 برات کنی ۱۲ - چاکر خواهشی که دارم این است دستور فرمائی بزی را که واقعاً بتوان بدان
 اطلاق (بز) کرد تحویل دهند زیرا بکلی حوصله ام از دیدن این خلعت ناپاب سرفته است -
 ۱۳ - یا آنرا چنانکه گفتم عوض کن یا اینکه لطف کرده بفرستید بز پهرتار را تحویل گیرند ۱۴ - جان
 عیدی بگ (پدرشاعر) و بهریش قاسم (پدرخان) در حیرت و ناراحتی بسر میبرم .
 از سلیمانخان مومند :

کهیلتا من دورنبی ها و فسر

در این (ترجیح) سلیمانخان مومند طی ابدالی مرحوم جعفرقلیخان امیرتومان را از ازدواج
 با دختر اربابش بر حذر داشته و وجود دختر را بنا بر تجربه ی گذشته و سرنوشت شوهرهای قبلی
 شوم و بد بین دانسته است :

سپهسالارا

- | | |
|--------------------------------|------------------------------|
| ۱ - امیرالامرا سپهسالارا | چی بهرام گورهر و شکارا |
| ۲ - مرحمت و کرد من اشکارا | معلوم بین ای سال پکارا |
| ۳ - شرحی در خصوص آقازاده ی بر | کهیلتا من دورنبی ها و فسر |
| x | |
| ۴ - اول حاج حسن حاجی کمهانی | وکیل چوارشاه - ایلچی عثمانی |
| ۵ - چی قارون قزی و گنج راهی | مشهور و معروف از ماه تا ماهی |
| ۶ - بی و جولانه ز بحر تا و بکر | کهیلتا من دورنبی ها و فسر |
| x | |
| ۷ - دوم باقرخان پور فتح الله | حکمش محکوم بی و امراله |
| ۸ - سوگندت مذم تون و بیت الله | در همین جلوس چوین بی مبتلا |
| ۹ - اوکم و قدوم دت آخر شکر | کهیلتا من دورنبی ها و فسر |
| x | |
| ۱۰ - سوم کریمی - سرتیپ اول | ایلخانی خیلان ژوژا زل |
| ۱۱ - سرحد نشین بی ازیرتا جیل | ناز و لیش نو شا پنهالی اجیل |

۱۲- جنت مکان بسی نام نورد او سر	x	کهیل تا من دور نبسی ها و فکر
۱۳- پنجمی عباس اعرج یکدست		و تیزگمرا منیشت ارفسرس
۱۴- کر فاعل مفعول ارباب و پیش قفس		بی و خوینی باب لیل باری و دکر
۱۵- زن با وفا بسی نوی و هامبکر	x	کهیل تا من دور نبی ها و فکر
۱۶- سرکار تون و شاه شاهان نجاتدر		قاسم الارزاق روی حیات یسرس
۱۷- لیل بد یمنت ری که تبا بچو		وارنه هیچ کارت ای و رنمچو
۱۸- ای کفتهی منته بیل نچو از سر		کهیل تا من دور نبی ها و فکر

ترجمه :

- ۱- سپهسالار - امیرامیران که مانند بهرام گور همیشه در شکارگاهها بسرمیبری
- ۲- محبت تو نسبت بمن نیک آشنای است و اینموضوع از سان پیش برمن معلوم شده ۳- داستا
- اقزاده و کره ای که همواره بکاراست ۴- نخست (حاج حسن) حاجی ثروت مند - وکیل
- چهارپادشاه - پیک دربار عثمانی ۵- مثل قارون غنی از ثروتهای بادآورده ۶- دارای -
- شهرت و معروفیت از زمین تا آسمان و جولانگاهی از دریا و خشکی - کره ای که همیشه بکاراست
- ۷- دوم باقرخان فرزند فتح الله امرائی که قدرت را بفرمان حق از دست داد ۸- ترابخانه
- خدا سوگند توجه داشته باش که چگونه درعین قدرت میتلا گردید ۹- و از بد یعنی دختر بد
- اختر به تباهی گرائید - کره ای که همیشه بکاراست ۱۰- سوم کرم الله خان مظفری کالانسد
- سرتیپ اول - سرپرست ایلات از ازمه ای دور ۱۱- مردی سرحد نشین از دریا و خشکی
- (نازخانم) بوی جامی از زهر نر و شناید ۱۲- و لایم نا دیده به سرای باقی شتافت - کره ای
- که همیشه بکاراست ۱۳- نفر پنجم (بند مربوط به نفر چهارم دیده نشد - غ) عباس
- اعرج یکدست با هیچ و پوچ بر آن کره سوارشد ۱۴- فرزندش او را در قفس انداخت و
- بخاطر وصال دلدار دستش را بخون پدر آلوده ساخت ۱۵- ولی خانم بوی دست نداد
- و شریک زندگیش نگرددید - این کره همیشه بکاراست ۱۶- دوست عزیز :
- ترا به شاعی که نجات دهنده ی همه ی شاهان بود - آنکه رزقها را تقسیم میکند و حیات میبخشد
- ۱۷- خانم بد یمنت را رد کن تا برود و گورش را کم کند - درغیر اینصورت چنان در میمانی که
- هیچ لاری از پشت نمیرود ۱۸- آگاه باش که این اندرز مرا فراموش نکنی - این کسره
- همیشه به کاراست ۲۰-

- ۱ - حاجی حسن کمپانی پدر مرحوم هدایت الله رفعت السلطنه .
- ۲ - باقرخان میرهنج فرزند مرحوم فتح الله خان امرائی (حاکم لرستان) .
- ۳ - کریمی (کرم الله خان مظفری کاکاوند) سرتیپ رئیس اهل کاکاوند .
- ۴ - عباس از خوانین خرده پای دلفان .

مبنای آدینوند :

این شاعر شوریده به زن زیبا و وفادارش سخت علاقتند بوده و چون آن بانو^ی مهربان بیمار و بر بستر مرگ می افتد شاعر شوریده حال این چند بیت را بصورت دعا میسرایسد و بدرگاه پروردگار زمزمه میکند - نام این خانم (گل اندام) بوده است :

یا حق

- | | |
|--|--|
| ۱ - یا حق مرگنام افسزون ز پیشکن | هر دم و جرگم ار جای نوش نهشکن |
| ۲ - شوخی ه مایه رنگانیسم پیشکن | بهنم خارغم او نه دلیــــــــــــــــــــــــکن |
| ۳ - زازانش مرهم تیــــــــــــــــــــــــر کارمکن | ذکری و زوان مدام جارمکن |
| ۴ - چی جامک جلاش و آهسی بکنکن | کی طاقت جور بیماریش منکنکن |
| ۵ - آمین بیماریش یکسر پارم پو | درد بسی درمان لیلی پارم پو |
| ۶ - او فارغ ز غم پنپش سودلشا د | تا من ز سودای درد ان بکیم یا د |
- ولی چون بیماری همسر مهربان و دلبندهش منجر بمرگ میگردد لذا شاعر با چیره دستی زیبا د این ابیات را که در ادب لرستان کم نظیر میباشد به رشته نظم میکشد :

قولن تا رومن

- | | |
|------------------------------------|---------------------------------|
| ۱ - قولن تا رومن - قولن تا رومن | پکزارت خیال شوان تا رومن |
| ۲ - جغد آسا نه جرگ جیل یا هومن | قلندر آسا یا حسق یا هومن |
| ۳ - یا چی بایه قش مدام قوقومکن | یا مشهوم بی موت بی واده ی توفکن |
| ۴ - شرط بو زای دنیهای فاخته ی فانی | ترک کم ذوق و زشت و زبهای زنگانی |
| ۵ - ققیات کم و نفس ویم چی روحانی | نمانو و نکم شیوه ی انسانسی |
| ۶ - هر و او پرگه وه مدام رو رو من | یا مشهوم بی موت بیواده ی تومکن |
| ۷ - شرط بو تا عروس گورنه اغوش کم | زد اغت جره ی خاموشی نوش کم |

- ۸- ویم چی لر قیدان دنیه فرموش کیم
 ۹- سپاه و حشیان و هام کـــرومن
 ۱۰- فرهاد چن سال تاش بیستون کاوا
 ۱۱- کاری بی زامش - نوی مسداوا
 ۱۲- فرهاد آسا عزم بیستون کـــومن
 ۱۴- قیس سرگردان بیسدی پـــریانه
 ۱۵- دل غواص بحر قیطه‌ی غـــخانه
 ۱۵- مرخ دل مرده‌ی لهل خوشخومن
 ۱۶- شرط بودلداری دنیه بطسال کم
 ۱۷- مجنون وار جیل د و جیل و مال کم
 ۱۸- تا بواجان قیس لیلیش مر حومکن
 ۱۹- خوراکم غن - صبوریم اخن
 ۲۰- ققس آسا جسم جسم قا واخن
 ۲۱- سپاه غم ولای شادیم هجو مکن
 ۲۲- جرگم زده‌ی زام تیـــرکاریه
 ۲۲- دایم او قاتم صرف زاریه
 ۲۴- کی مخبر ژدرد شوان تارومکن
 ۲۵- ترسم بواجان قیس نیمن و تنگ
 ۲۶- تن خسته‌ی هیم - زوان لال ولنک
 ۲۷- پی موتت و مرگ ویم آرزومکن
 ۲۸- شرط بوژای دنیه آواره کـــردم
 ۲۹- روزم تاریکه - زشادی فـــردم
 ۳۰- مینا و طفلی ستاره شومکن

- پند ناصحان عارف نه گوش کم
 یا منهوم پی موت بیواده‌ی تومن
 فرق ویش و نیش کلنگه شکا و ا
 هرچن لیو یاوه شیرین نیوا و ا
 یا منهوم پی موت بیواده‌ی تومن
 هجران کیش جور د و ر زمانه
 د ویر ژ صفا ویر و قتیات خانه
 یا منهوم پی موت بیواده‌ی تومن
 حالاتم چی حال مجنون حال حال کم
 سرتاپا جرگم سپاه ذغسال کم
 یا منهوم پی موت بیواده‌ی تومن
 قاتم تا روز قیامت کـــاخن
 رخساره‌ی رنگم چی سپاه زاخن
 یا منهوم پی موت بیواده‌ی تومن
 شو تا صو ذکرم بی قراریه
 عسین نه دیدم جو جو جاریه
 یا منهوم پی موت بیواده‌ی تومن
 جسم چی جسّت بگیلو و رنگ
 یورنگم و او منزل لحد سرای تنگ
 یا منهوم پی موت بیواده‌ی تومن
 ترک کرم مخلوق - بریا ژ مردم
 خلقی آگاهن و آه ســـردم
 یا منهوم پی موت بیواده‌ی تومن

- ۱ - خدایا - ایا گناهم بیشتر از پیش است ؟ که همواره بجای نوش جگرم امان نیش نمیگرد
- ۲ - دلداری که سرمایهی زندگانی من است میبیم که بردلش خارغم نشسته است ۳ - نازشهایش همواره بر زخمهای درونم مرهمی شفا بخش بوده و همیشه ذکر خیرش ورد زبان من است -
- ۴ - او آئینه ای را ماند که جلایش به آهی بنداست و دیگر طاقت تحمل رنج بیماری را ندارد -
- ۵ - آمین ، بیماریش بمن منتقل گردد و درد بی درمان محبوبم را خود تحمل کنم -
- ۶ - او فارغ از رنج و دور از تالعات شادمان بنشیند و من از سودای دردها بنالم -

ترجمه‌ی ترجیح‌بند

- ۱ - شبها تا روز فریادمیکتم - فکرتو ذکر شبان روز من شده .
- ۲ - مانند جغد در کمرکش کوهساران ناله سر میدهم و قلندر آسا کارم یاقق - یا هوست -
- ۳ - و مانند شباهنگ قوقومیکتم - بخاطر مرگ بی موعده تو ۴ - شرط میکتم که در ایمن محنت سرای فانی - همه‌ی زشتیها و زیباییهای زندگی را فراموش کنم - بصورتی روحانی قناعت پیشه سازم ۵ - از خود همه‌ی پیرایه های معمولی رادورکنم ۶ - بخاطر مرگ بی موعده تو ۷ - شرط میکتم که عروس گور را تنگ در آغوش گیرم و از داغ هجرانت جرعه‌ی خاموشی بنوشم ۸ - خود را بشیوه‌ی تارکین دنیا بدست فراموشی سپارم و اندرز ناصحانرا پشت گوش اندازم - ۹ - به سپاه و حشیان پیوندم بخاطر مرگ بی موعده تو .
- ۱۰ - فرهاد سالها دیوارهای بیستون را میتراشید و در آخر فرق خود را با نیش کلنگ شکافت
- ۱۱ - زخمی کاری که علاج پذیر نبود - او در آن دم پیرامون خود را نگرست لکن اثری از شیرین نیافت ۱۲ - فرهاد آسا عزم بیستون را در سردارم - بخاطر مرگ بی موعده تو ۱۳ - قیس سرگردان بیابان گرد که مکانش در دل کوهها یا دشتهای بیکرانه بود - آن هجران زده و اسیر بیداد روزگار ۱۴ - شناورد در درهای رنج و حرمان - از صفا و لذات دور و کارش همه قناعت و بردباری ۱۵ - منم اکنون مرغ دلم از غم محبوبم مرده است - از این مرگ بی موعده تو ۱۶ - شرط میکتم که شیوه دلدادگی ؟ دلبری را در دنیا منسوخ کنم ۱۷ - هر لحظه حالتی مجنون وارد پیش گیرم و در دل کوهساران ماؤا گزینم و سر تاها لباس سیاه بپوشم - ۱۸ - تا همه بدانند که قیس لیلیش را از دست داده است - بخاطر مرگ بی موعده تو -
- ۱۹ - خوراکم غم و صبوریم آه است - قامت تا روز واپسین خم گشته است ۲۰ - جغد آسا نمونه ای از ناله و زاری هستم - رنگی تیره تر از زافان دارم ۲۱ - سپاه غم اساس شادمانیها را به یغما برده است - بخاطر مرگ بی موعده‌ی تو ۲۲ - برجسم و جان نشانهای

از زخم کاری دارم - شبها تا با مداد ان ناراحت و کارم بی قراری است ۲۲ - و اوقاتم بگریه و زاری سپری میکرد - اشک از چشمانم مانند جویبار جریان دارد ۲۴ - هیچکس آگاه از درد شبانه روزم نیست - بخاطر مرگ بیموقع و بی وعده‌ی تو ۲۵ - از آن بیم دارم که مردم تصور کنند قهس در تنگنا نیست - جسمم همچون جسد تارنگ گردان شود اگر خاطره‌ی تو محبویه نازنینم را هرگز فراموش کنم ۲۶ - تم خسته - استخوان شکسته - زبان پندامده و لنگ میزند منزلکساحم لحدی تنگ و تاریک است ۲۷ - و در ماتم مرگت آرزوی مردن میکنم - بخاطر مسرگ بیموقع و بدون وعده‌ی تو ۲۸ - شرط میکنم که در این دار دنیا روی باورگی نهم - ترک مردم کنم و از مخلوق تبری جویم تا از این پس تنها و بی کسم ببینند و قدر نفس سردم را بدانند و متوجه باشند که ۲۹ - ستاره‌ی (مینا) او کودکی شویم بوده است ۳۰ -
از مفاخر - کمالوند :

مرحوم میرزا اسمعیل خان مفاخر (کمالوند) دارای خطی زیبا و ذوق آد بوده است - وی تعلق خاطری هم به عرفان داشته است و مرحوم خان ملا صالح ارادت میبرد

وفای بعهده

چو شد هلال محرم در آسمان ظاهر	گرفت روی زمین را غبار غم یکسر
چه ماتی است که هرگز نمیرود از یاد	چه محنتی که شود تازه تر سال دگر
چو خواست آنکه نماید وفا بعهده ازل	بسوی کوفه ز یثرب بیست بار سفر
بوجد و شوق جوانان هاشمی بنهاد	بگرد قطب و جودش همه چو شمس و قمر
نتاج شیرخدا عون و جعفر و عثمان	طی اصغر و عباس و قاسم و اکبر
تمام مست زمی های عشق رفته ز هوس	تمام تشنه و مشتاق جامی از دوش
رود کرد چو آن شه بدشت کرب بلا	بجای بیت بها کرد خیمه‌ی خواهر
خطاب کرد بزینب ز راه مهر و وفا	که ای کنیز تو صد مثل ساره و هاجر
شهادت من و اصحاب من درین وادی	خدا به جمله پیغمبران بداد خیر
اگرچه جنگ به نسوان حرام گشته و لسی	تفاوتی نبود بین شیرماده و نوس
شهادت از من و عباس و قاسم و اکبر	اسیری از تو و کلثوم و عابد مضطر
سریرهنه به بازار از تو و لیلی	قتل راه خدا قسم من و اصغر
طناب کردن و بازو نمیب خیل زنان	جدا دودست ز عباس کان فضل و هنر
ز تست سیلی رخسار نیلی اطفال	ز من به کرب بلا ساریان بد گوهر

ز تو خیرابهی بی سقف و مرگ طفل یتیم سزمن و سسرنی نیا شور خاکستر
 طلب کنند هنوز از در حضور یزید مرا بچوب جفا میزنند بر لب و سر
 چو ماند یکه و تنها بحرصه میسدان خطاب کرد به باد صبا ز سوز جگر

از نور محمدی - سرد دمان نور محمدی های الشتر :

چرگ من کاوان

۱- چرگ من کاوان بی تیراندازی چرگ من کاوان
 ۲- من راه گمکرده و پل بی تاوان او قایل صیاد قضا جوی د اوان
 ۳- چی دلپله رم صو سـراوان تازه اماوی ژبانسه ی باوان
 ۴- چرخ داچی شهباز چرخنا چاوان نگاهی بهم کرد ایمانیم تاوان
 ۵- واوکسه که کال نازار مـلاوان چرگ نه چکرگناه درنیم تاوان
 ۶- فردا روی محشر خلق چم مکران الوت مهرسن ژکانسـپدان
 ۷- ادای خوین مه اربکـنـاوان نویره کشتهی شست شای چاوسپاهان

ترجمه

۱ - قلبمرا هدف کرد - تیراندازی مرا هدف کرد ۲ - من گمکرده راه پل بی تاوان
 او شکارچی ماهر تر از قضا و قدر ۳ - مانند آهوان بیشتاز بامداد در کنار چشمه ساران بتازگی
 از جمع خانواده و فامیل آمده بود ۴ - ترکبانترا همچون شهباز چرخاند - نگاهی بمن کرد
 که دل از دست بداد ۵ - سوگند بدانکه (کال نازار) رامینواخت که چکرگم را با همان
 نگاه آب کرد ۶ - فردای روز محشر که مردم گرد می آیند - ناچار از کمانداران میسر شدند
 ۷ - هرگاه آنها خون مراد ادا کنند بدانند (نوره) کشتهی تهری است که از شست آن سیه چشم
 بر قلبش نشست ۸ - در این قطعه نامی از (کال نازار) برده شده و آنکه او را مینواخته -
 کال نازار از خد متکبران (بابا بزرگ) بوده و معروف است که زائرین بابا باید نخست سری به بقعه
 کال نازار بزنند و فاتحه ای نثار او کنند نگاه به اصل مقصود که زیارت باباست بپردازند - از بابا
 بزرگ اثری در این دفتر خواهد خوانند - ان محالله -
 از کریم کولپوند :
 کریم فرزند رحیم بیگ - نوه طالب و نبیره مرشد از تیره طایفه کولپوند الشتر
 از بستگان ملا منوچهر و این خانواده اغلب دارای قریحهی شاعری بوده اند - شاعر این قطعه
 را بشیوه (زلف و خال) در وصف مهرا فرزند نام که خانمی صاحب جمال بوده و در همین زیانی
 مورد احترام و تکیتم میزیست است :

۱ - خسرو خان خاصان - خسرو خان خاصان

- صنم سیمای دیم - سر حلقه‌ی خاصان
- ۲ - خاتونی زُنبُل نورانی خلیل بحیدر اصنام آذر اساسان
- ۳ - چن هندنه فرق و پیش کردن دلیل بی دید افواج انسان قبا صان
- ۴ - پیشانی‌ش مر حورسکای سلسبیل روشن چی ضمیر اختر شناسان
- ۵ - سام سنگین سبم خمید چ خار دم الود هژهر بنی عباسان
- ۶ - رخ طلوع بدر لیل عشر و چار عَف شعله‌ی شمار شهنشای ساسان
- ۷ - لوآن احمر گل - عقیق آودار درج آسا سرپوشد ولی العاسان
- ۸ - جای زنج فنجان پر جلا و زر کار جید مینای مشهور فرق غسواسان
- ۹ - نه روی سینه صاف سیماب صدق دار بی ترسویی بیم من دیم و آسان
- ۱۰ - گنج طلسمش و کس نین اظهار مخفین نه جوف حریر لباسان
- ۱۱ - ها و قه (کریم) گران لی بچو ز شراره‌ی دود ققنس هناسان
- ۱۲ - اوسا ز مهرش دل گیر و فرار پوشا ویم و جسم سفید کراسان

ترجمه :

- ۱ - خسرو خاصان خوبان - زیبا دختری را دیدم سرخیل نکو رویان ۲ - زنی از
 سلاله‌ی پاکان نه از دسته‌ی بت تراشان بت پرست ۳ - گیسوان را بر تارک شکر داده طرحی
 هند وئی بمنظور تماشا‌ی زیبا شناسان ۴ - پیشانی‌ش مانند حوریان در کنار چشمه‌ی سلسبیل چون
 ضمیر ستاره شناسان روشن ۵ - دآرای گیرندگی هنگام سواری با زبانی پر از نیشهای زهر آلود
 مانند زهرهای مصرفی زندانیهای بنی الحباس ۶ - سیمایی چون بدر تمام - بینی سپید - کشیده
 و روشنتر از شمع شبستان سلاله‌ی ساسان ۷ - لبها بزرگ گل‌های سرخ یا عقیق ابدار که سر
 پوش دورشته مروارید نابند ۸ - زنج کوچک و چاه زرخدان زیبا با آرایش از زرناب گردن
 مینای مشهوری که غواصان بر پیشانی میبندند ۹ - صدف ناف سینه‌ی مرمینش را زینت داده
 آن چنان آزادانه آرایش میکند که من خود همی این بیهوشیها را بچشم دیده‌ام ۱۰ - اما لید
 طلسم این گنجینه دردست هیچکس نیست و هر چه هست تحت حفاظت و پوشش یک پرده از ابریشم
 خالص قرار دارد و پنهان در خزانه است ۱۱ - نزدیک است (کریم) آتش بگیرد از شراره‌ی جراحی
 که خرمن آرزوی عشاق را میسوزاند و دود از دودمانها بر می آورد ۱۲ - آن زمان دل یوئی از
 مهرش میبرد که هفت کفن پوشانده باشد ۱۰ -

از همین شاعر :

زلیخام خیزا

۱- زلیخام خیزا - زلیخام خیزا	سحرگاه خمار ژجا و ریخا
۲- جلا دادا جبین مهرماه بیضا	پروینش و جیب پیراهن ریخا
۳- ملایک و شوق جبین جامی	بری بین و دین و آتین و خامی
۴- دینداران کیشان دس و دموای دین	گشت بستن احرام راگهی کفر و کین
۵- صنم پرستان - ترسا - نصارا	زرونون ناقوس دین آشکسارا
۶- واتن مکریم - مادر عیسی	ایسا برا ما زا چه کلیسا
۷- پاکه مرهمی و بیت المعمور	چنی مسیحا لیش کوردن عبور
۸- و طول و کوس فرنگیانسه	جهان چم کردن پیسی آتشفخانه
۹- کریم بی نظر و روی پاک بینسی	سهل کرد و اولعبت دلریای چینسی

ترجمه :

۱- زلیخا برخاست - سحرگاهان خمار و خسته از بستر برخاست ۲- پیشانی و سیمای خورشید و ارش را آرایش داد - خوشه‌ی پروین از جیب بدامنش میریخت ۳- فرشته‌ها از شوق این سیمای منیر از کثرت محبت حال و حالاتی خاص پیدا کردند ۴- دینداران دست از جهاد کشیدند - همه احرامی بخصوص بستند ۵- بت پرستان - ترسایان - نصارا آشکارا ناقوسهارا بصداء آوردند ۶- آنها بر این تصور بودند که این مرهم مادر عیسی است که هم‌اکنون از سوی کلیسا می‌آید ۷- یا اینکه از جانب بیت المعمور - راهی که مسیحا بارها از آن گذشته بوده است ۸- با آن ساز و نوای فرنگی ماب همه را کرد آتشفخانه جمع کردند ۹- (کریم) با پاک دلی و بدون هرگونه غرض و سوء نیت بر آن لعبت دلریای چینسی نگریست -

از همو :

شهرین شوق لال

۱- شهرین شوق لال - شهرین شوق لال	جبین جلای جام - شفین لعل خام
۲- خال زبرجدبیز - زسردی زلال	بدن بهم برق - زلفانش شلال
۳- دورشته زلفان حسی تاری سرکش	چین چین عنبر بیز بهم دسز پوهوش
۴- واللہ مرامان مغز مردم چکش	ترمه زر ظریف - تن هواخش
۵- سیما سیمین گون حاجیان هلال	بدن بهم برق بیضای مغز و مال
۶- ورشد در پنجه‌ی گونای گلستاناران	شوق شعای شمع شونشین داران
۷- شمع آسانه رای شفق اظهاران	هور آسا سوهای سحر کساران

- ۸ - عکس صف رد یف روشنائی لال
 ۹ - گردن مینای رشد رشته‌ی لاریه‌سَن
 ۱۰ - زمردی خالان اعلاش بی عیسَن
 ۱۱ - صدر سینه سیم اسپبی بیم زلال
 ۱۲ - کیسو کمان گلبوی نیم گلاو
 ۱۳ - رنگ ناف چی رنگ پوته‌ی عطری یاس
 ۱۴ - گنجش و پنه‌ی گنج دارای خوش اقبالی
 ۱۵ - سرتاپا پالاش طوری پس فشت
 ۱۶ - زمردی خالان اعلاش و لوشن
 ۱۷ - کیسوش چی کفند و سرهنجه زال
 بدن بیم برق بیضای مغسرو مال
 ساخته نه صنعت کارخانه‌ی غیسَن
 نه نیشان طبر جای تیشی طبیسَن
 بدن بیم برق بیضای مغسرو مال
 سرپوش سیوان سینه‌ی چینی شاو
 زرورق نه زرد ذهبی زرکاس
 بدن بیم برق بیضای مغسرو مال
 سیل صراحیش دل مکی روشن
 نصب سرهنجه‌ی فراز گوشن
 بدن بیم برق بیضای مغسرو مال

ترجمه :

- ۱ - شیرین خورشید رخسار - پیشانی بلورین - لبان لعل فام ۲ - خالهایی
 زیر جگن روشن - بدن بگونه‌ی صدف ای از سیم خام با لطف و جلا ۳ - دورشته کیسوان
 اژدهاوش چین چین و خوش بو ۴ - مثل مارهایی که مغز مردم میخورند - لباس از تیسره
 زرتار که بدن چون برگ گل را از دستبرد نسیم حفظ میکند ۵ - سیمای سیمگونه با ابروان هلالی
 تن به سفیدی صبحگاهان ۶ - پنجه‌های کوچک گلرنگ - پیشانی چون شعله‌ی شمع محفل
 نشینان که در شفق سوسومیزند و خود را نشان میدهند ۷ - یا آفتابیکه از ستیخ کوهساران تیخ
 میزند ۸ - بینی لعل تراش خورده با کشش قلمی ۹ - گردن مینای اصیل خالص ساخت کسار
 گاه آفرینش ۱۰ - خالهای زمرد گونه پاکیزه و بدون نقص ۱۱ - صدر سینه از بلور صاف و زلال
 بدن چون برقی که غروبها از افق ساطع میگردد و روشنائی میبخشد ۱۲ - کیسوانی چون کفند
 کلاب زده و معطر که لیموهای پستانرا میپوشند ۱۳ - نافه‌ای برنگ یاس سپید که از ورق زر
 احاطه شده باشد ۱۴ - غنی از مالیه‌ی دنیوی و دارای خزائنی همتای گنجهای داریوش -
 دارای اقبالی بلند ۱۵ - سرتاپای وجودش بنوعی بیخس و زیباست که دیده از دیدن شرووشنی
 میگیرد ۱۶ - زمردی خالهای ممتازا را بهتر نمایش میدهند مخصوصاً آنجا که پنجه‌ی استاد گوش
 هارا خال کوبی کرده است ۱۷ - کیسوها پادان میمانند که درهنجه‌ی زال زر بکار افتاده اند
 با بدنی مانند خورشید هنگام غروب که نورهایی از افق سوسومیزند ۱۸ -

از همین شاعر :

آیهی قرآنت

- | | |
|---------------------------------|---------------------------------|
| ۱ - یا حق و حاجات آیهی قرآنت | و قسرب قاضی عدالت زانبت |
| ۲ - و معنای اسرار خلق انسانیت | و زمزمه‌ی ذکرملا نکانت |
| ۳ - ای مه شمایل شوکت شریفه | ای بدن چی برق بیضا ظریفه |
| ۴ - ای ابینضاضا رحیم حقیقه | ای شمع بیب شوق کس عقیقه |
| ۵ - ای جبین سفید زردی ز جاجه | ای لوان چی لعل سر جیهی تاجه |
| ۶ - ژ چا و ناپاک بدان بیبناک بو | آمین بد خواهش غلتان و خاک بو |
| ۷ - بدیح الجمال مشهور عام بو | کریم ثنا کوی شا زینب و نونام بو |

ترجمه

- ۱ - خدا و ندا ، سوکند با آیات قرآنت - به قدر و منزلت قاضی دادگستر ۲ - بمعنی اسرار
 آفرینش انسانها - به زمزمه‌ی فرشتگان ۳ - این ماه جبین شریف با شان و شوکت - این سیمین
 تن ۴ - با چنین اعضای ظریف و قلب رقیق - شمع فروزان با لبان عقیق فام ۵ - سفید جبین
 زین پستان - زجاجی بدن راکه بر تارک تاجی از طلا دارد ۶ - از چشم مردم ناپاک و حسود -
 محفوظ بدارو بد خواهش را بخاک و خون در غلتان ۷ - آری - این سه‌های بیمثال را شهرت
 و آوازه‌ی بیشتر بده - (کریم) ستایشگر این لعبت که نامش (شاه زینب است مییاشد) -

x

از ملا عوضعلی :

- | | |
|-------------------------------------|----------------------------------|
| ۱ - شیرین شیوه خوش - شیرین شیوه خوش | شیرین شیوه خوش |
| ۲ - شیر شهماران شیدای شراب نوش | شل یا شلالن - منما بیمن دوش |
| ۳ - لولولوی کلاف لویل لولا نوش | لوپیل هوردن اریان بیان تا لیموش |
| ۴ - چین چین چتر چین چویرا تا نوش | مرنرمی پرتویک هورده‌ی بال قوش |
| ۵ - قزل وار کیشا قوس قضا جوش | یا قوس یا مقام بان حلال نوش |
| ۶ - اشوی عامیان عین آهوش | مرک هانه سودای مزه‌ی مکاف چوش |
| ۷ - ششعشعی جمال جلای بنا کوش | مر شعای شارق بیضای دقت پوش |
| ۸ - ناف ناف اهوی چینی تازه هوش | ژشهد شفای بیماران مملوش |
| ۹ - هرکس ژاوشده بنوشی ونوش | مرده مزار بسو ماور و وهوش |
| ۱۰ - او روژدیم ویرد سروبی سر پوش | نه لیل هامرازی - نه شیرین هاملوش |

۱۱ - هوش چن ساله ها نه آرزوش خاولیش حرامن وینهی بایه قوش

ترجمه :

- ۱ - شیرین با شیوه ای نیکو - گنج و دیوانه ام کرد ۲ - کیسوان به چانش بر روی
- دش و صدر سینه پخش کرده ۳ - مانند لولا به چیده و بر روی پستانها ریخته اند ۴ - چین
- های زلف و نرمی آنها پره‌های پرنده ای را میماند که شاهینش به چنگال زده و آشفته کرده باشند
- ۵ - ابروها را در هم کشید ۶ - نرگسان آشوب‌گرش چون چشم فزalan بود - مرگ بر کسی است
- که هدف تیرهای مژگانش قرار گیرد ۷ - سیهای روشن و جلای بناگوش مگر خورشید که بامداد
- جلوه ای از نور بر سطح زمین میهراند ۸ - ناف چون آهوی ختنی تازه سال ملو از شهدی که
- شفای بیماران درد عشق میباشد ۹ - هرکس که از آن شهد بنوشد اگر مرده‌ی قبرستان هم
- بوده باشد هوش و هستی از سر میگیرد ۱۰ - آن روز ویرا دیدم که بی چادر و سروش از
- کارم میگذشت - نه لیلی به همرازی و نه شیرین به هم طرازی او میتوانستند بود ۱۱ - عوبن
- چند سال است که در آرزوی همسری این زیبا روی پاکدل روز شماری میکند و مانند مرغ حلق
- خواب بر او حرام شده است ۱۰ -

از همین شاعر :

دیدم پیش‌مکرد

- | | |
|-----------------------------------|-------------------------------|
| ۱ - دیدم پیش‌مکرد - دیدم پیش‌مکرد | شکوه ز شوان دیدم پیش‌مکرد |
| ۲ - نیش و وینهی ماران نیش‌مکرد | لاقید بی - هر جا ستم پیش‌مکرد |
| ۳ - هرنگ و م نوئی منالام پیش‌م | نه خاور داشتیم نه شوطافه رو |
| ۴ - بی دوسی داشتیم او اخت و سم بی | زای کسانه گشت هر او و کسم بی |
| ۵ - تمزها و تنگ شوان نالینیم | هم و دلسوزی هات و بالینیم |
| ۶ - هات و بالینم - نیش و لامه و ه | من سرو زانی او نیامه و ه |
| ۷ - واتم فدات بام درمانت چیشکن | ای نومه نه جرگ من بی تونیشه |
| ۸ - من هر و گوش بیم تونالای بیسرد | اه من و چرخ هفتمین و بیسرد |
| ۹ - پنج پنجه بلور بلورین پکس کرد | مالان و چاوم بی درمان د ر د |
| ۱۰ - فدات بام قولم آزا کسرد و ه | شفا حاضر بی - خاوم بکرده و |

ترجمه :

- ۱ - چشم بدنالش میگشت - یکی از این شبها به نظاره اش پرداختم ۲ - نیش
- خسبر مژگانش برای من ماران گاز بود - کماکان لاقید و بدون ملاحظه به ستمکاری میپرداخت

۳- چون توانائی نداشتم جزاه و ناله کاری نمیتوانستم کرد - شبها نه من خواب داشتم و نه آبشارهای توفنده ۴- یکی از دوستان که بخت مهر میوزید و از همه دوستانتها او برایم باقی مانده بود ۵- پنهانی شب در کتابستر، بیتو ته کرده گویی موقعیت حساس مرا احساس میکرده است ۶- باری نزد من آمد و در کنارم نشست - سر بر زانویم گذاشت و گفت :

۷- من بفدایت - درمان دردت چیست ؟ - این نیشها قلب مرا نیز با آتش کشیده اند ۸- من همواره ناله های ترا گوش میدهم و برایت متأثر هستم ۹- انگاه پنجهی بلورینتر را باز کرد و بر روی چشمانم کشید ۱۰- فدایش شوم که با این کارشیرین و موثر رنج مرا تخفیف داد و به خواب رفتم ۰-

x

ملا محمد حسن کولیوند :

ملا محمد حسن یکی از معروفترین گویندگان لرستان میباشد - مردم این دیار به چند منظومه بیشتر علاقمند هستند و (زین هرده میر) یکی از آنهاست که در آن شاعر با چهره دستی (زین) فرسوده و از کار افتاده ای را چنان توصیف میکند که خواننده اثر اعیناد ربرابر خود می انگارد - این اثر را در همین دفتر ملاحظه خواهید کرد :

توحید =

انوار مبین - انوار مبین

- | | |
|----------------------------------|--------------------------|
| ۱- مقصود و منظور رب العالمین | تروین آئین ختم المرسلین |
| ۲- هرچن من ز کفر کافرانیم دور | حق فرما (کل ائیم کفور) |
| ۳- ائیم هرمنع - غناک و محزون | امیدم تونی یا صاحب امور |
| ۴- بیشتر و درگات آوردیم دخیل | هم زد خیلات نکرده تحصیل |
| ۵- پسر آرزوم داشت پی رهنمائی | تقدس زیاد - دویر ژگناهی |
| ۶- هادی - هدایت خلق گمراهی | ز شرع نبی خیلی آگاهی |
| ۷- تا دیم پیدا بیسی آقای شیخ فرج | نوری ز ظلمت ما و امن دج |
| ۸- بینی بین الله هدایتیم کسرد | عاشق و مقام عبادتیم کسرد |

۹- مرید و محبوب و لایتم کسرد -

- | | |
|-------------------------------|-------------------------|
| ۱۰- وات کوتاه مکرر اظهار ظهور | اظهار ظهور ختم آیهی نور |
| ۱۱- من ز قول او عارضیم و حق | قسمت و ضرب فی یوم الخلق |

- ۱۲ - حق و عظمت بسم الله عظیم
 ۱۳ - و سورهی الحمد زاه مستقیم
 ۱۴ - هم و قائمان عرش عظیمت
 ۱۵ - و روح الامین - و اسرافیلت
 ۱۶ - و حق حرمت مالک نیران
 ۱۷ - و حق آدم - هابیل و هم شیت
 ۱۸ - و ابراهیمت و ذبیح الهیت
 ۱۹ - و اسباط و لوط - شعیب و ایوب
 ۲۰ - و یوشع میثاق خضرد و القرنین
 ۲۱ - و صبر و شکیب امام مبین
 ۲۲ - و لب تشنگان صحرای کریلا
 ۲۳ - و گلوی خشک طفل شیر خوار
 ۲۴ - و دست قطع میر علمدار
 ۲۵ - نه و قول من - و قول پا کسان
 ۲۶ - و حق حرمت ابطال الا بطال
 ۲۷ - بذر و حضرت اجازیهی ظهور
 ۲۸ - و حق حرمت یونس و الیاس
 ۲۹ - و حق حقیق - دانیال رئیس
 ۳۰ - و حواریون ادبای خالد
 ۳۱ - و حق حرمت خواجه کائنات
 ۳۲ - باز و شرافت اولاد رسول
 ۳۳ - هم و رستاخیز دشت کریلا
 ۳۴ - بدر و حضرت اجازیهی ظهور
 ۳۵ - مقصود اثیم لك كم شعور
 ۳۶ - حد شرعیها و دستا و
 ۳۷ - عرضم و درگات و روز و شو
 ۳۸ - یا فرج الله - اجل فی فرج
- اسماء الحسنی - راحم الرحیم
 و آیة شریف سمیع العلیم
 و بنا کردهی بنای قدیمت
 هم و میثاقیس و عزیزائیل
 و اخلاق خوش خازن روان
 و نوح و حوت - سالی و ادریس
 اسحق و یعقوب و وجیه الهیت
 موسی و هارون لا نقس عیوب
 و حق حسن - اصحاب حسین
 و حزن زینب غناک حزن
 و چنگ اعدای ظالم مبتلا
 و صبر و شکیب حسین پس پار
 باقی و عزت ائمه اطهار
 اسپران کفر دیده نناکان
 و حق مردان صاحب اختیار
 تا جهل و ظلمت بدل کی و نور
 و رای ذوالکفیل دانای حق شناس
 و زهر و عیسی - شمعون و جرجیس
 حنظله - لقمان چل و چوار زاهد
 و عبودیت جمع زی حیات
 و حق حرمت فاطمه پی رسول
 و ریش پر خویین ابا عبد الله
 تا زیارت کیم ا و کسانسون نور
 هر سه حضرت زوی بکی ظهور
 قطع نفس شومها و شسیتا و
 عجل فی ظهور شتابان و د و
 صاحب الامر یعی فی نهج

وَرَوِّ مَوْعُودٍ دِیْدارتِ قِسم	۳۹ - وَحَقِّ اَجْدَادِ اطْهَارِ قِسم
وَيَوْمِ الاِظْهَارِ طَهْرَتِ قِسم	۴۰ - وَصَبْرِ ثَابِتِ ثَبُوتِ قِسم
كِي چِي مَن خَرَفَ لَهْمَنْ يَقُولُنْ لَمَنْ	۴۱ - تَوَوِيْتِ مَعْصُومِيْنَ حُرْفَتِ قَبُولِنْ
بَلْ كَمِ بَسِيْنِيْنَ اِجَازَهْ يَ ظَهْرِ	۴۲ - التَّمَاثُلِ بِكُرِّ وَذَاتِ پَرْنُوْ
خِيْلِي تَا جِيْلِ كَسْرٍ وَكَارِ ظَهْرِ	۴۳ - دَسْمَهْ دَا مَانَتِ خْتَمِ اَيَّهِي نَسُوْ
مَنْتَظِرٍ وَشَوْقِ كِيَانِ نَشَارَتِنِ	۴۴ - مَا سُوِي تَمَامِ اَنْتَظَرِ اَرْتِنِ

ترجمه :

- ۱ - انوار روشن - مقصود و منظور خدای بزرگ - آفریدگار جهانیان - مروج
- ۲ - آئین پیامبران - اگرچه من از کردار کافران بر کناره‌ام - خداوند فرموده است همه‌ی
- گناهکاران کافر هستند - ۳ - شاید منم گنهاری محزون و ضربه باشم - ای آنکه سرشته‌های
- امید را در دست خود داری امیدم بتوست - ۴ - بیشتر بدرگاهت پناه آورده‌ام بدون اینکه از این
- التجاسودی برده باشم - ۵ - بسی آرزو داشتم که بمنظور راهنمایی - ورود به جهان پاکان
- و دوری از گناهان - ۶ - تو هدایت‌کننده‌ی مردم گمراهی و از شریعت رسول خدا آگاهی بسیار
- داری - ۷ - تا اینکه آقای آقا شیخ فرج الله پیدا شد مانند نوری در دل ظلمت - او چاره‌گری
- و راه‌گشایی کرد - ۸ - مرا هدایت کرد و به عبادت پرانگیخت - ۹ - به ولایت مولای سرسپرد
- ۱۰ - او گفت که در مبحث ظهور کوتاهی مکن - آیه‌ی نور را همیشه بخوان - ۱۱ - پس ازین
- بیانات و اصل بحق شدم و در پیشگاه حق تعالی عرض کردم - سوگند ترا به ضریطی در روز
- خندق - ۱۲ - به عظمت اسم اعظم و اسماء نیکو توای بخشنده‌ی مهربان - ۱۳ - به سوره‌ی حمد
- و صراط مستقیم و دیگر آیات شریفه - ۱۴ - هم به استواری عرش عظیم - بسوره‌ی شریفه‌ی طه
- و ایجاد بنای کعبه‌ی قدیم - ۱۵ - بروح الامین - سه فرشته‌ی ملکوت - ۱۶ - بحرمت صاحب
- نیران - به خلق خوش گنجور بهشت - ۱۷ - بحق آدم - هابیل - شیث - نوح - حوت
- صالح - ادريس - ۱۸ - ابراهیم - ذبیح الله - اسحق - یعقوب - وجهه الله - ۱۹ اسباط
- لوت - ایوب - موسی - هارون بی عیب و نقص - ۲۰ - بميثاق یوشع - خضر - ذوالقرنین
- بحق حسین (ع) و اصحاب او - ۲۱ - صبر و شکیب امام - حزن عظیم زینب - ۲۲ - لسبب
- تشنگان دشت کربلا که در چنگال نا بکاران گرفتار و اسیر بودند - ۲۳ - به گلوی خشک طی اصغر
- و شکیبائی پدر بی یار و یار او - ۲۴ - دستهای بریده‌ی پرچمدار حسین و تمام ائمه‌ی اطهار -
- ۲۵ - نه به گفته‌ی من از قول پاکبازان و اسرای دست‌کنار با چشمان نضاک - ۲۶ - بحق آنکه

۱۱ - بینیش شمس آسا - شمع شافغفور	شعاش مَر و رُشهی ستاره‌ی دیجور
۱۲ - لوان احمر گل اوپره‌ی کلرنسگ	حصرا مَر سرجوش کارخانه‌ی فرنسگ
۱۳ - هرتار وگردن صاف سنتسور ساز	و اُولحن نیم نمر ماما و ا و ا ز
۱۴ - هاملوش کسینین - ندارو همباز	شیرین شیوه‌ی و ن نی شکرین با ز
۱۵ - لیلی کله نام گسردی بانسکن	شیرین گمتر کس و د ر با نشکن
۱۶ - دلداران دخیل و آدم هر و دس	امان و کردار شوخ دیده مس
۱۷ - امانن - دخیل دردم د و ا کسر	زام و وصال ویت مسدا و ا کسر

ترجمه :

- ۱ - شیرین طلعتی را با ناز و کرشمه دیدم ۲ - دختری علاقتند به ناز و هشوه گری چون بازی نو آموز میخرامید ۳ - چتر زلفانرا دسته دسته با قیچی ردیف کرده صف در صف مانند سربازان در حال صف آرایی بر تارک و پیشانی سیمکونه اش آرایش داده بود ۴ - با آن طره‌ی پیچان همچون مار - مارهای سیاه قطرانی و در قسمت‌های دیز و فلفلی به رنگهای گوناگون بسپارد لکس ۵ - از کاکل تا کردی ز انوان مانند گل‌های سراویز لول شده و دستکاری کرده بی زحمت خار ۶ - زر زر گو شواره های زرین گو هرنشان در گو شهای صدف و ار به زهپ و ز یور خواتین قصور سلطنتی ۷ - ابروها شکل کمان بهرام گور - نرکانش سوداگرانی نخورد ه مست بودند ۸ - مژگانها مثل ناوک زال زر که با دست تهمتن در چله‌ی کمان گذارده شده بنا شد ۹ - بیچارگانی چون اشکبوس و شغاد هدف آن ناوکها میکشند - و با این ترتیب اساس زندگانی ما بر باد دادند ۱۰ - گونه های سفید نشانی از طلوع خورشید از خاور در با مآدان پگاه درخشانتر از لئالی بازی خسرو پرویز ۱۱ - بینی صاف و کشیده بگونه‌ی شمع شیستان فغفور چین که شعاع آن شبهای تاریک را روشن میساخت ۱۲ - لبانی به نازکی و زیبایی برکهای گل با همه‌ی رنگ و بو - قرمز بسان سرجوش کارخانه های فرنگستان ۱۳ - هرتار بر آن کردن بلورین با لحنی ملایم نغمه سر میداد ۱۴ - فرض اینکه نظیرش یافت نمیگردد و هیچکس در طراز او نیست - شیرینی شور انگیز با شهد نی های شکرین ۱۵ - این دخترک گل اندامش خادم و شیرینش دربان است ۱۶ - دوستانم - مرا در پناه خود گیرید که اینک از دست مبروم ۱۷ - فریاد از کردار این شوخ هوس باز - باری دردم را دوا و زخم دل مرا تنها

او باید مرهم گذارد و التیام بخشد -

از همین شاعر :

- ۱- پری من آورد پیامی ژمرگ
 ۲- جائزد او جناح زنگیمان ارگ
 ۳- چمان همام بی جو خهی سپاه کرگ
 ۴- یک راهی نیافت لیم بدی خکور
 ۵- هات ای صحن ارگ دروازه و گوش
 ۶- طوماری آورد او دس مدهوش
 ۷- نیسای ای دیو آدمسی صهرت
 ۸- دیدت خلق کردن خدای عبرت
 ۹- وای خاو غفلت بیبیا کفختسی
 ۱۰- ژبد بختی ویت ژکار کفختسی
 ۱۱- ویت حساو مکرد ژاهل قبول
 ۱۲- محاسبهی کیش ژنفس شرور
 ۱۳- کردار بدم دام و شمسهاره
 ۱۴- ویم دیم مستغرق لنا و بیچاره
 ۱۵- واتم اری نفس من و دیناردر
 ۱۶- بی تقوی و طارت مال مردم حور
 ۱۷- په خاصه تو من غرق گناه کین
 ۱۸- ری راس سد کرین رنجم بر یاد کین
 ۱۹- ژحق نتورین - تو ژهر مالسه بین
 ۲۰- دیاره چی دیوهر هاینه کمین
 ۲۱- تونه خوف من شیطانته خوف
 ۲۲- بعضی و توفیق آیات و حروف
 ۲۳- تا من په واتم دزد لجساره
 ۲۴- دیو و پشتمیان نفس امساره
 ۲۵- آوان بین و دمن تنیا کفتم
 ۲۶- من پناه او ذات مقصد سربردم
- اعضاش ابیضی له نا و ابینس بررگ
 نه تغیر مدا - نه مکردن ترگ
 ساختهی خداوند بی درز و بی برک
 تا وای راه عبور دروازه دودر
 خوردا ولیم - نیشتا او بنساکوش
 ژالقای منمون قلبیم هاتنه جوش
 بی خور ژمرگ - عامسی کم جورت
 عبرت هیچ نورد - من و شلالت
 خاو مرگت بو بودین چفتسی
 رفتسی راگهی بایسد رفتسی
 تا خوا هشگری لیت بکی عبور
 تا سالم ککرین له یوم النشور
 فزون هات ژعرش سما وستاره
 دای ژدست نفس شو امساره
 زشت بد فرجام - شرفواه و شرخر
 پی دمی لذت انسان ژری بر
 بدیم جلوه دین - نیکیم اراه کین
 دوس برنجنی - دشمن شاد کین
 هم خاو و خیال - هم پیالسه بین
 ویسی نکتهت سهودین غارت کین
 مدام نه اجحاف سررشتسی مالوف
 اطاعت کردن ژشیطان موقوف
 پی قلم کیشا تیخ و قسدا ره
 فایق هات ار جسم اعضا و جواره
 له بی حالتی ژپیش در فتم
 و درای بیچون ملجاء آورد

- ۲۷- خودی ز آهن - جوشنی ژ مرگ حریره ی ژ پولاد - مشکل بید و برگ
 ۲۸- داودس من یقبضه درنگ صد بار سخت تر بسی ژ چرمه ی نهنگ
 ۲۹- سپاهی ژ لطف ا لمای اطهار هات و کمکم افزون ژ شممار
 ۳۰- صد هزار سو یک داشت - سو یکی صد هزار

هر هزاری لیش د و سپهبد سوار

- ۳۱- خود توکل زان - جوشن تو سل حریش یاد مرگ - خوینش مهردل
 ۳۲- سپاه احادیث خاص و معتبر سردار طمعی مذهب جعفر
 ۳۳- سپهر تقوی زان - مطلوبش حاصل اکراه از طبع افسراد جاهل
 ۳۴- ار ذره ی غیرت لیت مکی اثر یکسر حاضرین پکری دفع شر
 ۳۵- مه سن ارمیت بسوین رستگار پناه بر او ذات پاک کسردکار
 ۳۶- در متلحات احمد مختار دوسی (طلی) پکرو شعار

ترجمه :

۱- بیک اجل برای من آگاهی از مرگ داد - از دلدار بگویم :

- سهمین تنی با لباس سفید ۲- مکان در جناح مشکین مویان کاخ نمود - نه تغییر قائل بود
 و نه این تندی و خشونت ارتک میگرد ۳- مانند کبوتری در جمع هزار دستانها که خدا پیش
 ساده و بدین نقش بوجود آورده است ۴- راهی پیدا نکرد که خیرت کند - تا در این راه
 هور از دروازه ای که دود دارد ۵- از صحن کاخ و دروازه ی آن بمن خبر رساند که تا
 پناگوشم نشست ۶- طوماری آورد و بدست این مدهوش داد که از مضمونش خونم بجوش
 آمد ۷- نوشته بود که ای دیو آدمی صورت - مرد ترسوی از مرگ بی خیر ۸- خدا ضد
 بتو چشم داده است تا ببینی و هرت بگیری ولی هیچگونه عبرت از این ضلالت نگرفتی و در خواب
 فطرت فرورفته ای ۹- خواب مرگت باد با این دینداری نادرست ۱۰- از بخت بد از کار هم
 افتاده ای - این راهی است که باید انرا طی کرد ۱۱- خود را از اهل قهور حساب میکردی
 تا خواهشگری از کنارت بگذرد ۱۲- دین حساب نفس شرور ترا خواهد رسید - احیانادر
 جوز رستاخیز براه نجاتی دست یابی ۱۳- کردار زشت ترا بر شمردم - از عدد ستارگان آسمان
 افزون تر بود ۱۴- خود را بیچاره و غرق در مصیبت دیدم - فرهاد از یاد آوری مرگ ۱۵- کفتم
 ای نفس شوم که مرا به پول و مادیات فروختی - همان ای نفس زشت بد فرجام شرور و شرخر
 ۱۶- ناپاک و بی تقوی و مال مردم خور که برای یک لحظه خوشی انسانها را از راه پدر میبری

۱۷ - این انصاف است که مرا در ورطه‌ی گناه بیاندازی - بدیها را جلوه دهی و نیکیها را منکر شوی ؟ ۱۸ - راه راست را مسدود و رنجها را بمرادست پاد بسپری - دوستان را برنجانی و دشمنان را شاد کام و خوش فرجام کنی و شاد کامی بخشی ؟ ۱۹ - از حق نگذری تو هم سرای من بودی و هم پیماله بودیم و لحظاتی در کنار هم می‌آسودیم ۲۰ - پیدا است که دیو آساره‌واره کمین کردی ای و بعضی پروزیک خطا دست بتاراج دل و دین میزنی ۲۱ - تو بدون اینکه بیم شیطان را در دل داشته باشی مدام در حال سرکشی و طغیان بسر میبری ۲۲ - در مواردی که بمناسبت توفیق در مطالعه‌ی قرآن پیروی از شیطانرا متوقف میسازی ۲۳ - تالین سخن را بسر زبان آوردم دزد لجوج تصمیم به کشتنم گرفت ۲۴ - دیوی با پشتیبانی نفس‌آماره بر من دست یافته در همه‌ی اعضا و جوار هم رخنه کرد ۲۵ - آنها دو تن شدند و من ماندم تنها و از سستی و تهاون در برابرشان عقب نشینی کردم ۲۶ - بخدای بزرگ پناه بردم و التجاء بدرگاه او آوردم ۲۷ - خودی از آهن - جوشنی از مرگ و حریم‌ی پولادین و مشکلات مسکن و پوشاک ۲۸ - او بمن سلاح شدیائی داد که صد بار از چرمه‌ی نهنگ سخت‌تر بود ۲۹ - سپاهی از محبت‌انگه اطهار سلام الله علیهم افزون از شمار به کمک رسید ۳۰ - هزار جناح داشت و هر جناح‌حسی یکصد هزار و بر هر هزار ششصد سردار نظار میکرد ۳۱ - خود را توکل و جوشن را تو سلم بدان - حره اش یادآوری مرگ - خونش از محبت قلبی ۳۲ - سپاهش احادیث و پیغمبر پیامبر (ص) بسیار معتبر ۳۳ - در رأس همه‌ی دانشمندان پیرو فقه جعفری و هدف مقدس و کراهت از مردم نادان ۳۴ - هرگاه اندکی غیرت در تو اثر بگذارد همه‌ی وسایل دفع شر را در اختیار خود داری ۳۵ - توای (محمد حسن) هرگاه میخواهی رستگار شوی بذات پسان حضرت پروردگار پناهنده شو ۳۶ - و در پیروی از دستورات پیامبر محبت (علی) شعار خود ساز ۰ -

زین هرده میر

ابیات زیر تحت عنوان (زین هرده میر) یعنی زین میر کوچک اثر این سراینده می باشد - این منظومه در لرستان و پشتکوه و حتی باختران شهرت فراوان دارد و اثری است بی نظیر :

زین هرده میر

- | | |
|-----------------------------------|--------------------------------|
| ۱ - زین هرده میر - زین هرده میر | بیان کم او صاف زین هرده میر |
| ۲ - افسرده - کهن - هفتصد پشت کبیر | هرچی شا هتیه گشت هاتی و ویر |
| ۳ - ریخته - ویرده چی کهنه حصیر | میشوم بد یمن و ینهی دا یا پییر |

- ۴ - عیو ته مشمبارم می نوین دلگیر
 ۵ - قلتاق تقلتوق چکشسی زین هسی
 ۶ - پوسیده پیغال بی عرق گیر هسی
 ۷ - ای زسیلمین کنه لکت کت هسی
 ۸ - رکاوا آسین کت بن رکاومسی هسی
 ۹ - بال تقلتوق - بونه کلاش چسک
 ۱۰ - سرتنگ سرشالباف قشقن ای بضمی
 ۱۱ - حلقه چلچچو اوسا کن تیشیا
 ۱۲ - قلتاق سسوسویل خومه کنگشیا
 ۱۳ - دهنه دس کار اوسا عینلسی
 ۱۴ - سرکله پته - دایا پیس رستیسی
 ۱۵ - قاچ زین ایطور مرخ سر بریا
 ۱۶ - لاچپ میل اوورلا راس اودوما
 ۱۷ - تفارری بوتی اناشسی اوسات
 ۱۸ - دسکار سسراج کوت پالان هسی
 ۱۹ - اگر پالانی چیه نرم نیین
 ۲۰ - ار کیسلیکین پس گیانت کسوه
 ۲۱ - شیوهی زین نیرین عرقچین چتسه
 ۲۲ - کثیف وکتف - پیس وچک وچسول
 ۲۳ - کاسه کل ترکیب ار میگان منسی
 ۲۴ - لولوشش ورشگ جا اژکیک سنسی
 ۲۵ - می وویرت بو جنگ هفت لشگر
 ۲۶ - رم کت کسزار قههسی آسهر
 ۲۷ - زین وات خدا عقل وفرزندت بی
 ۲۸ - جنگ هفت لشگر هر د وپنه بیسه
 ۲۹ - بلکم بیزانی تاریخ شمسو د
 ۳۰ - آسکه که بیمه هزارسال سازیا
- گللهی زم نکین ولای خان ومیسر
 بی تنگ و قشقن بی سینه بیسن هسی
 ای بوزینه شکل کار کیبیسر هسی
 ای دخت اوور چنیا کل ناشی کت هسی
 ای رزوا بخور - تهاله دوی هسی
 چرم پسه زین - همونهی روی تک
 گش تاودریا - دولوسینه بن
 ای زین بهتانی و بینا رشییا
 ونچونوم سستی - خشک بد تیشیا
 سی کلعیخ ارن - ای دور جلیسی
 دم لخم شاول خومه سگ لستیسی
 ماینه دماغ ملازی در پیسنا
 چمان خریکه هوسیا سسه کما
 کی توزینی کین تا باریمتو جیات
 نه چی زین برگ نه چی پالان هسی
 ار زین برگی کین چرا چرم نیین
 آژ هنگتینه ای طسولسوه
 خنک بردینه ایطسور پتسه
 لوکیز اوور هاتسی چی ناخن غول
 کرته شردستور اژمردی سنسی
 ای شری ار سر شو رمانگسه منسی
 شراق و شروق گسرز وراز سسر
 ژاوکاره خجل اوسای آسنگر
 گاهی اژ اوقات بلکم پندت بیسی
 چنی رزمگاه ژاوورم دیسه
 وقت گمراهی شداد ونمسرود
 بیسی خان و بگ و بینا تازیا

- ۳۱- ایسا پیر بیمه بی دَس و بیها و مَرور دهر کفتم اَرای جا
 ۳۲- تاریخی بوشم خوبگرین یا د سی کل دَره شهر دیمه و آپساد
 ۳۳- و کار چه ماین- اراجم بینسه بعد اَرای حده کی بین وتینه
 ۳۴- زین هر منسی می نوین دَسپاج آخر چَرمه مای اوسسِر سراج

ترجمه :

۱- زین هرده میسر

۲- از زین (هرده میر = میر ریزه) - بر اتم که درباری این زین گفتگو کنم ۳- زینی سال خورده و افسبرده حال که هفتصد پشت گذشتگان بر پشت خود سوار کرده است و سواری داد و بزرگانی که در این مدت بمور آمده و رفته اند همه را بخاطر دارد ۴- مانند حصیر کهنه تار و پودش ریخته و چرمهایش تیکه پاره شده است - در شومی و بد یعنی بیک عجزه بیشتر شباهت دارد ۵- از توای زین ؛
 قصد عیجونی دارم و میل دارم که از من رنجش حاصل نکنی مخصوصاً نزد میرها باب شکوه رانگشائی :

۶- قالتاق تق و لوق چکشی بدون تنگ و قشقن .

۷- تسمه ها از مشکوله های آب کشی در عین خشکی و پوسیدگی - گتِها و سوزن کاریهاست همه کار سراجهای ناشی و نا پخته .

۸- رکابها نژ آهن پاره - بند رکاب از موی بزغاله مانند خار و خس که به اندک حرارتی تامیشو و چین میخوری و دود مانند (تپاله) از کله ات با آسمان متصاد میگردد - منظور از کله همان قاپچاق نوک شکسته‌ی توست .

۹- روکش از چرم کلاش کهنه - چرم پسه ات از انبانهائی که روی تکهای سفره مید و زند .

۱۰- سرتنگ سرشال باف - قشقن از نخ قد - رشته هائی از کف تابیده سینه بندت را تشکیل میدهد ۱۱- قاپچاق از چوب کهنه و سست و ناشی تراش - تو متهم هستی که نام زین را نصب کرده ای و اطلاق (زین) به چنان اسکلک متلاشی اتهامی بیش نمیباشد .
 ۱۲- قلتاق سست - نخها کم تاب و ناجور - پسه از چوب (وُن) که مغز آن سوخته باشد یا تراشی کاملاً ناشیانه .

۱۳- دهنه کار استاد عینعلی که سی عدد میخ ریز و درشت آنرا بهم پیوند داده اند پیوندی کاملاً سرهم بندی و یاری بهر جهت چنانکه برزحمت نگاهت داشته اند ۱۴- کله بندت را پییره زنان کم حوصله بافته اند و بهتر است بگوئیم که (از سر باز کرده اند) .

- دستی لکامت را از چرمی ساخته اند که سگها به کرات آنرا لیسیده و جویده اند .
- ۱۵ - قاچت مرغ سر بریده ای میماند البته باید گفت (کلهی مرغ) همچنین میتوان آنرا بدماغ دریده ای نیز *تَشْبِیه* تشبیه نمود .
- ۱۶ - از سمت چپ مایل به جلو و از راست چپ اندر قیچی *عیناً* الاغی که بصورت قهر (خرانسه) سرپا ایستاده باشد و یکوری ترا نگاه کند - کاملاً (تیزگز) .
- ۱۷ - تف بر استاد ناشی تراشت که این اندازه در خلق و آفرینش تویی سلیقتی و سهل انگاری نشان داده است و در واقع ظلم کرده است تا آنجائی که واقعاً در زمین بودنت جای تردید هست
- ۱۸ - آخر چگونه میتوان مانند ترا زمین دانست ؟
- ۱۹ - بدون تردید سازنده ات یک پالان دوز مییابد که ضمناً کات و جعبه های زیاله دانی راهم میسازد بهمین جهت است که تمیز تو از پالان و *الظلال* اقلعاً نار مشکلی است اما گفتگو در این است که اگر پالانی هستی پس نرمشت کو ؟ و پرمیگردیم باینکه هرگاه *و لکنها* زین برگ بودن رامدعی هستی چرادرهمی وجودت یک وجب چرم درست و حسابی بکار نرفته است ؟ ۲۰ - بحضیها از باب شوخی ترا (کاسه پشت) تصور میکنند ولی مگر نه اینکه کاسه پشت جان دارد و تو اصلاً تکان نمیخوری و روح در کالبدت مرده است ؟ - بشکل قالی کهنه قطعاتی از تو بهم وصل کرده اند ولی با اندک تکانی تیکه پاره ها از هم باز میشوند و بایکدیگر وداع مینمایند ۲۱ - مرد میگویند اینکه شکل زین ندارد عرقچین میخواهد چه کار - ترا هرکس که میبیند مقصداری پته شرگشیف در منظر چشمش مجسم میشود ۲۲ - کثیف - کثیف - پیس و ترک خورده و در هم شکسته - چرمها مانند ناخن غول لوله شده و پیچ خورده اند ۲۳ - ترکیبی چون کاسه ی چوبی با لبه ای ترک خورده و دوز برداشته که هرگز شستشو بخود ندیده باشد - قبای کهنه ای که باید دستور از مردها بگیری تا بدانی با این مشخصات چگونه میتوانی چند صباحی عرس وجودت کی ۲۴ - در لابلای درزهایت شیشها تخم ریزی کرده و آن چنان تکثیر شده اند که جائی برای ککها وجود ندارد - آنها جای پر دیگر حشرات تنگ کرده اند .
- ۲۵ - از این زمین صاحب مرده پرسیدم که آیا نبرد (هفت لشگر) را بخاطر دارد یا خیر ۲۶ - همان جنگی که صدای تراق تروق کزها و شمشیرهای جنگجویان گوش فلک را می آزد و تو در کمال بیعرضگی نتوانستی بدرستی استقامت ورزی و آبروی استاد عینعلی را بر خاک شرمندگی ریختی -
- ۲۷ - زین پاسخ میدهد :
- خدا عقلی بفرزندت بدهد بلکه گاهی از اوقات ترا با واقعیتها آشنا گرداند .

۲۸ - نبرد هفت لشکر مربوط به دیروز است در حالی که من بسیاری از رزمگاهان قبل از آنسرا دیده و در آنها شرکت داشته ام ۲۹ - شاید بدانی تاریخ نمود را - در آن برهه‌ی از زمان که شداد و نمود گمراه شدند ۳۰ - در آن سالها تازه من سال هزارم را پشت سر گذاشتم و طی این سالها بسی خان و خوانین و بیگلرها را بر پشت خود نشاندند بمیدانهای رزم سوق داده ام ۳۱ - اکنون میبینی که پیر شده قاچ و قالدقام ریخته و روزمان باین روزم انداخته است ۳۲ - تاریخی را برایت نقل میکنم که بدرستی بیاد داشته باشی - من سی بار همین (دره شهر) حاضر را بصورت آبادانی مشاهده کرده ام و شاهد جلال و عظمت مردم آن بوده ام - باو گفتم :

۳۳ - اکنون دیگر از وجود تو کاری ساخته نیست و برای من ارزشی نداری اکنون که برای تحمل آلام روزگار تا این تاریخ باین زندگی پوسیده ادامه داده ای همیطور در گوشه ای کزکن تا ببینیم دنیا دست کی خواهد بود ۳۴ - مثلی مشهور است که باری گذار پوست به دکه‌ی سراج خواهد خورد و اگر فکر میکنی حقی داری بالاخره حق به حق دار خواهد رسید -

x
x x

خانه‌ی داجیوند

خانه‌ی داجیوند از تیره طایفه ای بهمین نام واقع بین بخشهای هلیلان و هرسم از توابع استان باختران میباشد - من باتفاق برادرم اسدالله امیرپور امرائی در سال ۱۳۴۹ شمسی با استفاده از یک تصاد فاحش عبور از آنجا بمقصد قصر شیرین توانستم بر سر مزار وی رفته بروح حساس شاعر درود و فاتحه ای نثار کنیم - بر روی سنگ قبر چنین نوشته بود :

وفات جنت آرامگاه خانمیرزا فرزند داجیوند - فی شهر ذوالحجه ۱۳۱۳ •
این اسمرا خوانندگان با خانمیرزا اولاد قباد اشتباه نفرمایند •

شیرین شکره وه

- | | |
|------------------------------------|--------------------------------|
| ۱ - شیرین و او شوین شیده‌ی شکره وه | پیشانیش و او شوق شارق فسرّه وه |
| ۲ - فرقن و مابین پای ما فسرّه وه | حاجب و شیوه‌ی ستین ذره وه |
| ۳ - سیل ها و اهرتیک طاوس سپرّه وه | سرمه سا دیدش هونگ حسرّه وه |
| ۴ - مریصر و سر آهوی برره وه | پای غمزشنه پیچ فرنگ فسرّه وه |

- ۵ - سحرچی فرخ ها و فرّه وه
 ۶ - گردن واوگره میل ذره وه
 ۷ - لو و لطافت ذه پ ذره وه
 ۸ - بی و نوشدار و طفل تکره وه
 ۹ - مرکل و بالای مشجره وه
 ۱۰ - لیش یاوا و اوزید برگ شره وه
 لیف پاش غمزه ی فرنگ جگره وه
 فامش فرق نیه که و مرمه وه
 دهان صدف و ارمغزی مره وه
 توپ زرخ و طرز نیلوفسره وه
 او صدر سینه بحری بحره وه
 خانه گرانیش چی نسه و ره وه

ترجمه :

- ۱ - شیرین شور انگیز - با آن کلافی و چادر شب - پیشانی روشن چون طلوع خورشید
 از مشرق ۲ - تفاوت هست بین زیبایی با آرایش و آرایش طبیعی - ابروها نگهبان بینی بلورین
 خوش فرم و د و نرگس نیم خفته ۳ - پوست مانند پرتیپو بهمان نرمی و لطافت با خرامی
 ظا و سوار - چشمان ترا سرمه کشیده - سرمه ای ها و ن سا ۴ - چشمانش را باید در پیشانی
 اهوان وحشی جست تا مگر نظیرش را بتوان یافت - غمزاتش پای هر مرد را در بند میکنند
 و پای بند میزند ۵ - سحرگاهان خرام و رنگ و بوئی دیگر دارد - چشم انداز عجیبی است
 ساقهای سیمینش ۶ - گردن میله ای از زررا میماند - سرتاسر زرناب - سینه ای که با مرمر
 تفاوتی ندارد ۷ - لبان ظریف - دهان صدف وار ۸ - در پستانهایش نوشدار و لیست
 که کودکان را جان تازه میبخشد - زنجی گرد و خوش رنگ مانند نیلوفر ۹ - چاه و خندان
 مانند کلی که در حال شکوفائی است - بر صدر سینه اش نگریستم ۱۰ - با همان شیوه ستیز
 کرانه همیشگی از من روی برتافت و در خانه ی دلم آتشی سوزنده بر فروخت -

از همین شاعر : ابیاتی است که خانه ی داجیوند استادانه در سوگ لودک نوپایش سروده است

مَلا وِنا وَه

- ۱ - لیلی طفل ویش مَلا وِنا وه
 ۲ - کوریه ی ساده لوح ویش خاونا وه
 ۳ - سیاه کرد او برگ کالا و ا لا وه
 ۴ - آگرد او ای برگ - جرگ تا وِنا وه
 ۵ - پخش کرد نه روی جام تازه جلا وه
 ۶ - هرچینی صد چین دا وِبلا وه
 ۷ - زردی خوردارو و خورا وا وه
 حقه ی فَم چی لعل شکا وِنا وه
 بین الله دَنکَش سنگ تا وِنا وه
 غم له صدر وِراس چی وِبا لا وه
 کلاف انقش وِلا وِنا وه
 نمَن رُصوفی صافی صلا وه
 صورت وِرونق سنگ وِسنما وه
 حورده نقش سیم زسرد نما وه

- ۸ - مرخوشه‌ی پروین و شریا وه
 ۹ - مرشپازنه برج اسد آداوه
 ۱۰ - مرلیلی و لوی و لسی کز اوه
 ۱۱ - مرشیرین و پشت پنجره شاوه
 ۱۲ - لاوه لاوش بی عزیز باوه
- تغای دیدش ها و هوا وه
 سوله بالا و ن نازار با وه
 پیتنا ولای کالای اعلا وه
 واو برگ زرتار بید نماوه
 مرده ز مزار کیا و نساوه

ترجمه :

مویه گری میکرد ۱ - همسر م برای کودکش مویه گری میکرد - دهانی صدگونه
 را از هم گشوده مرواریدهای دندانانشان میداد ۲ - نوزاد زیبایش را خوابانده بود - الحق
 که ناله‌ی سوزناکش دل سنگرا آب میکرد ۳ - لباسی سیاه از کالائی ممتاز در بر کرده بود - غم
 از کانون سینه اش اوج گرفت و بر مغزش هجوم آورد ۴ - بچانم آتشی ریخت که تا مخرج
 استخوانم سوخت و رشته‌ی شکیبائی را گسست ۵ - گیسوانرا بر صفحه‌ی سیمای درخشانش پراکند
 سیمائی که صوفی را واله و شیدا میساخت - ریش درونم تازه شد - دستاری از ابریشم بروی
 عرقچین بسته بود با چینهای دلارا ۶ - هر یک از آن چینها هزاران چین از شیفتگی بوجود
 می آورد و زیباترین منظر چشم بینندگان بود ۷ - گونه‌ها پسان مرمر تراش خورده که زردی
 آفتاب راهنگام غروب بخود گرفته ۸ - نقشهائی زمردگون بر صفحه‌ی سیم خام ترسیم کرده بود
 همچون خوشه‌ی پروین در کنار شریا - نرگسانش بر آسمان خیره مانده ۹ - مانند شاهپازنکه
 بر فراز برجی بلند نشسته باشد - زیبا طفلی ناز پرورد پدر ۱۰ - اولیلی را میباند که در
 کجاوه‌ای از مخمل جلوس کرده باشد - بازوبندی از طور نازک بسته ، خود را در کالای اعلا
 و ممتازی پیچیده بود ۱۱ - مگر شیرین در شبستان شاهان - با آن لباس زرتار بدن نما
 ۱۲ - برای عزیز خانواده لالائی میکرد آنچنانکه مرده‌ها را از مزار برمی انگیخت ۱۰ -

x
 x x x x

غلامرضا ارکوازی :

غلامرضا ارکوازی فرزند (محسن = محمدحسن) زادگاهش سرچفته از
 قراة پشتکوه لرستان بوده و از طرف والی پشتکوه سمت کدخدائی ارکوارا داشته و از کویندگان
 سرشناس لرستان میباشد - بیست و چهار بند اشعاروی که در ستایش مولا علی علیه السلام
 سروده است شهرت فراوان دارد - این شاعریه دختری علاقمند میشود ولی خان و الا قبل از اینکه

عقد ازدواج صورت گیرد باشنیدن زیبایی چشمگیرد ختر چنانکه معمول او بوده هم دختر از دست شاعرشید امیکرد و هم او را بزندان می اندازد و چون گرفتاریش بدراز امیکشد و کسی بدادش نمی رسد دست بدامن شاه ولایت زده و طی ابیاتی بسیار شیوا رهائی خود را مسئلت میکند .

حبس ادامه و شاعر در هر بند از بیست و چهار بند اشعار خود پافشاری بیشتری نشان داده و در بندهای آخر کار به گستاخی میکشد و از مولای خود گله مندی و درد دلی جالب مینماید تا اینکه شبی حسنخان خواب میبیند که سیدی جلیل القدر همچون نوری تابناک بروی ظاهر و بصورت عتاب و تلخی از گرفتاری غلامش (غلامرضا) اظهار ناراضائی کرده امر با ستخلاص میدهد .

موضوع فردا فراموش میشود - شب دوم باز سید بزرگوار به خواب والی آمده با کدورت و خشم موضوع را بیاد والی می آورد - با مداد والی از خوابهای مکرر خود پریشان و از زندانبان وضوح و حال زندانی را میپرسد و او با نگرانی اظهار میدارد که سه شب است پی در پی هنگامیکه صبحگاهان جای و ناشتائی برای غلام رضا میبرد ملاحظه میکند که بندهای کند و زنجیری باز شده و زندانی از سیما و هیئتی از گذشته اش ممتاز در گوشه ای از محبس نشسته است .

والی مطلب را با تردید تلقی و خود بمنظور امتحان و دریافت حقیقت امر زودتر از کارکنان زندان بمحلی که غلام در آنجا بسر میبرد در کمال حیرت ملاحظه میکند که گفتهی زندانبان عین حقیقت میباشد بهمین جهت دستور میدهد ویرا آزاد و به حضور بیاورند - والی از دیدن غلامرضا دچار هیجان میشود که به رو بوسی و اعطای انعام و سمت قبلی می انجامد و ضمناً پادرمیانی کرده - وسیلهی ازدواج شاعرا با دختر دلخواهش فراهم میسازد .

این سرگذشت را من در مدت چهار سال ماموریتم در پشتکوه ایلام از بسیار کسان پرس و جو کردم و همهی معمرین و ریش سفیدان آن محال مخصوصاً اهالی قریه (ارکواز) اثرات تأیید و حتی بچه هائی که میشد آنها را از اعقاب غلامرضا دانست نزد من آوردند و مصرأ خواستند تا این داستان را در کتاب ادبیات لرستان بنویسم و اشعار را نیز بچاپ برسانم - من عین گفته آنها را در اینجا آوردم و ان شالله ۲۴ بند اشعار را نیز در جلد دوم این کتاب خواهم نوشت - با امید خدا -

اکنون غزلی از غلامرضا :

ز لیخام شوران - ز لیخام شوران

میل خاطر کرد و خلمی شوران	یسی روز حوری دیم حوریزای حوران
با و نام چا و عا شقنسان پوران	۲ - پای کلاف ز هم تهرنای تـــــــوران
پی تعمیر زلف سیاه طا و س رنگ	۳ - شانهی شیرماهی محکم گرت نسه چنگ

- ۴- داوا دباومورد و طغرای چین دا
 ۵- صف صف چی سرسان سپای سرداران
 ۶- هر و حقه ی فم تا و باغچه ی بسی
 ۷- نم دا و مرق نعنا ماء الورد
 ۸- عود عاری - میسر و غضبر
 ۹- شن و خطیان زحان نمون دا
 ۱۰- هنی اراده اینه و جام کبرد
 ۱۱- کرد و دودسته سپاه حیتاران
 ۱۲- د و شهمارنه تپ سپای حی دستلو
 ۱۳- دم و شهماران شاه ضحاک مَکدا
 ۱۴- هی هی و اجحاف ای حیتارانسه
 ۱۵- زای سان سپاه درهم جوشانه
 ۱۶- پای رن گرتن چی کینگی کسل
 ۱۷- زله کس نیه نگاه کسسی و گسج
 ۱۸- بلی من و حکم آیه ی صزائیم
 ۱۹- نگین دیوین سلیمان پیه سن
 ۲۰- خوف نین و دست گیز و گاز شان
- پخش کرد و صفحه جام جمین دا
 زیوش کرد نه بان نارنجی ناران
 سپاردن و دست حیتاران حسی
 تعبیه ی فجان افلاطونیش کبرد
 سطل چینی عطر جام مشک پرور
 فتوای قتل عام ریح مسکون دا
 تارنا چل چنگ او و نظام کبرد
 اربین کتفین لگسرو و پاران
 کرد و پاساون گنج وینه ی گنجور
 تقلید و ماران مغز خوراک مَکدا
 زای سان سنگین سپاه مارانسه
 زای سرستانان شمر فروشانه
 پی زیخا و نوشی ریشه ی جبرگ و دل
 و حی صدگزند - و شعبان صد رنگ
 بوعزائیات یومیه و دا نم
 فم باده نوش جام بی باغچه ی ویمکن
 پروا ندایم و پرواز شان

ترجمه :

- زلیخای حوری وش من - ۱ - سپای حوری وش را دیدم - مهل به شستشوی
 گیسوان کرده بود ۲ - تارهای زلفان را باز کرده و پریشان ساخت - پای بر روی چشم
 دلدادگان هشت ۳ - شانه ای از شیرماهی محکم بدست گرفت - بمنظور تنظیم زلفان طاوس
 رنگش - پی در پی شانه را در موها فرو میبرد و بر صفحه ی رخسار پخش میکرد ۵ - صف در -
 صف مانند سپاهیان که از سردار خود دستور میگیرند بر روی لیموهای پستان قرارداد -
 پستانهایی نارنجی رنگ ۶ - از حقه ی دهان تا صدر سینه و اطراف پستان تحت نگهبانسی
 طره ی گیسوان مارا سا قرار گرفت ۷ - آنها را با گلاب تر کرد - گلابی چون نعنای مالورد
 قسمتی از آنها را کرد فجان زنج تمرکز داد ۸ - عود و عیبر و غضبر و سطلی از چینی که
 مشگه را در آن پرورش میدهند ۹ - انگاه آنها را باشانه پراکند - طره های او در صفت را

بد و دسته تقسیم کرد و هر دو دسته را از فراز کتفین بر پشت خود فرو ریخت ۱۰ - باز اراده‌ی
 آینه و جام کرد و موها را با شانه مرتب ساخت ۱۱ - طره‌ها را دو دسته کرد و از دو سمت شلنه
 فرو ریخت ۱۲ - دورشته گیسورا به شکل افعی پاسبان گنج رخسار کرد ۱۳ - دم از مارهای
 ضحاک میزدند با آن صلابت و خونخواری ۱۴ - فریاد از بیداد این گیسوان - این رشته‌ها
 سان داده شده - سانی سنگین ۱۵ - این سان سپاه درهم جوشیده - اینها که سرمیبرند
 و شرمیفروشند ۱۶ - در کمین نشسته مانند شکارچی بمنظور خون جگر خوردن بینندگان
 ۱۷ - کس را یارای آن نیست که نگاهی بدان گنجینه افکند و از گزند این نگهبانهاد را مان باشد
 ۱۸ - آری - من بحکم آیه‌ی عزائم و آن مزالمات دالم ۱۹ - انگشتی دیوبند سلیمانرا نزد خود
 دارم ۲۰ - دهانی میگون افشروی میوه‌های باغچه‌ی خود را سرمیکشد ۲۱ - ترسی از ستیز
 شان ندارم و از بلند پروازنهایشان پروالی بدل راه نمیدهم ۲۲ - چه پاکم از این طـ
 بچان هست - آنها برای دیگران از دهاولی برای من برگهای ریاحین را مانند ۰ -

از ظامرضا : مرگه فرزند

(احمد) فرزند جوان و گرامی ظامرضا در صفوان جوانی شریقا جل مینوشد و شاعر چکامه‌ای
 درد آلود در مرگ فرزند دلبندهش میسراید که در ادب لریستان بنام (پاوه یال) موسوم میباشد
 پاوه یال نام کوهی است بلند از سلسله جبال زاگرس و اهیستی به کبیرکوه که در نزدیکی آبدانان
 واقع است - این کوه دارای شکارگاههای فراوان بوده و در آن انواع حیوانات وحشی
 وجود دارند - از مضمون اشعار مستفاد میگردد که پدر داغ دیده بارها با فرزندش در این
 کوهسار به صید و سیر و سیاحت میپرداخته و خاطره‌های شیرینی از این نخجیرچو لیهاداشته است
 تا کسی به زبان محلی (لکی) آشنائی کافی نداشته باشد نمیتواند به قابلیت طبع سخوروشبیها
 مناسب و بکارگرفتن عبارات و لغات محکم و مناسبی که شاعر ما از خود نشان داده است پی ببرد :

وَاوَهْ یال دیم

- | | |
|----------------------------------|---------------------------------|
| ۱ - وَاوَهْ یال دیم | او رُوژوا و یالا و پاوه یال دیم |
| ۲ - هاواس پهبان حالش حالحال دیم | سرتاها برگم سپاه ز خال دیم |
| ۳ - سرقله‌ی کاوان و سپاه تسمهدیم | درختان زخم چی چوگان چم دیم |
| ۴ - داران درختان کلافی پهبوشدیم | کھوکم دماغ - بلبل خاموشدیم |
| ۵ - کھو و او شیون گال گسرمه و | چمان مرده‌ی داشت و روی ترمه و |

- ۶- من و با و ه مال مهـدمان کردن
 ۷- روله به آثار شکار گاهتیه
 ۸- ارا چی جاران دیارت نین
 ۹- کلسی ژ کلان مخواست میزگانی
 ۱۰- بیتوچی ماهی افتاده ی خاکیم
 ۱۱- روله ژ هجرت افسرده گیانیم
 ۱۲- مقراض مرگت تهو بالیم هکن
 ۱۳- شو خواوم شریک طاف تیژا و ه
 ۱۴- شوتار و روژ تار- هر دیک تار و مین
 ۱۵- چی صید زده ی تیرگر فتار و مین
 ۱۶- کراس چاکچاکی - یخه دنیامه
 ۱۷- فدای گالاگال را و چهانیت بام
 ۱۸- فدای مکنزی آتشارت بام
 ۱۹- مکنزیت ساخته ی دست حسن بی
 ۲۰- هانای هامدلان زامیم کارین
 ۲۱- زامیم کارین - کار چهین ژ دست
 ۲۲- شو و پزاره - روژ و حبولیمه
 ۲۳- هرچن قدریم دلالت ژ دل
 ۲۴- حاجز و پنه ی مرخ شکسته بالیم
 ۲۵- ظک و فیکه ی پا پیام کردن
 ۲۶- فم خوراکه - فم خلا تمه
 ۲۷- بون بگره سوان وائی زاریمه و
 ۲۸- من و پنه ی سر سوز کیلاوه کنه
 ۲۹- دو پنه ی دینیم کوان تم کردن
 ۳۰- آلوده ی دریم - شکسته بالیم
 ۳۱- شرط بو پپو شم جامه ی قطرانسی
 ۳۲- شرط بو خوراکم و لخته ی خون کم
 من غم و او تمم تار و ژ مکردن
 به جیکه ی کلرم شون راهته
 مکر کلکو و بیان میزارش بین ؟
 احمد خان مردن و نوجوانسی
 برگم پلاسین - جامه چاکچاکیم
 جز رو روگویا نین زوانیم
 شور و شوق و ذوق زنگانیم سنن
 یا حباب نه روی گیمیزگرد او ه
 دل چی طافه ی آو بیسی قرار و مین
 چی وی نه روی آولرزان کار و مین
 چی صید زخسی ژ گیل بریامه
 شل و پهل کفته ی آهوانت بام
 بزم بی همال روژ شکار ت بام
 چخماخ نویر طسی کریم پهن بی
 الامان دردم نا دیگار یکن
 مینای شکستم نمیمو پپوست
 چی سره ی آسیا و دوما دولیمه
 دل ها و خطری چی لانه ی بلبل
 ملان کوان ملول ژ حالیم
 شوگارم شومه - نازارم مردن
 به آخر صلات روژ نهایتیمه
 وائی کو می کفته ی دیاریمه و ه
 پتر پوت اژد و رکولا وان مننه
 دلیم خاپیره - شادیم رم ککردن
 مدام پشیموم - دایم حالیم
 چی میچون بنم سر نه ویرانسی
 و ناخن سینم چی پیمتون کم

۲۳- شرط اندام پلاس نشان کم	شوتا صوق قوی بایسه قشان کم
۳۴- تا روز مردن سیاه برکم بو	ای برکه کفن روزم برکم بو
۳۵- او روزه موران سرکن و کمانیم	نمینی زکوشت غیر لسه سخانیم
۳۶- شوگارتا و روزه کارم زاری بو	شعارم افغان و بیق راری بو
۳۷- بنورن خلقان رخسارم زردن	تا یا چان غلام احمدش مردن
۳۸-)	((

x

۲۸- چاوم کفتا اونزد میکه هر جاران	زید هر او زنده - لیئنین یاران
۳۹- دنگ دوس نیه - مرغ دل مردن	زنکانیم بین و بار کمردن
۴۰- بیلا بیلم هر وای درد و و	وای درد کیران و رک کرده و و
۴۱- بیلا بیلم - راضیم و مردن	مردن بهتره و زرخا و حور دن
۴۲- عز رایل و یا و اش گیانیم شیرینه	و جیکه ی مچم کس کرمو پینه
۴۳- سراس تاریخه - گذرگاش تنگه	نه یار - نه دیار - نه شنسی دنگه

ترجمه :

- ۱- در باوه یال دیدم - در آن روز و او ایلائی عظیم در آن کوهسار برپا بود -
- ۲- هواشرا پریشان و حالاتشرا دگرگون و غرق در کسوت سیاه ۳- ستیخ کوه را مه گرفته
- رکبار بیداد میکند - قامت درختان همچون چوگان خم شده ۴- برکی تیره گون همه را
- پوشانده بود مانند پرهای زاغ ۵- کپو (کپو بیروزن سبومرضی است خوش آهنگ و وحشی
- کوچکتر از قهری) مکدر و بلبل خاموشی گزیده و کپو پاشیونی گرم چنانکه گفتی مرده ای بر
- روی تابوت دارد ۶- من و باوه یال عهد کرده و بر آن شدیم که تا پایان حیات من فضاک
- باشم و او گریان ۷- فرزندم - آقاری از آلات شکار ت رامیبینم که از آن روز کاران خوش
- برجای مانده است - این مکانی است که آهوان را (رم) میدادی و راهرا پراتها میبستی
- ۸- چه شده که چون گذشته ها پیدایت نیست - مگر مزارت را سنگ چین کرده اند ؟ ۹-
- یکی از (کل) ها بمن تسلیمت میداد - تسلیمت مرگ احمدخان در بهار زندگی - این تسلیمت
- نوهی شماتت بود - مگر نه اینکه کلها و آهوان ازین پس آسوده و ایمن خواهند بود ؟
- ۱۰- فرزندم - بدون وجودت من ماهی افتاده ی در خاک را میبامم - لباسم از پلاس و
- پیراهنی چاک خورده بر تن دارم ۱۱- پسر م - از دوریت جانم افسرده است و زبانم جز
- به مویه گری باز نمیشود ۱۲- مراض مرکت پرها پرها قهچیی کرده - شور و ذوق و شوق

زندگی را از من سلب کرده است ۱۳ - ناله های شبانه ام با طافه‌ی آبشارها شریک و خوابم مانند حبابی است که در سطح آبها پدید می آید سریع وزودگذر ۱۴ - روز و شبم در تاریکی میگذرد ودلی چون صدای سیلابهاخروشان وبی قراردارم ۱۵ - صیدی را میمانم که هدف تیرصیاد قرار گرفته باشد و چون تل بیدی بر سطح آبهای رونده لرزان وبی ثبات هستم ۱۶ - پیراهنم چاک خورده - یقه آن پاره صیدی زخمدارم که از گله اش جدا شده باشد ۱۷ - پدرفدای هیاهوی شکارچیانت - شکارهای زخمدارت ۱۸ - پدرفدای تنگه مکنزی آتشیارتو بزمهای شادی برانگیزت ۱۹ - تنگت ساخت استاد حسن وچضاح آن کار نورطی بود که مورد تائید استاد کریم بود ۲۰ - هان ای دوستان زخم دلم کاری است - فریاد که کسی واقف بر سنگینی دردم نبیاشد ۲۱ - با این جراحات دیگر کاری نمیتوانم کرد ومینای شکسته ام بست بردار نیست ۲۲ - شبها در پریشانی وروزها در اندوهی مرگبار بسر میبرم - آسیابی را مانم که بار آخررا آرد میکند وسپس از کار می افتد ۲۰ نیش اندوه قلب لرزانمراخسته ومانند نهش افمی بدنم تاول زده است ۲۳ - هرچند دل مرا تسلیت میگویم دل مثل لانه هزاردستان سمست وبی بنیاد گردیده وبه نسیمی بند است ۲۴ - عاجز تر از مرغان شکسته بالم وپرنندگان دشت ودمن وکوهستانها بحالم زاری میکنند ودراین اندوه عظیم شرکت دارند ۲۵ - فلک با اشاره ای سرنگونم ساخته روزگرم شوم است برای اینکه فرزند ناز پروردم را از دست داده ام ۲۶ - خوراک از خون چکر ولباسم از تار وپود اندوه بافته شده - این دم انحرافات وواپسین روزهای کج بیماری من خواهد بود ۲۷ - بیایید وبراین حالت زارگریه کنید - برای کسی که از زندگی محضت بارم کوفته شده ۲۸ - من بطی را میمانم که شاهین قضا سرازتش کنده وپرهایشرا در کنار ابگیرها بدست باد سپرده باشد وباد هریک از آن پرهارادر فضا پراکنده بلاهت سازد ۲۹ - رنج درونم کوههارا تارک ساخته - دل خوش وشادی از کانون هستم فرار کرده ۳۰ - شکسته بالی درد آلودم - مدام پریشان - همیشه حال بحال - ۳۱ - شرط کرده ام که همه‌ی عمر جامه‌ی سیاه پوشم ومجنون آسا سردر کوهساران گذارم ۳۲ - شرط کرده ام که تا پایان حیات خوراکم از لخته های خون باشد - ناخضرا تیشه وسینه راجای بیستون قرار دهم - شرط کرده ام که شبها تا سحرگاهان مانند مرغ حق بنالم وقوقوکنم - ۳۳ - شرط کرده ام که این برگ تیره را تا روزستاخیز حفظ کنم - تا روزیکه جسمم در لای - کفن مستور گردد ۳۴ - شرط کرده ام که با کفن سیاه هم زهر خاک بروم وبابرگ تیره واردگور شوم ۳۵ - روزیکه موران هجوم بیاورند وجزمشتی استخوان از من باقی نماند

۲۶۰ - شبها تا روز کارم زاری باشد. و شعارم فغان و بی قراری ۲۷ - تا مردم با دیدن رخسار زردم متوجه شوند که فلام (احمد) را از دست داده است ۲۸ - فرزندم - چشمم به جایگاههای گذشته با آن خرمی و سرسبزی که داشت افتاد که در آنجا چادر میزدیم و چه خوش بودیم - خاک همان خاک و لی جای دوستان خالی است ۲۹ - صدای یاران بگوش نمیرسد مرغ دل مرده و زندگی و پال کردن شده ۴۰ - بگذارید با همین درد قالب تهی کنم حردی که عاقبت بدنهای ندارد ۴۱ - بگذارید بمریم - باین کار رضایت دارم زیرا مردن صد یار - خوشتر از خون دل خوردن است ۴۲ - همان ای مژا نهل آهسته صل کن که جان بسی شیرین است - بجائی میرویم که کس را با کسی کار نیست ۴۳ - سرائی است تارک و گذرگاهی تشنگ نه یار - نه دیار و نه نسیمی میوزد که زمزمه ای دوستان را بگوش برساند ۴۰ -

از همین شاعر = غزل - غزل :

- | | |
|---------------------------------------|-----------------------------------|
| ۱ - زلیخام زچین - زلیخام زچین | چین زلف سنن و خیاطهای چین |
| ۲ - و طواس طغرای الوانی مشکین | عطریات و عطیر - ریح و ریاحین |
| ۳ - و غواص قوسین غزاجو - پر کین | عین و فزالان و حشوی بعید بین |
| ۴ - عشق و کموثر - قبطه و پوچین | چالاک و باز - خلعت و شاهین |
| ۵ - گوناش و گلنار - لو و لعل کسان | فم و پنا بیح سر چشمای حیوان |
| ۶ - دنان چی صدف یا الوالو مرجان | زنج و لیمو - زنج و زر قنجان |
| ۷ - گردن و مینای بزم آرای کسان | بهران و گردن بلورین حیوان |
| ۸ - سینش و صدف یا و تخته های حاج | خالان مودن و ماچین خراج |
| ۹ - یان و تمویرات شاهپور نساج | یان دانه ای الماس نصب جیقه ای تاج |
| ۱۰ - معان و زمان یا لیموی نورو س | یا و شامان نو خیمز یا نیمرس |
| ۱۱ - کمرچی جیران جولانسی ماوا | شفین شحشه زردی خورا و ا |
| ۱۲ - قیام و سولان - قامت و پری | شعاع و خورشید - شوق و مشتری |
| ۱۳ - وفا و شیرین - طاقت و لیلی | نیم نگاه مکرر هم و بیهملی |
| ۱۴ - هم لیل - هم شیرین - هم گل اندامن | |

پوسه ی نمایان دیسده ی فلامن

ترجمه

زلیخای ازچین - انبوه گیسوانش نرمی و لطافت را از ابریشم خام ۲ - طغرای الوان مشکین

راز طاوس - رایحه‌ی دلپذیر از ریاحین ۲ - قوی ابروان را از کمان رزمندگان کینه جو
 نرکس چشمان راز غزال دورنگر ۴ - عشق هیزی را از کبوتر - شنا و غوطه خوردن را از
 اردک - جلدی و چالاک‌ی را از شهباز - حمله و یورش را از عقاب ۵ - گونه‌ها بزبانی گل
 لیان چون لعل - دهان چشمه‌ی نوشین آب حیات ۶ - گردن مینای بلورین بزم کبان و بسر
 گردان موهانی پیمان مجعد که مانند افعی تاب میخورند ۸ - صدرسینه از صفحه‌ی عاج -
 خالهائی که از کشور چین و ماچین خراج میگیرند - صورت نقش شاهپور نقشگر - بر تارک درخشا
 یک قطعه درشت الماس که بر جقه‌ی ای نصب گردیده چشمه‌ها را خیره میسازد - پستانهایش چون
 لعل رمانی با دو لیموی نورس یا دو دستبوی نو بر با نکهتی دل انگیز - کمر همچون غزالان
 در حال رمیدن و تاخت در بیابانها - لبها بزرگ شفق انگاه که روز از شب جدا میگردد پابندی
 سرو - اندامی پرپوش - شعاع جبینش خورشید نهمروز - درخششی پر روشنی و زیبایی ستاره‌ی
 مشتری - به وفاداری شیرین و شکیبائی لیلی - نیم‌نگاهی از روی بی میلی بر من افکند -
 او هم زنی به تمام معنی - هم شهدی پر حلاوت و نیز پیزی چون گل - همه‌ی اینها موجب وسوسه
 و پریشانی خاطر نظاره‌گری مانند (غلام) گردیده است -

x

تذکر =

همانطوریکه قبلاً نوشتیم بیت و چهاربند سروده‌های غلامرضای ارکوازی را ان شالله در
 جلد دوم این آثار بچاپ خواهیم رساند -

میرزا حسین بنان

شاد روان میرزا حسین بنان فرزند حیدر طی - نوه‌ی موضعی و نبیره‌ی میرزا احمد از تیره طایفه
 سیاهپوشهای الشتر میباشد و اصل این طایفه از دزفول میباشد .
 میرزا حسین از صاحبان قریحه بوده و اشعارش بیشتر در زبان فارسی است و چند قطعه‌ی کوتاه
 نیز با گویش لکی آزوی بجای مانده است - میرزا حسین قطعاً آثار بیشتری داشته ولی مانند انستیم
 پیش از این موفقیت داشته باشیم که ملاحظه می‌شود و همین مقدار را هم بر اثر توجه فراوان اهل محل
 مخصوصاً آقایان چنگیزی و تاحدی مرحوم می‌شردست آمد و تعدادی هم از سینه و مغز دستداران
 ادب لرستان بیرون کشیدیم - شاعر گرامی ما در تاریخ ۱۳۰۹ شمسی از دنیا رخت بر بسته و در
 فوت شصت و هشت سال داشته است - لقب او (بنان العمالک و در شعر مدتی (خادم) و بعد

رضوان بوده است - در این مورد خود او چنین میگوید :

در صورتیکه طاقت الامر ها لکم	کی دلخوشم از اینکه بنان المعالکم
مالک خدا و مملکت کاف و نون ازو	من خود اسیر پنجه تقدیر مالکم
پر لطف او توکل و پرفضیل او امید	درباره دوست از سر اخلاص سالکم
رضوانم و رضا به تولا ی سر تفسی	محتاج لطف او نه بهر غیر و ذالکم

مرحوم بنان نسبت به مرحوم نظر طریخان ارادت میورزیده و در آثار خود تنها از او ستایش کرده بهار به ذیل میروط به وقتی است که نظر طریخان از طرف مظفرالدین شاه لقب فتح لشکری را دارا بوده و این لقب بعد از او عرضه شده از جمله فتح السلطان - سردار نصرت - سردار اکرم - امیر نظام و در پایان لقب (امیر اشرف) را میتوان نام برد .

بهار به

صبح شد و بلند شد بیدق شمس خاوری	نقطه دهر سر سر شد ز شعا ضی انوری
زنگی لعل شد نهان - رومی روز شد عیان	بدرضیر آسمان - گشت به چهره اصفری
شاه بهار زد قدم - ذی پشتافت تا قدم	یخ شده جله منهدم از دم باد صرصری
زاغ سوی جبال شد - باغ ز گل لئال شد	راغ جنان مثال شد - زرد و بنفش و اصفری
گل ز پی نمود تن - چاک نموده بهر هن	بلبل عاشق محن - محو جمال دلبری
نصب ریح و عزل دی - وصل چهیب و شرب می	و ه چه خوشست بانگه نی درین گلین طری
خیز تو ساقی از شمعف - گیر صراحیبت به کف	ریز که هر شد تلف - ده که شوم ز خود پری
مست شراب کن مرا - تا بدرانم از بهرا	پردهی شرم یک سرا - مدح کنم مگری
چون ز خودی پرستیم - باز رهان ز هستیم	دردم رقص و مستیم - ورد کنم مقبری
حید خدای ذوالمنی - آنکه ازوست اینسی	کرده ز قطره ی منی - قصوره ی مصوری
بعد که جان دهد و را - تاب و توان دهد و را	بخت جوان دهد و را حشمت و جاه و سروری
نیست ترا اگر حقین - مید همت نشان بیبین	تا بمن آری آفرین - چونکه به دیده پنگری
خان نظر طی که چون - بخت و راست رهنمون	هین لقبش ز شه بیرون - آمده فتح لشکری
رستم روزگار ما - ضیغم نامدار ما	حیف که شهر یار ما - زونشده است مخبری
تا بنوازدش همی - سر بفرازدش همی	و ابگذار دش همی - نظم مهام کشوری
اسم امیری و لقب - حلم و حمیت و حسب	نصرت و نصفت و نسب - جمله ورا میسری

صدق شعاری حیل - قدرشناس بی بدل
 پای چو در رکاب زد - سوی عد و شتاب زد
 دست چو بر تنگ شد جانب جیش چنگ شد
 قول بهر که داده او - مهر بر آن نهاد ه ا و
 عرت کم و را یکی - گر بهذ یبرد اند کسی
 یاد ز ما سبق کند - فکر رضای حق کند
 زانکه جهان بکس و فاهیچ نکرده جز جفایا
 تیرنهد چو در کمان - سینه ی ما کند نشان
 نیکی نام دنیوی - به ز سریر حسروی
 میکت مدایحی - خاتمه اش نصایحی
 خادم اگر تراخرد - هست بر او مبر حسد

هنکامی که لقب مرحوم نظرعلیخان هنوز (فتح لشکر) بوده باد ختر مرحوم میرزا سید رضامیر
 آقای خواهرزاده ی مرحومان آقاریعاجد آقایان شجاعی و میرزارحیمخان معین السلطنه بزرگ
 خاندان (معینی ها) ازدواج کرد و بهمین مناسبت مرحوم بنان د و قطعه ذیل را برشته منظم
 کشیدند =

ششم رجب

منت خدای را که درین ششم رجب
 آقای ما که خود نقیض فتح لشکر است
 تجدید این جنیبت و تشریف این عروس
 گوئی که زال بود و یگانه چورونهاد
 یارب و راتودر کتف خود نگاهدار
 تا همر با سلامت نفس بسر بریم
 اعداش جمله خوار و پراکنده در ديار

مفتوح گشت بر رخ ماها در طرب
 از هرچه برتجلش افزوده در خور است
 ترتیب این اساس - زفاف و کنار و پیوس
 از فیتس دیدن رخ سودابه گشت شاد
 از کید بدنهاد و زاقات ر و زگار
 عشرت کنیم و برغم ایام ننگیم
 او خود قرین شوکت و اقبال و اقتدار

سنت رسول

افتاده يك نظر ز علی شاه دین پناه
 آورده بهر پیروی سنت رسول
 کاقبال آمده به درش بهر خاکبوس
 در عقد خویش دختری از انفس نفوس

زهره بنزد مشتری و ماه نبرد مهر
 هکاسد هر بین چه خوش انداخت این عکوس
 از ما دعا و از کرم کردگار فیض
 بروی مبارک آمده این جیش و این عروس
 چون فتح لشکراست و بالشکری که هست
 نصرت صوت سنجش و فتح است بانگ کوس
 در آن هنگام که لقب نظر طیخان سردار اکرم بوده بنان چنین گفته است :

رخش رفعت

چو از اقبال ذات بی زوال حضرت داوود
 بشد سردار اکرم را مقام از دیگران برتر
 بزین رخس رفعت همچنان چون رستم دستان
 بگاه رزم و هیجا همچین چون طوس بن نوذر
 چو در نرادی دوران بد و افتاد در عدوان
 برای اود و شش آمد و افتاد در ششدر

عالی درجا^ت

در سال ۱۲۹۵ موقعی که قوام الدوله والی لرستان در الشتر مهمان خوانین الشتری بوده در محفلی که چند تن از گویندگان لراز جمله میرزا حسین بنان حضور داشته اند قوام الدوله قطعه شعری از ناصرالدین شاه قاجاریدین مضمون میخواند :

اسکندر و من ای شه محمود صفات
 بر درگه تو صرف نمودیم اوقات
 با همت من کجا رسد همت او
 من خاک در تو جستم - او آب حیات
 و از شاعران حاضر در مجلس میخواهد طبع آزمائی کرده و پایین مضمون شعری بسرایند - این خواهش قوام بر آورده شده حضار هر یک قطعه ای میسازند لکن بین همه شعر بنان جلب توجه میکند و برنده ی مسابقه میشود - شعر این است :

همت شاه

ای گشته شهید شاه عالی درجات
 بادا توفیقت از ولسی الحسنات
 اسکندر اگر چه آمدش خضر دلیل
 هم آب حیات را نجست از ظلمات
 همت ز تو بد که با تولای طلسمی
 بردی دو جهان چه در حیات و چه ممت

دنیا را جز این شعاری نیست

آنجا که عرصه حیات بر شاعر تنگ و لقب حساس او دستخوش تلخیهای ناگوار زندگی میگردد ناچار دست به نکوهش روزگار میزند و تلخ کامیها را بصورت شعر بر صحیفه ی ایام مینگارد :

مربوط نیست

شد بهار اما صفای آن بهامری وطنیست
 زانکه دور گردش کردان بهامری وطنیست

ماکه همچون جغد در ویرانه منزل کرده ایم
مانمیو شیم برتن جزلیاسی چسبون پلاس
هرکسی در کلبه خود عهد نور و زش بود
نویهارو سیزه زارو جو بیار و مرغزار
مرغها بالحنهای مختلف در غلغلند
ذوق بلبل از تماشای گل خندان بسود
ماهریشانیم و حیرانیم و با محنت قسیرین
دی یکی گفتا که ایران رنگ آبادی گرفت
رفت هیلت از میان مرکز خراب اندر خراب
تعزیت باید بما گویندنی تبریک عهد
حالا عهد است عهد پگرانست ای عزیز
گفتم ایدل هست ممکن گردش و تبریک عهد
مزلتی بگزین و شو از جمله مستغفرین

در کشوری که معدودی سردمداران خود خواه از خدا بی خبر همه میزایای زندگی بخشود
اختصاص میدهند شاعر حق دارد بگوید که آبادانی چنین کشوری و چنان دستگامی بتوده ها
درمانده و پیریشان روزگار مربوط نیست - قصیده ای که ذیلا ملاحظه میکنید نیز از همین قلب
آزده و خاطر پیریشان سر چشمه گرفته است آری : دنیا چشم تکدلان چشم سوزن است

بی و فائیهای روزگار

ایدل بیا دمی به تماشای روزگار
بشکر چه فتنه ها که بر انکبخت این جهان
روزی شود عروس بزیبای رنگ و پوس
ناکه شود عجزه افسونگری ز نو
اول شود رفیق - در آخر کند غریق
وقتی چنان معبود بنمورد داده بود
پازش با محق بیکی بق تباه کرد
از عسمت و جلال سلیمان اگر خبر

عبرت بگیر ازین فلک پسر کجمدار
باما چه نمان چه جفاها بسرد بکار
در پرده ای حجاب نشیند بعد و قار
در عین وصل شهید دهد زهر نابکار
روزی کند عزیز - بروزی ذلیل و خوار
کافکند او خلیل خدا را به قسرنار
درد و زخ او فتاد بجان و تنش شسرا
داری دگر چرا بجهان داری اعتبار

روزی بدیش باد صبا حامل البساط
 جمشید جم که شاه اقالیم سبعمه بود
 چرخ از ازل رهش سوی کبر و منم نمو
 ضحاک ظلمجو که امیری بد از عرب
 بعد از هزار سال یکی روز کم که بود
 هم عاقبت بکوفت سرش را بیک عسود
 کاوس کز ثری به ثریا همی شتافت
 گردون ز فوق پنجه فرو هشت ناگهان
 کیخسروی که از پی خونخواهی پدر
 برداشت تارک از سرافراسیاب ترک
 رستم که روز جنگ نرستی کس ز جنگ
 خفتان ز چرم ببر و بزیر اندرش هژیر
 میگفت اگر فلک بمن آویزد از ستیز
 دیدی چگونه زال زمان در چپش فکند
 اسفند یارشیرشکاری که خود بدی
 تعلیم تیر گز فلک از پور زال کرد
 اسکندری که اخذ خراج از شهان نمو
 میکرد جهد در طلب آب زندگی
 ناگه گرفت و در قفس دخمه اش نهاد
 کسری برفت - هرمز و پیر و یزد در رسید
 بود افسرش زیرجد و پهروزه اش سریر
 هم چرخ بین چسان زره کید و مکروکین
 بنگر بروز گار سلاطین سالفین
 کانه‌ها چه کرده اند چه بودند چون شدند
 در صورتیکه جای دگر میکتی سفر

ناگه به باد نیستی افتاده شد ز کار
 اعظم خدیو روی زمین بسد به اقتدار
 کرد انگهی به اری جباریش د و پمار
 او را بجای جم بجهان کرد تاجدار
 سلطان کینه جوی جفاکیش بسد شعار
 محبوبس و مستمند فکندش میان غار
 شاید براین سپهر بلندش فکندگذار
 زد بر سرش به اره بخاکش فکندزار
 تا دست زد به قبضه‌ی شمشیر آبدار
 بنمود برشهان جهان جمله افتخار
 ماه زمان نژاد و نژاید چو اوسوار
 وان حلقه‌ی کند عد و بند تا بدار
 او را ادب کم بهمین گرز گاو سار
 و از کید چرخ زال بنالمید زار زار
 روئین تن و دلیر و خردمند و کامکار
 چشمش چنان بد و خت به پیکان آبدار
 بودی جهان محاصر و شمشیرا و حصار
 غافل بدی ز حیل‌های صیاد روزگار
 بنمود تا ابد سر آن دخمه استوار
 باکس چو او نشد فلک پرستیز یار
 زیبا قبای قامتش از لعنل شاهوار
 قتل پدر بدست پسر کرد واگذار
 از جاه و از عظمت یکیک بیباید آزار
 کهرم تو خو پشرا هم از ایشان شمار د
 پس زاد آن مقر اقامت نگاهدار

کیستی؟

چندان بعال و جاه مقید ز چپستی

ایدل چه کاره ای و کجائی و کیستی

چه میکی ؟

ایدل درین سراجی تاری چه میکی
 در مزرعی که نیست میسر بکام دل
 آنجا که بلبلان خوش الحان باغ نظم
 و آنجا که بلبلان اختران سپهر سخنوری
 با این جواهر سخن و رشحه‌ی قلم

تشویق نیست - سرزنش و بخل و کینه هست

گر بهره ای ز صبر ننداری چه میینی

تا بر رقیب مایه‌ی تکذیب غالب است
 محشوق را چو با تو سر التفات نیست
 آنجا که بر نسیم صبا بسته است راه
 فصل خزان بساحت لعلزار و طرف باغ
 یاران بنزدار مهیای تسخیرند
 کالای نام نیک بحسن عمل خیرند
 با شهپر خیال و بمنقار آرزوی
 فردا که هر کسی ثمر شسته بسدرود
 کارت چو از قناعت و امان در گذشت
 دادند مزد پاکسی سی سال خدمت
 بهر دو نان ز سفره‌ی دو نان سفله طبع
 و ای بنده‌ی خدا بر ابناء روزگار
 ای جان کج سلیقه بدرگاه هر سفیه
 با این روال ساده نباشد مجال زیست
 بر سنگدل اثر نکند اه مسمتند
 بوی وفا نمیشنوم از بزراداران
 (امرایا) بجز نسیب و علم و فضل و جود
 اتی که باشد از الف و مسد و نون جدا

در کار شعر پای فشاری چه میکی
 بهر وصال روز شعاری چه میینی
 نظاره بر نگار عماری چه میکی
 محروم از نسیم بهاری چه میکی
 کلکشت با الاغ سوار ی چه میکی
 زین نقد خوش عیار چه داری - چه میکی
 آهنگ نقش باز شکساری چه میکی
 در پیشگاه حضرت باری چه میکی
 با این حقوق و عائله واری چه میکی
 باری شکایت از غم واری چه میکی
 ای آزمند تعزیه داری چه میکی
 پیرانه سر تحمل خواری چه میکی
 کمزرد می است یکسره غاری چه میکی
 دور از فریب و مغلطه کاری چه میکی
 دانی چو نیست عاطفه زاری چه میکی
 آنجا که نیست عرق براری چه میکی
 آتیت لازم است - نداری چه میکی
 بین (لنا) تو نقطه گذاری چه میینی ؟

سفك دما* و خسر و زنا را کسی شعار
 در ارتکاب فعل مانهسی جریستی
 چون رو بهی به حیلہ و درنده همچو کرک هیپات این نه قاعده‌ی آدمیستی
 این جسمها که طعمه‌ی مورند در قبور
 دیگر چرا شعار تو تن پر و ریستی
 امروز تکیه کرده تو بر متکمای ناز فردا به خشت و خاک لحد متکیستی
 بر خود مبال چونکه جهان پایدار نیست
 ای آنکه کج نهاده کلاه کئیستی
 روکن بان شہی که کمین عیب در دهنش بی اعتنا به افسر شاهنشہیستی

x

خبری نیست

این ترجیح‌بنسند از آثار قابل توجه ادب لرستان تشخیص داده شده است
 و در آن سخن از وضع ادارات رفته - در مورد لانتخابات نکات جالبی
 دارد - مخصوصاً این مصراع (در علم و عمل ثانی آقای مدرس) می‌رساند
 که مردم در همه‌ی اوقات مراقب اوضاع هستند و بخوبی نیکو
 از بد تشخیص می‌دهند و افراد خدمتگزار را می‌شناسند :

اثری نیست

هستم متحیر - متفکر - متعجب
 گوئی که بزندان عذاب متعذب
 چون سیر کم بر همه بانقد مطالب
 نسق است و فجور است و فساد است

و تقلب

از درد خیر هست و ز درمان خبری نیست
 از کفر اثر هست و ز ایمان اثری نیست

مغازی ابلهس بهیجرا شده دایر در بادیه و قریه و امصار عشایر
کسترده متاعش ز صغائر - ز کبائر دائر تر از آنهاست مغازات د و امر

از درد خیرهست و ز درمان خیری نیست

و از کفر اثرهست و ز ایمان اثری نیست

در عدلیه و مالیه صوم اکلکوه در جمع د و اثر همه خمر است حلوه
پل اغلب سادات و مشایخ اضلکوه حق مانده چو طائل شده باطل فعلوه

از درد خیرهست و ز درمان خیری نیست

و از کفر اثرهست و ز ایمان اثری نیست

بر مالیه حالیه یک لحظه نگاهسی بنما و بکش از دل محنت زده آهی
دولت شدن آگاه ندانم ز چه راهی ای وای بر ایران و چنین روز تباهی

از درد خیرهست و ز درمان خیری نیست

و از کفر اثرهست و ز ایمان اثری نیست

اول که بود رأس و رئیس همه پیشکار ثانی است معاون که بود بر همه مختار
ثالث سر تحصیل کند سیر جو سیار رابع چو مفتش که بود واقف اسرار

از درد خیرهست و ز درمان خیری نیست

و از کفر اثرهست و ز ایمان اثری نیست

خواهند حقوقی و نویسند خطابیسی دزدند و جوهری و بسازند جوابسی
دارند کتابی بی تفریح حسابسی کس نیست پسر چه حسابسی - چه کتابی ؟

از درد خیرهست و ز درمان خیری نیست

و از کفر اثرهست و ز ایمان اثری نیست

هر مالک آباد که اورشوه همیداد گویند که مخروبه شد راز قلم اقتاد
مخروبه‌ی بی رشوه نویسند به آباد بیچاره نداند بنماید به که فریاد

از درد خیرهست و ز درمان خیری نیست

و از کفر اثرهست و ز ایمان اثری نیست

گویند به ملاک و رطایای فلان شهر شد شهر شما مسکن ما تا ابد الدهی
بدهید بما پول بسری - نشود جهر بسیارده - کریده‌ی کم ز تو در قهر

از درد خیرهست و ز درمان خیری نیست

پردند به سری و نشد کشف همین راز طولی نکشد هم عوْثیشان برسند باز
آن فرقه ثانی به نخستین کسد آغاز گویند بهرکس که بیا رشوه بپسرد از
از درد خبرهست و ز درمان خبری نیست

و از کفر اثرهست و ز ایمان اثری نیست

القعه پیاپی عوضی را عوض آید رفتار مرضی باز بجایش مرض آید
کرآن عوضی را ندهی در غرنی آید رفع غرض جمله بدادن فرض آید
از درد خبرهست و ز درمان خبری نیست

و از کفر اثرهست و ز ایمان اثری نیست

در عدلیه یک دسته ز قطع طریق است فعل همه سو زنده تر از نار حریق است
هر محکمه پندار که یک بحر صیق است بس عارض و محروض در آن بحر غریقت است
از درد خبرهست و ز درمان خبری نیست

و از کفر اثرهست و ز ایمان اثری نیست

دلیه مانند نهنگ است هر مدعی العامه چو درنده پلنگه است
رشوه روی بانو بجنگست بگریز ازین ورطه که نی جای درنگست
از درد خبرهست و ز درمان خبری نیست

و از کفر اثرهست و ز ایمان اثری نیست

حس بیکی دزد ز بهر چه شروری گفتا مکم مو عظه گر ز اهل شعوری
امروز شعار همه این شد نه تو کوری بنگرد و اثر مکر از مسئله دوری
از درد خبرهست و ز درمان خبری نیست

و از کفر اثرهست و ز ایمان اثری نیست

ای هیئت دولت بگشائید بصر را بینید و بفهمید کون اصل خط را
گر کرم دوا اثر بخورد بیخ شجر را از باغ رعیت نتوان یافت ثمرا
از درد خبرهست و ز درمان خبری نیست

و از کفر اثرهست و ز ایمان اثری نیست

شرط است وکیل عالم و محبوب و مقدس تاسیس اساسیهی اسلام و موسس
در علم و عمل ثانی آقای مُکدّرس شی بلهوسی طالب مرد ارچو لُرکس

از درد خبرهست و ز درمان خبری نیست
و از کفر اثرهست و ز ایمان اثری نیست

نی رشوه خور شارب خمری بو کسالت شایسته کجاگر که امین - دزد کسالت
تشکیل شود مجلسی از اهل جهالت^{لیت} - افتم از آن اهل جهالت به ضلالت
از درد خبر هست و ز درمان خبری نیست
و از کفر اثر هست و ز ایمان اثر نیست
گفتند به ختم رسل آن شافع محشر ایما چه زمان قائم آت شود اظهر
فرمود یکی هم ز علامات مقدر هنگام دو موتی که بود ابیض و احمر
از درد خبر هست و ز درمان خبری نیست
و از کفر اثر هست و ز ایمان اثری نیست
راضی چونه ای ز اهل زمین وضع همین^{ست} ماقاطبه چون طالب نفسم چنین است
ذو فضل علی الناس دم یازسین است هنگام ظهور ولد حیل متهم است
از درد خبر هست و ز درمان خبری نیست
و از کفر اثر هست و ز ایمان اثری نیست
چون معده پر از اکل غذای حرام است حبس است دعا طایر افتاده بدان است
چند هست که ایام نه برفوق مرام است رب اغفر و ورحم که بمالطف تو طام است
از درد خبر هست و ز درمان خبری نیست
و از کفر اثر هست و ز ایمان اثری نیست
رضوان بر یادین بخدا و حظ بجالی است لکن بر بیدین سخن جز هوالی است
دردیست که در مانع نه با هر حکما هست جز قائم بالحق نه علاجی نه دو الهیست
تذکر لازم

شاد روان میرزا حسین بنان شرط نمایند کسی مردم راد رها رمان انتخاب نمایند گانی نظیر
مرحوم (سید حسن مدرس) میدانند و اگر به مالاها و ارباب صالحی چند تاخته است منظورش
دستهی (ملا نماها) میباشد که کسوت روحانیت را بخاطر منافع شخصی و اهداف خصوصی
در بر میکنند و بعضیون بسیار روشن و صریح (اذافسد العالم فسد العالم) اگر این گروه از
روحانیون علم و دانشی هم داشته باشند بیشتر صدمه‌ی آنها به جامعه میرسد و به مراتب از گروه
بیسوادان خطرناکتر میشوند و این قولی است که جعلی برآیند - ایما این فرزند روحانی مرحوم
حاج شیخ فضل الله نوری نبود که درهای داریکه پدرش بدان آویزان شده بود دهلپله‌ی شادی
سر میداد و به پایکوبی میپرداخت ؟ - و الا منهای این استثنافات ما همه بدرستی میدانیم

که نهضت‌های بزرگ دینی و سیاسی و حتی (اقتصادی) و تحولات عظیم اجتماعی همواره پادشا
 قاطع و آرا، صائب روحانیت صورت گرفته و به نتیجه رسیده است .

دارالدوله

بنان در زندان نظام السلطنه مدتی گرفتاری بوده و چون مدت حبس پدرازا کشیده و در مدت گرفتاری
 از برادران کرمانشاهی محبتی ندیده و شاید هم با بیمهریهائی برخورد کرده است قصیده‌ی بلندی
 سروده که در آن شهررا چنانکه معمول آن زمان بوده و همه‌ی شهرهای ایران القاب مخصوصی
 داشته اند (دارالدوله) نام برده و در قصیده حد اکثر ملامت و ناسزارابه قلم آورده لکن مابه
 خاطر مراعات عفت قلم از درج همه‌ی این اثر خودداری میکنیم فقط قسمتهائی که چندان اهانت
 آمیز نیست بنظر خواننده کان میرسانیم و بیشتر قصد ما از درآین این (خلاصه) این است که گفته
 هایمانرا مستدک کنیم - شاعر گرامی مادر این جریان هم سلامت خود را و هم ما را و منالشی را از دست
 داده بوده است :

مال رفت و حال رفت و شد شرف - آمد خرف

خاک دارالدوله چون نزدیک خاک کریلاست	زین سبب شهرش نه دارالدوله داراللاحیا
هست اند روی د و مسجد هرد و خالی لیک حیف	کاین د و مسجد هرد و خالی از امام و مقتدا
منبر و محراب را پوشیده تار عنکبوت	بی امام و واعظ این محراب و منبرکی رواست
مردمش از مکر ظاهرمیکنند اظهــــــــــــــــار دین	لیک خیرالماکرین داند که اینهم از ریاست
وای بر حال غریبی کاندران دستش تهی است	زانکه این سجن المساکین هم جنات الاغنیاست
داد پول و خورد گول و شد ملول - آخر چه سود	چیز که با این حال هم مسئول فی دارالبقا است
گریوی بازار را بینی شوی حیران از آن	هر کسی دارد متاعی گسترده چونانکه خواست
اینهمه اشیا رنگارنگ در بازار آن	از برای مشتریها چینه ها و دامهاست
مال ایرانی و آلمانی و عثمانی و روس	میخورد این شهرناید سیر یازش اشتهاست
نی چون با این نحیفی - با چنین دست تهی	با همین روئی که سوی بارگاه کبیریاست
واقف الاسرار اند نیستم من نساهس	حقشناسم - قدر دانم خلقتم صدق و صفاست
نه شرفیابی میسر - نی عرایض را جواب	نه توجه - نه مرخص این بلای برملاست
حضرت اشرف بر حمت گرها سازد مــــــــــــــــرا	از برای بعد این التفاتش اکتفاست

مال رفت و حال رفت و شد شرف آمد خرف :

نجسی پارب که جان سالم نمودن مدفاست

حب دنیا

ای کرده شراب حب دنیا مستت هشیارنشین که چرخ سازد پست
مخرورجهان مشو که چون رنگ هفا پیش از دوسه روزی نبود دردست

امارت

رعیت را درختی دان - امارت پاسیان آن که هم اسپار میبایست - هم اشجار بنشانی
نه در کفاره ای از حرص با اقسام بی رحمی اصولش را براندازی - فروعش را بسوزانی
رستم ، اسفندیار ، سلیمان ، اسکندر
گر سلیمانی - اگر اسکندری چون اجن آید زموری کمتری
زور رستم - قدرت اسفندیار در دم مردن نمی آید بکسار

تقدیر =

ای دلا از شدت غم تا بکسی باشی خموش مات و مبهوتی چه حاصل یکرمان باز آهوش
کائن کل مقدر - روزگار انقدر گذر دیده رانادیده میبندار و برمن دارگوس

صبر لازم - شکرو اجب - طفره نیکو - غم چه سود

غم اگر کرد مسلط سازد تبتسی تا بوتوش :

پرده ای حائل بود ما بین ما و رفتگان عاقبت هم پرده بردارزشیخ آن پرده پوش
چون تودانی وضع ماضی فکر مستقبل مباس کله مرا مضحک دان - ترک بنما این خر و ش
اینهمه اعمال را نبود مالی جـــــز و پمال دل برین دنیا مننه چشمت ببوش از آرزوش
کوسلیمانی که بد محکوم او مخلوق ا ر غ جن و انس و مرغ و ماهی جمله اقسام و حوش
شد کجا جمشید جم - آن تخت و استخرش کجا نیشاره فرق او شکافت در یادش نوش
هنز کی خسرو کجا در رزم یا افسر اسباب برد تا کتم عدم سیروس اعظم را سرش
کرد روئین تن اگر با پهلتن تکلیف شقاق داد جان خویش بانوش آذرو هم مهرش
کو همان قصر خورنق - شد کجا بهرام گوس رستم دستان کجا کو بهمن و کوداروش
نیمت از کسری خسرو از فرش و ایوانش اشـر خسرو پرویزکو - کوان کنوز و آن جیوش
کوشش شاهان هفت افلیم یکسر شده در آه آه از مردم لایعقل بیهود ه کوش
بر قیو رهاد شاهان نوبتسی کردم گذر گفتم ای شاهان کجا رفت آن فروروش
کاسه های مغز مغرور شهان از خاک پسر هم شده با خاک یکسان مغزهای پرجوش

انکه عود از بهر بود در محفلش میشد بخور
 نی سریر و نی سپاه - نی نکیں و نی کلاه
 نی عیان میدان مشق و نی صدای طبل و کوس
 نی خزائن - نی دفائن - نی دگر آلات حرب
 ایدل غافل غم دی را مخور کس عاقلی
 هیچ دانی کیست قاصر - کیست خسران مبین
 کربرسی خانه‌ی مادر چه سالی شد خراب
 هر چه رضوان کرد تحصیل اندرین ایام عمر
 گرچه راضی نیست اما هم ز ذات ذوالمنن
 باز شاکی بود و صابر نرسد داد ارقسیدیم
 از همین شاعر :

از میرزا حسین بنان چند قطعه شعر در گویش (لکی) نیز باقی مانده است
 ولی من جز چند بیتی که در باره‌ی قتل مرحوم مهرعلیخان امیر منظم الشتری سروده و توسط
 آقای حاجی علیرضای سیاه پوش بدستم رسیده است نتوانستم تعداد بیشتری بیابم - این چند
 بیت را با ترجمه‌ی آن بنظر علاقمندان میرساند - در نحوه‌ی ثبت و ضبط آثار شعرای لرستان
 قرار بر این است که کلیه‌ی آثار لکی ولری را شماره گذاری کنیم تا خواننده در فهم مطالب دچار
 زحمت نگردد - این بیت عمل شاق و پر زحمت است ولی ما این زحمت را هم متحمل شده ایم :

یانش خا پیر بی

- | | | | |
|----------------------|--------|---------|----------------------------|
| ۱ - یانش | خا پیر | بی | بزرگ سرداری - یانش خا پیری |
| ۲ - امیری نه چنگ | کیکو | اسیر بی | وناچار تسلیم حکم تقدیر بی |
| ۳ - کی دین امیر صاحب | وقاری | | نسل بعد از نسل خدمتگزار |
| ۴ - سلیمان حشمت | اصفا | تدبیری | صاحب کوکبه - تخت و سریری |
| ۵ - ناغال اسیر | د سرکی | اوپو | سپاس طرفه توین ایلش چپاوپو |
| ۶ - گلویه خانم | زاده‌ی | خانان | بو |
| ۷ - سروآزاده‌ی | وناز | گفته‌ی | من |
| ۸ - امیرالامرا | سرکشان | رو | کسرفتار و دست ناکسانم رو |

- ۹ - هم خفتهی درخاک بی نشانم رو
 یوری اندیش بسی سامانم رو
 ۱۰ - هی یوسف جمال با کمالم رو
 هی صاحب قدرت با جلالم رو
 ۱۱ - زای خاک تیره سریا و را و دَر
 چی هَرده چاران مجلس بارا و فَر
 ۱۲ - تا پروانگان شمع جمالت
 طواف کن جمال رستم مثالیت
 ۱۳ - خانا سرور دار زای رختخواه
 بنور وای سپاه سرهنگ کیگاو
 ۱۴ - قلعت تسخیره - ایلت چهاوه
 حرمرسراکت بی تو خیرا وه
 ۱۵ - سردار سنکین بی نظیرم رو
 نه ساگی درخت زدهی تیرم رو
 ۱۶ - هم مقتول و دس ناکسانم رو
 غم آریان غم کو بستن کو کو
 ۱۷ - عسرن نه دیدم جارین چی جو
 زام ماگزدم علاج نیمو
 ۱۸ - خاص نوی شیریی وای نوجوانی
 فانی بو وای طور نای دنیای فانی

ترجمه

- ۱ - سرایش خاموش و سامانس درهم ریخت ۲ - سرداری بزرگ بدست (کیگو) اسیر گردید
 و این فرمان قضا بود که او گردن نهاد ۳ - کجاده شده که امیری صاحب نام و باوقار که از
 نسل خدمتگزاران بود ۴ - باحشمت سلیمان و تدبیر آصف و زهر و کبکیه ی تخت و سریر ۵ - نسا
 که بان اسیر مردی مانند کیگو شود و گرفتار گردد - سپاهش آواره و اهل و عشیره اش را تاراج
 کنند ۶ - خانمش (گلویه خانم) که از خانواده ای بزرگ بود اینگونه از جور فلک آواره
 و دریدر گردد ۷ - سروازادهی ناز پرورده ام رود - مرگش رنج سالیان امری اید داد ۸ - رود
 از نابودی میرمهبران و سرور سرکشان - رودم براین اسارت که توسط افراد ناکسان انجام گرفت
 ۹ - رودم برآن جسد پیلوار که اینگونه برخاک افتاد و بخون اغشته شد - ببری بیباک که
 دودمانش تباه شد ۱۰ - رودم برای کسیکه دارای مقامی ارجمند و جاه و جلالی بسزای بود ۱۱
 هان ، ای سردار سہمنات سراز خاک تیره برآر و مجلس بزم بارناه با شکوهت را همچون
 گذشته هارونی و صفا بخش ۱۲ - تا پروانگان شمع جمال بیمثالت پردرآورد و گردش کنند
 ۱۳ - آری - سراز خاک تیره بدرآر و بر سپاهیان سرهنگ کیگو بنکر ۱۴ - عله ات تسخیر و
 ایلت را تاراج کرده اند و در جریان اعدامت کالج و حرمرسرای با شکوهت بکلی ویران شده است
 ۱۵ - رودم برآن سردار سنکین و بی نظیر که او را بدار کشیدند و سپس تیریاران کردند ۱۶ -
 بدست جمعی نالاس و ناسزاوار چنین سرنوشت شوم پیدا کردی ۱۷ - غم برغم افزوده واشگ
 چون جو بیار از دیدگانم فرو میریزد و زخم ما زنده ام درمان پذیر نمیشد ۱۸ -

۱۸ - سزاوار نبود شیرمردی در صفوان جوانی بدین نهج رخت از جهان بر بندد و زندگی را
وداع گوید -

$$x \times x = x^2$$

خان العاس

دوست ادیب ما آقای صدیق صفی زاده پوره که ای به نقل از (کاکاردانی راجع به خان العاس لرستانی
چنین نوشته است .

وی فرزند محمد بیگ لرستانی و ولادت او ظاهرادرسال ۱۰۷۲ هجری در لرستان اتفاق افتاده .
در کودکی نزد پدرش به فرا گرفتن علوم متداول آن زمان پرداخته و ظاهراً خرّقی ارشاد رانیز از
او گرفته است - در جوانی بمطالعه دواوین شعرای کرد و (یارسان) سرگرم شده و در همین
اوان اشعار دل نشین و زیبایی بزبان مادری سروده و مورد توجه طمّای آن دوره قرار گرفته است
در سال ۱۱۲۴ کتابی بنام (کلام خان العاس) که شامل پیشگویی بود به رشته نظم در آورد
که مورد توجه عموم اهل حق قرار گرفت - در سال ۱۱۲۸ بدرود حیات گفت - مدت صر خان
العاس ۶۶ سال و در لرستان وفات یافته است (

تذکر :

از خان العاس اشعاری در پیشکویی اوضاع جهان بجای مانده و ما توانسته ایم مهمترین آنها را جمع
آوریم که ذیلاً بنظر علاّمدان میرسانیم - غضنفری =

یا وِران آشو

- | | |
|-----------------------------------|--------------------------------|
| ۱ - یا وِران آشو - یا وِران آشو | نطق از لَکِه و رِخیزو آشو |
| ۲ - یانه اخیاران کو بستَن کِو کو | هَی داد او روزه کو و مَکِو پِو |
| ۳ - حکوم شاهان ترک تتسر میو | یوم یوم زهای تر چو بتسر میو |
| ۴ - دس داران بی دس بیدسان نوپو | بلال جارمَدی واحد اِر و پِو |
| ۵ - نه مهر نه محبت دل بی ذوق میو | خوشی زمانه کِشَت چی طوق میو |
| ۶ - دوران دون و دون بر نمون میو | ده ساله صد سال رهنمون میو |
| ۷ - صبیبه بکران بی حیا مَکون | و لفظ ویشان شو هر خا مَکون |
| ۸ - حلال و هامسر سخت بیزار میو | پدر و فرزند عاصی دار میو |
| ۹ - دورد و ردِ دُرو - راسنا دیاره | راس و شی چی سنگ کهنه مزاره |

- ۱۰ - سراسر جهان فرنگه و اروس
 ۱۱ - ژاسرار حق اولیا ناسسان
 ۱۲ - هر ژهندستان تاو فرنگسی
 ۱۳ - یالدار و بالدار وری اوره و ه
 ۱۴ - غلغله رومان خاقان و قیصر
 ۱۵ - و ژیر بال هت طغیمان کی ژسر
 ۱۶ - ژشام تا حلب - ملک بخاران
 ۱۷ - ترکان ژفراز - کردان که دامان
 ۱۸ - کوان مار کهرودشتان سواران
 ۱۹ - تکت بدیم و دم نیش ما ره و ه
 ۲۰ - ماران مسلمان رای حق شناسین
 ۲۱ - و رخیز و گاله ی مهنک سواران
 ۲۲ - شرافه شمشیر بهرام سرکشان
 ۲۳ - قیژه ی ناوگان - ریزه العاسان
 ۲۴ - نعره شاه حیدر بریقه ذوالفقار
 ۲۵ - کاسه کله سرقیصر و جام بسو
 ۲۶ - اشرف تامشرف - اندر تا بنسدر
 ۲۷ - مردم بی سامان دنیا پراشو
 ۲۸ - هر جا منورم کشت هی هلا تن
 ۲۹ - بکیر بکیر - سالدات سالداته
 ۳۰ - سرزمین یکسر مکیلو ژرنسنگ
 ۳۱ - اوسا پید ابو شاد لدل سوار
 ۳۲ - مین و رکاوش منکله سومه و ه
 ۳۳ - تقاص مکرم ژمد عیسان
 ۳۴ - شادی کن شادی - عجو تماشا
 ۳۵ - خان العاس یقین بکسر و با و ر
- بلند بوهر جا صدای طول و کوس
 روشنن ولای گوهر شناسان
 آراسته میو چن توپ جنگسی
 صور اسرافیل و چوار دو ر ه و ه
 چی ملخ کیرو سرزمین یکسر
 خیزو هیاهوی نامد اران یکسر
 ژپرکته ی چین - مهنک سواران
 آریای سهن کوه - سان غلامان
 ژهر مار بهتر ژنیزه د اران
 نه ناموس و دست نیزه د ار هوه
 سواران کافسر خدا نشناسین
 هت کیرو فرنگ - ایران و توران
 قیژه ی ناوگان تیبر و ترکشان
 مشدین ساعد حیدر شناسان
 زهله در میوساتسی چن سوار
 پیاله ی فغفور مجلس عام بسو
 صف دن که حضور شای ساقسی کوشر
 مرید اوکسه آزاده د ر چسو
 صراف مزانو چوار کر شه ماتسن
 اشوی شا رانسه شا خوشی واته
 (هت) کیر ایران - توران و فرنگ
 و تاجیل و تاو بیوا آشکار
 شور رستاخیز مخیم زومه و ه
 اوسا حقیقت ظاهر بو عیسان
 فکر اخیرن - نین جای حاشا
 و هده تمامه - جهان بسو یکسر

۱ - دوستان - شمارا از بروز آشوبها خبر میدهم - گفتار پیشینیان است که آشوبها برها
 میشود ۲ - سامان نیکمردان و خیراندیشان رایاد میبرد - فریاد از آن روز که گوشه‌بادهکار
 حرف حسابی نباشد و گفتن حکم سکوت کند ۳ - فرمانفرمائی و دست‌درازی ترکان تاتار برای
 مدتی برقرار میگردد و هرروز فشار و بیدادگری از روز پیشین سبب میگیرد ۴ - دارنده ناتوان
 و گدا مستغنی میگردد - مؤذن نداد میدهد که دنیا دگرگون گردیده است ۵ - مهر
 و محبت از میان میرود - دلها عموماً از ذوق خالی میشود ۶ - دنیا رنگ عوض میکند و
 دستها رو میشود - کودک دهساله مردان صدساله را اندرز میدهد و راهنمائی مینماید ۷ -
 شرم و آزر از پیش چشم دختران کنار میرود و دختران بکر بیحیا میشوند و برای پیدا کردن شوهر
 شخصاً قدم پیش میگذارند و به گفتگو مینشینند ۸ - شوهر از زن بیزار و پدر از فرزند مشغول
 میگردد ۹ - دروغ‌پردازی میدان یافته و راستی رخ پنهان میکند - حرف راست مانند سنگ
 نوشته ای میشود که برگوهای کهنه چشم میخورند (خوانده نمیشوند) ۱۰ - سرتاسر
 جهان از فرنگستان گرفته تا خاک روسیه نعره‌ی طبل و کوس گوشه‌ها را کرمیکند ۱۱ - اولیا لله
 از اسرار پشت پرده آگاه و در چشم ارباب بصیرت و گوهر شناسان جلای کامل دارند ۱۲ - از هند
 تا اروپا چند ارباب توپهای سنگین جنگی آراسته و بمیدانها گسیل میگردد ۱۳ - اشرافی‌بایال
 و کویال در ماورای ابرها به پرواز در می‌آیند با صدائی مانند نفخ صور ۱۴ - هیاهوی
 عظیمی از ناحیه کشورهای چین و روم و اروپا پدید می‌آید و لشکریانی به کثرت مور و ملخ همه
 سرزمینها را فرا میگردد ۱۵ - این طغیان تحت رهبری شخصی بنام (هیت) از سراقسا ز
 میگردد - بانگ‌هایپوز ناحیه‌ی سرداران با آسمان میرسد و مردم اوج بیشتری میگردد ۱۶ -
 از مملکت شام تا حلب و کشور بخارا سواران تیز تک - همچنین از کشور چین وارد صحنه‌ی نبرد
 خواهند شد ۱۷ - ترکها از فراز و کردها از دامنه‌ی کوه سهند سان میبینند ۱۸ - کوهها
 از مار موج میزنند و دشتها را سواران فرا خواهند گرفت - زهر مارها از زخم ناوک نیزه داران
 گوارا تراست ۱۹ - برای حفظ ناموس خود از تجاوز نیزه داران بهتر است به مارها پناه ببرند
 ۲۰ - از پسران سواران از خدا بی‌خبر هستند که مار صدها بار بر آنها برتری و به خداشناسی
 نزدیکترند و باید گفت که مسلمانتر میباشند ۲۱ - شبهه اسپهای سپاهیان بلند و (هیت) -
 ایران - توران و فرنگ را بتصرف خود در می‌آورد ۲۲ - چکاچاک شمشیر بهرام سولتان با
 صفر ناوک ترکش داران ۲۳ - صدای نیزه داران که بازار حیدر شناسان رامیشکنند ۲۴ - نعره
 شاه حیدر و برق ذوالفقار هر دم چندین سوار را هراسان میکند

۲۵ - کاسه سر قهصر جام شراب و ساغر فغفوری در مجلس هام برگردش در می آید ۲۶ - از شرق تا غرب - پندر به پندر صفوف سپاهیان در حضور مولای منظم میشود ۲۷ - مردم بی سامان دنیا آثوب زده - انگس قرین موفقیهت است که سالم بماند ۲۸ - بهرسو میگردم پلو است و اهل بصیرت دانند که جهان در چهار گوشه به ششدر افتاده است ۲۹ - فرمان گرفتاری بسیاری از مردم صادر میگردد و سالداتها مجری این فرمان هستند ۳۰ - سطح زمین رنگ کسردان خواهد شد و (هیت) ایران و توران و فرنگستان را متصرف خواهد شد ۳۱ - نگاه شاه پر دلدل سوار و با حمله و شتاب آشکار و خود را معرفی مینماید ۳۲ - من در التزام رکابش به حرکت میبرد ازم و شوری بر می انگیزم ۳۳ - از مدعیان قصاص مینمایم و آن وقت است که حقیقت ظاهر میشود ۳۴ - شادی کنید - پشادی پردازد - منظری عجیب است - فکر پایان کارها پاشید که جای تعاشی نیست ۳۵ - (خان العاص) از روی یقین باور کن رنده تمام است و جهان بکسره خواهد شد ۰ -

از خان العاص :

- | | |
|-------------------------------------|-----------------------------------|
| ۱ - اوسا که نه لوح - نه ثریا بی | نه عرش بی - نه فرش - جهان دریا بی |
| ۲ - مولا و دری - در و توه دریا | و در براما - جهان کسرد مهیا |
| ۳ - نام ویش نیا و خاوند کار | عرش و کرسی فرش اوسا د اقرار |
| ۴ - هفتاد هزار سال تک و تنیا و فکرد | و روی دریا و ه چونان بازیش کسرد |
| ۵ - نه خاک بساط سازا جبرئیل | تا بی و هام راز خالق جلیل |
| ۶ - اول ایجاد کرد چار ملک هر چسار | آسمان و زمین ا و ساد ا قرار |
| ۷ - ز سر قدرت درست کسرد عالم | هفت طبق و پشت ماهی کسرد محکم |
| ۸ - ز سر قدرت خالق اکبر | چار جسته هر چار آورد او نظیر |
| ۹ - مدت عهدی بی و مابین و یکسرد | ذ را استعالم و خیال آورد |
| ۱۰ - فرما ملکان اخیسی جبرئیل | بچین خاک بارن ز کوه سر اند پیل |
| ۱۱ - بلکم تا بنیاد آدمی ز ا د کیکم | قلب آدمی و ای دنیا شاد کیکم |
| ۱۲ - ملکان یکیک داخل بیسن و خاک | و حکم معجزه پادشای بیسهاک |
| ۱۳ - خاک حاشا مکرد مکردا شیمون | آمانن طاقت آدمی کم نیکن |
| ۱۴ - ملکان یکیک عرس کسردن و شا | خاک ز آدمی مکسرو حاشا |
| ۱۵ - فرما عزرائیل و تاو و تا جیل | تو مامور خاک کسوی سر اند پیل |

- ۱۶- عزرائیل و قارداخل بی و خاک
 ۱۷- خاک حاشا مکرد مگریوا زار - زار
 ۱۸- عزرائیل ذره‌ی رام نور د و د
 ۱۹- قوت دا شهپر- زجا هیزا
 ۲۰- خاک آورد نیا و حضور شا
 ۲۱- شاه وات ملکان - اخی جبرئیل
 ۲۲- و چهار عنصر خمیرش ساختن
- و حکم معجز پادشای بیسان
 و او خشم و ناز بینای کردگار
 نیش سرکجش محکم و ست و گیل
 بالتردا و هم - نیش اوری هوا
 واده‌ی خدمت آوردن و جا
 اوکشت خاکه بککه و خمیر
 و شکل مولا م قالب پرداختن

ترجمه :

- ۱- در آن موقع که نه لوح و نه ثریا وجود داشت - آسمان و زمین نبود و هرچه بود دریا بود ۲- مولا برد را ایستاده بود - دری در عقب دریا - از در خارج شد و جهلن مهیا و آماده گردید ۳- نام خود را حقاوندگار گذاشت و عرش و فرس و کرسی را برقرار ساخت - ۴- هفتاد هزار سال به تنهایی زیست و بر روی دریاها به چوگان پرداخت ۵- از خاک بسا جبرئیل را ساخت تا همراز آفریدگار بزرگ باشد ۶- ابتدا چهار ملک مقرب را آفرید انگشاه آسمان و زمین را برقرار کرد ۷- جهان را با قدرت به وجود آورد - هفت طبقه را برپشت ماهی استوار ساخت ۸- از سر نیروی لایزالی چهار عنصر را بنظر آورد ۹- مدت گذشت تا ذرات جهان را به گمان آورد ۱۰- به برادر جبرئیل گفت بروید و از کوه سراندیپ خاک بیاورید ۱۱- بلکه آدم را بوجود آورده و او را به دنیا دلپسته کم ۱۲- فرشته های یکیک وارد سراندیپ شدند بحکم پادشاه بی باک ۱۳- خاک حاشا کرده و بشیون پرداخت و گفت الامان مرا تاب تحمل آدمی نیست ۱۴- فرشته ها جدا جدا مطلب را بعرض شاه رسانیدند که خاک از قبول آدمی تحاشی دارد ۱۵- فرمود:
- توای عزرائیل بسرعت حرکت کن که مامور آوردن خاک سراندیپ توهستی ۱۶- عزرائیل بسا شتاب وارد خاک سراندیپ شد - فرمان از پهروردگار بود ۱۷- خاک حاشا نمود و به زاری زار به کره آمد - در برابر بینای کردگار ۱۸- عزرائیل ذره ای تردید بخود راه نداده و چوب سرکجش را محکم در گل فروبرد ۱۹- به بالها قوت داد - شهپر باز کرد و پرواز نمود بالهارا برهم زد و در دل آسما اوج گرفت ۲۰- خاک را آورد و خدمت شاه گذارد و گفت اینک اجرای فرمان ۲۱- شاه به جبرئیل امر کرد که خاک را خمیر کند ۲۲- با چهار عنصر خمیر آدم را ریختند و شکل انرا به شکل مولا علی تشکل دادند -

خوانندگان اطلاع دارند منظور (خان العاس) داستان فرمان خدا وند به ملائک مقرب برای آوردن خاک از کوه (سراندیب) و ساختن کل (آدم ابوالبشر) میباشد که جبرئیل بر اثر توسل خاک و هجر زمین از انجام ماموریت معاف شد و کتازفت و اجرای این خدمت بر مهد ه عزرائیل محول گردید و او بدون توجه به گریه و زاری زمین دستورا اجرا و گفت انجام فرمان خدا مافوق احساسات است و امر باید اجرا گردد .

x x x

۴۰۶ شاه خُشین ۴۱۷

اثون که نامی از خان العاس بردیم پچاست از پهبشوی او (شاه خُشین) که سر حلقه‌ی پارسا داندس و پس از (سلطان سهاک) اشهر مشاهیر اهل حق میباشد و یکی از فرزندان افتخار آفرین خاک پاک لرستان میباشد ذکر بی میان آوریم - پدر این عارف بزرگوار معلوم نیست لکن بموجب نوشته (سرانجام) وی از مادری پاک نهاد بنام (جلالت خانم) زاده شده . تاریخ تولد س ۴۰۶ و فوت او نیز در سال ۴۱۷ اتفاق افتاده است - وی دوستانی نیز داشته که مشاهیر آنها رانام میبریم - این مطلب گفتنی است که (باباطاهر عریان) نسبت به شاخسین ارادت تام و تمامی داشته (در حد یک مرید نسبت به مراد) - بابا در مسافله عرفانی از محضر پادشاه درویشان بهره ها بر میرفته است - مریدان برجسته‌ی شاخسین از این قرار بوده اند :

باباطاهر عریان - بابا فقیه لرستانی

باباحسین لرستانی - کاکاردا خداداد - قاضی نبی - کزندی - خوبیار - حیدر هندو - پیر خضر - ریحان - پیر شهریار اورامی - لذا جاف - و : بابابزرگ

اثری از شاخسین =

۱ - غلامان داو - غلامان داو	پسری قبایله مکن داو داو
۲ - قبایم نیان نه ای تاش کاو	هرکس بر آورد او نه خشین ها
x	
۳ - یارسان ورا - یارسان ورا	رای حق ناسین برانسان ورا
۴ - پاکی وراسی نیکی ورا	قدم و قدم تا و منزلگا

ترجمه :

۱ - ای یارسان - راه حق راستی است - براه راست بروید تا پاکی و راستی و نیکی

- را کام بگام تا منزلگاه شعار خود سازید .
 ۳- ای فلامان - برای قباله راز مگو نچنگید - قباله را میان کوهی گذاشته ام ۴ - هرکس
 آترا پیداکرد وی پیرو شا خشین است .

بابا بزرگ لرستانی

راجع باین قلندر وارسته و دانشمند بزرگوار مهنا نوشته ادیب محترم (صفی زاده) را که در کتاب
 بسیار نفیسه (مشاهیر اهل حق) نوشته است بنظر دوستداران بابا میرسانیم :
 بابا بزرگ لرستانی از وارستگان زمان خود بوده و از اعظم و بزرگان (اهل) بشمار میرود
 بنا بر نامه‌ی (سرانجام) وی یکی از یاران مخصوص شاه خشین و از فرشتگان چهارگانه بشمار
 میرود - در خلاصه سرانجام آمده است که وی جامع کالات صوری و معنوی بوده و در طریقه
 اهل حق کوشیده و پاداه‌ی معرفت چشیده و از او ان جوانی در خدمت شاه خشین بوده بسیار
 از رهبران و مرشدان (یارسان) هرا تمجید کرده اند - از او نیز دو بهیتهائی بجا مانده
 که اینک چند دو بهیتی از او نقل میشود :

۱- هاموؤوؤد س - هاموؤوؤد س حکم خدائیت ها میوؤوؤد س
 ۲- اریابه آدم تو کوردنسی کس هئی کر یافته کوه بهوؤوؤد نفکس

۱- ای شاه خوشین - هر آرزوی داشته باشم بی شک تو آترا با نیروی معنوی خود بر آورد
 میکنی زیرا مقام والای تو بر ما همه روشن است ۲ - خلقت آدم مقدمه ای بود برای پیدایش حق
 پس با قدرت معنوی خود (یافته) کوه را به زبان بیاور .

۳- شام هویدایی - شام هویدایی پری کارسازی - شام هویدایی
 ۴- وریک خواجام کاوه پیدایی و کسز کاو سار ضحاک دیدایی
 ۳- برای کارسازی و کاربرد از مردم ایران بفرمان خداوندگارم (کاوه) پیداشد و مردم ایران را
 بهرامون خود گرد آورد ۴ - و با کسز کاو سار ضحاک ستگرا تا بود ساخت .

بهر حیدر لرستانی

و اکنون به یکن دیگر از این بزرگان به نقل از همان کتاب ارزشمند میرسانیم :
 بهر حیدر لرستانی از پیران و عظمای قرن پنجم هجری اهل حق بشمار میرود - وی معاصر
 شاه خشین لرستانی است و در خدمت او تحصیل کرده و در مرتبه‌ی پرهیزکاری و زهد و ورع -
 معاصران او را مسلم داشتند و تخم اخلاصش در مزره‌ی دل کاشتند - در نامه‌ی (سرانجام)

آمد هاست که وی همیشه در خدمت شاه خشین بوده و از او اجازه‌ی ذکر خفی گرفته و به تعقیبه و تزکیه مشغول بوده و برای ارشاد مردم به جاهای دور دست رفته و مردم را به طریقه اهل حق فرا خوانده و سرانجام در نزدیکیهای (یافته کوه) بدرود زندگی گفت در همانجا بخاک سپرد^۱ شده است - از وی دو بیتهای زیبا و دلنشین بجای مانده که اینک چند دو بیت از او نقل میشود =

- ۱ - بِیَاقَمِ دُنْیَا - بِیَاقَمِ دُنْیَا آسَمَانِ وَ زَمِیْنِ تَوَمَدَ وَضِیَا
 ۲ - شَعَامَمَ رِیَا - کَلِمَ مَوْسِیَا هَرکِسَ مَنکَرَنَ رُوشِ مِیُو سِیَا
- ۱ - ای آرام بخش جهان - تو با آسمان و زمین فروغ میبخشی ، دستبویم (کاکاردا) و کلم (موسی) است - هرکس منکراست رویش سیاه میگردد .
 ۲ - شاخشین آلیس - شاخشین آلیس پری گواهی منمانی نفس
 ۳ - کَل وَ شَعَامَمَ هَرْدِ وَ هَانَه دَس - تُو خُو اِجَامَتِی بَسَد اِدَمِ پَرَس
 ۴ - ای شاه خشین - روز الست که مردم بتو گواهی میدهند کَل وَ دَسْتَبُویْم رَاهِد سَت
 گرفته ام و ترا به رهبری میپذیرم - بدادم پرس

x

و اینهم از با با طاهر لرستانی =

- ۱ - مکن کاری که بر پا سنگت آهسو جهان با این فراخی تنگت آهسو
 چو فردا نومه خوانان نومه خوا^{نن} تو چون نومه بخوانی تنگت آهسو
- ۲ - موان رندم که نامم بی قلندر نه خان دیرم - نه موندیرم نه لنگر
 چو هروا به بگردم گید گیتی چو شوایه بختی و انهم سر
- ۳ - هنر آکاسه چشمم سرایت میون هرد و چشمم جای پایت
 از آن ترسم که غافل پانسی تنه نشینو خار مژگونم به پایت
- ۴ - دلی دیرم که بهیود شرمیو نصیحت میکرم سود شرمیو
 بیادش میدهم نش میسره پاد بر آتش مینهم د و د شرمیو
- ۵ - دل عاشق به پیغامی بسازه خار آلوده با جامی بسازه
 مرا کیفیت چشم تو کافی است ریاضت کش به بادامی بسازه

۶- بوری یکدم منور که و ثاقم محل در محنت ورنی فسراقم
بطاق جفت ابروی تو سوگند که مؤجفت غم تا از تو طاقم

ترجمه :

- ۱- کاری مکن که سنگ ملامت و پشیمانی برپایت اصابت کند و جهان با این فراخی بر تو تنگی نماید - و چون در روز حساب مستوفیان قدنامه‌ی اعمال اشخاص میخوانند تو از خواندن کردار گذشته های زندگانت شرمسار شوی *
- ۲- من آن رند قلندر هستم فاقد خانه و سروسامان زندگانی - شب چهاراگر دگیتس میگردا و چون شب شود خشتی زیر سرگزارده و به خواب میروم *
- ۳- عزیزم - کاسه‌ی چشمانم سرای تو و قدمت میان چشم ولی از آن بیم دارم که بی ملاحظه پابر سر مرزه گانم بگذاری و خاراتها برپایت بنشینند *
- ۴- دلی دارم که علاج پذیر نیست - به اندر زخم کوس نمیدهد و سود نمیرد - به بادش میسپارم بادش نمیرد و چون بر آتش مینهم دود از آن بر نمیخیزد *
- ۵- دل طاشق به پیغامی میسازد و خمار آلوده راجامی کفایت میکند - برای من کفایت چشمانت کفایت میکند چون برای ریاضت کتس بادامی بس است *
- ۶- بیا و خانه‌ی دل مرا روشن ساز - مرا گرفتار رنج فراق و هجران مساز و فراموش مکن به طاق جفت ابروانت سوگند که تا از تو دورم قرین محنت میباشم



نورطسی :

درویش (نورطلی بلورانی) از طایفه‌ی (بلوران) واقع در شمال غریس کوه‌سند
از توابع بخش طرهان میباشد - بلوران مرکز اهل حق اتمحال و مردم آن بطور محتدل و نه
از راه تعصب نسبت بمولا امیرالمؤمنین علی علیه السلام ارادت میورزند - اینها علی را خدا نمیدانند
و از خدا هم جدا نمیکند - ایده و منطق این جمع در این بیت تجلی دارد که :

پی رتبه‌ی علی ای دَوریش بکوش بخیر از خدا هرچی مؤشین بوش

در تجلیل مولای ای درویش بکوش و جز نسبت خدائی هرچه دلت میخواهد بگو *

بلوران با ابو الوفا همسایه و با این طایفه نیز هم مسلک میباشد - ترجیح ذیل از آن مرحوم است :

چیز خدا

۱- وَنَمَ دَا سَرُوش - وَنَمَ دَا سَرُوش الهامی ز غیب وَنَمَ دَا سَرُوش

- ۲ - دریای دل ز حُب حیدر هات نجوش خلات و وحدت و ایطوره بهوش
 ۳ - پی رتبه‌ی علی ای دورتش بدوش بغیر از خدا هرچی موشین بهوش
 ۴ - بوش وای الوار - انکراد و لکه دین دین طسی باقی کلکسه
 ۵ - بوش علی رایض رخش فلکسه بوش علی استاد مشق ملکسه

صحف هم اوصاف طسی هانه توش

۶

بغیر از خدا هرچی موشین بهوش

- ۷ - خدا باغ - نبی شاخ - علی برسری بای بسم الله فرمان برسری
 ۸ - علم لدنی اونسه و رسی نبی شهر علم - طسی درسری
 ۹ - هور ذره‌ی نه وجه منور سسی کائنات چی جسم - طسی سرسی

کی پای قدرت نبی نا و دوش

۱۰

بغیر از خدا هرچه موشین بهوش

- ۱۱ - بوش علی ثالث خدا و رسوله باب حسنین - زوج بتوله
 ۱۲ - انبیا هرکام معجز مطوله ولایت و نص قرآن منقوله

رُصفا و مروه دنگی هات و گوش

۱۳

بغیر از خدا هرچی موشین بهوش

- ۱۴ - بلا شك خالق طسی خدایه لکن بمر مخلوق طسی مو لایه
 ۱۵ - رُقمه‌ی خیر و نش ندایه له شان ذاتش فریون آیه

انجیل هم اعجاز طسی ها و توش

۶

۱۸

بغیر از خدا هرچی موشین بهوش

- ۱۴ - ژاوسر اسرار ز سبحان سنش سردا و نصرت تا بعد منش
 ۱۸ - دریره کسوت و اجیبی و نش کوتا هه لباس مکتات چنکش

تورات و صف ذات حیدر هانه توش

۱۹

بغیر از خدا هرچی موشین بهوش

- ۲۰ - ای دمه درست دس علیسه بت شکن شیوه‌ی شکت علیسه
 ۲۱ - ثبت لله قس علیسه سوره‌ی هل اتی نص علیسه

(نور علی) باده‌ی محبت بنوش

بغیر از خدا هرچی موشین بهوش

- ۱ - توسط سروش بمن الهام شد - الهامی از عالم غیب^۲ که ظلمت را باطلت افتاد و جود آمد - بمن گفت که در شان طی بگوش و جز نسبت خدائی هرچه میخواهی بگو .
- ۲ - خلعت توحید را اینگونه در بر کن ۴ - بگردم لر - کرد و لك زبان بشارت ده که دین در همان دین مولا طی است و جز آن هرچه هست تزویر است و ریا ۵ - بگو طی رایض رخسار فلک - بگو طی استاد و معلم ملکوت است ۶ - در کتاب صحف توصیف طی آمده است - جز نسبت خدائی هرچه میخواهی بگو ۷ - حق بمثابه درختی است که پیغمبر شاخ و برگ و طی میوه آن است بای بسم الله فرمانبردار اوست ۸ - علوم لدنی را در بر است - پیغمبر شهر علم و طی دروازه آن میباشد ۹ - خورشید لمعه ای از نور وجود اوست ۱۰ - آن پای که بود که بر کشف رسول خدا گذاشته شد ؟ ۱۱ - بگو طی ثالث خدا و رسول اوست - پدر حسنین و شوهر زهرا اطهر است ۱۲ - معجزات طولانی انبیاء از پرتو نور علوی و این موضوع نصر قرآن مجید میباشد ۱۳ - از صفا و مروه ندائی بگوش رسید که جز نسبت خدائی هرچه در باره طی میخواهی بگو ۱۴ - تردید نیست که طی مخلوق خداست لکن بر دیگر مخلوق خدا مولا و سرور میباشد ۱۵ - از دژ خیر به اوند رسید که در شان او آیات فراوان وجود دارد ۱۶ - انجیل هم از معجزات طی گفتاری دارد که در متن آن مندرج است که جز نسبت خدا هرچه میخواهی بگو ۱۷ - از آن اسرار نهفته که خدایش صفا فرموده - نصرت و اقبالی که در ذاتش موجود است - اقبالی ماندنی و بی زوال ۱۸ - کسوت واجب بر تش درازی میکند لکن لباس مانگان هم برای او کوتاه است ۱۹ - در تورات صفات متنازش ذکر شده است ۲۰ - این دست پدرستی - دست طی و بت شکن خاص اوست ۲۱ - ثبت لله مقصد او و در سورته هل اتی منصوص است ۲۲ - توای (نور طی) نوش کن باده ای محبت را و جز نسبت خدائی هرچه میخواهی بگو



افسر بختیاری :

این سراینده نیازی به معرفی ندارد - افسر بختیاری هم خود و هم مقام عالی مقامش دارای دیوان شعر هستند و شعرا بسرحد زیبایی سروده اند - ما این قصیده را از کتاب آن مرحوم انتخاب کرده و چون شعر در زبان (لری) است واجب دانستیم که آنرا زب این دفتر کنیم - اصولاً بر ما واجب مینماید که آثار گویندگان لر را هم از لرستان - بهر وجود - بختیاری - پشتکوه و همچنین در قسمت (لکی) گفته های شاعران لك زبان را چه لرستانی و چه دیگر مناطقی که با این لهجه شعر گفته اند نقل کنیم - ان شاء الله مورد پسند واقع گردد :

توجه دادی - لرچه داره - چه بد هکارتونه

- ۱- ایکه روزی همه خلق ز انبار تونَه
 - ۲- ای همه رنگ و نگاری که مین مردم بی
 - ۳- آفتو وای همه نوری که اپتاوَه و زمین
 - ۴- ای همه او که ز دریا ای چنی موج ایزنه
 - ۵- هرکه رت و رپی مقصود و بمقصد نرسین
 - ۶- پشه و پهل همه رز فی خشونیه اپخورن
 - ۷- پیرایون خلق و همه ساله تفاوت ایکن
 - ۸- هر حکمی که د واداد و مریس خوبید
 - ۹- هرچه فردوسی و سعدی و نظامی کتیه
 - ۱۰- عاقون هرچه کتن فکر و ایبالن و خسون
 - ۱۱- هرچه موفکر ایتم یکسره بر عسایسوه
 - ۱۲- هرشر و شور دد نیامین مردم ایسوه
 - ۱۳- شاه تیمور که د نیانه سراسر رفتی
 - ۱۴- خان چندیزه مشهور و خین ریزی بید
 - ۱۵- بی نفری اپتونیرای همه مردم ایکنه
 - ۱۶- مونکویوم که ز اعراب و ایسران چرسین
 - ۱۷- هر رسولی که فرستی و کتابسی داره
 - ۱۸- ونده ای جنگ دارو پاو تهسی ته عرش
 - ۱۹- عرش فرش کردی و قیلونه نهادی کیرلکو
 - ۲۰- کتیه ددیمه مختارتونه و رخسو و بسد
 - ۲۱- آدمه گول ایزنی و ایکنسی ورمین باغ
 - ۲۲- آپروسان ایبری سیدوسی من گندم و جو
 - ۲۳- یوکه شیطونه و هی آدمینه گول ایزنه
 - ۲۴- باغته رفت و بیسوکرت از جنگ تورفت
 - ۲۵- ایکوئی روز قیامت موزلر حساو ایخسوم
 - ۲۶- کرایو که ترمبیل سوار بسد ادی
- آسمانها و زمین کرده ای کردار تونَه
 همه از پرتویک جلوه ای دیدار تونه
 مختصر ذره ای از پرتو رخسار تونه
 تکه ای از کرم او رگهر بسار تونه
 اوکرت - او نرسین - اصل ز رفتار تونه
 روزی ای همه از بخشش سرشار تونه
 ضرر ذات تو که ایسال توجی پارتونه
 اود و اها همه از قیطسی عطار تونه
 همه سون از نظر طبع گهر بسار تونه
 اشتباه کرده پاک آیت افکار تونه
 یویکسو ایزنه یا که زد ر بسار تونه
 ایزن یا ایکن پاک همسون کار تونه
 هرچه بد کرد و مردم همه و ادار تونه
 کمترین بنده ای از مردم تا تار تونه
 او نکشت دست تو و قدرت قهار تونه
 همه دوشی که چه بی چون همسنگار تونه
 پاکرت یا کرت پاکه جلوسودار تونه
 ایزن یا ایکن خین همه بسار تونه
 هرچه ورمون ایکن پاک همه آزار تونه
 نکتم زت موقبول یوسرد یوار تونه
 اینهی ترد ریشی که یود یوار تونه
 سی چی گندم نخوره پس یوچه مگر تونه
 گوش و نفتش نکمی خردن بازار تونه
 مهل خت بی که بره ارنه گرفتار تونه
 توجه دادی یوچه داره چه بد هکارتونه
 منکر بیدنه لر خوطرفسدار تونه

- ۲۷ - حق ایداری ایکی هرچه بدنیا ایخوهی چون همه بیسد ونبید زنده پندار تونه
 ۲۸ - هرینالی که ایمازن همه ویران اییو ه لیک پاینده همین گنبد و ارتونه
 ۲۹ - افسرای فخرسه سی توکه بعد از مرگت قوم لر تابه ابد زنده زگفتار تونه

ترجمه :

ای آنکه روزی روزی خوران همه از انبار تو حواله میشود - آسمان و زمین همگی ساخته دست نیرومند تو هستند ۲ - اینهمه نقش و نگاری که در این جهان وجود دارد همه از پرتو جلوه ای از دیدار تو است ۳ - آفتاب و اینهمه نوری که بر زمین روشنی میبخشد ذره آ کوچک از نور رخسارت میباشد ۴ - این همه آب که در دریاها موج میزند قطره ای از کرم ابر کهریارت میباشد ۵ - هرکه بدنیاال مقصدی رفت و بمقصود خود نائل آمد او نرفت و بمقصود نرسید مگر به اراده تو ۶ - پشه و پهل همه روزی خودشانرا میخورند - روزی همه اینها از بخشش سرشارت میباشد ۷ - زنده ها پیر میشوند و سال بسال تفاوت میکنند جز ذات تو که امسال با سال پیش تفاوت ندارد ۸ - هر پزشکی که دارویی برای بیمارش تجویز کرد و بیمارش بهبود یافت همه آن داروها از قوطی عطارتو پیدا میشود ۹ - آثاری که از فردوسی - سعدی و نظامی بجای مانده است همه اثر قدرت طبع کهریارتوست ۱۰ - هرچه دانشندان و حکما فکر میکنند و بر نتیجه کارشان میبالند آنها در اشتباه هستند زیرا جزایات افکار تو نمی باشد ۱۱ - هرچه من فکر میکنم یکسره محکوس از آب درمی آید - زیرا همه باطل میگردد جز آنچه از دربار الوهیت اراده میشود ۱۲ - شر و شوری که مردم جهانرا فرا گرفته است اگر میزنند و اگر میکشند همه و همه منوط به مشیتتوست ۱۳ - تیمور لنگ کسه دنیا را بیخما برد با آن بدیها که ب مردم کرد کلاً وادار شده تو بود ۱۴ - چنگیز خان کسه به خون ریزی شهرت یافت کمترین بنده ای از مردم تاتار پیش نبود ۱۵ - یکتفر کجا میتوانست که آنهمه مردم را از بین ببرد - او برنداشت بلکه قدرت قهار تو موجب شد ۱۶ - من نمیگویم که از دست اعراب چه بروزگار ما آمد زیرا همه را تو خود آگاهی داری چه همه اش کار خودت بود ۱۷ - هر پیامبری را که با کتاب میفرستی پسریا برادر که جلو دارت میباشد ۱۸ - آتشی در اروپا روشن کرده و خود آسوده بر فراز عرش تکیه زده ای اگر میزنند و اگر میکشند خون همه برگردن خودت میباشد ۱۹ - آسمانرا زمین زدی و قلبانرا گوشه لب گذاری - هر بلایی که سرمان می آورند آزاری است که خود میرسانی ۲۰ - گفته ای که ترا بر بد و نیک کردارت مختار کرده ام - من هرگز نمی پذیرم - این سر و این دار هر دو در اختیار تو هستند ۲۱ - آدم را

گول میزنی و بروضه رضوان میفرستی آنگاه هنای تبعید بریش میبندی که حدود مالکیت تو فلان است ۲۲ - آپروی انسانهارا بخاطر دوسمن غله میبری - چرا کندم نخورد و این چگونه تحصیلداری است ؟ ۲۳ - او که شیطان است و دائم آدمی را فریب میدهد چرا کوشهایشرا کف دستش نمیگذاری و دماغش را نمیبری ؟ - برای این است که او خود دزد این بازار آشفته است ۲۴ - باغت را غارت کرد و از چنگت گریخت - تو خود با این گسریز موافق بودی اگر نه گرفتاری شیطان برایت کارمهی نبود ۲۵ - میفرمائی که در روز رستاخیز از (لر) حساب میکشم - توبه لر چه داده ای - او چه دارد که بد هکارم باشد ؟

۲۶ - فرزند فلانرا که اتوبیل سواریش بخشیده ای از اصل وجودت را انکار میکند در صورتیکه لر طرفدارت مییاشد ۲۷ - حق داری هرچه به روزگار جهانیان بیاوری چون همهی بسود و نبود عالمیان زنده پندارتوست ۲۸ - هر بنائی را که میسازند همه ویران شدنی هستند

جز بارگاه استوار تو که فنا پذیر نیست

افسر - این افتخار ترا کافی است که از پس مرگت قوم لیرا تا ابد از گفتار نغزت زنده کرده ای

=

کوچک همانوند :

کوچک اصلا از تیره طایفه آدینوند طرهان بوده و بر اثر پروز قحطی به همانوند که در زبان محلی (هُوْمَانِن) گفته میشود کوچ کرده است - از این شاعر متاسفانه فقط این قطعه بدست ما رسیده و همین يك قطعه بهیائنگر قدرت طبع و نیروی ذهن او مییاشد - کوچک در این منظومه به فلسفه (عالم ذر) اعتراض کرده و آنرا بکلی مردود دانسته در اقیانوس عقیده خود توانسته است پخویی حق مطلب را ادا کند - ما این قطعه طنزگونه را بهلا فاصله پس از شعر مرحوم افسر بختیاری درج کردیم چون مطلب بسیار بهم نزدیک مییاشد

یا حق داوریت

- | | |
|-----------------------------------|-------------------------------------|
| ۱ - یا حق داوریت - یا حق داوریت | ۱ - یا حق تون و ذات یکتای داوریت |
| ۲ - عرضی مکرم بسی میکاوریت | ۲ - و شرطی ز حق نکسول نساوریت |
| ۳ - یا حق و خشی میروژ آگاهیت | ۳ - اگر بنده ناوتودی خدای کسیت ؟ |
| ۴ - او روژ که ذرات روح قسراردادی | ۴ - نیسای نجم بخت بنده بسی شادی * |
| ۵ - من کی قابل بیم تون وای استادی | ۵ - نیسای ذوقم کم - سزای ز یادادی * |
| ۶ - آریاچین او روژ و رضی و رغبت | ۶ - قبول کردم جور جزیره ی نکسیت * |

- ۷- من کی قابلِ بهم چنت کَم بیعت
 ۸- یا شاهد بنما - یا سنند ثابت
 ۹- وارنه ازهی چه کیشم عذا وت
 ۱۰- زیادَن و من زوان د ر ا زی
 ۱۱- به چوین بهانه پی من مسازی
 ۱۲- مه چوین هوسغم پزارهی خیال
 ۱۳- رنگ زردی جیفه - بدبختی عیال
 ۱۴- به گشت و ذرات چوین کردم قبول
 ۱۵- یارب و درگات د ون مروتن
 ۱۶- ازیاچین ای جور و رضایتکن
- و قول و قرار کی بی شهادت
 تا من و اقرار کردم بوم لایت
 کیرم نه ای طلسم بندر القا وت
 مه چوین و جای عیش وغم بیم راضی
 هری تپاه کم بی سرفرازی ؟
 ذلیلی هر روز - ضعیفی هر سال
 سوراخی جگر - گفته ی نام همال
 ز عیش و نشاط آوردم نکول
 خلقتم زلات جور و ذلتکن
 راضی نیم و ای جور علی شایتن

ترجمه :

- ۱- پروردگارا - بذات یکتای دادگسترت سوگند ۲- مرضی که می‌کنم بهیچوجه قصد
 مکاروری دربین نیست - امیداست که از داوری بحق سر باز نرزی ۳- ای آنکه از جنبش مورچه
 هم آگاهی هرگاه ما بندگان نباشیم بر چه کسی خدائی می‌کنی ؟ ۴- روزیکه ذرات روح را
 قراردادی ستاره‌ی بخت مراد و راز خوشبختی و عاری از سعادت رقم زدی ۵- ازمن نظر
 خواستی ولی من از کجا چنان ارزش و لیاقت رداشتم که تو با اینهمه استادی با توافق فیما بین
 شوق و ذوق مرسلب و رنج و اند و همرازیاد و از نکبت بارم کنی ؟ ۶- هرگاه بگوئی درآندم
 از روی رضا و رغبت محنت و ادبار را پذیرفته ام ۷- چه قابلیتی داشتم و این شخصیت راکی بمن
 داد که در محضر تو خدای بزرگ بنشینم و بالای رای و اراده ات سخنی بر زبان جاری کنم و بشور و
 بیعت پردازم ؟ ۸- در اینمورد یا باید گواهی وجود داشته باشد و این مطلب را گواهی کند
 یا اینکه سند مثبتی ارائه شود تا من بعمل خود اعتراف کنم و قبولی آنرا کردن نهم ۹- در غیر
 این صورت چرا باید اینهمه رنج و عذاب بر خویشتم هموار سازم و در چنبر چنان طلسمی بنام
 زندگی گرفتار شوم ؟ ۱۰- زبان درازی بمن نیامده اما چگونه بجای خوشبختی و سعادت
 و کام از مواهب حیات کسی حاضر میشود که جور و مذلت و تیره روزی را انتخاب کند و بر خود
 هموار سازد ۱۱- این کدام بهانه است که برای مثل منی گرفته میشود - کجا سزاوار است
 که هسری را بدون سر بلندی و بهره مندی از لذات زندگی بصرم برم ؟ ۱۲- من چگونه
 محنت - اندوه - بدبپاری - ذلت مداوم - ضعف همیشگی ۱۳- رنگ زردی و بدبختی عائله

سوز جگر - همال کمی ۱۴ - و انواع از این قبیل را در عالم ذرات پذیرا میشوم و در مقابل از شادکامیها - برخورداری از نعمتها و مواهب زندگی نکول میکنم ؟ ۱۵ - پروردگارا این دور از مروت است که مرا با این شدا د و تلخکامی بیافرینی ۱۶ - اگر بگوئی که این زندگی نکیت بار بر طبق رضای من صورت میگیرد - من باین نوع زندگی در این شرایط ابد آراضی نیستم و در صحت این عرایض (علی) را گواه میگیرم -

=

مرحوم حسینقلیخان ایلخان بختیاری شعرزیبای کوتاهی دارد - میگوید :

دونی ز چه ری نَزیده آفتو	یارم نورستاده از خو
موادل تنگ تی تووایم	تو بانگ زنی که ای کری رو
ابروی کج تو ور همه خلق	دادم مونشان که همه نو

- میدانی چرا آفتاب طلوع نکرده است ؟ برای این است که دلدارم از خواب بر نخاسته من بادللی تنگ پیش تو می آیم - تو بانگ میزنی که هان پسرک رد شو ابروی کجش را بهمه نشان دادم که همین (ماه نو) -

=

حاجی ملا صالح لرستانی :

حاجی ملا صالح فرزند ملا رستم از طایفه (شهریاروند است - تاریخ ولادت ^{حد} انصر ۱۲۵۸ قمری و در سال ۱۳۲۱ درگذشته است - از وی کتابی بنام (سفرنامه) باقی مانده که هنوز بچاپ نرسیده - اشعارش نسبتاً محکم و روان میباشد - این غل از اوست :

= فزل =

نهان در چین زلفت چین یا تاتار یا هرد و	میان از عارضت ناراست یا گلنار یا هرد و
زنی که نیش و گه پیچی بخود	ندانم عقرب جواره ای یا مار - یا هرد و
هرود یوانه شوازی که سزل دریاپی	دهی اندر میانش خرقة یادستار یا هرد و
نباشد خرقة تقوی که پیچیده نهد صالح	نهان دارد بزیر خرقة دف یا تار یا هرد و

طالب حق

خواب یا بیمارستم یا که هستم هو شیار بعد هری خویشتن را بینم اندر گهرودار

همچو یوسف این منم بررفته درچه سر بزیر
 این منم در روی او در روی او در سر نشاط
 ای عزیز مصر جان بوی ز پیراهن فرست
 همچو جد کولات و عزی راز بیت الله فکشد
 نی همیانی جمانه نی بجام ونسی سبو
 مهدی صاحب زمان آن محیی دین نبسی
 صالح ارطال بود اصلاح کارش کار توست
 سر بلندی کن که از خیل تو آید در کنار

مطایبه

در محفل از دوستان میرزا بزرگ رحیمی که خانمش بتازگی در گذشته بوده است میگوید :

چونکه ماه عمر نمایان شد زوجهی من بخاک پنهان شد

حاجی که در آنجا حضور دارد بلا فاصله پاسخ میدهد که :

چونکه رنجیده بود از آقا با عمر دست در گریبان شد

روی خرده حسابی که وزهر حسام از رجال آن زمان درد ستگاه ایالت داشته در مقام مقایسه رجز
 مذکور را با قاطر چوموشی که داشته این چنین توصیف میکند :

استر بنده با وزیر حسام هر دو گوئی ز تخم یک پدرند

هر خور و بد لعاب و نافرما دیزه و ریزه و ستمیزه گزند

حاج شیخ عبدالرحمن لرستانی :

وی معروف به (حاجی شیخ) - فرزند حاج ملا صالح متولد ۱۲۷۸ و متوفای سال
 ۱۳۱۵ شمسی است - از وی کتابی حاوی قصیده - غزل و ترجیع و ترکیب بچاپ رسیده تخلص
 او (حیرت) و این ترجیع بهترین اثر وی میباشد - ترجیع مفصل است و من تعدادی از آنرا
 نقل میکنم :

چه غم دارم دگر

من که فارغ از تن و جانم چه غم دارم دگر پای تاسر محو جانانم چه غم دارم دگر

اوست درد و اوست درمانم چه غم دارم دگر نی بفکر سر ز سامانم چه غم دارم دگر

رشته از هر قید امکانم چه غم دارم دگر

بستهی آن زلف افشانم چه غم دارم دگر

هان مبین بر خلقتم اول بود از آب و گل کاب و گل شد سرسرنور از وجود نور دل
 دل چو دل شد آب و گل شد از وجود مضمحل ای خوش آن جسمی که باشد بر چنین دل مشتعل
 تا که تن را جان کند جان را به جانان متصل
 من که در تعداد ایشانم چه غم دارم دگر
 دل زغیر دوست برکن ارکه داری حب دوست مغز چون باشد فراهم چیست دیگر نفع پوست
 هرکلی غیر از گل رخسار او بی رنگ و بوست کافر اندر کیش عشاق است آنکس کود و پوست
 هر دلی کو شد و روی بر خویشان اعدا دوست
 از دوری من گریزانم - چه غم دارم دگر
 حیرت افسرده ام درمانده ام از کار خویش مسلم از اهل علم - نیستم پاپ و کشیش
 شکرم در کام زهر و نوشم اندر قلب نییش لیک خواهم گفت حالا برخلاف سال پیش
 مدتی دور از سرستانم چه غم دارم دگر

=

میرزا احمد داداشی :

میرزا احمد اهل باختران می باشد - نامبرده هم اکنون زنده و سنین هشتاد و پنج
 سالگی را میگذراند - داداشی از دوستان ادیبی دوست ادیب و گرامی ما (محی الدین
 صالحی کردستانی) است و این مثنوی را بخاطر همین دوستی بنام وی سروده است - در این
 منظومه اسامی بسیاری از مناطق خرم و سرسبز نواحی باختران ذکر شده و شعر محکم و جالب است

میرزا م و هاران

- | | |
|------------------------------|-------------------------------|
| ۱ - میرزا م و هاران | و هار کام و هار ؟ و هار جاران |
| ۲ - و سوز نسیم - و بزم یاران | رنکین بوچی جسم رنکین نگاران |
| ۳ - بنوشه چی خال فنجان دلبر | نسیم افزا بوهر شام و سحر |
| ۴ - شو پوشله شیوه زلف دلبرو | بو شتر زلف دلبر - دل بریو |
| ۵ - لاله حسرتشله ناومزاران | چین چین وینه چین چتر نازاران |
| ۶ - لولا هر وسته سهیل داران | کلاله چی زلف شای شده داران |
| ۷ - برضاشله روی خار آخیز کزو | چی زلف خوبان سهیل دیسز کزو |
| ۸ - ریواس چی بالای بسز صیزان | خیزا بو و ناز لکه راخ ریوزان |

- ۹ - چسی پرده بوچا و روی کمردا
 ۱۰ - غنچه پیچیده سوسنش و از بو
 ۱۱ - نرگس مس من چی دیده مستان
 ۱۲ - کوچی - گلزرد - سرو و یاسمن
 ۱۳ - شقایق و ناز باز و صد طرز
 ۱۴ - ختمی - خاتمی - خادمی - اطلس
 ۱۵ - و هاریه خاصه حسب المرام بو
 ۱۶ - هرور عزیزان کذائی چا و مس
 ۱۷ - باغ له نیش خار مغیلا ن پاك بو
 ۱۸ - روناك كام روناك ؟ محبوب جافكن
 ۱۹ - آهویی آهوی صحرای ختمنن
 ۲۰ - بهارم و طرز شیوهی آرزو بو
 ۲۱ - دشت و دمن گشت و کشت گل بو
 ۲۲ - نك و ك عاشقان نالان د رد بو
 ۲۳ - عزیزان صفای و هاران گلشن
 ۲۴ - و هاری گلگشت نیو هر خار بو
 ۲۵ - و هار ایسال هرچی گدا هات
 ۲۶ - لیلای بی سرخیل ایلاخان دلتنگ
 ۲۷ - کاوان تکم انگیز - صارا غمینن
 ۲۸ - (نبی گر) عاجز (بازان) بی نورن
 ۲۹ - نازاران بی ناز عزیزان زردن
 ۳۰ - (پهله تاو) بیتا و تاو مخیزو
 ۳۱ - او برزی سوزی سر چشمه و کانی
 ۳۲ - ایسه چی صرای ختن بی نازن
 ۳۳ - (سراوگزنه زار) زار و ویرن
 ۳۴ - (احمد) تا زنده ی روی زمینسه
- عتر افشانش پوله دشت و دردا
 چی تاز هروس سرتا پاناز بو
 مستر بوژ چا و سوزی چا و مستان
 چمن فش له بوی یاس و نسترن
 چنار با ورو چمن و لزرزه
 فرش کردن چمن چین چین و دس
 چمن خلوت بو - چرخت و کام بو
 دس دس دسه گل بگرن و دس
 رنگین تر روی روناك روناك بو
 سیمین سیاه پوش مشکین کلافن
 تاك تو کرده دوی و وطنن
 مدام لوچی جام می باده ریز بو
 مدام پر صوت نغمه ی بلبل بو
 بهارش وینه پائیزان سرد بو
 آوازه ی برزی گلان بلبلن
 ناوا بلبلش نالان زار بو
 بی برگ و بی بار و بینسوا هات
 باخان بی ویاخ - چمنان بی رنگ
 درودشت گشتان زایلسه و شینن
 سرتا سر صاری (نازا و) خاپورن
 و هانا ز کیشی حیرانش کردن
 له جای (آسرد) اسرین مریرو
 هر جا با صفا - تو ویت مزانسی
 بی سرو صدا - سوز و کداری
 (کلام) لیل بو بی مالسه میرن
 غلام مخلص محی الدینسه
- ترجمه : سرورم - بهاراست - چگونه بهاری ؟ - همچون سالهای پیش .

۲ - سبزه زاران زهرا - نسیم ملایم - بزم ایرهای بارانی - تشنگه همچون چشم زیارویان ۲ -
 پنفته مانند خال رنخ دلبران نکستی جان بخش دارد که باد صبا بامدادان و شامگاهان مشام اهل
 ذوق راتازه میکند ۴ - گلپای شب بو به شیوهی کیسوان نگار دست دست بسته بندی شده و دلها را
 نوازش میدهند ۵ - لاله ها از مزارد و ستان سر بر آورده و دلی از حسرت و اندوه سیاه دارند
 ۶ - لولا پر بر آورده و بر فراز درختان جای گرفته است - کلاله به شکل سریند (عامه زنانه)
 هو پرویان دل میفریبد ۷ - برضا از روی خارین ها بر خاسته برنگ کیسوان مشکین جلوه میکند
 ۸ - ریواس به بالای اندام عزیزان از کنار رافها و سناخها شکل گرفته است ۹ - چو پردر کمر کش
 کهساران بوی خوش خود در اتاکستری دشت و دمن پخت میکند ۱۰ - غنچه پیچیده - سوس باز
 شده ناز و ادائی عروسانه دارند ۱۱ - ترکس مست مست است و چون چشمان شهبای دخترک
 سبزه رورا مینگرد مستیس فرونی میگرد و شیواتر میگرد ۱۲ - کوکی - رز - سرو - یاسمن -
 یاس و نسترن چنزارها را از نکستشان اشباع میکنند ۱۳ - شقایق به اشکال گوناگون در جوار درختان
 چنارچمن را زینت میبخشند ۱۴ - ختی - خانی - خادمی و اطلسی زمین را با چینه های تماشائی
 مفروش ساخته اند ۱۵ - حسن بهار در این است که بر حسب تمایلات انسان چمن خلوت و دنیا
 بگام باشد ۱۶ - همه روز تنگه غروب خارچشمان دست دست گلپار بسته و برگردن بلورین خود
 می آهزند - صحن باغ از وجود گلپا مفرح ولی از زحمت خارهم در امان نمیباشد ۱۸ - روشن
 روشن - کدام روشنی ؟ - روشنی محبوبی جاف - سمین تی که در کسوت سیاه و پاکلاقی
 مشکین جادو میکند ۱۹ - این آهوی بی آهو (شکاری عیب) از ختن است که قهر کرده و از وطن
 دور افتاده ۲۰ - بهارمن بدلخواه عزیزان باشد - همیشه لبها مانند لب ساغر از شراب سرخ
 مرطوب و به خنده باز باشند ۲۱ - دشت و دمن یکسر زهر پوشی از گل قرار گیرد و دمام از نغمات
 بلبلان اشباع ۲۲ - منقارشان مانند قلب عاشقان گویای دردها ورنجها باشد و بهارن شک زرد
 برگ ریزان پذیرد ۲۳ - عزیزان ، صفای بهاران گلها هستند و در کتا گل وجود هزارستانها
 الزامی میباشد ۲۴ - بهاری که در آن گلشن نباشد از خار خوارتر است چونکه بلبل در چنین جا
 و کیفیتی زاراست و نزار ۲۵ - بهار امسال چون کدایان بی بند و بار و بدون برگ و اشعار آمده
 احشام مردم بی سرپرست مانده اند ۲۶ - بیلاقیها کسل کننده و کدورت بار - باغات بصورت راغ و
 چنهارنگ باخته هستند ۲۷ - کوهها غبار آلوده و خفه - دشت و دمن غم انگیز و از در و بام بانگ
 شیون و زاری بگوش میرسد و دل را می آزارد ۲۸ - (نبی کر) عاجز (بازاران) بی نور و سرتاسر
 صحرای ناز و خاموش مانده است ۲۹ - نازدارها بی ناز و رنگ رخسار عزیزان به زدی نشسته و

بهار دارد ناز خزان را میکند ۲۰ - (پهلۀ تاو) از تاب و توان افتاده بسختی زندگی را آدا
 میدهد و بجای آب خنک اشک دیده مینوشد ۲۱ - آن ته ها - سینه ها - کاهریها و نقاط
 مصطفائی که تو خود آگاهی داری ۲۲ - اکنون همچون صحرای ختن از ناز افتاده نه سری ونه
 صدائی - همه و همه سوز است و گداز و گریه است و زاری ۲۳ - (سراب گزنه) زار و مظلوم
 چشمان کورم برای خانه و دم و دستگاه (امیر)
 ۲۴ - (احمد) تا در روی زمین حیات دارد در ارادت محی الدین ثابت و استوار خواهد بود
 توجه : روناك = روشنی - تور = قهر - طانيز = هزیز - وَك = مانند - ضمنا
 اسامی بین هلالها مناطق خوش آب و هوا و سرسبز اطراف کرمانشاهان میباشد -

=

از ملك معين خرم آبادی :

ملك معين

ای من فدای تو گسافسانه ساز تو	روی نیاز هر گل دافم نیماز تو
هر چند همچونافه دلم پرده دار شد	پنهان چو بوی مشکه نگردد راز تو
روید به تربتم گل بادام تا به حشر	برخاک ارفند نگه دلم سواز تو
روشن شد از دم تو چراغ دل معین	گل از گلش چو شمع سحر از گداز تو

شیخ محمد طی معین الاسلام که غزلی از وی در بالا بنظر رسید در تاریخ ۱۲۲۹ هجری قمری
 متولد و در سال ۱۲۹۹ بدرود زندگی گفته است - وی فرزند حاج محمد کریم معین الشریعه
 میباشد - از آن مرحوم دیوان شعری مشتمل بر هفت هزار بیت بجای مانده که هنوز چاپ نرسیده
 و تاریخ ذیل آن ۱۳۰۹ آمده است - از دو بیت زهره لاله شیخ به شهر خرم آباد معلوم میشود

بهبشت روی زمین ملك خرم آباد است نگارخانه چین ملك خرم آباد است
 ز روح پروری آن صفا و آب و هوا تو کوه خلد برین ملك خرم آباد است

همچنین

گلشن فرد و ساز صفای لرستان	گشت خجل ز آب و هم هوای لرستان
چون حقیقت بهبشت روی زمین است	کوه و درودشت دلکشای لرستان

غزلی دیگر

طلعت یاری تو یا آئینه ی بیضاستی	یا قصر یا برگ گل یا لاله ی حمراستی
ایرولی یا طاق یا شمشیر یا هستی کمان	یا هلال عهد یا محراب قلب ماستستی
چشم آهوی ختالی یا که بادام سیاه	جادویی یا زنگی ای یا تو گس شهلایستی

ببینی است این یاد لیل خضریا آب حیات یا الف یا لوح سیمین کاینچنین رهناستی
غیغیبی یا سیهب یا لیموی سیمین یا ترنج دردندان است این یا لوه لوه لالاستی
ناوکی یا تیغ یا خنجر و یا مرگان تیـــــز کاین چنین برگشته و خوریزوبی پرواستی
ملا و ارسته چکنی :

این شاعر از مردم چکنی خرم آباد بوده - وی سفری به هند و ستان کرده و
زمان سلطنت شاه عباس دوم به ایران مراجعه و در شهر اصفهان فروشگاهی باز و به کاسبی پرداخته
متاسفانه اثر چندانی از این مرد نیافته ایم - چند نمونه از وی بنظر میرسد :

= بیت

از سکه چرخ کشتی دریادان شکست این بحریک سفینه شد از تخته پاره ها
ایضا

بسنگ کم ترا زوی هنرا سر فرو ناپسند من از بهر همین برد و شد ارم سنگ عیانرا

ایضا

سرود رقص است و قری مست و دست افشان چنار

وقت بشکن بشکن تو به است - ساقی می بیبار

ایضا

ای ز آتش عذار تو گلها شراره ها چشم تر افریب و فسون از نظاره ها

ایضا

برماست منتی همه کس را چرا که ما معنون آن کسیم که معنون آن نه ایم

عبدالله سلطان :

این مرد در سده ی یازدهم بر بخشی از خاک خراسان حکومت داشته - او نیز

اهل چکنی بوده و ذوق ادبی داشته است - این چند بیت از اوست :

قطعه

بگذشت عمر و موی میانسی نشد نصیب کامی ز لعل غنچه دهانی نشد نصیب

پژمرده سر زند گل عیشم ز شاح بخت نخل مرا بهار و خزانسی نشد نصیب

ایضا

از دل و دیده سراغش کردم غاقت کردم و داغت کردم

دله دل تند چو شد میترسم سینه فانوس چراغت کردم

یا فرد اعظم

- ۱- یا فرد اعظم
 ۲- یا شنونده ناله مهنچدم
 ۳- یا فرازندهی چرخ معظم
 ۴- یا بانی بنیان قصور و ایوان
 ۵- بی نیاز ز زهر بی خواب و بیخود
 ۶- بینی بی دیده شنوای بیکوش
 ۷- بیهمتا - بیمثل بی شریک بیساک
 ۸- نقشبند لوح - صحیفهی هستی
 ۹- نظام دهنده ارواح نه اجسام
 ۱۰- باهر خورشید - طلعت بخش نور
 ۱۱- برها کنندهی خیمهی بیستون
 ۱۲- تالیف دهنده چوار ضرر و هم
 ۱۳- فروزندهی برق زسینهی سحاب
 ۱۴- نقش نقوش هیولا مجرور
 ۱۵- فرمان دهندهی جمیع ملکوت
 ۱۶- روز رسان و شو - شو و روز آور
 ۱۷- رهاننده نوح ز کبوتر طوفان
 ۱۸- هام راز یوسف نه چاه کمان
 ۱۹- ز شرفرعون موسی نجات دَر
 ۲۰- ماین یونس ز کبوتر و فم
 ۲۱- و دم مسیح مرده زنده کَر
 ۲۲- گوهر بیرون کر ز سنگه خارا
 ۲۲- کرم کر و لطف موسی ابن عمران
 ۲۴- رایندهی تاج ز فرق شاهان
 ۲۵- مفتاح الابواب خزانه فیسی
 ۲۶- گیرندهی پهبشت ارم ز شداد
- یا حی - یا قیوم - یا فرد اعظم
 بنای بندگان بندی خانهی فم
 یا فرازندهی نه طاق اعظم
 رفعت بخش تخت نه پایه کهوان
 نه فرس - نه جسم نه روح نه جوهر
 ز اسرار غیب و اقا و خا موسی
 ز صیب میرا - ز الایش پساک
 نشله بخش جام بادهی سر مستی
 ترکیب دهنده ی اضا نه اندام
 نمایندهی صبح نه اوج دیچور
 دوران دهندهی باد بی سکون
 ظاهر کنندهی وجود ز قدم
 الفت دهندهی آتش چنسی آب
 رضامن ز خیر - باخسور ز شر
 شهنشای اظم لاهوت و ناسوت
 کدا و سلطان - شاه و کسد اکر
 خلاص کننده یوسف ز زندان
 انیس یعقوب و بهیت الاحزان
 اگر پی خلیل و گلستان کَر
 هم ز سراندیب رهنم ساسای آدم
 رهبر موسی و نار شجر
 اسکندر جادر و تختتاد را
 اعجاز بیضای معجزه ی شبان
 بخشایندهی تخت و صاحب جهان
 مشکوه فیاض بسزم لا ربیبی
 بریاد دهندهی قوم هود و عاد

- ۲۷ - کوکبهی فرعون فرق دریاگر
 ۲۸ - جادهندهی جم نه مغاک خاک
 ۲۹ - برپا دارندهی جشن فرید و
 ۳۰ - پی خسرو شیرین ژارمن آو
 ۳۱ - جام جم ژ دست جمشید بر آو
 ۳۲ - برهم زندهی سپای سلم و تور
 ۳۳ - مشاطه طغرای ژلف دیزل لیل
 ۳۴ - آرنده و هار - برندهی خزان
 ۳۵ - طراز بالای توپل نه چمنان
 ۳۶ - نقاش سیهای گلناری گلان
 ۳۷ - صفا دهندهی سینهی درویشان
 ۳۸ - مسکینان نواز - غریبان شاد کر
 ۳۹ - قبلهی طاشقان نه کعبه و دیبر
 ۴۰ - مبداء و ملجاء کل کائنات
 ۴۱ - پیری بیگسان تونی بالا دس
 ۴۲ - یارب و صفات ذوالجلالی و مهت
 ۴۳ - و مقربان بارگهای عزت
 ۴۴ - و مرثی و کرسی و لوح و قلم
 ۴۵ - و دفتر داران دیوان لا هوت
 ۴۶ - و سوز آدم بودیدهی نمین
 ۴۷ - و خلاصی نوح ژ طوف طوفان
 ۴۸ - و صدای هارون و ترب موسی
 ۴۹ - و نور یونس - و صبر ایوب
 ۵۰ - و راسی هود - درسی ادریس
 ۵۱ - و آوازی ذکر آرهی ذکرها
 ۵۲ - و اخلاص پاک سید مختار
 ۵۳ - و خلق تشنه ی سید مظلوم
- و پخشهی ضعیف نمسود ژجا بر
 برارندهی ما ژد و من ضحاک
 کاوتشی فرهاد نه های بیستون
 پی شیرین فرهاد و بیستون بر
 کلهی کیکاوس و توتیا کر
 بر باد دهندهی اثاثهی تیمور
 رهنمای مجنون نه صحرای دجیل
 رنگ آمیزی کر گلناری گلان
 عنبریز ژلف مشکین کفان
 نوای نغمهی چنی سی پهلان
 شفا دهندهی رنج دل ریشان
 بندیان ژ بنسد محت آزاد کر
 کردش دهندهی چرخ سبک سیر
 سزاوار حمد - موصوف صفات
 باد توتونین کسار و دست کس
 و ذات بیچون لا یزالسی مهت
 و پسرده داران سریر وحدت
 و ملائکان خاص محتسرم
 و ذکر و توحید جبرگهی ملکوت
 و گفتن او و روی زمین
 و شادی خلیل روی نطح قرآن
 و پاکسی مریم و پاکسی عیسی
 و حسن یوسف - و زاری یعقوب
 و نغمهی داود و نالهی جرجیس
 او و ژنه جوفش شجر شوق دریا
 و زور بازوی حیدر کرار
 و ارواح پاک الهی معصوم

- ۵۴- وَصَدَقَ وَصَفَايَ سَيِّدِ الْكَرَمِ
 ۵۵- وَبِي كِنَاهِي مَظْلُومِي عَصْمَانَ
 ۵۶- وَصَفْحَةَ زَبُورٍ - تَوْرَاتٍ - اِنْجِيلِ
 ۵۷- وَاصْحَابِ كَهْفِ خَوَابِ الْوَدَّهِ غَارِ
 ۵۸- وَقَطْبِ اِخْيَارٍ - وَغَوْثِ اعْظَمِ
 ۵۹- وَبَيْتِ الْمَعْمُورِ مَسْجِدِ الْاَقْصَى
 ۶۰- وَشَيْخِ بَصْرِيٍّ - شَيْخِ بَايْزِيدِ
 ۶۱- وَچَهَارِ دَرْوِيْشِ مَلِكِ هِنْدِسْتَانِ
 ۶۲- وَاصْحَابِ بَدْرِ - كُلِّ شَهِيْدَانِ
 ۶۳- وَشُوْبِيْدَارَانِ عِبَادَتِ خَانَه
 ۶۴- وَغَنْدَرَانِ مَسْتَمِيْخَانَه
 ۶۵- وَيَاهُو يَاهُو ي اِبْدَالَانَ بَكْرَ
 ۶۶- وَشَوْقِ رِنْدَانِ سَرْمَسْتِ مَدْهُوشِ
 ۶۷- وَبَرْدِ گِيَا نِ بَسْرَمِ اِرَادَتِ
 ۶۸- وَسِيَاهِ پُوشَانِ سِرْحَلَهِي مَاتَكُمِ
 ۶۹- وَقَدْحِ كِيْشَانِ جِرَهِي صَبُوْحِي
 ۷۰- وَبَانَكِ حِجَا جِ هِي اَبْزَمَزَمِ
 ۷۱- وَتَاثِيْرِ صَوْتِ قَارِي قِرَا نِ
 ۷۲- وَسِحْرِ خِيْزِي سَاكِنَانِ دِيْهْرِ
 ۷۳- وَصَفَايِ سِيْنَهِي صُوفِيَا نِ صُوفِ
 ۷۴- وَسَرگِشْتَا نِ وَا دِي حِيْرَانِي
 ۷۵- وَسَرگِرْدَانِي كَلْبُو سَرْنَه كُوْلَانِ
 ۷۶- وَكَهْنَه پُوشَانِ كُجِ قَسَاعَتِ
 ۷۷- وَرَقَمِ وَسَمَاعِ - وَجِهِ اَهْلِ حَالِ
 ۷۸- وَحَكْمَتِ زَانَانِ . . . اَلْهِي
 ۷۹- وَتُوْبَه كَارَانِ زَكَا شَتِ وَيِيْرَدَه
 ۸۰- وَعَدْلِ شَاهَانِ رَعِيْتِ پَسْرُوْرِ
- وَدِيْنِ دُوْرِيْعِفَا رُوْقِ اعْظَمِ
 وَشَهِيْدِي اَوْشَاهِيْدِنِ قِرَا نِ
 وَآيَهِي قِرَا نِ اَوْرَدَه جِيْسْرِيْلِ
 اِيْمَنِ بَيْنِ زَمَكْرِ اَشْرَارِ كَفَارِ
 وَوَجِهِ لَارِيْبِ حَسَدِ وَدِ عَالِمِ
 وَمَلِكِ يَشْرِبِ وَا رِنِ بَطْحَحْحَحَا
 وَسُلْطَانِ فَقْرِ شَيْخِ اَبُو سَعِيْدِ
 وَهَفْتِ اِبْدَالَانَ خَاصَهِي كُرْدِسْتَانِ
 كَشِيْتِ مَرِيْدَانِ - جَمْعِ عَزِيْزَانِ
 وَعُشْقِ اَشْنَايِ خَلْقِ بِيْگَانَه
 مَكِيْشَانِ زُدْلِ نَعْرَهِي مَسْتَانَه
 وَنَالَهِي پِيْرَانِ هَرْصُو - هَرْ سِحْرِ
 وَجَامِ بَادَهِي پِيْرَمِي فَرْوَشِ
 وَكُوشَه كِيْشِرَانِ كُجِ مَنَاعَتِ
 وَاَوَارِكَانِ بِيَا بِيَا نِ غَمِ
 وَتُوْبَه كَارَانِ تُوْبَهِي نَصُوْحِي
 وَلِحْنِ اِنْجِيْلِ وَطُوفِ الْحَرَمِ
 وَصَدَقِ اِذَانِ پَنَجِ نُوْبَتِ زَانَانِ
 وَدَعَايِ پِيْرَانِ عَاقِبَتِ بَه خِيْمَرِ
 وَذِكْرِ شَيْخَانِ دَائِمِ الْوَقُوفِ
 نَهْ رَاهِ حَقِّ دَائِمِ وَكِيَا نِ فِشَانِي
 وَوَادِي عَشْقِ هِلِ هِلِ مَكِيْمِلَانِ
 وَنِيْمَه شُوَا نِ مَوَاچَا نِ حَاجِيْتِ
 مَوْيِنَانِ وَچَمِ جَمِيْلِ وَجَمَالِ
 زَا سِرَارِ غَيْبِ مَدَنِ گُوَاهِي
 وَپِيْرَفَانِي - دُنْيَا هِي بَرْدَه
 كَسْ زَسُو دِ اَشَانِ نُو پِنِي سِي ضَرِي

- ۸۱ - وَسَيْلٌ مَّسْرِينٌ نَهْدِيدُهُ فِضَارٌ وَشَعْلُهُ دَرُونٌ بِسَرِقِ شَرِيرَارٍ
 ۸۲ - وَسِرٌّ أَوْ بَرِّزِي بِرَضَايِ بَرِّرَانَ وَلِرِزْوِيْ اِنْدَامِ تَوِيلِ نَسْهِ كَلُورَانَ
 ۸۳ - وَكُونَايِ رَنْگِينِ گِلَانَ وَهَارِ وَنَالَهِي حَزِينِ بَلْبِلَانَ زَارِ
 ۸۴ - وَدَاغِ سِينَهِي سِيَاهِي گِلَانَ بِيَاهِيَانِ يَانَسِهِي وَبِنَهِي اِبْدَالَانَ
 ۸۵ - وَوَقَايِ لِهَلَسِي نَه عَشْفِ مَجْزُونِ وَرَنْجِ فَرِهَادِ نَه پَايِ بِيَسْتُونِ
 ۸۶ - وَغُزْرِيْ جَادُوِيْ سِرْمِه سَايِ جَانَانِ صَقَايِ سَبْحَانِيْ وَكُرْمَنْمَانَانَ
 ۸۷ - وَجَلُوْمِيْ بِنَايِ شُوْعِ كَلِ جَبِيَسْتِ ضَعَاتَانَ جَبِيَسْتِ جِهَانَ اَقْرَبِيَسْتِ
 ۸۸ - يَا شَاوَدَرْكَارِ نَجَاتِنِ رَجَا يُوْخَشِ كِنَاهَانَ عِبْدِ رُوْسِيَاهِ
 ۸۹ - مَنِ كَهْ سِرْ حَلْفَهِي سِيَاهِ كَارَانِيْمِ سِرْ طُوْقِ جِرْگَهِي شِرْمَسَارَانِيْمِ
 ۹۰ - سِرْتَا پَا فَرِيْقِ لُجْهِي صِيَانِيْمِ تَفْتَهِي نَاپِرَهِي نَارِنِيْمِ
 ۹۱ - شِرْطَا مِرْتُونِ وَجَامِ نَا وَرَدَنِ تَا تَوَانَا مِ پَسِي تَقْصِيْمِ كَرْدَنِ
 ۹۲ - هِرْ كَارِ مِ كَرْدَنِ وَنَا فَرْمَانِي نَا دَانِيْمِ كَرْدَنِ تُو وَيْتِ مَزَانِي
 ۹۳ - اَزَادِمِ - هِرْگَاهِ يُوْخَشِيْمِنِ كِنَاهِ رِضَا رِضَا تُوْنِ - اَلْحَكْمُ لِلّٰهِي
 ۹۴ - پَسِي اِيْمَجَارِ لُطْفِ يُوْشِيْمِ كِنَاهِ اِسْتَغْفِرَاللّٰهِي - اِسْتَغْفِرَاللّٰهِي
 ۹۵ - جِرْمِ مِ حِدَنِ - كِنَاهِ مِ شَمَارِ رِي نَجْتِيْ مَنِ عَذَابِ النَّارِ
 ۹۶ - نَكْرَبِيْنِ مَحْرُومِ بِنْدَهِي رُوْسِيَاهِ وَ لَا تَقْطُومِيْنِ رَحْمَتِ اللّٰهِي
 ۹۷ - بَابِ عِيَانِمِ كُو كُو بِيَسْتِنِ جَمِ يَا غَا فِرَالذَّنْبِ اَغْفِرْ لِيْ وَ اِرْحَمِ
 ۹۸ - مَنِ نِيَا زِ مَنْدَمِ پَا حِي الْقِيَمِ وَ رَحْمَتِ وَيْتِ مَكْرَمِ مَحْرَمِ

ترجمه

- ۱ - ای یگانه‌ی بزرگوار - زنده و پابنده ۲ - شنونده‌ی ذکر با دادا - پناه اسیران زندانی
 ۲ - برپا کننده گنبد معلق - نگهدارنده‌ی نه طاق ازرق ۴ - بانی بنیادهای استوار بلند
 و فرازنده‌ی نه پایه کیوان ۵ - بی نیاز از دیگران - بی خواب و خوراک - طاری از جسم و روح
 و عرض و جوهر ۶ - بینای ۵ بین چشم و شنوای بدن گوش - آگاه بر اسرار پنهان و خاموش
 در توصیف اوصاف ۷ - بیبو ۱ - بیعمل - بی شریک - بیایک - میرای از عیب و پاک آزار آیش
 ۸ - نقشبند صحیفه هستی - نشله کننده نوشندگان پاده سرمستی ۹ - نظام دهنده ارواح
 در اجسام و ترکیب کننده اعضا در اندام ۱۰ - درخشان کننده خورشید - به روز رساننده
 شبهای دراز ۱۱ - برپا دارنده خیمه بیستون و داوران دهنده بادهای متحرک *

۱۲ - الف بخش چهارطبیخ مخالف سرکش در اجسام وبه وجود آورنده جانداران از کتب عدم
 ۱۳ - برآرنده برقی از سینهی سحاب و جمع کننده آتش با آب ۱۴ - نقاش نقشهای هیولائی
 عظیم - راضی از خیر و بیزار از شرور ۱۵ - فرمانده بر ستمه ملکوت و پادشاه آسمانها و زمین
 (فرزان و نشیب کائنات) ۱۶ - رساننده روز به شب و بالعکس - دادن افسر شاهی بگدا
 و دادن چوب کدائی بدست شاه ۱۷ - رهاننده نوح از تلاطم دریا و برآرنده یوسف از
 قعر چاه ۱۸ - همراه یوسف در چاه کعبان و انیس یعقوب در کلبه احزان ۱۹ - نگهدار
 موسی از آسیب فرعون که آتش را بر خلیل بدن به گلستان ساختی ۲۰ - پناهگاه یوسف در
 بطن ماهی - راهنمای آدم در سراندیب ۲۱ - ای آنکه مردگان را از نفس مسیح زنده
 میساختی - موسی را بمنظور کسب آتش بسوی شجره هدایت کردی ۲۲ - گوهر از سنگ
 خارا بیرون می آوری و اسکندر را بر تخت دارا مستقر میسازی ۲۳ - آنچهان موسی کرم
 و عنایت روا میداری که از عصای چوپانی آن چنان معجزاتی نشان میدهد ۲۴ - تاج را از
 تارک پادشاهان بر میداری و تاج و تخت بصاحبان جا و مقام میبخشی ۲۵ - مفتاح الابواب
 خزانه غیب هستی و در فر و شکوهت شک و شبیه ای وجود ندارد ۲۶ - بهشت ارم را از -
 شداد میگیری و اقوام عاد و هود را به دم باد فنامیسپاری ۲۷ - موبک عظیم فرعون را طعمه
 دریا کردی و طعمه ای دیگر از مغز مغرور نمرود برای پشه ها فراهم فرمودی ۲۸ - جمشید جم
 را در دل مفاکها بدست خار و خس سپردی و از شانه های ضحاک مارها بوجود آوردی ۲۹ -
 جشن فریدون را بر پا ساختی و فرهاد را در دامنه بیستون به سنگ تراشی وادار ساختی و
 در عشق خسرو بحد اعلا و وفاداری امتحان کردی ۳۰ - او را بخاطر خسرو از ارمستان
 کوچ دادی و در همان حال فرهاد را به پای بیستون کشیدی ۳۱ - جام را از کف جمشید گرفتی
 و کله کیکا و سرا بدل بتوتیا کردی ۳۲ - سپاه سلم و تور را بره زدی و اثری از آثار تیمسور
 لنگ باقی نگذاشتی ۳۳ - آن چنان گیسوان زیبارا مشاطه گری میکنی که لیلی را سزاوار است
 آنگاه مجنون را بدشتهای دجیل در عشق آن زیبائیه اکسبل میداری ۳۴ - بهار می آوری و در
 ققای آن نوبت به خزان میرسد که گلهارنگ آمیزی میشوند ۳۵ - آنچهان درختان نونهال را
 با آن سرافرازی می آفرینی - از آنسوهم زلفان زیبا رویانرا خبر آجین میکنی ۳۶ - به نقش
 و نگار انواع گلها میپردازی و نوبت به نغمه سرائی بلبلان میسپاری ۳۷ - آنهمه لطف و صفا
 در نهاد درویشان و ارسته قرار مدهی و به علاج دلهای ریش می اندیشی ۳۸ - مسکینانرا
 مینوازی - غریبانرا هدایت میکنی ۳۸ - دردیر و کعبه قبله عاشقان هستی و چرخ سبک سپهر

ت
 به گردش می آوری ۴۰ - مبدا* و ملجا* همه کائنات هستی - سزاوار ستایشی و هرچه از صفا
 تو گویند کم گفته اند ۴۱ - برای بپکسان دست بالای دستها میباشی و برتر از دست تو دستی
 نیست ۴۲ - خدا زندا - به جاه و جلالت - بذات بیچون و بیزوالت ۴۳ - به نزدیکان
 بارگاه عزت - به پرده داران سریر وحدت ۴۴ - به عرش و کرسی و لوح و قلم و فرشتگان
 خاصه قابل احترامت ۴۵ - به دفتر داران دیوان لاهوت - به ذکر تو حید جرگه ملکوت
 ۴۶ - به سوز دل آدم با آن چشمان نمناک - به سقوطش از حوزه ملکوت بحالم خاکسی -
 ۴۷ - به خلاصی نوح از خشم طوفان - بشادمانی ابراهیم خلیل بر نطح قرآن ۴۸ - به صداقت
 هارون و منزلت موسی - به پاکی مریم و تقوای عیسی - به نخمه داود و ناله جرجیس ۴۹
 به نور یونس و صبر ایوب - به حسن یوسف و زاری یعقوب ۵۰ - بر راستی و درستی هو د
 و ادبیس ۵۱ - به اراه ای که پیکر ذکر یارا دونیم ساخت ۵۲ - به اخلاص پاک سید مختار
 و زور بازوی حیدر کرار ۵۳ - به گلوی تشنه حسین مظلوم و ارواح طیبه ائمه معصوم ۵۴ -
 به صدق و صفای سید اکرم - به دین محکم فاروق اعظم ۵۵ - به پی گناهی و مظلومی عثمان
 ۵۶ - به صفحات زیور - تورات - انجیل - بایات قرآن که جبرائیل وارد ساخت ۵۷ - به
 اصحاب خواب آلوده کهف که غاری آنها را از بیم اشرار کفار ایمن داشت ۵۸ - به قطب اختیار
 غوث اعظم - بوجه لاریب حدود عالم ۵۹ - به بیت المعمور مسجد الاقصی - بطک پشرب و
 بطحا ۶۰ - به شیخ بصری و بایزید بسطامی و سلطان فقرا ابو سعید ابوالخیر ۶۱ - بچهارده
 درویش مملکت هند و هفت ابدالان صفحات کرد نشین ۶۲ - باصحاب بدر و همه شهدا و همه
 مریدان و عزیزان ۵۳ - به شب زنده داران عبادت خانه که با خویش و بیگانه عشق میوزیدند
 ۶۴ - به قلندران مست میخانه که نعره های مستانه از دل بر میکشیدند ۶۵ - به یاهویاهو
 ابدالان بیابان - به ناله پیران در سحرگاهان تا دم صبح ۶۶ - به شوقی که سر مستان عشق
 سر میدهند - به جام بادهی پیران میفروش ۶۷ - به پردگیان بزم ارادت - به گوشه کیسرا ن
 کج عزلت و قناعت ۶۸ - به سیاه پوشانیکه سر حلقه ماتمزدگانند ۶۹ - باوارکان بیابان ماتم و
 اندوه - به قدح میشان جرعه صبوحی - آنانکه توبه نصوح کردند ۷۰ - به بانگ حاجیان در
 طلب آب زمزم - به لحن انجیل و زیارت حرم ۷۱ - به تاثیر که قاریان قرآن بردلها میگذارند
 و صداقتی که خوانندگان دانای برادای اذان از خود نشان میدهند ۷۲ - به سحر خیزی
 دیر نشینان - به دعای پیران خوش سرانجام ۷۳ - به صفای سینه صوفیان صافی ضمیر پاک -
 بذکر ملاهائی که همواره بر اعمال مذهبی خود آگاهی دارند ۷۴ - به سرگشتگان وادی حیرت

که مدام در راه حق جان بر کف دارند ۵۵ - به سرگردانی پشمینه پوشان که در راه شوق و الهه
 و سرگشته رهسپارند ۷۶ - به کهنه پوشان صاهت پیشه که نیمه های شب حاجات خود را بدرگاه
 خالق معروض میدارند ۷۷ - به رقص و سماع اهل حال که جمال جمیل را بچشم میبینند
 ۷۸ - بدایان حکمت الهی که از اسرار نهان خبر میدهند ۷۹ - به توبه کارانی که پشت پاپیهمه
 چیز زده اند و از سردنیا گذشته اند و به بیفائی دنیا پی برده اند ۸۰ - به عدالت شاهان
 دادگستر که زینشان به کسی نرسیده است ۸۱ - به اشک دیده دلسوختگان و شعله های
 درونی که مانند برق شرر میپراکنند ۸۲ - به گلپای سر آویز که در بیابانهای خشک سر بر میزنند
 به لرزیدن نونهلان در مجاورت گلها ۸۳ - به برگهای زیبای گلپای بهاری و ناله های حزن
 انگیز بلبلان در فراق گلها ۸۴ - بداغی که بر قلب لاله های شقایق نشسته است شقایقهاییکه
 مانند ابدالها مکان در بیابانها دارند ۸۵ - به وفای لیلی در عشق مجنون و رنجی که درد امنه
 بیستون نصیب فرهاد شد ۸۶ - به چشمان سرمه سای سیاه چشمان که صفای صورت زیبای خود را
 در یادان به کسی نمیمایند ۸۷ - به جلوه بتان شوخ گلجبین که دست طبیعت مانند شانرا
 نیافریده است ۸۸ - شاهها - نجات خود را از درگاه تو امید میرم و رجای و اثق دارم گناه
 این بنده ی سیه روزامورد بخشایش قراریده ۸۹ - من که سر حلقه سیاه کاران هستم در
 راس شرمساران جای دارم ۹۰ - سرتاپا در لجه صیان غرقم و از سوز آتش مکافات تفته شده
 ام ۹۱ - من شرایط امر بمحروم فرابجای نیاوردم و تا توانستم مرتکب گناه و تقصیر شدم ۹۲ هرگاه
 کاری انجام دادم تو خود میدانی همه از روی جهالت و از روی نادانی صورت پذیرفته ۹۳ هرگاه
 گناه مرا پیامری خود را آزاد میدانم و راضی هستم به رضایت چونکه فرمان تراست ۹۴ - اکنون
 برای یکبار از تضراتی در گذر - استغفار میکنم ۹۵ - استغفرالله - استغفرالله - جرمهایم
 بیحد و گناهانم بیشمار است - پروردگارا مرا از عذاب آتش نجات بده ۹۶ - این بنده رو سیاه
 را از بخشایش محروم مساز و بمفهوم آیه (لا تقطو من رحمت الله) عمل فرما ۹۷ - بسیار
 عیانم رویهم انباشته شده - ای بخشاینده گناهان از راه ترحم بمن نگر ۹۸ - ای وجود پند
 نیاز میرم به کرمت دارم - از رحمت بیکرانت محروم و نا امیدم مساز ۹۰ -
 از اسفند یار غضنفری - امرائی :

پرورده محبت این خانواده ایم
 تعظیم کن نکرده بهای ایستاد ایم

امرائیا زال طی چاره جو که مسا
 این افتخاریس که در آئین زندگی

از نظر طریخان امیر اشرف - امرای :

(شمالخان) فرزند زیبا - جنگاور و ناکام در نبرد ی عشایری کشته میشود و چون بی اندازه مورد علاقه پدر بوده است این رویداد شوم اثری بس ناگوار در قلب پیر لرستان میگذارد و با اینکه تا آن تاریخ هرگز شعری نسروده این قطعه بسیار سوزناک و پرمغز از کانون سینه اش شعله میکشد - شعر جالب است =

سپهدارم رو

- | | |
|-----------------------------------|------------------------------|
| ۱- فرزند رشید سپهدارم رو | پَری نام نیک فدا کارم رو |
| ۲- شمشیر هندی جوهر دارم رو | و میدان جنگ پوشکارم رو |
| ۳- روله و فدای روز جنگت بام | فدای گوازه صدای شنکت بام |
| ۴- و فدای مردی روز مرکت بام | و ناسور کفتی ز ام جرکت بام |
| ۵- فدای بیکی خاک خونت بام | بی اطلاع قشن با ز و شونت بام |
| ۶- و فدای سفر خاک دلفانیت | تمامی دلفان اما و شنونیت |
| ۷- فدای او جگه غشته خوینت بام | یاران بیکی دل غمینت بام |
| ۸- اسب سکلای بریده دم | چرکم پا ره بی روله سررکم |
| ۹- عزیزالو جود امیر اشرف | و ینعی شهیدان کر بلا و نجف |
| ۱۰- باوه می میدان جنگ خالی نکین | و بیخود قطارشنگه خالی نکین |
| ۱۱- ناغافل نچین - دس غافل نکین | و مردی مکان آر کلک گل نکین |
| ۱۲- ری و دشمنان بی حما و نکین | ستارت شومه ایمرورا و نکین |
| ۱۳- هامشیر گانت سیاه پوش نکین | جام شهادت روله نوش نکین |
| ۱۴- گوازه در رزم و ینه شیر نکین | نوجوان بی مرگ دیراد یر نکین |
| ۱۵- جامه ابیضی هرله و ر نکین | رضای عالی عباد در و د ر نکین |
| ۱۶- شیخ حسن غمین خوار خاک نکین | چرگ یارانت ز غم چاک نکین |
| ۱۷- جای شکار راوت بی سوار نکین | ساکت ز قیوه آتشبار نکین |
| ۱۸- روله امانت ز درد ننا لین | زامت کارین - خاکم و بالین |
| ۱۹- باوم ارجوسی ز مرکو جسم کم | نیزاری انبوه گشت و قلم کم |
| ۲۰- مردانگی تو زا و بیش ظاهر نکین | والله در و صفت قلم قاصد سرن |

۱ - فرزندم - فرزند رشیدم - فرزندى فداكار كه بمنظور تحصيل نام نيك و سريلندى ميكو شيد
 ۲ - شمشيرجو هري هندی - هزيرى زيان كه در ميدان نبرد شكارش ببر و پلنگ بود ۲ - فرزندم
 فداى شيوه هاى جنگيت - فداى صغيرى كه از لوله تفنگت بگوش ميرسيد ۴ - فداى آن لحظا
 بين مرگ و زندگى ونحوه جان كدنت - آن زخمهاى ناسور افتاده ات - زخمى كه بر جگر
 نشست و ترا تپاه كرد ۵ - فداى تنهائى و بيكسيت در آن هنگام كه جسم رزمنده ات آغشته
 بخون شده در خاك مى تهيد ۶ - پسر م - هنوز اردوئى از سواران بى خبر از اين حادثه
 شوم بد نيالت روان و مهيباى اجراى امرت بودند - سفرى كه بخاك دلفان كردى و همسه
 سرداران آن سرزمين بپاريت برخاسته و پشت سرت افتادند ۷ - جسد فرق درخونت اند و ه
 همه را برانگيخته و باعث سرگردانى يارانت شده است ۸ - اسب سكلوى را يال و دم كردند
 و بران كتل بستند - جگرم اى فرزند كم شده از اين پيش آمد شوم پاره گرديد و كباب شد
 ۹ - تو عزيز تر از وجود من بودى كه مانند شهيدان كريل و نجف بخاك افتادى - عزيز پدر
 ياستانى ميدان نبرد را خالى مكن - فشنگهارا بيهوده مصرف نما ۱۱ - بى آگاه و نسنجيد ه
 پا بميدان كارزار مگذار ۱۲ - دست از ماشه تفنگ بر مدار - دشمنان بيشمار را دست كم مگر
 امروز روز تو نيست - در كارت درنگ كن و به نبرد مهرداز - كلكل ميخواهد ترا در آغوش
 كيرد مباد آنجا را ناظر تاپوت خود كنى - گل كل زنده ترا ميخواهد (كلكل نشهنگاه فصل
 تابستان نظر طيخان و هله در آنجا اين فصل را بر گزار ميگردند) ۱۳ - فرزندم - خواهرا ن
 را سياه پوش مكن و اين جام شهادت را عزيز پدر تو نش نما ۱۴ - با اين خروش رها آسا دشمنان را
 بيدار و مترجه خود مساز - نوجوان محبوبم براى مردن شتاب بكار مبر ۱۵ - پيراهن سفيد
 (كفن منظور است) بر خود مهوشان - عباس و رضاعلى را ويلان و سرگردان نما ۱۶ - شهبخ
 حسن راد رگد اب بى سرپرستى ميانداز و جگرد و ستد ارانت را از غم چاك مز ۱۷ - شكار
 گاههايت را بدون سوارو شكارچى رها مكن و آن محيط پر هياهو را از صداى كلوله و هاپهسوى
 را و چپان ساكت و خاموش مساز ۱۸ - فرزندم - از تو انتظار دارم كه از فشار درد ناله سرندهى
 اگرچه زخمهايت بسيار كارى هستد ۱۹ - خاكم پسر كه اگر حوضى از مركب و نيستانى از ظم بكار
 برم هنوز يك از هزار صفات برجسته ات را نميتوانم بيان كم زيرا مردانگيهاى تو بيش از لفظ و كلام
 است ۲۰ - و سوگند ميخورم كه قلم در اين ميدان سخت طاجز ميباشد ۲۰ -

يادى هم از سعيد كنيم :

ست

روان پدرم شاد كه با اين افتخار فرزند رشيد جوانمرگس را زنده كرده ا

پدرم در ارتباط روحانی از مرگ فرزند دلیر و دانشمند من هم اطلاع دارد - یقین دارم که این شجاعان از جان گذشته و بیرونند هم اکنون در باغات مصفاى بهشت عدن در کنار هم از مسو^{اب} خاص مردان سخی و شجاع بر خوردار هستند - چون نص صریح است که افراد شجاع و با سخاوت اهل بهشت هستند و اینها هر سه دارای این صفات بودند - این شعر هم ساخته پدر سعید است که بر لوح مزار عزیزش نقش گردیده - پسر م در نبرد خرم شهر در راه وطن و ایمانش شریست شهادت نوشید - روانشان شاد باد =

وه چه محبوب دستان بودی

اینکه در خاک تیره پنهان است	جان من نیست بلکه جانان است
فلک ای میزبان مهمان کس	کیمت کز شست تو گریزان است
فته ات بالعیان نه محدود است	کینه ات فی البیان نه پنهان است
هر دو روزی که بیشتگر گذرد	محنت زندگی دو چندان است
جان ما را گرفتسی ای دنیا	جان تلخی که سخت پزیمان است
خاک - ای پاک بستیر ابدی	اینکه این لحظه بر تو مهمان است
این عزیز پدر - سعید من است	این همان نیک خوی انسان است
از نگهدارش در ریخ موریز	که نکوگری در خشان است
نیک رفتار و خوشدل و محبوب	مظهری از کمال ایمان است

x

قلب من ای عزیز تا به ابد	سخت افسرده و پشیمان است
وه چه محبوب دستان بودی	رنج یاران ملوید آن است
شاد باد آن روان معصومی	که دلش روضه ای رضوان است
حامی ما چنانکه بوده و هست	باز هم خالق جهانیمان است

از عزیز - بیرانوند :

وی جوانی است با ادب که ذوق فراوانی به شعر دارد و خود هم شعر میگوید - اشعارش روان و دارای محتوای زیبا و نسبتاً صبیق میباشد - آقای بیرانوند محبت فراوانی بباد دارد و این قطعه را بر اثر همان علاقه قلبی سروده است - من نمیخواهم محبت های ارباب قلم را بدین دفتر منعکس کنم لکن اصرار زیاد بعضب از آنها ناگزیرم میسازد - هذر مه خوا^{هم}

بهاریه :

- ۱ - امسال کهنه چسی - فصل بهار هت
 ۲ - بارکردی سرما ی سخت زمستان
 ۳ - سیما برف و یخ کوان بی و آو
 ۴ - کیشیتی صحرا گیاه فرشنو
 ۵ - قمری حیزر کردی نیشت او شاخ سرو
 ۶ - نو عروس گل نقا و کسردی چاک
 ۷ - ای شوق دیدار گل و گلزار ریل
 ۸ - گری بی و جا ملوانسی بط
 ۹ - دنیا رنگارنگ - کوه و درودشت
 ۱۰ - از نسیم صبح - وقت شفق دم
 ۱۱ - دنگ نی شوان صحرا نشین هت
 ۱۲ - وقت رسن بازی نازک بکد نیکل
 ۱۳ - ای هونه وقتی قره فالیم شکن
 ۱۴ - نیشتن ای خدمت استاد دانا
 ۱۵ - استاد ادیب - مرد دانشمند
 ۱۶ - کم نظیر ای طور حافظ و سعیدی
 ۱۷ - مرد خردمند تن داتسی ورنج
 ۱۸ - تعریف نماوتی و لفظ و بیان
 ۱۹ - اولین شاعر خاک لرستان
- وقت فراق چسی - وقت دیدار هت
 هوا خوشکوار - اور قطره وار هت
 از شکاف کوه دنگ آبشار هت
 رخت سوزارای بید و چنارهت
 شاقه شاق کوگ ای سرنسا هت
 و خاطر عاشق دل بی قرار هت
 بلبل ای هوس و ناله زار هت
 از کرمسیر فزاز قطار هت
 از دید قدرت پروردگار هت
 نوکل و نسین - مشک تا تارهت
 دنگ مهوشیل تلمیت سوار هت
 وقت تناف آوتن ار شاخ دار هت
 دیم قرعه و نام اسفند پار هت
 از هر چه و تم او خوشگوار هت
 زاهد و فاضل - آموزگار هت
 هرچی نظامی شیرین اشعار هت
 تا درخت عصر پر برگ و بهار هت
 گسیتیم تعریف کم یک از هزار هت
 (امرالی) لروالا تیار هت

ترجمه :

- سال کهنه رفت - فصل بهار آمد ۲ - سرمای زمستان کوچ کرد و در هوای خوش
 و نسیمی گوارا قطره های باران از دامن ابر فروریخت ۳ - یخها و برفها ک سیلاب گون کوهها
 ذوب شدند و از شکاف کوه صدای آبشار آمد ۴ - بر سطح زمین فرش تازه ای از گیاهان
 گسترده شد و بید و چنار لباس سبز پوشیدند ۵ - قمری برخاست و بر شاخ سرو نشست و صدای
 قهقهه کبک از ارتفاعات بگوش رسید ۶ - نو عروس گل نقاب از رخ بیکسوزد و بخاطر عاشی بیقرار
 فرزند آمد ۷ - از شوق دیدار گل و گلزار بلبل هوسناک به نغمه سرانی پرداخت ۸ - آبگیرها

چو لانگه بطها شدند و غازها دسته دسته از کرمسیرات باز آمدند ۹ - دنیا رنگ برنگه کوه و دشت
 و دمن دست نیرومند قادر متعال رانمایان ساختند ۱۰ - بامدادان از نسیم جانبخش گلهای
 نوروزی - نسیم نکبت نافه ختن راهخش کردند و رایحهی مُشگ و صبر و غیره به استقبال
 رهگذران آمد ۱۱ - صدای نی لبک چوپانهای صحرانورد با طنینی دلکش بلند شد و صدای ماه
 طلعتان هودج نشین گوشهارا نوازش داد ۱۲ - نوبت به تباب بازی زیبا رویان نازک بدن
 رسید هنگامی که تبا برابر شاخه درخت می آویزند ۱۳ - در چنین وضع و حالی قرعه محبت کشیدم
 و دیدم که قرعه فال بنام (اسفندیار) آمد ۱۴ - نشستند در خدمت استاد داناناز هر چه
 بیان کردم خوش گوارتر آمد ۱۵ - استادی ادیب - مردی دانشمند - اهد تقوی - آموزنده
 ۱۶ - مانند حافظ و سعدی کم نظیر با گفتاری به شیوه نظامی ۱۷ - مرد خردمندی که تن به
 رنج داده و نهان عرش بارور گردیده است ۱۸ - تعریف او با لفظ و قلم امکان پذیر نیست و
 من خواستم این کار را انجام دهم لکن يك از هزار آمد ۱۹ - از خاک لرستان (امرائی) والا
 تبار نخستین شاعر چنانکه باید ۲۰ -

اسدالله - امیرپور امرائی :

منظومه ذیل را برادر باذوق من شاعر کرانمایه آقای امیرپور برای من فرستاده و تأکید
 در چاپ آن نموده است - قبلاً بعرض خوانندگان محترم رسانیدم که من بهیچوجه نیازی به معرفی
 ندارم زیرا خوب یابد آنچه هستم همین است نه در ذهن مرد جاگرفته - از برادر م خواستم شعری
 برایم بفرستد تا در این دفتر وارد گردد و ایشان سه فقره شعر فرستاده که بالطف سرشارشان نسبت
 به مهر سه اظهار محبتی نسبت باین کمترین مییاسند - خنجر غضنفر اسم میر خنجر فرزند میر غضنفر است
 که طبق معمول او را با اسم (شمال) خطاب میکردند و این شمال اول و شمال دوم پدر مرحوم
 برخوردارخان و او پدر مرحوم نظرعلیخان (پدر نازنده) بوده است - اینک شعر امیرپور :

خنجر غضنفر

ای زاده خنجر غضنفر	بگره به دل عد و چسو خنجر
ای بود و نبود بسی تفاوت	از دیده آن خجسته محض
ای از همه شاعران این عصر	در دانش و بینش و خرد سر
ای صبر و شکوه و پند پاربت	سر مشق گرفته از قلندر
ای نادره شامی که باشد	نفر تو چو طبر شامه پرور

در بزم ادب ضیا گستر	ای شمع وجود پاکبازت
در حالت اعتدال اندر	ای نظم تو چون نظام عالم
بنموده چو فاتحان مسخر	ای ملک سخن بنوک خامه
در فضل وادب نژاد ما در	ای چون توبه خطه لرستان
مخصوص تو باشد و ایاذ	ای طرز بلاغت و تکلم
چون مار بکوفتی و را سر	ای هرکه مخالف تو بسودی
برده ست و پرد سبق ز گوهر	ای خط قشنگ دلفریبت
بگرفته ره کمال در پسر	ای تو سن فکر بی نظیرت
صاحب نظریان دچار شد در	ای در اثر نبوغ طبیعت
گردد بجهان بلند اختر	ای هرکه مصاحب تو باشد
آثار تو سکر و نشئه آور	ای به ز شرابهای کهنه
نشر تو ز حور دلرسان تر	ای نظم تو روضه بهشتی
از جامی و انوری فراتر	ای پای نهاده در فضیلت
همستی به رواق دیده اند	رفت چو بظاهرا از حضرت
با خون شما شده مخمر	آب و گل من ز روز خلقت
دایم سوی تو کشد همی پسر	شهباز خیال اندر و ضم
دیندار نشد به عهد دیگر	دائم که اجل نمیگذارد
باشی توبه زندگی مظهر	میمون بتوباد عهد نوروز
در باغ ادب شده گل آو ر	اندیشه تو چو باد این فصل
نزدیک شد ست روز آخر	از وضوح مزاجهم هویدا است
از شوق نه پا شناسم از سر	آثار ترا چو پای ز خوانم

=

شامی کرمانشاهی :

این (ترجیح بند) از شاهکارهای شعر محلی است که در لهجه لکی کرمانشاهی سروده شده و در آن زندگی و روحیات و گرفتاریهای یک خانواده کرایه نشین را شرح داده است - نام این ترجیح (کرانشینی) است و هرگز صریحتر و کوبنده تر از این امکان ندارد: رفکر شاعری تراوش کند - این لهجه هم یکی دیگر از شعب (لکی) میباشد :

۱ - چه بکم له دَس کِرانشینسی

- ۱ - بنده بی نفر کرا نشینم
- ۲ - نه خارج مَو - نه ماودینم
- ۴ - بلکم زای سسرای محنت نمینم

۵ - چه بکم زَدَس کِرانشینسی

- ۶ - توای پزانی سگ و حالیم ناو
- ۷ - صوتا ایواره هام دَتق ودا و
- ۸ - یا بَم پَروشم - یا نَم وگرا و

۹ - چه بکم زَدَس کرا نشینسی

- ۱۰ - زَم جابوکیش - خم قاپچی دَرِم
- ۱۱ - له میس و سزا چکی سماویم
- ۱۲ - ضایان نکین دَن ونا و سَکِرِم

۱۳ - چه بکم زَدَس کِرانشینسی

- ۱۴ - بی کُری دیرن چی وچکه شیطان
- ۱۵ - گیغان پَر زرخ دَسو تیر کسان
- ۱۶ - کس چورت نیمی دَنگی بای و بان

۱۷ - چه بکم زَدَس کِرانشینسی

- ۱۸ - جرگم سوراخن چی لانه زَنبُور
- ۱۹ - و کرم ایشین خَری بی شعور
- ۲۰ - اگر بشورین زرتت کیم قَمَّسُور

۲۱ - چه بکم زَدَس کِرانشینسی

- ۲۲ - ایشین هر روزی دیری نین و پَبار
- ۲۳ - خاکوشت کابو - خاکوشت پَر و ا ر
- ۲۴ - هاواست جَم بوا بهجار هم چها ر

۲۵ - چه بکم زَدَس کِرانشینسی

- ۲۶ - زانی چن نفر هام د بی حِصار
- ۲۷ - د ریز و کوتاه - کاردار و بیکار

ها حل

- ۲۸ - هفت هشت افتاوه نریسه قطار باید ونوبت پلهط پشینسی
چه بکم زدس کرا نشینسی
- ۲۰ - یسی شود و نغریبین و مهمانیم نیمسات و پشتر له بصرق سزانیم
- ۲۱ - صوبین و اگر رشیان و گیانیم آقای صاومال و گسرد خانیم
- ۲۲ - لحاف شرکه نیان و بان شانیم رتن و اتن تا غروب دیره نمینسی
- ۲۳ - چه بکم له دس کرا نشینسی
- ۲۴ - و تم بکرم اطاق له یسی جای تا له به پشتر مه دی دنکم نای
- ۲۵ - چه ارا بنگاه مشی مکه مرای وات اطاق فیرم - اردو روستو ای
- ۲۶ - دیرم ، من و تم خیرد مال ت نای وات پچو ولای کنجی هنمینسی
- ۲۷ - چه بکم زدس کرا نشینسی *هر سیر*
- ۲۸ - چی پشی و شون بوی بهازداق یسی هفته کیدم مال و مال سراق
- ۲۹ - له سنگ معدن تا چارای اجاق تیمچه چانی - تا برزه دمساق
- ۴۰ - کیچه پس کیچه مال و مال بیماق کس و بهم نیا یسی دانه اطاق
- ۴۱ - و دینت یسه رسم هام دینسی *کدو کچله*
چه بکم له دس کرا نشینسی
- ۴۲ - هایم د یسی اطاق چن کرو پشتر لرد لرستان - کرد نه دینکور
- ۴۳ - مشی مه مرای مال مردم حور کلای صفرخان هم و ککسور
- ۴۴ - پراکه امرای زطایفه نظیر طهرا خان سرا و هر سینسی
- ۴۵ - چه بکم زدس کرا نشینسی
- ۴۶ - مه نه نالوطی - نه نا دیویشیم شرمنده قوم - بیگانه خوشیم
- ۴۷ - شوان او ان چن من کشیک کیشم ارد پردر و از کم نصین اویشیم
- ۴۸ - قهو کزک کن - زام کن و نیشیم مه خورگ نیرم چی سیف زمینسی
- ۴۹ - چه بکم زدس کرا نشینسی
- ۵۰ - ز ههل گیانم نسون و دشمنیم حسن سزم مری کرد بان خنیم
- ۵۱ - آلمانی رقص - آسکای زنیم چی آقای و کین پنجا جور خونیم
- ۵۲ - اگر نغرین کن و ن و فرزنیم خومیش کمک کم - ایتم آمینسی
- ۵۳ - چه بکم زدس کرا نشینسی

- ۵۴ - دارايم بيه سه چارديت و پسي كُر
بي دانه بالشت دَم قيجسي پير
- ۵۵ - سرانيم و باني چي پاره آجر
لحاف خوارديه له هفده جا جبر
- ۵۶ - گشيت گياني سيلا و پنه نمه شير
خاصه سرتاكي پکين و بينسي
- ۵۷ - چه بکم ژدس کرا نشيني
- ۵۸ - بي دانه قالي باو پالاندار
دُو که دامه سه عليجان مالدار
- ۵۹ - و تيم براكه يه بور و بازار
هرچي فروشي چشتي لي و ردار
- ۶۰ - خدا ماوين که باقي آرام بار
تاگه صاومال اوريم نرشيني
- ۶۱ - چه بکم ژدس کرا نشيني
- ۶۲ - يسي هفته منيه مانگه بچو و سر
ژن صاومال د سردی و کسر
- ۶۳ - و زست تمام تياي پشت دَر
له ور اليم چي اقا و نوکسر
- ۶۴ - و زيم ايشم دم کسه سماور
خوم دوم اراي ميوه و شيريني
- ۶۵ - چي بکم ژدس کرا نشيني
- ۶۶ - د و که چم و مان مسي مسه براي
بي هزيتي ديم و پهوارت ناي
- ۶۷ - دامه جاد و حوريکه و لاي
نفرت ماواري له سرتا و پاي
- ۶۸ - کافر نويني هانه هيولاي
فولاد زره بو و هام نشيني
- ۶۹ - چه بکم ژدس کرا نشيني
- ۷۰ - ژ هول گهانم سلامسي کيردم
چي ماده گرگسي مليرزان جريگم
- ۷۱ - وات تاري داشتی ؟ و تيم ميم ميم
ز هله تراخ بهم - خاص هرخ کردم
- ۷۲ - و ت تو کوره کی ؟ و تيم هنميني
فکر کردم توای سيلسي بشيني
- ۷۳ - چه بکم ژدس کرا نشيني
- ۷۴ - ژ اوروزه ترسيم اجل بي درنگ
باي و سراغم جيه گي تار و تنگ
- ۷۵ - پنهان بوم و زير خشت و خار سنگ
ژن صاومال پهريم باي و جنگ
- ۷۶ - دشمن بارم کی و لفظ جفنگ
له دشمن بکسي قورم سنگ چيني
- ۷۷ - چه بکم ژدست کرا نشيني
- ۷۸ - هرکه چي (شامي) کرا نشينه
باني آسمان - زهري زمينه
- ۷۹ - چي باوگ مردی مدام غمينه
سری پردوده - دلي پر کينه
- ۸۰ - اگرهم بخوي مسري ترخينه
بايد عاقوت مالسي بسيني
- ۸۰ - چه بکم ژدس کرا نشيني

۱ - چکم از دست کرایه نشینی

- ۲ - من بکفر کرایه نشین هستم - مانند کسی که مزیش را از دست داده باشد دلی آزرده دارم
- ۳ - نه خارج از مذهب و نه دینم معلوم است - هر آینه نفست گیرا هست برای من آرزوی مرگ کنه بلکه پیش از این زنده نمانده و بار محنت حیات را بردوش نکشم و از دست اینهمه بیدادگری و بد اندیشی رهائی یابم ۵ - چکم از دست کرایه نشینی ۰
- ۶ - چنانچه جو یای حامل هستی باید بگویم که سگ به روزگارم نباشد ۷ - روز و شب بگلحظه آسایش ندارم - از بام تا شام در تنگاپو هستم تا آخر برج دوسه تیکه اثاثه که باقی مانده برای فروش به بازار برم ۸ - یا اینکه در صورت امکان گرو بگذارم - میگویم بهتر است کرایه ام عقب نیافتد ۹ - چکم از دست کرایه نشینی ۰
- ۱۰ - زخم جارو کش است - خودم وظیفه نگهبانی را برعهده دارم - فصل زمستان که میرسد من باید برفهارا پاک کنم ۱۱ - در رهش و در عزا حال سمار را دارم - اگر سرو صداتم بد جنس محسوب و اگر ساکت بمانم خر بجای می آورند ۱۲ - اگر مانعشان نشوی توی سرمان هم میزنند که چرا گوشت بد برایمان خریده ای ۰
- ۱۳ - چکم از دست کرایه نشینی ۰
- ۱۴ - پسری دارد عین بچه شیطان - بامدادان که از بستر برم میخیزد میبرد میان ایوان ۱۵ - جیبها پر از ریگ - دست به تهر و کمان - به قوری میزند - استیکانرا میشکند ۱۶ - هیچکس یارای نفس کشیدن ندارد تا بگوید جوانمرگ سرمان را شکستی ۰
- ۱۷ - چکم از دست کرایه نشینی ۰
- ۱۸ - جگرم مانند کندی عسل سوراخ سوراخ شده - از بسکه حرفهای جور و اجور میشنوم -
- ۱۹ - به فرزندانم نسبت خرابی شعور میدهند ۲۰ - قدغن میکنند که هر روز صبح نپایسد دست و رویشرا بشوید تا مصرف آب لوله زیاد نشود ۰
- ۲۱ - چکم از دست کرایه نشینی ؟
- ۲۲ - میگویند هر روز که دیزی بار میکید خواه برای ناهار و خواه بجهت شام ۲۳ - خواه گوشت گاو یا از آن پروار باید گوشت و نخودش را پیری میان حصار ۲۴ - هواست راجع کن که مانند سال گذشته آجرها را نشکنی ۰
- ۲۵
چکم از دست کرایه نشینی ؟
- ۲۶ - آیا هیچ دانسته اید چند نفر میان یک حصار زندگی میکنند ؟ - من میگویم پنجاه تو بگو

- پنجاه و چهار ۲۷ - قد بلند - کوتوله - کاردار و بیکار - هر روز صبح اول وقت از گوشه و کنار ۲۸ - هفت هشت آفتابه بردیف گذاشته شده باید بلیط نوبتی دریافت کنی .
- ۲۹ - چکم از دست کرایه نشینی ؟
- ۳۰ - یک شب دوسه نفر مهمان پرایم رسیده بود - نیمساعت بیشتر از شبهای دیگر برف مصرف کرده بودیم ۲۱ - صبح اول وقت آتش شده و بجانم افتادند ۲۲ - آقای صاحب خانه باتفاق خانم لحاف کهنه را برگرده ام هشتاد و تالید کردند که تا غروب آفتاب باید از این حیاط بروی .
- ۲۳ - چکم از دست کرایه نشینی ؟
- ۲۴ - خواستم اطاقی در جای دیگری بدم تا بیست از این صدایمان در نیاید ۲۵ - به بنگاه مشهدی محمد مراد رفتم گفت اطاق تکی ندارم اگر (درست) میخواهی هست ۲۶ - گفتم خدا خیرت ندهد منکه چنین پولی ندارم - گفت در اینصورت برو و به بنگاه کنجی هند مینسی مراجعه کن .
- ۲۷ - چکم از دست کرایه نشینی ؟
- ۲۸ - مانند کوبه ها از بوی پیاز داغ یک هفته خانه بخانه سراغ گرفتم ۲۹ - از سنگ معدن تا چهارراه اجاق - تمچه چننی - برزه دماغ ۴۰ - کوچه - پس کوچه - خانه و کاشانه با دماغی سوخته و کمال ناراحتی آخرش هم هیچکس حاضر نشد اطاقی بمن واگذار کند - ترا بدینت این است آئین مسلمانان ؟
- ۴۱ - چکم از دست کرایه نشینی ؟
- ۴۲ - چند گروه در یک حیاط بسر میبریم - لراز لرستان - کرد از دینور ۴۳ - مشهدی محمد مراد چهارزبری - کرلانی صفرخان کنکاوری ۴۴ - پراکه امرانی از طایفه نظر طرخان - طهمراد خان سراب هرسینی .
- ۴۵ - چکم از دست کرایه نشینی ؟
- ۴۶ - من نه نا لوطی و نه نادرویشم - از قوم بیگانه و از خویش شرمنده شده ام ۴۷ - شبها آنها میروند و کشیک به گردن من می افتد - اژدریتر در یاز کم ریشرا میگیرند و با چنگ و دندان بدنرا ریش ریش میکنند ۴۸ - منم که مانند سیب زمینی یک رگ در تمام بدن ندارم .
- ۴۹ - چکم از دست کرایه نشینی ؟
- ۵۰ - از بیم اینکه لینه ام را بدل گیرند - اگر عزیزترین کسانم هم بپیرند باید به تقلیدشان خنده سرد هم ۵۱ - رقص آلمانی میکم - نغمه‌ی آمریکائی سرمیدهم - مانند آقای ویکن هزار جوی

میخوانم ۵۲ - هر وقت به زنم و یگانه فرزندم نفرین میکنند منم آمین میگویم .

۵۳ - چکم از دست کرایه نشینی ؟

۵۴ - دارائیمرا چهار دختر و یک پسر تشکیل میدهند - یک عدد متکای ز وارد رفته ۵۵ - که از بس سفت شده توگو پاره آخر که سرمیشکند ۵۱ - لحافی که از هفده جای آن در ز برداشته و جسر خورده و فقط برای (بای بای) خوب است و از ورای آن همه چیز را میتوان دید .

چکم از دست کرایه نشینی ؟

۵۸ - یک تیکه قالی باب پالان دوزها که تنها به درد آنها میخورد و لاغیر - دیروز با طمیحان مال فروش (سمسار) قرار گذاشتم ۵۹ - باو گفتم ، داداش بالا غیرتاً این قالی را به بازار ببر و برایم بفروش و بهر بهائی که فروختی خود چیزی از آن بردار و باقی را بمن برسان تا صاحب خانه بیشتر از این آبرو برانریزد .

۶۱ - چکم از دست کرایه نشینی ؟

۶۲ - هفته ای به آخر برج مانده - زن صاحب خانه دستها را بکمر گذارده ۶۲ - باز سه تمام پشت در می آید در سب مثل آقا و نوکر از جلوی پایش بر میخیزم ۶۴ - زنم را با تش کردن سماور و امید ارم و خود بظنور تهیه میوه و شیرینی دور بر میدارم .

۶۵ - چکم از دست کرایه نشینی ؟

۶۶ - دیروز رفتم پخانه مشهدی محمد مراد - یک عفریته را دیدم که به پیشواز تان نیاید ۶۷ - دامامه جادورا که شنیده ای پیس او قرص مهتاب را میماند - نفرت از سر تا پایش میبارد ۶۸ - چنین هیولائی نصیب کافر هم نشود چه رسد به مسلمان - تنها فولاد زره میتواند با او هم نشین باشد .

۶۹ - چکم از دست کرایه نشینی ؟

۷۰ - از بیم جان سلامش دادم - دلم از هول آن گرگ ماده میلرزید ۷۱ - گفت : کاری داشتی؟ خواستم حرف بزدم زبانم بند آمد و به ته پته افتادم - چکم زهره ام را پات باخته بودم و عسرق از همه جوارحم میچکید - از توجه پنهان زنده شدم - مردم ۷۲ - گفت تو کجائی هستی؟ - گفتم هرسینی .

۷۳ - چکم از دست کرایه نشینی ؟

۷۴ - از روزی میترسم که اجل بی درنگ در تنگنای قبر سراغم بیاید ۷۵ - در زیر خوارها خار و خاشاک پنهان شوم و باز در همانجا هم خانم صاحبخانه مرا بیاید و به سروقتم شتابد -

۷۶- با آن زبان تلخ هززه دراد شنامهانثارم کند و درم راز پررگیار کلمات زشت به لریزه اندازد

و از فحش سنگه چین کند .

۷۷- چکم از دست کرایه نشینی ؟

۷۸- کسی که مانند (شامی) کرایه نشین است - رو پوشش آسمان و زیراندازش زمین میباشد

۷۹- چنین کس همواره مانند پدر مرده اندوهی در دل دارد - سری پر دود و قلبی مالا مال

از نفرت و کینه ۸۰- اگر عصری (ترخینه) خوراکش باشد باید همت کند و هر طور رشد

یک خانه دست و پا کند :

چکم از دست کرایه نشینی ؟

III

پیری دولتشاهی :

در صفحات ۲۱۸ - ۲۲۹ شعری از مرحوم میرزا حسین بنان در مورد قتل شادروان

مهرعلیخان امیرمنظم وارد کردیم - اکنون قطعه شعری از مرحوم (پیری دولتشاهی) بما رسیده

است که پاسخی است به شعر بنان در همین مورد - شعر این است :

دنیا ویرانه

- | | |
|----------------------------------|------------------------------|
| ۱- دنیا ویرانه | ای بنان الملک دنیا ویرانه |
| ۲- ویرانی دنیا گشت پسی ایرانه | هشتر ویرانی پسی لریستانه |
| ۳- عهد یزیده - زیاد سرداره | پسی قتل خانان واد القهاره |
| ۴- نامه نیسانه و کیکوسو سگرمس | امیر بکیکا ؟ تاکه فرصت هس |
| ۵- کیکو امیر گسرت هر و سهاوه | ارنسی بیدین چسی و قلاوه |
| ۶- گشتاسب گهرا - قطعش بخت خراو | کتج کیانش سردن و چهاو |
| ۷- از ظلم ظالم جور بیحساو | مردم چسی کشتی کفتن و کرداو |
| ۸- و ناله طفلان ا و ر و زن و سرد | آهشان ز چرخ هفتمین و بگرد |
| ۹- کاری کیکاو کرد بخت النصر نکرد | اموال مردم گشت و غارت بگرد |
| ۱۰- حسین و پنهی زال پسته قفس پسی | گرفتار و دست مردم سر مکن پسی |
| ۱۱- شلاق هم و دست پسی ناکس بی | بزن بزن بی - کی فرهای رس پسی |
| ۱۲- امیر کبیر پسی نظیرم رو | ارشد اولاد زال پسیم رو |
| ۱۳- خاصه تازاران سرگردانیم وو | ارشد خانان لریستانیم وو |
| ۱۴- فدای تدارک ری تهرانت پام | فدای سرزمین گشت ویرانت پام |

- ۱۵ - فدای او سفره هفتاد رنگت بام فدای هزاره دلهی تنگت بام
 ۱۶ - فدای هیاهوی مله و مکرزت بام فدای فرشته بخت بـسرزت بام
 ۱۷ - نظر (امرائی) و کماله وه و بـبزرگی علم بسی مثاله وه
 ۱۸ - هراخ مکیشی پی جوانی تو رُظلم ظالم هسی ها و ار هسی رُ
 ۱۸ - منیش و تاریخ هشتاد ساله وه وای جسم نحیف پشیمو حاله وه
 ۲۰ - وایلا مکتم پی جوانی تو رُجور ظلم هسرمکم رُ و رُ و

ترجمه

۱ - خطاب به پنهان الملك - دنیا ویران است ۲ - ویرانی دنیا بخاطر کشورایران و بیشتر خرابیهاگریبانگیر لرستان میباشد ۳ - دوران سلطنت یزید و فرمان روائی این نهاد تجدید شده و در قتل مردان بزرگ سبقت گرفته اند ۴ - به مردی مغرور مانند سرهنگ کیگو نوشته شده است که تافرصت هست امیر منظم را دستگیر کند ۵ - و او امیر را با همراهانش گرفتار ساخت و مرد ارمنی خارج از دین وارد قلعه مظفری گردید ۶ - گشتاسب را گرفتار و کاخش را ویران ساختند و گنج کیانیش را بیخما بردند ۷ - پیدادگری از حد و اندازه خارج و مردم مانند کشتی بر روی کرداب افتاده و سرگردانند ۸ - ناله کودکان - زنها و مردان در آن لحظات از چرخ هفتم هم گذشت ۹ کردار کیگو را بخت النصر هم مرتکب نشده - اموال مردم را با خود برده ۱۰ - حسین برادر مهرطیخان را چون زال زرد رقص انداخته است و سایرین در چنگال کیگوی مغرور بازداشت هستند ۱۱ - در این جریانات اسفناک ناکسانی هم هستند که شلاقها در دست گرفته و چون فریاد رسی نبود بزن بزن راه انداختند ۱۲ - افسوس بر این امیر بزرگوار بی نظیر - بزرگ فرزندان پدر پیر ۱۳ - افسوس بر ناز پهوردگان دودمان ۱۴ - فدای تدارک سفر تهرنت و این سرزمین ویرانه ات ۱۵ - فدای سفره هفتاد رنگت و اندوهی که بر آن قلب نازک نشسته است ۱۶ - فدای هیاهوی خوشایندان و اهل سرگشته ات - فدای آن فرشته و آن اقبال بلند ۱۷ - نظرطیخان امرائی آن مرد خردمند کامل که در بزرگی همت ندارد ۱۸ - در سوگ تو بسیار طول و اند و هناك است و از بیداد روزگار شکوه ها دارد ۱۹ - من هم در سنین هفتاد سالگی با این جسم نحیف و حالت پرهیشان سخت ناراحت هستم ۲۰ - ولی کاری از دستم ساخته نیست ۲۰ -

از همین شاعر :

بهری از بهسری مینالسد

۱ - و درد بهسری سخت گرفتارم
 ۲ - و بی روز آخر ساعت شمارم

۱ - بسی علت ذلیل - زار و نزارم
 ۲ - طاقتم طاقه - نین قرارم

- ۳- روپی محاسن سفید چسی برم
 ۴- ای گیان عزیز و بیخود صرف
 ۵- و مال منزوی - از وصل عاری
 ۶- پری جوانی هتاسه‌ی سرد
 ۷- نه چاقوی دید دلداران دیری
 ۸- نه گونا گلگون - نه کوش گیرایه
 ۹- زلف مشکین قام و برف تبدیلی
 ۱۰- جبین پرچوک - زنج زشتیم
 ۱۱- خسرلدنیا والاخسرتیم
 ۱۲- پیروی تو کلام کم و دو تاکه
- فریاد زو رونق بازار حرم
 ای بار عصیان چسی دریای زرم
 مدام بستری دست‌بیکاری
 چمان خواوی بی او روژنا و ردیم
 نه یاری کردن پسراران دیری
 نه دماغ بو نه گپ گویا یه
 دردانه‌ی دنان سیاه چسی قیلیم
 شصت و شش ساله چنبیری پشتیم
 زای سرانیزی آماده‌ی پسرتم
 پی پاداش کار ویت مهیا که

قصیده بلندی است از :

نصرت‌الله خان امیرپور (امیرارفع)

این ابیات در گویند (لکی) در رشای شاد روان شاه‌مراد خان گراوند طرهانی سروده شده شاه‌مراد خان فرزند فرج‌انسه خان ونوه (عباسخان) میباشد که من در کتاب تاریخ لرستان خود درباره او بتفصیل سخن گفته‌ام - این سالار بحق جنگاور یکی از چهره‌های عجیب رزمی رززار خود و یک نابغه تاکتیک‌های جنگی عشایر بوده بدون اغراق (با توجه بموقعیت و امکان پهلوان داستانی اساطیر (گودرز) را در خاطر رزمندگان و اردو به اصول جنگی را مجسم می‌نمود وی سرداری بیباک - مردی وفادار با اصول مردانگی بود - او در کیرود در جنگهای بی‌پرده‌ای که بین نیروهای نظامی (شاه بختی) و عشایر آن محال در گرفت در غفوان ابدستد و لتیان شهید شد - در این جنگها طرف شاه بختی خانواده‌ی ما بود که چون پدر (نظرعلیخان) پیر شده بود سرپرستی خانواده با مرحوم علی‌محمد خان غضنفری (امیراعظم) مراجعه بود - خداوند بخشنده مهربان همه‌ی آن شهیدان را که بی‌گناه کشته شدند قرین رحمت کند - در نبرد هابرا درم بدالله خان کشته شد و برادر دیگر در ارتفاعات کوهستانها بذات‌الربّه مبتلا و دنیا را در سنین اولی ۱۹ و دومی ۱۴ وداع گفتند - اینک شما وراثتیه جالب‌نصرت‌الله خان در باره مرگ شاه‌مراد خان :

هام دلان گفتن

- ۱- هام دلان گفتن : ار قورسانسی صومر گفتن
 ۲- یاد کردم حالات او کس که رفتن تا دیم جوانسی در کنجی خفتن

- ۳- چون مغاک گسور سنگش کردن رنگ
 ۴- تصویرش او مد نظر آوردم
 ۵- تک دام و او مکان وحشت انگیزه
 ۶- تاریخ قورش هر وقتسی و ا نام
 ۷- منکر زامانش تماشا کردم
 ۸- کوره پر آلام دل اما و جوش
 ۹- دای کردم بی خان خوابیده خاموش
 ۱۰- وینه پایه قش هر رو رو کردم
 ۱۱- واتم زای درده وی و یانسم رو
 ۱۲- ویزم میا رز حریفانسم رو
 ۱۳- ویکس شهید منه ی خاکسم رو
 ۱۴- هیا هوی جنگ ر و مشکانسم رو
 ۱۵- رو رو پی غیرت رو و جنگسم رو
 ۱۶- دو پخان خالی ز اناثسم رو
 ۱۷- خاصه گلرخان پلاس پوشسم رو
 ۱۸- علیمراد خان تنیا بالسم رو
 ۱۹- شفیع اند و هناك و دلگیرم رو
 ۲۰- رو طو سرنوذ رزه پوشسم رو
 ۲۱- و کربه وزاری دای کردم و داغ
 ۲۲- واتم په چنی خفته ی خاکسی
 ۲۳- توضیح درونم رو و زان سختسی
 ۲۴- پی چی تنیا تک و میدان رفتسی
 ۲۵- دیم صدای زگور اما و ه گوشسم
 ۲۶- واتش منیشین - مهرسین احوال
 ۲۷- مه شهمراد خان سا ر لا ر جنگسم
 ۲۸- چنی مبارز اما و جنگسم
 ۲۹- چن و دلبران دوز نام او تهر
 ۳۰- چن مرد جنگسی کرده ویم اسپر
- نیسای و فسات سالار پیش چنه
 تماشای لاشه رستمیش کردم
 بو وادی خونین خونابه رهزه
 خاک غم و بان کاکولسم شام
 ز رنگانی ویم سخت حاشا کردم
 و دل و برداشتم بی تاشاخرو ه
 رو پی سپهدار تیغ غم و دوش
 هرچن رو رو پی و مور آوردم
 رو پی او یکتای هم یگانم رو
 و بزم سر حلقه ی ظریفانسم رو
 بدن ز زامان منکر چاکسم رو
 سرداده پری ارث خانسم رو
 سردار سرباز دل و سنگسم رو
 جامه خاصه گان و پلاسسم رو
 طفلان و بی ناز در آغوشم رو
 بی رستم منه وینه ی زالسم رو
 دوده و دودمان گشت اسپیرم رو
 روکیو گودرز - رو شهید و شسم رو
 و سوز هوربیم سیه تارچی زاغ
 دل اما ج تیر - تن چاک چانسی
 تشریح محنت رو و بید بختسی
 بی چی در ردیف شهیدان گفتسی
 غمان سابق بیسی فراموشسم
 بیان کم و نت و کد پیسین مجال
 در رزم چی نادر ساخته و سنگسم
 گیان نورد و ضرب تیر تفکسم
 چن مرد جنگسی کرده ویم اسپر

- ۲۱- وزیر اول امیران مه بیم
 ۲۲- ارتوه هشگه حمله و رمه بیم
 ۲۳- جلولا و ژارتو پ هفتا تیرمه بیم
 ۲۴- نترس او روزه ژبالان مه بیم
 ۲۵- پافشارنده در سختی مه بیم
 ۲۶- چنی چا سرما و مرارت چیشا
 ۲۷- ده بیست سواری گشت نام او بیم
 ۲۸- بن چادریل گشت پاره کسرد
 ۲۹- چون روزه بد بی ستارم لنگ بی
 ۴۰- تا دورش گرتن شیرچه شیرخو
 ۴۱- قطار خالی من - اسبش خسته بی
 ۴۲- باقی سواران افتان و خیزان
 ۴۳- محمد حسن لله امیر بی
 ۴۴- هئی هم ژنو اهرشتا و ردیم
 ۴۵- محمد قلیخان ارک نیالش بی
 ۴۶- ژسهمش عرصه مید انگاه تنگ بی
 ۴۷- شیر آسا و تیر زانوش دا شکست
 ۴۸- در چاوش گرگان دشمن چی میهن بی
 ۴۹- رها کرد حسن و چنگه دشمن
 ۵۰- علی بگ اما بسین سو کینیش
 ۵۱- و تیری اسبش و زنا او چیل
 ۵۲- در راس قشن امیر اعظم
 ۵۳- و تنیا سنگر و پیش نکسرد خالی
 ۵۴- وینه تهمتن پوس سورنه تن
 ۵۵- هر وای ترتیه ط هصری جنگ بی
 ۵۶- واران الماس شراقه تیخ بی
 ۵۷- گیان بازی کردیم بی پور نظر
- دستور دهندده دبیران مو بیم
 فوج نادری ای کتوب کرمه بیم
 چنی لاف و هار سنگر کیرمه بیم
 مال خصم برده و تالان مه بیم
 ستوه آرنده شایستگی مه بیم
 تا نقشه نبرد سوه خوان کیشام
 گشت بی انتقام هجوم آور بیسن
 چنی تفندچی و دیسل آوردیم
 اسب غلامشاه زخمی در جنگ بی
 آخر در اطراف هر یک و چوار سو
 دود ستش و دس دشمن بسته بی
 تپیی کشته بین - جمعی گریزان
 شکسته بازوی اسبش و تیر بی
 ار بیری سوار تصادف کسردیم
 گاه دس او پخه - گاه او بالش بی
 تا محمد حسن دس او تنگ بی
 هم مرد هم مرکب او زمین پیوست
 سوزه کورانی او روزه پیش بی
 نکام کهیچکس و میدان نمکن
 پیچان بی و قتل مرد هام دینش
 اشگبو ساسا غلتان بیسی و کیل
 ژتوس نو ذرا او روزه سوی کم
 تواتو قطار شنگه مکسرد خالی
 پکری پراور اهریمان مکن
 گوش فلک کسرت قهره ی شنگ بی
 کوا زهی مردان - برقه ی میخ بی
 تک دام او دامان الماسی لشگر

- ۵۸ - بعد از شرب کت خویں ریوان سخت
 ۵۹ - یکی ز کمین شانم دا شکست
 ۶۰ - هر کو تا غافل جرگم سوزنا
 ۶۱ - شان و گردنم دوزنا اوهم
 ۶۲ - خوینم یال اسب کهر سردی رتنگ
 ۶۳ - تفنگ ژدستم گفت و روی زمین
 ۶۴ - یاران اربالین لاشکم نغین
 ۶۵ - و خواری خویشان لاشم آوردن
 ۶۶ - شربت اجل سرانجام نوشسام
 ۶۷ - پسه سرگذشت حالتم یکسسر
 ۶۸ - امیرپور واتای قصیده‌ی زاری
- بد بختی آما - گویزان بی بخت
 غان اسپم رها بیسی ژدست
 جرگ و برگ و پوست زهم دوزنا
 جرگم شکاوا - دیدم پوشا تکم
 ساکت بی میدان ژواران شننگ
 ساکت سر نیام ارقهوس زین
 خصمان اسلحه و لباسم کین
 یانم وای مکان تا روتنگ کردن
 جام شهادت اربالا پوشسام
 باقی زنده بیاولاد (نظر) -
 صری نه دیدش چی چوبی جاری

ترجمه :

- ۱ - از کارگورستانی میگذشتم ۲ - بیاد گذشتگان افتادم و بر سر هر گوری فاتحه^۱ ا
 نثار کردم ۳ - تا اینکه چشمم به سنگی افتاد که در گذشت سالار پیش جنگ بر لوح زیبايش نوشته
 بود ۴ - سیهای آن مرد را در مد نظر آوردم با آنهمه تناسب اندام و برازندگی در عفووان
 شباب - آن همکل رستم آسارا بیاد آوردم ۵ - بدان مکان و حشمت زانزدیک شدم - آن وادی
 خونین خنابه ریز ۶ - تاریخ روی سنخرا خواندم و خاک بر تارک خود ریختم^۷ بر زخهای -
 منگوش نظر انداختم و از زندگی سیرشدم ۸ - کوره دس پر از رنج و الهم بیجوش آمد و از فشار
 ناراحتی خروش برداشتم و اهرصادازدم ۹ - آن جوان خفته و خاموش را مورد خطاب قرار داد و ولی
 پاسخی نیافتم ۱۰ - در بیخ از آن سردار شمشیرزن ۱۱ - بسان جغد به قوقو پودا ختم و با ابیاتی مناسب
 حال بمویه گری نشستم ۱۲ - در دل احساس کردم که با مشاهده این وضع زندگی بر من تلح شده
 و گفتم که وای بر من و حیف از تو جوان برومند یگانه ۱۳ - در بیخ از آن مبارز مرد افکن دشمن شکن
 در میدان نبرد - در بیخ از آن سر حلقه ظریفان در مجالس پیزم ۱۴ - در بیخ از آن کشته ای که جسد
 بیلوارش خوار و نزار در خاک و خون افتاده بود - در بیخ از آن پیکر چاکچاک و زخهای کاری
 ۱۵ - در بیخ از آن هیاهوی صحرای رومشگان - در بیخ از سری که بخاطر بقای خاندان نظر طریحا
 نثار گردید ۱۶ - در بیخ صد در بیخ از آنهمه غیرت و جوانمردی - در بیخ از دلی که بوقت مصاف از
 سنگ خارا سخت تر بود ۱۷ - در بیخ از آن دیوانخانه خالی از اثاثه و بدون رونق بی صاحب .

- ۱۸ - در بیخ از زنان زیبا روشی که پلاسیرتن کرده اند - در بیخ از اطفال معصومی که از افسوس گرم پدر محروم مانده اند - ۱۹ - در بیخ از بی کسی و تنهایی طیمراد خان برادر او - در بیخ از زنی که رسترا از دست داده بود - ۲۰ - در بیخ از غم و اندوه شفیع و طب شکسته او - در بیخ از آسار خویشاوندان بدست دشمنان ناکس - ۲۱ - در بیخ از تو سمنوذر هنگامی که زره بر تن می آراست در بیخ از مردی که گهو و گودرز و شیدوش را در خاطره هازنده میکند .
- ۱۲ - مدتی زاری کردم و فریاد کشیدم - زمین از گرمی خورشید تفته شده و رنگ رخساره ام بس سیاهی میزد - سیاهی چون پرزاغ - پیس رفته پرسیدم =
- ۲۲ - چند وقت است که در خان خفته ای - قلبی مجروح از زخمها و تنی چاک چاک داری ؟
- ۲۴ - روزگاران سخت و صعوبت را برایم شرح بده - روزهای پر از محنت و پدید بختی را .
- ۲۵ - چگونه به تنهایی پای بمیدان نبرد گذاشتی - بیچه جهت و برای کدام هدف خود را بیکشتن دادی ؟ - متوجه شدم که از قهر کور صدائی بگوش میرسد - درست گوش دادم - ایسین صدا گذشته های مرادست فراموشی گذارد و سراپا گوش شدم - او گفت =
- ۲۷ - بنشین تا به سئوالات تو پاسخ دهم و از گذشته سخن بمیان آورم - گذشته ای همه رنج و گرفتاری - سختی و تلخکامی - ۲۸ - اسم من شاهمراد خان - لقبم سالار جنگه - مردی در نبرد بیرونادر بادللی ساخته از سنگ و استوارتر از کوه - ۲۹ - بسیار رزمندگان با من جنگیدند لکن هیچ کدام از تیر تفنگم جان به سلامت نبردند - ۳۰ - بسیار از دلیران هدف تیرم قرار گرفتند و بقتیل رسیدند بسیاری مردان جنگجورا به اسارت گرفتم - ۳۱ - نخستین دستور و مشاور امیر بود و دستورهای مهمرا همواره به دبیرها دیکته میکردم - ۳۲ - صد و دستور حمله بر قوای شاه بختی در توه هشکه رومشگان از طرف من صورت گرفت و در همان نبرد فوج نادری را از پیش برداشتم و تا مبار کردم - ۳۳ - من به تو پشمت تیر شاه بختی یورش بردم - من بودم که مانند سهل پنیان کن بهاری سنگرها را یکی پس از دیگری تسخیر کردم - ۳۴ - بدون ترس از هواپیماها خصما به باد غارت گرفتم - ۳۵ - با پافشاری در سختیهای نبردهای دولتی شاه بختی رابه ستوه آوردم - ۳۶ - چه رنجها و گرفتاریها که بر خود هموار ساختم تا بپتونم نقشه‌ی دقیق شیبخون را بران اردوها بهادام کنم .
- ۳۷ - ده بیست سواری که از جنگاوران بودند در معینت من بنظور گرفتن انتقام از متجاوزان حمله کردم و بوند چادرها را بریدیم - ۳۸ - تعدادی تفنگچی هم به اسارت گرفتم - ۳۹ - لکن از طالع شومی که گرفتاران بودیم و چون ستاره ام در حال افول بود اسب هنگام و هم رزم من غلامشاه خان بسخنی زخمی شد و دشمنان گرد او را گرفتند و با وجود ایستادگی آن شیرچه ککرت دشمنان موثر

۴۱ - جوان رزمنده را اسیر کرده با خود بردند ۴۲ - سواران دیکر که با من میجنگیدند یا کشته شدند یا فرار کرده و چند تنی هم به اسارت درآمدند ۴۳ - اسب محمد حسن لله امیر اعظم از دست تیر خورده و او نیز از کرد و نه خارج شد ۴۴ - من باردگر حمله ور شدم و با دسته ای از سواران دشمن برخورد و ملاحظه کردم ۴۵ - محمد طلیخان از قوای شاه بختی بقصد دستگیری محمد حسن که اسبش تیر خورده بود بر او تاخت دست برد و گریبان شراپچنگه آورد ۴۶ - محمد حسن در تلاش بود که خود را برهاند و چون دشمن را مصمم دید ۴۷ - تفنگس را متوجه او کرده بایک تیر زانوی مرد متجاوزا متلاشی کرد و او از کوهه زین بر سطح زمین در نظیتد ۴۸ - محمد حسن گرگی باران دیده بود و در میان دریائی از تفنگداران نظامی و عشار که خصم او بودند بسختی میجنگید و در آن دمی که میرفت بالاخره کشته یا اسیر شود ۴۹ - سبزه کونانی پسر همیشه باورسید و پرتک اسبش نشانند و از معرکه بدربرد - من در چنین هنگامه ای میدان را بکلس از یاران خالی دیدم و تا آنجا که چشم کار میکرد همه جا پراز دشمن بود بدون اینکه از یاران ما حتی یکتن هم دیده شود - پشت سر سبزه کونانی را حفظ کردم تا توانست محمد حسن را بسلامت از میدان خارج سازد ۵۰ - طی بگه نام از سواران دشمن بمنظور قصاص خون محمد طلیخان - پیش آمد - او پشت از قتل همکاری صعبی و ناراحت بود لکن بمحض اینکه بما نزدیک شد ۵۱ - محمد حسن اسبش را هدف کرد و مرد و مرکب را بر زمین انداخت ۵۲ - در آن روز علی محمد خان امیر اعظم در شجاعت و صبر و استقامت چیزی از طو سنو ذکر کم نداشت و جوشان و خروشان پیشا پیش همه جولان میداد و بسختی میجنگید ۵۳ - او به تنهائی سنگر گرفته و استوار بر جای مانده ایستاده بود - قطارها را یکی پس از دیگری از فشنگه خالی میکرد ۵۴ - درست تهمتی بود باز ره از بیر بیان ۵۵ - نبرد بهمین نهج تا غروب آفتاب ادامه داشت و صفیر گلوله گوش کرد و نرا کر میکرد ۵۶ - تیر مانند رژیاری از الماس ریزه بر سر ما میریخت و صدای غرش تو پخانه حریف نعره ابریهاری را تجسم میداد ۵۷ - من بر مینای خوشاوندی و وفاداری نسبت بد و دمان نظر علیخان جانبازها کردم - به رگیار گلوله ها نزدیک شدم ۵۸ - پس از سرو صدا و هیاهوی رعد آسا و خون ریزیها بخت بد سیمای کره خودش را بمن نمود - دنباله دست کوچک یاران مراد اشم محافظت میکردم - نقطه به نقطه موقعیت و خطرات را زیر نظر داشتم - گاه جلو و گاهی به عقب اسب می تاختم و عمل حراست را دقیقاً انجام میدادم - در سرازیری گردنه ی باها حبیب چون دره آ گردنه صفیر گلوله یگوشم میرسید برای تأمین پشت سر امیر اعظم و دیگر همزمانم دو پست متری پسر کشته عقب رستم ۵۹ - همینکه به ستنخ کوه رسیدم ناکهان دشمنان هدفم کردند و کتف راستم را

بضرب گلوله شکستند - بنوعی این ضربه کاری بود که نفس در سینه ام حبس شد و خود بخود غان اسب از دستم رها گردید ۶۰ - احساس کردم که تمامی وجودم پاشتن کشیده شده است ۶۱ - شانه توام با گردنم بکلی خرد و درهم شکسته شده بود چشمانم را غباری تیره و تار پوشانید ۶۲ - یال اسب کهر (سکلای) از خیم مرطوب و رنگین گردید و از آن پس دیگر صدائی شنیده نمیشد - اسب خود بخود بایک احساس غریزی برگشته و مرا به طرف یارانم برد ۶۳ - شنگه از دستم بر زمین افتاده ساکت و آرام سر را بر قاچ زین گذارده پس از پیعودن قدری راه از کوهه زین برخاک زمین قرار گرفتم ۶۴ - یاران و حتی برادریم مرا بجای گذارده و رفته بودند و یکفراتنها در کنارم باقی نمانده بود - دشمنان از قفا رسیده یا ملاحظه جسم منی جانم اسلحه - لباس و اثاثه ای را که همراه داشتم به غنیمت بردند ۶۵ - و لاشه ام را خویشاوندانی که در میسان دشمنان بودند با خواری حمل کرده در اینجا که میبینی تسلیم این منزلگاه تنگ و تاریک غبار آلوده کردند - ۶۶ - آری - سرانجام شربت شهادت سر کشیده و خلعت سفید پوشیدم .

۶۷ - این بود سرگذشت من و حال و احوال گذشته ام - از خداوند سعادت این دو دمان را مسئلت میکنم ۶۸ - این قصیده از (نصرت الله) امیرپور است که باقلبی تزار و چشمی اشکبار سروده است -

=

از خسرو کاظمی موموند :

قطعه شیرین ذیل را در گویر (لری) مرحوم خسرو کاظمی موموند دلفانی راجع به سادگی و طرز زبردت و تکلم مردم (نوشنی سرطرهانی) سروده - حسام منظور از حمام لشکر لقب شادروان (حیاتقلیخان میباشد که یکی از اصیلترین و شریفترین افراد (خوانین) بوده است - (چه پیت) نام چاهی است بسیار قدیمی سنگچین که آب فراوان دارد و مرور زمان هنوز نتوانسته است ظرفیت آنرا نقصان بخشد بطوریکه طوایف کوشکی - گراندهای سرطرهانی و رئیسوند های آذینوند خود و احشام مربوطه را از این چاه عظیم سیراب میسازند :

حسام فرمایش

۱ - حسام فرمایش	بعضی بی حساو میکی فرمایش
۲ - شنگم بی روز پسی آزما پیش	دو دمان جم بین پسیدن نمایش
۳ - خورچین دردی روه د رکیت	عجایب شیکی هسی د چه پیت

- ۴ - مختصر جم بین دهار و بیالا
 ۵ - عباسی میکت یسه و را زیه
 ۶ - علی می میکت حضراتون چرچی
 ۷ - چه کت یاران به سر یاز بیمه
 ۸ - ناگاه پیدا بی آوی بالونسی
 ۹ - کت و بی جهت شعا زته صف
 ۱۰ - چوین آشکارا بی ای عجیب رازه

وگفتند

- ۱۱ - به کیلیسه زهله مون پرده
 ۱۲ - علی می کت آتسوی بد نیت
 ۱۳ - هوز بگه مه می زد برای کبار

ترجمه

۱ - خطاب به حسام لشکر ۲ - گاه فرمایشاتی حساب نشده میفرمائی ۳ - شنیدم روزی از راه آزمایش همه افراد دودمان گرد آمدند و به نمایش پرداختند ۴ (مکرر) - خبرچین که در دردش بکشد از در وارد شده گفتگوی آنها را برهم زد و گفت (شیء عجیبی) را با چشمان خود در چه پیت دیده است ۴ - کوتاه سخن ، از بالا و پائین و فراز و نشیب جمع شدند تا ترتیب شناسا آن موجود عجیب را بدهند و چون بمحل موعود رسیدند با تماشای شیء مذکور یک بیک به گفتگو و اظهار نظر پرداختند ۵ - (عباسی) معتقد بود که این یک گراز وحشی است - ولی (تقی) میگفت خیر و ابدآ - بلکه اینرا (دم دراز) میگویند ۶ - (علی محمد) لب به سخن گشوده و گفت حضرات چه خبر شده ؟ چرا بیموده یاوه سرائی میبندید - آیا در این تردید دارید که این یک (کاومیش) می باشد - واقعیت جز این میتواند باشد ؟ - در این میان مردی بود بنام (جعه) ۷ - و او پیش آمده پس از اینکه سینه را صاف کرد گفت ای برادران - من روزگاری در گذشته های دور و دراز در (محمره) سر یاز بوده ام و در آبهای آنجا چنین چیزی بنظرم خورده است لکن صد حیف که اسمش را فراموش کرده و نمیدانم .
 ۸ - ناگهان مرد آب دیده ای از تیره طایفه (بالوند) که رندی چیز فهم بود سر رسیده پس از شنیدن کت عتاید و آراء اکابر قوم و رویت آن (شیء عجاب) ۹ - گفت :
 ببخود این چنین صف کشیده اید - این یک حیوان آبی است و اسمش هم (کیسل) میباشد

۱۰ - چون این راز عجیب آشکار شد فریاد از جمعیت برخاست که آه - خدایا ۱۱ - ایسن کیسلی است که مارا این چنین بو حشت و دلهره انداخت ؟ - نه ، نه ، باید بحرررر برسانیم که مگر خدا مرده ۱۲ - که علیمحمد گشته آن اشوب طلب ناجوانمرد همان اوقات یک قشون بردارد و بیاید و در (چه بیت) تقود کند و آنرا ملوث سازد ۱۳ - طایفه (بگه = بگ محمد) بخاطر همین تقود دست اهل و عیالشان را گرفتند و با گله و رومه به طرهان کوچ کردند ، خوانندگان محترم توجه دارند که در کوی پیش محلی لان پشت را (کیسل) پروزن بیدرنامند .

=

اولاد قباد

از خانم میرزا :

پیری

ابیات زیر (خان میرزا) درباره (پیری) و علت نمای حاصل از آن سروده است - در این قطعه عوارضی را که پیری و سالخوردگی بوجود می آورد بدون پرده پوشی باصراحت بیان داشته

پراگل پیری

- | | |
|---|-----------------------------------|
| ۱ - پیراگل پیری | ریشتان نگری دردی چی پیری |
| ۲ - تویک — دژن چی تویک نیری | — دسه مکی و مالسه ژ پیری |
| ۳ - می سرتاک و تیک ابیضی بر فکر | پلمزیا وینه یال یا سوگتر |
| ۴ - چم چی آوه لیز دایم هر ونیم | گره کوره دار نقن سوما گنم |
| ۵ - بینی خشک و راق چی مرده فانی | اولیش متکی و بان زانی |
| ۶ - نارن زت - کپ چال - می رنیا - دم موت | نفس و جای دم در مجوای |
| ۷ - سمع اطروش میو - زوان لال و لنینوز | شارب بال بازی وینه کویرک دال |
| ۸ - دهن کلارم چی دریا قفس | سخن چی قلیان فیسو بد نفس |
| ۹ - کردن لوچ و هوچ سیاه چی مشکتر | می سینه ای طور چیت پتکه شیر |
| ۱۰ - لم اوچلیسکیا چی شامسی پشک | مایه ای اندرون چی مایه ای سمک |
| ۱۱ - چی لخروگال کیره میبری | لر موسوسی پلمزیا - پیری |
| ۱۲ - هر تاقه ذره ای دلیت پروا زکی | نیم خیزی مکین — گل ووا زکی |
| ۱۳ - تکه ای — لیش میگو جاری | ویت تقلا کین - او بیده ای یاری |
| ۱۴ - ساق پا چلو سنگ - سیاه نیمه سوز | آلوده ای و خاک - گرت و بویل و توز |

- ۱۵ - سر پنجه چسب شنب شکسته کل کل
 ۱۶ - ماجرای پیری چن بدی دار و
 ۱۷ - هرچن روژ مکین نق و بیچ و جر
 ۱۸ - آخر چن پشکل حشگه و بیچ و جوج
 ۱۹ - هرکس و هرکس بکیری نفسین
 ناخن حشگه و راق بد نمای چل چل
 هرژ ایواره تا نمونسی رو
 هیچ حاصل نما و هر ژ قسوره ی -
 چسب - پلی سال کین کین موهوج
 نفرینش به بو - بو اچسو (پیرین)

ترجمه : ۱ - برادران سخن از (پیری) است - بلالی که امید است ریش شمارا نگیرد - اینها
 موارض این بیماری لا علاج و درد بی درمان :

- ۲ - موی زهارخشن و تاب خورده مانند موی بزهای پیشاهنگ (مدام سرود) ماله
 زیری) را سر میدهد و خود بخود به نغمه سرانی مشغول است (ماله زیری) نغمه ایست
 که مشایر لرستان هنگام کوچ به طرف گرمسیر یا تنبور اجرا میکنند - مال پهنی خانه - زیر هم
 معنی زیر را میدهد و ماله زیر میشود خانه پایین که ایلات یا خانه هایشان سران زیر میشوند ()
 ۳ - موی سرتاک و توك - اینجا و آنجا - سفید و بد فرم مانند مال یا پوهای گسرت)
 ۴ - چشمها مثل ابگیر همیشه خیس و مرطوب بدون نور و فروغ ۵ - دماغ خشک و رقی کولسی
 دماغ مرده - از منخرین همواره آب بی رمقی خارج میگردد و بر روی زانوان میچکد ۶ - زنج
 دراز مخروطی شکل - لبها فرورفته و پراز چاله چوله بحالت دهن کجی - موی صورت جابجا
 ریخته و کوسه نما - لبها بهم فشرده - دهان در تنفس و وظیفه اش را به - واگذار کرده
 و این - است که نفس میکشد - نفسهای صد اداری که خستگیشرا میرساند ۷ - گوش کوی کر
 و زبانی لنگ و لال - شاربنا مرتب - سیخکی و پراکنده بشکل بال لاشخورهای فرتوت ۸ - که
 نوکرا زبیر بال خود گرفته و پنهان میدارد - گاه که آنرا باز میکنی شکل یک قفس دیده و اسقاط
 را در منظر مجسم میکند که در گوشه و کنار آن تعدادی دندان رنگ پریده بزرگه پوک فشنگه دیده -
 میشود که در زوایای دهان یک در میان نمایش میدهند - سخن چون صدای قلبانهای اسقا
 هنگام یک زدن به فیس و فیس می افتد و گاه هم ناگهانی قار و قوری راه می اندازد ۹ - کردن هم
 دارای لوجهائی است درست مانند (مشک) های مستعمل که مدتها آب بخورد ندیده در نتیجه
 خشکید و پراز شیارها و ترکها میباید - موی سینه چون په ای که از پلاس و نخ آلهیضهای
 کار کرده ۱۰ - شک همچون هند وانه پتیم که شمار برداشته باشد - آنچه از این شک میبایستی
 خارج گردد بر کسی پنهان نیست (و من از نوشتنش معذور)
 ۱۴ - ساق یا گولی یک قطعه هیزم نیم سوخته آب گرفته آلوده بانواع موامل ضد نظافت و پاکیزگی

از قهبل خاک و خس و خاشاک - خاکستر و غبار ۱۰ - پنجه و انگشتان مثال شانه خرمن بادرنی شکسته کل کمورها دندانهای یک درمیان - ناخنها خشکیده و رسوب کرده که بایک بهانه شکسته میشوند و کج و موهجی شان هیچگونه طمی ندارد .
 ماجرای پیری بهمین جا ختم نمیشود و داستانها دارد که اگر از سرشب بذكرشان پردازند دم سحر هنوز به مشرانها نمیرسند - هرکس میخواهد کسرا نغزین کند بدترین نوع نغزینها این است که بوی بگوید (پیرشوی) -

از افسر بختیاری : در لجه لری

اَكْتَه =

- | | |
|--|--|
| ۱- با خیال توجه سازم که بموجنگ اکتَه | همی فشار ابدَه و هسی دلِمِه تگه اکتَه |
| ۲- ایتدراشگ بریزم تا که دِلِت نرم اِپوَه | تا پخیمی که آوم رخنه مین سنک اکتَه |
| ۳- دل هوانه خه داد میت اما اِکوم | بیوفالی فقط ای آهنتنه رنگه اکتَه |
| ۴- چکم نیله دِلِم از تودیه دور اِپوم | هزیه سس اکتَه های مینِه لنگه اکتَه |
| ۵- بنگرید چند یو خین کرده مینه قلب مینه | چکه خین دِلِم پاک جومسه رنگه اکتَه |
| ۶- سرهشه که بموحرف نَزِه دَه یارم | مه اِپهیم که دِلِس همی دِلِمِه تگه اکتَه |
| ۷- افسر از وضع خسو خلق خدا دلتگه | که چنوبا خسو با پخت خود سرجنگه اکتَه |

ترجمه :

- ۱ - با خیال چه میتوان کرد که همواره بامن سرچنگه دارد ؟ - مدام فشار میدهد و دل مرا به تگه می آورد ۲ - آنقدر اشک بریزم که دلم نرم شود تا بدانی که آب چشمانم در سنجه رخنه میکند ۳ - دل همچون آینه خودم را در اختیار گذارم ولی توصیه کردم که بیوفالی سبب رنگه شدن آن میگردد ۴ - چکم که دلم نمیگذارد لحظه ای از تود و رشوم - مزم مرا سست و پای رفتنم را لنگه مینماید ۵ - ببینید که تا چه اندازه خون به دلم کرده است که چکه های خون دل پیرهنم را رنگین ساخته است ۶ - از سر هرق است که دلدارم بمن پر خاشاک نمیکند و بمن حرف نمیزند - من لگام که قلبم با قلبم همدردی میکند ۷ - افسر از وضع خود و دیگر مردم دلتگه است و بهمین جهت همواره با اقبال خود در ستیز میباشد -

در زبان فارسی

از همین شاعر :

میشود ایام که سیاه بختی سرآید
 او درآید از دروپردیگران بندیم در را
 چشم بر بستم ز رویش پای بگرفتم ز کویش
 سخت بانیهانمودم من بامیدی نه شاید
 ای چه خوش باشد مرا گرا و گشاید در پرویم
 تا زلی برها شود از پا در افتد باغبانش
 با وجود نارضائی هاکه دارم من ز دستت
 روز سختی بگذرد تا روگار بهتر آید
 مهربان گردد بها - تا مهربانیها سرآید
 باز میبینم بقلب من ز راه دیگه سرآید
 یا اجل فرصت دهد چندی بمن تا دلبر آید
 بنده ای آزاد گردد - آرزوی هم بر آید
 تانهالی خرم و خندان شود ^{عمر کس} نخلی سر آید
 یک اشارت کن که تا با سربکویت افسر آید

از پیمان بستاری :

ست
 بد ترز مرگ زندگی هائل من است

آن دشمنی که دوست نگردد دل من است آن عقده ای که حل نشود مشکل من است

از دشمنان چگونه شکایت توان نمود
 جایی که پاره تن من قتل من است

آمد بهار و غنچه گل طعنه زد بشاخ
 بیغم نبوده ام نفسی در تمام عمر
 قلبی بخون نشسته و روحی زغم فگار
 غرقم به بحر حیرت و راه نجات نیست
 نفتم مرو بجز دل من در دل کسی
 پیمان ز هول مرگ سخنها شنیده ای
 آن غنچه ای که خنده نبیند دل من است
 کوئی که غم سرشته در آب و گل من است
 از خرمن حیات همین حاصل من است
 دستم اگر بمرگ رسد ساحل من است
 گفتا که این خرابه کجا منزل من است
 بد ترز مرگ زندگی هائل من است

دو بیت از یک غزل شاعر گرانقدر را نقل میکنیم

در کج دلم عشق کسی خانه ندارد
 دل را بکف عمره نهم باز پسر آرد
 کس جای دیرین خانهی پیرانه ندارد
 کس تاب نگهداری دیوانه ندارد

از عبدالحسین زرین کوب پروچردی :

حسرت × شکنجه = زندگی

در حسرت و شکنجه سر آمد جوانیم
 جز زهر انتظار و سرشت جفا نبود
 آن می که داد نشئه آن سرگرانیم
 طوفان عشقها را پیو باد از سر گذشت
 برآد داد خرمن عمر و امانیم
 در انتظار مرگ مرا زندگی گذاخت
 رحمی نکرد بر من و بر نا توانیم

در پنجه ستمرسی رحم او دریح
چون لاله برگ پیشرس اتون بنو بها ر
جان سازمت نثاره ای مرگ پیش رس
گر شیخ جرعه ای بگنشد از سبوی ما
جان میتم هنوز - نگر سخت جانیم
پژمرده از تناول باد خـزانیم
زین زحمت و شکتجه اسروا رهانیم
داند که نیست بیبده این ناپهوی ما

خان میرزا اولاد قباد :

در رُکای فرهاد میرزای جلالی

سید فرهاد میرزای جلالی فرزند سید جلال از تیره طایفه سنجابی دلفان بوده - وی سیدی باشخصیت و متغذ بوده است و معروم نظر علیخان در یاد ای امر خدمات ارزنده ای انجام داده که در تاریخ لرستان بدان اشاره کرده ایم - گفته میشود زن قهرمان نام (از دوستان سید) به طمع غصب مایملسه او در یک مهمانی ساختگی در قریه دورود فرامان سید فرهاد را با کلوله به قتل میرساند و روز بعد از بییم قصاص بمحل امنی کوچ میکنند - در محل جدید پس از نصب چادر و کشیدن چپخها یک افعی از لای چپخ زن را میزند و انا بهلاکت میرساند - میگویند این همان (چپخ) بوده که از هشت آن زن مکاره سید را هدف ساخته بوده است - نزد اردرو بیهمرفته نتیجه ای جز این ندارد .

نراد نردان

- | | |
|-------------------------------------|-------------------------------------|
| ۱ - نراد نردان - نراد نردان | ۱ - نراد نردان - نراد نردان |
| ۲ - بازچهی نردون گردنای نردان | ۲ - بازچهی نردون گردنای نردان |
| ۳ - روی او سردار صاحب سفره و صف | ۳ - روی او سردار صاحب سفره و صف |
| ۴ - ژر ز آوری وینسهی تهمتن | ۴ - ژر ز آوری وینسهی تهمتن |
| ۵ - وکران و زکاو وینهی جهمان بخش | ۵ - وکران و زکاو وینهی جهمان بخش |
| ۶ - و سفره و سامان خاتم طی دستویر | ۶ - و سفره و سامان خاتم طی دستویر |
| ۷ - و درت دانر دانای در پدیر | ۷ - و درت دانر دانای در پدیر |
| ۸ - قلم چی شاپور - افلاطون قام بسی | ۸ - قلم چی شاپور - افلاطون قام بسی |
| ۹ - و ایرشت چی برق ری سماء و اوری | ۹ - و ایرشت چی برق ری سماء و اوری |
| ۱۰ - دو پخان رنگین - دادا پاخی بسی | ۱۰ - دو پخان رنگین - دادا پاخی بسی |
| ۱۱ - صاحب نظری - خادم اساس بسی | ۱۱ - صاحب نظری - خادم اساس بسی |
| ۱۲ - تلخ و تند ار سر صاحب ناران بسی | ۱۲ - تلخ و تند ار سر صاحب ناران بسی |
| ۱۳ - نه صفهی ایران ژر سرداران بسی | ۱۳ - نه صفهی ایران ژر سرداران بسی |
| ۱۴ - مرد نیونام یکه دیسار بسی | ۱۴ - مرد نیونام یکه دیسار بسی |
| ۱۵ - ژر مردان نتر سرداو غواز دلیر | ۱۵ - ژر مردان نتر سرداو غواز دلیر |
| ۱۶ - چی رستم شجاع - چی خسرو جمال | ۱۶ - چی رستم شجاع - چی خسرو جمال |
| ۱۷ - و جمال جمیل - و جمال قاضیل | ۱۷ - و جمال جمیل - و جمال قاضیل |
| ۱۸ - و نام صحبتی خاصه اهل دل | ۱۸ - و نام صحبتی خاصه اهل دل |
| ۱۹ - و نسو نچیپ و دیوان عباد دل | ۱۹ - و نسو نچیپ و دیوان عباد دل |
| ۲۰ - دارای دماغ برز لطافت شامل | ۲۰ - دارای دماغ برز لطافت شامل |

- چه نردی شان نراد نردان
یکی فنا کسرد و شش دانگ مردان
نسن ایامان تیخ کیمن و کف
و شمشیر زنی کریمخان ز ن
رزمی سه منات اعلامی دل ملخش
له شانش ماچان مکر اولاد میر
سحدی سلیقه - نظامی نظیر
ژر سه مناکسی اولاده ی سام بسی
و دعوا میچ - و شورا شور بسی
زنده سواران پا پیداخی بسی
دانهی ژر نقد ر شیهو هی العاس بسی
میر سرد فتر د فتر داران بسی
لای حشور شهریاران بسی
قایل بنسو سپهسالار بسی
و واته ماچان پور پالا شیبر
چی خاتم سخا - چی آصف کمال
و درت دانر مسر زال زاپیل
پخته در کلام - لفظ و لهجه کُل
شش دانگ مرد پیر عرشتن مقابیل
ژراس تا رچیلین یینجا کشت تا بس

- ۲۱- پی جنگه خانان ز مُسردن فافل
 ۲۲- شمشیر هندی خاصه‌ی پیر جوهر
 ۲۳- مپیچ و مترس ز مُرگه پی خُسور
 ۲۴- پی رزم شیران آقای صاحب فر
 ۲۵- چی نیکونامان یکسه دیپار پی
 ۲۶- مهمیزدا واسپا نها او پیش
 ۲۷- رزمش فرامر ز ماورد او خاطیبر
 ۲۸- رزم آرا سرخیل جنگه آوران رُو
 ۲۹- سوار مهنک سعه‌ی سگلا وی
 ۳۰- ایرشیت بردار تپ تفنگچی سوار
 ۳۱- چی پهلوانان نه روی کسایزا
 ۳۲- نه مرصه‌ی میدان شراره‌ی آتش
 ۳۳- اوریو ز فرما مرز یا جهانپخت پی
 ۳۴- شینغتم برداشت چن زخم منکسو
 ۳۵- ای هم وینه‌ی او چن زخم کازی
 ۳۶- معلوم بی ولای مردمان یکسر
 ۳۷- دو منزلکاداشت چی روضه بهشت
 ۳۸- صحرای خاوی دشت پایه‌ی کرین پی
 ۳۹- هر و هار مالک‌ی دشت صارت
 ۴۰- گوازه‌ی یاران سر میدانان پی
 ۴۱- فرد لغان پی - زیبا ترین پی
 ۴۲- رشت و روی خاص گشت و قاده پی
 ۴۳- بزرگی مخصوص آقا زاده پی
 ۴۴- آقا بچن وقته نیسن دیپارت
 ۴۵- ای خاومرگه کسی و توپا و پی
 ۴۶- پراگئل یکیک خوار و ضناکین
 ۴۷- دسلات زورتونسا نهسه
 ۴۸- اگر بزانسی سید سا لار
 ۴۹- پا در و مهنک سوه بحسری پکتر
 ۵۰- دشمنل یکیک پکتر هراسان
 ۵۱- هر چن لا و اینم آقای شیهن راز
 ۵۲- دیم صدای نه گور اما و گو شیم
 ۵۳- واتش ای اوله دیوانه‌ی کم هوس
 ۵۴- هر چن توفیره خاطرت خوانین
 ۵۵- هنی زای و پشتیر ویت هنانک ککتر
 ۵۶- کسی اساسه مه کسردن تالان
- قضا قدرتسی پی دشمن نازل
 مودای پولاد اصل پرشت چی نیشت
 هفت دانگه مردی ز شش دانگه اوسر
 اسلحه پوشا وینه‌ی زال ز ر
 قاپل منصو سپهسار پی
 مشهوره فرهاد پیوری اندیش
 نمانا رزمی ژاونه‌ی تیسر
 وی و یانم وی پی مرگه خان رو
 مرمبازان دا و خواز دای وی
 تا قه گه کرد گشتان تار و مسار
 نمانا رزمی چی اسفند پیر
 هزار آقرین نوه‌ی خسان آتیش
 جهان پختن آسا اودل ملخص پی
 هنی شیر آسا یا منیا او و ر
 نمانا رزمی پی یاد کاری
 چی سید فرهاد نرزی ز مادر
 تاوسان خاوی - زمان کیوشت
 آقا و بی توزا رو حسیزین پی
 زله‌ی زلزله‌ی شادی بسکارت
 نوشا نوه‌ی بزم شادی خانان پی
 زنی تیره بوئی وینه‌ی شیهن پی
 سنی سر پو شان گشت آماده پی
 سفره و سخاوت حق پیش داده پی
 مر خاک بانان بیسن و پکارت
 ایل و عشرت پکسر چپا و پی
 چی مرخ بسمل افتاده‌ی خاکین
 کسی فرهای رس جای هانسا نیسه
 لحد مشکافین ز گوشه‌ی مزار
 پی خصم ناکس ز گور با خسور
 مهادا یکن دگر بهجواستان
 خفته بی و خاک - کفته بی پی ناز
 بار لم یکجا جا کسرد نه دوشیم
 چرگه و برگه و ترگه یکسر سیاه پکس
 پی نون مه دنیا لیت تبارین
 دیدارمان کفت او یوم المحشر
 چلم ز چشمید سن - ز خسرو لالان

- ۵۷ - تاج و کیمورث - اول تاج او بی
 ۵۸ - گرز رستم سن - شوکت و کهنکشی
 ۵۹ - سفره و حاتم - شمشیر و کسرم
 ۶۰ - جمال ز یوسف - فرزندین
 ۶۱ - تخت و سلیمان - تخته و بهرام ز دلم و شاه پور - کلنگه و فرهاد
 ۶۲ - کشتن جن و ای خاک خراوه خاپور
 ۶۳ - بسیار وینهی من کوس شادی کفایت
 ۶۴ - منم دی فیکره او سر نور دم
 ۶۵ - هرتا شغفتم ای بد خوردا
 ۶۶ - دو صدای و دمی دنیا کردم دای
 ۶۷ - نوی محمد بگ - دودهی کیان بی
 ۶۸ - له قو سخانهی شاه قش ترلان بی
 ۶۹ - بی تو یله بازی ها و قو سخانه
 ۷۰ - و قاپسی قدرت مشکمل کشا کسی
 ۷۱ - فلک اساسه مردم دا و بکاد
- دنیا هیچ و پویج جهان چی خاوبی
 کمر و بهرام - تیر و جهان بخش
 نبرد و نادر - حکمت و حکم
 تاج و کیمورث - دولت و قارون
 هزاران چی من آوردن و کیمور
 آخر زای سرای محنت افزا رفت
 و ارنه دا خانم صافسی مکسردم
 ای بیمل بانان هر دم ام و سردا
 و جور ظک پیری وای - او وای
 چی کسان خاص ارقام همان بی
 صاحب سخاوت سفیره و نان بی
 کمر بستگی بی پیکای یگانه
 حضرت عباس نجسبات دی
 ولی کس نوی چی (سید فرهاد) -

ترجمه :

- ۱ - نراد ماهر روز کارندی عجب بازی کرد ۲ - باز از سر بازچه کنیزی را آقا نمود و یک تن از مردان بزرگراه شش دانگ مردانگی را دارا بود بدست فنا سپرد ۳ - در بیخ از چنان سردار صاحب سفره و خیل و حشم از نسل پاک ائمه - شمشیرزن و جنگاور ۴ - در معرکهی صاف مانند تهمت و در شمشیرزنی ثانی کریمخان زند ۵ - در سوارکاری جهان بخش آساریم آوری سپهناک و نترس ۶ - در سفره و سخاوت حاتم ثانی که در شانش گفته میشد (مگر اولاد میر) ۷ - در درک دانش منحصر - خوشخط و گوهر نویس به سبک گلستان سعدی و نظامی ۸ - قلمی چون شاپور و فهمی افلاطونی - در سخنماکی پورسام نریمان را بخاطر می آورد ۹ - در یورثی برق لامع و در تیر اندازی اهری نگره بار - در نبرد بدون برگشت - در مشورت دارای نیروی اندیشه ۱۰ - دیوانخانه ای با زینت و زینت بر اساس حکم روایان داشت - گوهری گرانبها تراز الماس بود ۱۱ - گاه مرد خدمتگزار دولت - گاهی بی اعتنا بدستگاه - توان سوارکاران بهدق سوار در او بود ۱۲ - در برابر بالا ترها تند خو - بی گذشت و تلخ رفتار - میر سرد فتن نویسندهگان ۱۳ - در کشور بزرگدگی شناخته شده بود - لایق حضور شهسپاران ۱۴ - نیکمردی یگانه و در خور منصب سالاری ۱۵ - از هیچکس و الهه نداشت - نبرده - دلیر چنانکه در باره او باید گفته شود (بهر برتر از شیر) ۱۶ - در شجاعت رستم - در تجمل خسرو - در سخاوت حاتم - در کمال آصف ۱۷ - جمالی جمیل - فاضلی دانشمند و در درک دانش همتای زال زر ۱۸ - در بزم اهل دل خوش مشرب - در سخن پخته - در گفتگو و محاوره صبیق ۱۹ - در نسب نجیب در داری عادل و در شش جهت شش دانگ کامل و متماسب بود - ۲۰ - دارای خوی بلند پیروازی توأم با لطف و صفا و از سر تا پا همه بر اساس قابلیت و شایستگی ۲۱ - در مبارزه با دشمنان صمیم و همچون قنبر آتپا مسلط ۲۲ - شمشیر هندی جوهر دار - نالوک ساختهی از پولاد ۲۳ - در برابر خصم مهیج و بی اعتنا از شش دانگ مردانگی دارای دانگی افزونتر ۲۴ - در مبارزه با شه مردان دارای فری ایزدی بود سلاحی هر گونهی زال زر در ۲۵ - نیکام و یگانه و در خور منصب بزرگ ۲۶ - همبیز بر اسپ زده

پای پیمان میگذاشت - او را (بهر بییان) میفتند و پابین صفت شناخته شده بود ۲۷ - نبرد هایش فرامرز را بیاد می آورد - شاید از او هم جنگجو تر بود ۲۸ - در رخ از آن سرخیل رزم آوران - وای بر من و زندانی من پس از مرگ او ۲۹ - سوار بر اسب سحده سکلای مگر جنگجویان معرکی نیسرد ۳۰ - روزیکه بر تیپ سوار و تفکچی یورش برد تا (مله که) آنها را تار و مار نمود ۳۱ - نپردی پسان اسفند یارد ریوست ۳۲ - عرصه میزدان رامیدن به شراره آتش ساخت *

آخرین بر نوه (آبتن) ۳۳ - آن روز کوئی فرامزیا جهانبخش بود که بیعی در دل راه نمیداد ۳۴ شنیدم چند زخم منکر برداشت لکن هنوز مانند شیرین میرفت ۳۵ - نپردی یاد داری بود ۳۶ - و بر نعمان ثابت شد نه مادر در هر نظیر (فرهاد میرزا) را نژانیده است ۳۷ - اود و منزلگاه چون رونمای رنجان داشت تا بستان درخاوه و زمستان در کوخندشت ۳۸ - دشت خاوه درد آمده گرون بدون وجودت خاموس مانده ۳۹ - بهاران در باغزار عمارت نوای شادمانی بر میخواست ۴۰ - زیر افضل بهارخان بزرگ در چنان جایگاه مسرت بخشی منزل مینمرد و پایاران خویش به عشرت مینشست *

۴۱ - او فرد لغان بود و عمر سرائش همه تیره پوش و شیرین رفتار بودند ۴۲ - راه و روشی قسری عزت رو قار داشت - سفرهای طحامن بخوبی عمیسه آماده و مهمانان از خان نعمتس متعجب بودند ۴۳ - بزرگی خاص او بود ۴۴ - آقا - مدتی است پیدایت نیست - مگر سردر زهر تیره تراب برده ای ۴۵ - این خواب مرگ بر تو گویا سزاوار و بر ما گوارا نیست - ایل و تبارت دستخوش تجاوزه دشمنان شده ۴۶ - برادرانت خوار و ذلیل شده اند و پسان مرغان سرکنده در خاک میخلتند ۴۷ - نیروی پایداری از یاران سلب گردیده ۴۸ - ای سید سالار هرگاه بر این مصائب آگاه میشدی سرازخاک درمی آوردی ۴۹ - آقا - مهمیز بر سکلای ده و دشمنانت را تحقیق کن ۵۰ - آنهارا در هر اسرا افکن و نابود ساز ۵۱ - عمر قدر کردم بر آن خفته در خاک ۵۲ - فقط صدائی از تنگنای گور بگو شم رسید *

او گفت : ۵۳ - همان ای مرد کم خواهر - تو که سرتاپا پلاسرو پوشیده ای ۵۴ - آنچه خاطر میگذرد داری و بخاطر من جهان در نظرت تاریخ گردیده ۵۵ - پیش از این خود را بدست اندوه مسپار زیرا دیدار من به قیامت مانده است ۵۶ - باید بدانی آن کسی که زندگی مرا بر هم زده جام از جشمشید و کمر از خسرو رود ۵۷ - و تاج از سر کیومرث برداشت - و بدانی که دنیا هیچ در هیچ است *

۵۸ - همین دنیا از رستم نمود - از کوه کس شونت - از بهرام کمر - از جهانبخش تیر و کمان ۵۹ - از حاتم سفره - از کریمخان شمشیر - از سلیمان تخت - از نادر قدرت - از افلاطون حکمت ۶۰ - از یوسف جمال - از فریدون فر - از کیقباد تاج - از قارون مال ۶۱ - تخته از بهزاد - قلم از شاهپور کلنگه از فرهاد کوفته است ۶۲ - همه در این تنگنا جمع آمده اند و مانند من هزاران کس خفته در خاک و سر در این مخاک دارند ۶۳ - چه بسیار کسان که کوساقتدار کوفتند و در شادی و خوشبختی زیستند و عاقبت ندای حق را لبیب گفتند و رخت سفر بر بستند ۶۴ - من هم نتوانستم آن فر و شکوه را برای خود نناهداری کنم و ناچار بجمع خاموشان پیوستم و بحکم قضا کردن نهادم هرگاه فیروزان بود دنبال دشمنانرا میرفتم و داغ دل مرا صافی میکردم ۶۵ - از استماع این سخنان آه از نهادم بر آمد و خاکستر کوی و برون را بر سر ریختم ۶۶ - فریاد از روال این دنیای دنی ۶۷ - بزیانم جاری شد که چگونه بخود اجازه دادند باسیدی بزرگوار نوهی (محمد بیگ) چنین رفتار کنند ؟ - او مردی بزرگسوار بود - در قوشخانه ی او بچه بازی بجای مانده که خدایش کمر بسته است - از مولا علی مسئلت دارم مشکل او را حل کند - برای (عباس) از حضرت عباس طلب عنایت میکنم ۷۱ - فلک اساس زندگسی مردم را بریاد میدهد ولی مانند (سید فرهاد) پیش آتی چنین صعب برای کسی رخ نکرده است *

هاس میرزا فرزند شاد روان فرهاد میرزا بود و مورد طلاقه مرحوم نظرطیخان و از او مستعری دریافت
میکرده است .

از ملا حقعلی سیاه پویش :

در رثای مرحوم بر خورد ارخان امرالی

هچ کارت وگردد راسان راسنوی	ظك راس نوی - ظك را س نوی
ز ظلم تو برگه کی پلاس نوی	کی بی ز کردار زشتت عام نوی
دلهی کیت مجروح زام تهر نکرده	۳ - صبر زنگار کیت خابیر نگرده
کام شیرت مد فون سنگه وگسل نکرده	۴ - رنج و ریاضت کیت باطل نکرده
جام و شانه و میل کیت نسنکسه و ه	۵ - تازی تهریز کلان کیت نککنکسه و ه
طوما رونق کسسی نلیونای	۶ - بساط دولت کی کشیونای

x

بد خواهانت تول بشارت شنسن	۷ - خانای و بی تو وطن چول مشن
خواو مرگت بسی پانم خـــــــراوه	۸ - گوش ندای و دند ای قال و راه
سرحلقه ی نظام لشگر ری بین	۹ - تو کرسی نشین سردار کرسی بین
قبضه ی شمشیرت مسرک و دس سنسن	۱۰ - جات خالی نه صف سرداران من
ناله ی شیپورت نای و گوشه و ه	۱۱ - نشان شاهیت نین و دوشه و ه
ایلات سرگردان پی فقدان تو ؟	۱۲ - ایسا به خاصه خان خسرو خو
زخاودای نه جرگه باده نسوشانت	۱۳ - پلاس بی و برک فصوو پوشانت
قبله گاه خانان همایون بختسی	۱۴ - تو سرتیپ خاص شانه پا تختسی
رشتی رشادت رشیدان زیتن	۱۵ - تخت حکومت و الهان زیتن
محرمت یاران گیانی گیانی بسی	۱۶ - جهت خلوت سرای خسروانی بسی
حاضر یاش حاضر - دور یاش دور یاش بی	۱۷ - پاسا و نت خیل چابک فراش بسی
ایمجار به خاصه بسی ناز گفتسی ؟	۱۸ - بوری اندیش زیم نشفتسی
نا محرم نوحه ی نازاران شنفت	۱۹ - حرمسرای نازگران بی و نفت
ماتین سواران شار و شکارانیت	۲۰ - بیداق گفت او دست بید اقدارانیت
چوپنا شاه بخشی مخور خا و ن	۲۱ - حقه عرش تو کثیت بسی جو ا و ن
اسله و اسبابش و کسسی سپردن	۲۲ - زوان جاری نین بواچوم مسردن
مرگ بی واده شاه پسر خوردارم	۲۳ - درد اربان درد دلهی زامدارم
سردار سنگین طانسسی طوسم رو	- سرتیپ سپاه کیکا و سیم رو
رستاخیز سخت روی نشورم رو	۱ - خاتم سخاوت - رستم زورم رو
نزاکی تشریف را عظیم برانیم رو	۲۶ - دلیرها تخت شاه ایرانیم رو
تیپ سرگردان بسی سرتیم رو	۲۷ - درد بی درمان بی طبیبیم رو
داو خواز میدان رزم و الهیم رو	۲۸ - جای خان سرتیپ ز صدر خالیم رو
هام را ز پیش ولای هام فانیم رو	۲۹ - لطیفش وگرد هامدمانیم رو
ملکزاده خاص بسی ناز منشر رو	۳۰ - حرم نشینان تهر بال کسیم رو

- ۲۱- حکومت شیرین هر بی لارم رو
 ۲۲- سر حلقه‌ی محفل سرمستانم رو
 ۲۳- ایسا نه چنگال سرگه اسهرم رو
 ۲۴- یارب و حرمت دارانیت
 ۲۵- بونور نبسی براق سوارت
 ۲۶- ای نوجوانه جنت مگان بسو
- سردار سنگین بسا وقارم رو
 فاتح نبرد سرکشانیم رو
 نخجیران آسا زده ی تهرم رو
 و او صدق اخلاص شو بهیدارانیت
 بوید قدرت قدرت نکسارت
 هام نشین و حور روضه رضوان بسو

ترجمه :

فلک : توهیچگاه با مردم پراستی و درستی رفتار نکردی ۲ - چه مردانی از بیداد تو به ستوه نیامدند - از جفا پت برگ کی بدل به پلاس نگردید ۳ - قصر زنگار کراسوت و کور نساختی چه دلهاراهد ف تیر خو بهارت قرارندادی ۴ - حاصل زحمات چه افرادی را بریادندادی - چه شیر صفتانیرا بزنجیر نکشیدی ۵ - رشته های پافته کرا از هم نکسیختی - ابزار مشاطه ی چه زیباره یانرا قارت نکردی ۶ - سامان کرامتلاشی و طومار رونق کرا در هم نیچیدی :

خاننا = بی وجود تو وطن خالی ماند - بد خواهانت بر کوس شادمانی نواختند ۸ - از زمزه و کنکاش دشمنان بی اطلاع ماندی و در خواب مرگ فرورفتی که خانه ام خراب شود ۹ - تو کرسی نشین دیار کیانی و سرکرده ی نظامات لشگری بودی ۱۰ - در صفو سرداران جایت خالی مانده - مرگه سلاح نبرد را از دسترت خارج ساخته است ۱۱ - مدال شاهی را بر سینه و نشان در بارها بردوشی داری ولی ناله ی شیور جنگت بگوش نمیرسد ۱۲ - اکنون این فقدان که ناشی از فطنت تست موجب سرگردانی ایلات و طوایف گردیده ۱۳ - قصب پوشانیت پلاس در بر کرده اند و خون در دل دوستان محفل نشینت کردی ۱۴ - تو سرتیپ شناخته شده در پای تخت کشور بودی و مایه ی امید خانها و خوانین لرستان ۱۵ - مسند فرمان روائی و الهیها از آن تو و در رشادت و پایداری سرمشق دلاوران بودی ۱۶ - محل اقامت سرای خسروانی و محاربت راپارانی فداکار تشکله میدادند ۱۷ - خیسل فراشان چابک پاسبانیت را بر عهده داشتند - کیا و بیبا و نظم و نسقی محکم در دستگاہت برقرار بود ۱۸ - تو ای ببر بیباک از من نشنیدی و مواظب خود نشدی اکنون سزاوار است این چنین برخاک تیره آغشته ی بخون بهفتی ؟ - حرمرای (ناز) پرهم خورده انکار بر آن نفت ریختند و آتش زدند صد ای شهین بر پیکر رسایت بگوش مخالفان نامحرم میرسد ۲۰ - پرچمت بدست پرچمداران افتاد و سواران دلاورت را بهمت و حیرتی جانگاہ دست داد ۲۱ - (حقلعی) گفته های تو پاسخ ندارند نه سرا بر خوردار خانرا خوابی ابدی دست داده است ۲۲ - زبانه یارانی نمیدهد تا گویم او مرده و سلاح و سامان شرابد پگران سپرده ۲۳ - قلبم زخم برداشته - درد بر سردرد برمن هجوم آورده است .

او بهموقع و ناگهان از جهان رفت ۲۴ - رودم از سرتیپ سپاه کیکاوس - رودم برای سردار سنگین ثانی طوس خوذ ۲۵ - رودم از حاتم طائی درسخاوت - رستاخیزی پسختی روز قیامت رخ داده ۲۶ - رودم از دلاورهای تخت نشین و حاضر در مجلس شاهی - رودم برای مسافر چنگی خطه ی تهران ۲۷ - رودم از دردی که هلاجش از دست طبیب خارج است - رودم از آن تپ سرگردان که سرتیپ خود را از دست داده ۲۸ - رودم از خالی ماندن جای سردار صدر نشین - رودم از مدهی نبرد با والی و وداو طلب جنگ با او ۲۹ - رودم از آن روال مسالمت آمیز و لطف و صفا با نزد پگان - رودم از اعتماد خالصی که با نزد پگان داشت ۳۰ - رودم برای حرم نشینان او که شهپرشان را دست تقدیر بدم قیچی داد - رودم برای خانم سولگی او (ملکزاده) که پیوه ماند ۳۱ - رودم برای شیوه ی حکمرانی او که

سخت‌گیری در طبیعتش وجود نداشت - رودم از برای فقدان آن سردار سپهکین ۲۲ - رودم از سر حلقه‌ی کامکاران و مجلس آراپان ۲۳ - رودم برای فاتح در نبرد با زورمندان و رزمندگان سرکش ۲۳ رودم از سرداری که این چنین اسپهبدی مرگ و نیستی شد و از نجیبی که هدف تیر صیاد روزگار شد ۲۴ - پروردگارا - بحرمت مقبلان در گاهت - بصدق اخلاص شب زنده دارانت ۲۵ - به نور بهامبر براق سورت - به بد قدرت قدرتمندت ۲۶ - این نوجوان را در بهشت برین جایگزین کن و با حوریان روضه‌ی رضوان دمساز فرما *

تذکر : برخوردارخان فرزند منحصراً شمالخان و پدر نظرطیخان بود (پدر بزرگ اینجانب) وی در سال ۱۲۸۸ هجانشینی فتح الله امرالی منصوب و در ۱۲۹۶ قمری به شهادت رسید *

ناز و ملکزاده که در این قصیده اسم برده شده دوزن متشخص و زیبای او بوده اند -

از ملا حقلی =

بهاره

- | | |
|---------------------------------|---------------------------------|
| ۱- اردی بهشتن - اردی بهشتن | ۱- اردی بهشتن - اردی بهشتن |
| ۲- سرتا پا کالای الوانسی رشتن | ۲- سرتا پا کالای الوانسی رشتن |
| ۳- امریش مستقل - حکمش رواجین | ۳- امریش مستقل - حکمش رواجین |
| ۴- آوازش مشهورنه هفت اقلیمکن | ۴- آوازش مشهورنه هفت اقلیمکن |
| ۵- پیشکله باد کعبه مکانسن | ۵- پیشکله باد کعبه مکانسن |
| ۶- دفتر خانیش هفت صحیفه‌ی ارضین | ۶- دفتر خانیش هفت صحیفه‌ی ارضین |
| ۷- سلیمان اما ستارش سعدن | ۷- سلیمان اما ستارش سعدن |
| ۸- اربعه‌ی عنصر و فرمانشکن | ۸- اربعه‌ی عنصر و فرمانشکن |
| ۹- جمع دادن سپاه فاتح فیروز | ۹- جمع دادن سپاه فاتح فیروز |
| ۱۰- ببری بزم جن او جلوربزم کسرد | ۱۰- ببری بزم جن او جلوربزم کسرد |
| ۱۱- تاراج کرد اساسا فقه شادپیش | ۱۱- تاراج کرد اساسا فقه شادپیش |
| ۱۲- جلال موکب سعدش و ر و دن | ۱۲- جلال موکب سعدش و ر و دن |
| ۱۳- پغما کرد فرمان تلج سردا خان | ۱۳- پغما کرد فرمان تلج سردا خان |

مودای موج سیل یخچنان تاوان

شط شط جاری بی و فراوژ کواوان

- | | |
|----------------------------------|----------------------------------|
| ۱۵- و امر خواجهی فصل نو بهار | ۱۵- و امر خواجهی فصل نو بهار |
| ۱۶- اراده‌ی عطای شاه بهارباوان | ۱۶- اراده‌ی عطای شاه بهارباوان |
| ۱۷- قصو قاشان کالای الوانسی | ۱۷- قصو قاشان کالای الوانسی |
| ۱۸- النج و اطلس - مککه و خارالسی | ۱۸- النج و اطلس - مککه و خارالسی |
| ۱۹- هم سوز هم ساده هم سیاد سمل | ۱۹- هم سوز هم ساده هم سیاد سمل |
| ۲۰- قطعه قطعه ریزی دیده خروسی | ۲۰- قطعه قطعه ریزی دیده خروسی |
| ۲۱- وات اول اشجار نامشان آرو | ۲۱- وات اول اشجار نامشان آرو |
| ۲۲- قامت قیام دان سرو و صنوبر | ۲۲- قامت قیام دان سرو و صنوبر |
| ۲۳- شناران بو شاخ شیوه‌ی شکرنی | ۲۳- شناران بو شاخ شیوه‌ی شکرنی |
| ۲۴- ترنج و نارنج - گویج و انبار | ۲۴- ترنج و نارنج - گویج و انبار |
| ۲۵- ضاب و امرو - انجیر و آلو | ۲۵- ضاب و امرو - انجیر و آلو |

- نادر تجاران قماش و رتار
 وستن بارخانه‌ی خلعت شکاوان
 خطاسی زر بفت - زرکش کتانی
 ماهوت و ترمه - تاقچه - دارالسی
 هم کلی عربی - هم نادری شمال
 دیده خورشید بین بی‌چی سمو پوش
 یکمک و صفحی دفتر بشمار و
 و بالای بی عیب و یخ‌ناز و سررصر
 نخلان پوتاچ کیمتباد کسی
 لیمو - پیدمک - چنار و کتار
 ساق - سنجید - سیب و شفتالو

بلوط - ارچن - کاخ تا گسون
 مگیلان - تنگز - طف قرمز چو
 هل - ففلان - مسواک و سندل
 مجنون بید - چنی اشجاران تمام
 ارفوان و پلک - کرخان چنی گز
 نسیم نه روی ناز خلعت دا پیشان
 تاگه نظام دن چسی هر د چاران
 بین گلان و خوار فطت خور دا ر
 نقش بارفتن ثابت کسرد زلو
 تاباد و لپشان شونم بیمنزان
 صف صف نظام دان چی سان سر باز
 عارق و رخسار خورشید بیس پالان
 سوز اطلس پو شا پیری صاری
 چرگه هد لپ عاشق تا و نسان
 مرزنگونه موج دریا بیکن فسر
 یاسمن مسحور لطفی بو شن
 سجده خور کردن خاصه کرداران
 زینت دا دلال لالی رخ احمر
 لولا لویل خوردن و توین با خان
 و ترشهی تاف و فراونم دادن
 آهیزان نه بان تختی می خاران
 نه صین عرضه دا و صد طریزه وه
 پرکل بحرین گل مودای خاران گل
 گل ایهی گل سوز - گل مطلا ریز
 گل دُرکل یا قوت - گل فیروزه طریز
 کلی و هیئت تیرک تورانیسی
 کلی چسی عطار ضرب مفر و شو
 کلی گو شواری لعلش نه گو شن
 کلی مست و شرب پیاده ی رحیق سن
 کلی خصره خاص رضوانسی ساقن
 کلی عین و نور صانعش رو پیاده
 کلی شعرینش و شانسه کردن
 کلی فغانی شاه پسینالسی
 کلی شیدا و شوخ - کلی پیاده نوش
 کلی تاج آنا - کلی جام جم
 کلی نقاش و اناساز بستن
 گرم کردن بازار هرده چاره وه

۲۶ - کوره و کیکم خلف و چنی شن
 ۲۷ - شاه پسینان - ملهوان کسو
 ۲۸ - دارچین و میخک هلمه چنگل
 ۲۹ - قنگه و پسته - بخارا - بادام
 ۳۰ - توت - کردکان نو جوان ر ز
 ۳۱ - درختان هرکام و جیگه پیشان
 ۳۲ - اوسا خور کرد چارچن گلزاران
 ۳۳ - کوشعه ی نورمادی بهار
 ۳۴ - اول نوروز گل آخیز کرد کسو
 ۳۵ - زاودما گلان گشتان خیمزان
 ۳۶ - قاقاق و قیام دان زلفان زری ناز
 ۳۷ - و فرحناکی دس و عین مسالان
 ۳۸ - نرگس بناکرد مشاطه کساری
 ۳۹ - دیده ی مخموری پیشان خاوان
 ۴۰ - زنبق برقع نور دس نه بان فرق
 ۴۱ - شقایق شایق حسن نیکو شن
 ۴۲ - خطبه زینت بخش زرع دهقانان
 ۴۳ - داشت تاج شاهی نیلو فرنه سر
 ۴۴ - سوسنان جوخ دان نه قله راخا
 ۴۵ - شلنجه چترس چو پرچم دادن
 ۴۶ - برضا نه طرز زلف نسا زاران
 ۴۷ - گلان الوان کرد صفحه ارضه وه
 ۴۸ - د پارکل دشت کل درکل دوران گل
 ۴۹ - گل زرد کل نارنج کل احمر کل دیز
 ۵۰ - گل طبق گل توپ گل کوتا گل سوز
 ۵۱ - کلی معلومن - کلی نورانیسی
 ۵۲ - کلی تاریکن - کلی مَد رو شو
 ۵۳ - کلی خفاطه ی خامش نه د و شن
 ۵۴ - کلی لوانش و پینه ی عقیقن
 ۵۵ - کلی بالا برز نازک روا قن
 ۵۶ - کلی صانع نقش عارضش چیده
 ۵۷ - کلی نصب تاج دردانه کردن
 ۵۸ - کلی مغل موج - کلی مینالسی
 ۵۹ - کلی معصم - کلی ردا پوش
 ۶۰ - کلی دهن باز - کلی مضیق فم
 ۶۱ - کلی کمرگاه ویش و ناساز بستن
 ۶۲ - طایر بومقام موسیقاره وه

- ۶۳ - هرکسی نوای و پشان و چنگه دان
 ۶۴ - نوای قهرمان شمسدادادن گوش
 ۶۵ - طوطی تر کلام طاوس پسر کشان
 ۶۶ - جیکه کنجشکان - شریقی شهباز
 ۶۷ - چرخان چرخى چى پهرمان تخسو
 ۶۸ - لکله له کانی - قاز قنندر وار
 ۶۹ - زوزه ی کرکه نه برز قلهی ایلا خان
 ۷۰ - گلان منبشتین نه کاخ شادی
 ۷۱ - کورکوره - واشه - چنی سرکران
 ۷۲ - بوم نطقش ژورد یا حق بی راهی
 ۷۳ - زاغ سیاه نه اوج خصم مار و مور
 ۷۴ - نحل و عنکبوت - سوسو پروانه
 ۷۵ - هریک و لای و پیش سلیمانیکه
 ۷۶ - یکیشان پی صید تنها متناز و
 ۷۷ - یکی شهرین دنگه شکرین را زن
 ۷۸ - اربعمی ضرر وای طور رقاصن
 ۷۹ - طابدان عبد - ریاضت کیشان
 ۸۰ - ژدار بقا و خدمت کوشین
 ۸۱ - بین و ستایش لاریب و لا زم
 ۸۲ - گلان کشت و صنع صانع صنعت ساز
- زری زهر و بم نغمه و دنگه دان
 پی تا پی پادهی رحیق کردن نوش
 نغمه ی بلبلان شادی مَو خشان
 پی شکار و پشان متنازن و ناز
 قهره ی عقابان و ست نه قلهی کو
 کرکس و چنگال - شاهین و منقار
 نعره ی عدلیب نه توین با خان
 کردن و پسرانه ی و رین آبادی
 الغرض ظهور بحری تا پسر
 ابابیل کلکشت - بطمان ملا حسی
 حریا - سوسمار - رتیلا و زنبور
 کشتیان ژ شوق بینه دیوانه
 هریک خاقانی - هر یک خانیکه
 یکی و نیروی باز و متناز و
 یکی نغمه خوان نوانوازن
 هزار جیند بهمار شهرش شلاشن
 بو آقین خاص شیخ و در و پشان
 نه دار باقی پی رحمت کوشین
 حقیقی طریقی حقیقت کوردکم
 و نازکیشان متنازن و ناز

تذکر

چون بیشتر ایبات حاوی اسامی گلهها و موجودات دیگر بود از ترجمه ی آن خود داری کشد -
 بدالله طایخانه - لری :

- ۱ - ای خدا طاق دلم زای رنج دنیا زهر وری بی
 ۲ - درد و حسرت میرزه شو تا سحر دی چال تشنیم
 ۳ - گل و دسم خار صحرا بی - خدا مه خار بونم
 ۴ - گرگرت کتج دلم تا کی ددل دردم بمونه
 ۵ - برد قورم یا شکس و کس بی صرسی مه نشونه
 ۶ - روز محشرخی بریزم - اریسم - اریسم
 ۷ - آسمو کمتر بو اری بی زاوای قور سردم
 ۸ - برد قورم - خاک گورم برداری تامه و ریسم
 ۹ - بال درازم چی کمو تر - بال دچش شو بونم
 ۱۰ - بچینم یکیک اساره - بیاشم و دشت و صحرا
 ۱۱ - پخت روزم هفته کی مه چنی خوارو ذلیم
 ۱۲ - زهر سرد قورم داده آخر میسونم
 ۱۳ - بی روزی طالع کرتیم و م کتن حالت خراوه
 ۱۴ - دیون دردت کرونه یا و سازومی و کیره
- هرچی کردم طاقت هر برترنگم چوئی دخی بی
 طاقت پنهان نمم رازم که بخت همی چنی بی
 ای فلک بال سیاشه دچش کورم میسونه
 داده کس نکرت دت ای فلک تا ای زمونه
 تش بزه دم با پهور می شو مه خین کی هر دم
 دس یاری بیبرم - بال دچش شو بونم
 تا ریسه زهرام گل - تا و قصر دیسر لیلای
 اریسم کی بریزه آسمون ای دشت دنیا
 داغ سینتمی نیشه قلبت دافت چی کواوه
 یاره درد دلم ساز ولوام تشنه شاره

- ۱۵ - چی آساره آسمون دی دشت ضیا هی میروم
 ۱۶ - ای کسانیکه بیاره بختون - آساره داریت ای کسانیکه نه دریند زمونه بهیاریت
 ۱۷ - بهیخوردی قورمه بویت که به بخت سیاهه بهیخوردی نوم مه نوم منه هرگز نیاریت
 ۱۸ - ارفقیرم - آراسیرم - نوچوونم - نوچوونم

ترجمه :

۱ - خداوندا - طاق دلم از رنج دنیا زیر و زبر شد - هرچه کردم در پایان از هر
 مژه ام جولی از خون سرازیر کردید ۲ - درد و حسرت همه شب گلویم را میفشارد - سرانجام راز
 درونم پنهان نماند زیرا سرنوشتم اینگونه حکم میکند ۳ - کل دردستم مبدل به خار بیابان
 شد - هروردگارا مکرمن خارچین هستم ؟ ۴ - گوشه‌ی دلم با آتش کشیده شده تا کی باید
 رنج بکشم و تحمل عذاب کنم ؟ روزگار پالهای سیاهش را بر روی چشمانم کورم می‌کشد ۵ - سنگ
 کورم شکست برداشت و در این مدت یکتن بر این سنگ قطره اشکی نیافشاند و داد مرا تا این زمان
 کسی نگرفت - در روز رستاخیز باید خون گریه کنم - برخیزم یا ساکت باشم ۶ - آسمانها
 کمتر بیار چون قبرم را از آب پرسی ساخته ای - آتش بزن یا از من بهرس خون کرا ریخته ام ؟ ۷ -
 این سنگها و خاک گور را بردارید تا من برخیزم و دست یاری را بگیرم و در شهر جار بزنم که مرده
 ام ۸ - پسان کبوتر پر در آورم و خواب بامدادان از چشمم بستانم ۹ - مانند کبوتر پر در آورم
 ۱۰ - ستاره هارا دانه دانه بچینم و در صحرا پخش کنم تا گلها از زیر سر بر آورند و تا قصر لیلی
 بروند ۱۱ - بخت من خوابیده و گزنی کی این چنین خوار و ذلیل هستم - اگر برخیزم
 خون دشت و دمن را پر کند ۱۲ - شاید در زیر سنگ قبر بتوانم داد خواهی کنم ۱۳ - روزیکه
 طالع خود را باز کردم بمن گفتند که طالعت شوم است - داغ به سینه ات می‌نشیند و قلبت از
 حسرت کباب میشود ۱۴ - درمان درد تکران و ساز خوبی پراپت ساز نکرده اند - مونسیم
 درد - دلم ساز و لپانم تشنه شراب هستند ۱۵ - مانند ستاره های آسمان در پهن دشت
 آلام حرکت میکنم ۱۶ - ای کسانیکه ستاره اقبالتان درخشان و بخت بیدار دارد - ای کسانیکه
 نه در بند زمستان و نه در اندیشه بهار هستید ۱۷ - بی خبر سری به گورم بزنید و طالع سیاه
 مرا ببینید - بی خبر از نام و نشان نامرا بر زبان جاری نکنید ۱۸ - اگر فقیرم - اگر اسیر -
 نوجوانم ، نوجوان -

=

از حشمت‌الله شفیعیان :

دو چشمت پستوالماس داره	تن تو بوی طریاس داره
وجودت خرفی احساس داره	تو شمع محفل دل‌های تنگی
x	
تهی از جست و خیزانی تو خورشید	چرا سردرگسریانی تو خورشید
زهرم ما گریزانی تو خورشید	نه نوری میدهی بر محفل ما
x	
دل‌م در قعر چشمان سیاتنه	لپت سرپایه رموز حیاته
وجودت مظهر شاخ نباته	اگر حافظ ترا میدید - میگفت
x	
وجودم محفل تاریک فیهل	منم افسرده و غمگین و تنها
خودم تنها - دل‌م تنهای تنها	خداوند آنچه باید کرد کاکون
x	
من امشب بی صد او بی ترانه	تورفتی ای وجود جاودانه
دو بیت‌های ناب با شقانه	اگر آئی برایت مینویسم

=

= خانمیرزا اولاد قباد

این قصیده را شاعر گرامی در مورد قتل شاد روان (کلبعلیخان گراوند) معروف به (رکله) پکسر (ک) و (ه)، و (ل) مفتوح سروده - کلبعلیخان از خوانین سرشناس طرهان و در زمان مرحوم نظرطیخان میزیسته است - بین خوانین گراوند سرطرهانی (محمدیها) و خوانین گراوند ساکن در کلگل و میشان قهلاً افرادی بقتل رسیده و این امر موجب خون ریزیهای هولناکی شد که سالها ادامه داشت - خوانین کلگل نوه های ماسخان معروف (جد ماسیها) و خوانین سرطرهانی هم باز ماندگان حسخخان معروف به (حسکه) و حسکه و ماس هم برادر و فرزندان محمد رحیمخان که او را (خانه که) میگفتند بوده اند -

چرخ چینی کرد

- ۱ - چرخ چینی کـــرد
- ۲ - کردش گردون و پد شانسا نـــکرد
- ۳ - قضا قدرتی سبحان فـــسور
- هزار دای ز دس چرخ چینی کـــرد
- پی خاصه خانسی اجل گهر آو رد
- گوشت گرمکی - دیدت مکی کـــور

- ۴- کی جی او بزرگ - دانا و باهوشی
 ۵- زگردش چرخ دون افسونگر
 ۶- کله سوار بی ساهسی زویتر
 ۷- دست نریمان هر و کمین بیمن
 ۸- هر ویی ناکوم اسب آناز کسردن
 ۹- هر وقت نگاه کرد خان بی اندیش
 ۱۰- وات ای کرخیزل دشمنان کن
 ۱۱- نه اسب نه تفنگ هیچکام نرسسی
 ۱۲- دای بی براکل یکسک دیاریم
 ۱۳- کله هرچی تلم تورک و هساران
 ۱۴- پنج شش سواری گشتان منال بیمن
 ۱۵- شینم چنی جنگا جنگه کسردن
 ۱۶- بی بچه شهری چی مردان مسرد
 ۱۷- پانیا اوور بابسوی خاص ویش
 ۱۸- هزار آفرین بچه شیمسردن
 ۱۹- دوازده سال و ایلورکی کسی دین
 ۲۰- خواهرزای نامدار - نامی نامسور
 ۲۱- گفته قدیمه - واته سابق سال
 ۲۲- بی (امی) نامی لعنتی لعین
 ۲۳- هر اوسا زانام دوزناش او چیل
 ۲۴- بچه شیرکشیا - میدان خالی من
 ۲۵- هر یکی بی شنگه لیش خالی کسردن
 ۲۶- دای بی کلوالی - روپی حسنخان
 ۲۷- خانمیرزا واتن یاران هام فسرد
 ۲۸- بی گیانه مرگی خانان خاصه
- وچاونا بینا - وکوش اطروش بی
 وگرسیرا بی و هام سفیر
 ز مغسوری ویش هیچ نداشت خور
 یا حق یا ناحق دل دیره حوین بین
 هم و ناظف ایشریت آوردن
 گری تواسیا - باز اما و و پیش
 اسب آرام بارن - په پا گیان کن
 هر دا و سسرا داد بیکسی
 بنمانن رزمی بی یادگاریم
 واران و چنش چی گرهی ناران
 نادیده جنگه بین بی پروبال بیمن
 چوینا کم دس بین تور ناوردن
 بی یاریا پوش و تیا هسکرد
 یوری اندیش پا نیسا او پیش
 سواران هر یک لیش کسردن حذر
 و هام دمانش کی هاملوش بیمن
 نتیجه شمال - پا بهر می (نظر)
 مشهوره ولد زوری او پنخسال
 تیره گراون نصرانی بی دین
 لاشه عزیزش ظنان کسرد و کیل
 کله و بهکس من و تیا تن کن
 داغ حسنخان او گور نوردن
 دو خاصه خان بین و اهل (طریان)
 وی و یانم وی بی شیران فسرد
 تا که ز نیم بکریم پلاسه

ترجمه :

۱- چرخ چهگرد - صد داد از کردار چرخ چهگرد ۲- بازگردش روزگار نردی

بازی کرد چگونه ای زشت و ناسزاوار - یکی از نیکمردان خوانین طرهان را پدایم انداخت
 ۲ - قضای آسمان و خواست خداوند هنگام رسیدن اجل گو شهارا کر کرده و چشمان را کور -
 میکند ۴ - پدان دانائی و هو شنودی که را میتوان جست ولی با این وجود از چشم ناپینا
 و از گوش کر شد و پفرمان قضای نهشته و خواست چرخ افسونگر بار سفر گرمسیرا بست .
 کله یکساعت زود تر بر اسب سوار شد - مرد مغرور بر عواقب این سفر نیناند پیشید و شـسـرط
 احتیاط را بجای نیآورد و از دامی که بر سر راهش تعبیه کرده بودند خبر نداشت .
 ۷ - دست (نریمان) همواره در کمین بودند و در پی فرصت میگشتند - آنها بحق یا ناحق
 از کله دلی پر خون داشتند ۸ - و در یک فرصت مناسب از کمینگاه بیرون تاختند و غفلتاً یورش
 بردند ۹ - هنگامی خان بیباک نگاه کرد بیبناک شد لکن بزودی بخود آمد و موقعیت را درک
 کرد ۱۰ - به یاران خروشید که دلاوران اینها دشمنان من هستند - اسبم حاضر کنید زیرا
 هم اکنون جانم در معرض خطر میباشد و ۱۱ - نه اسبی باورسید و نه تفکی در دست داشت
 دستهارا از تأسف برهم زد و از بیکی خود دادش با آسمان بلند شد ۱۲ - فریاد بر آورده گفت
 داد از این بی کسی و حیف از فقدان برادران نامبردارم تا نپردی بدگاری بنمایند .
 ۱۳ - بر سرش تیر مانند رگبار باریدن گرفت - شلیکی سهمناک که رگبار هم در مقابل آن حقیر
 مینمود ۱۴ - پنج یا شش نفری که همراهش بودند همه نورسیده و نا آرموده بوده و از
 تاکتیک جنگی اطلاعی نداشتند ۱۵ - شنیدم مدتی جنگ و گریز کرده لکن چون دستشان پاتنگ
 آشنا نبود نتوانستند تاب بیاورند ۱۶ - در آن میان بچه شهری مانند مردان جنگ و ستمیز
 برای یاری (کله) به تنهایی برگشته خود را باورسانید ۱۷ - او فرزند خردسال کله بود ،
 نوجوان پیش آمد و خود را در برابر یاران تیر دشمنان مانند سهر حائل کرده به کمک پدریه نبرد
 پرداخت ۱۸ - بر چنان شیر بچه هزاران آفرین - سواران مهاجم از بیم او به هراس افتادند
 ۱۹ - الحق که درد قد و ایزده سال کسی چنان دل و جراتی بخاطر ندارد و از هم سالانش هیچ
 مردی پدان پایه و مایه نمیرسید ۲۰ - او خواهر زاده مرد ناموری مانند (نامدارخان) -
 نتیجهی شمال پدر بزرگ (نظریه خان) بود ۲۱ - مثل مشهوری است که پسر بیشتر به خال
 میرود (الولد پشه بالم و الخال) ۲۲ - مردی نفرین شده بنام (امید) از تیره طایفه ی
 کراوند - مردی نصرانی صفت خارج از دین ۲۳ - هماندم دانسته شد که با تیر او را هد ف
 کرده پخاک هلاکت انداخته است ۲۴ - شهر بچه به هلاکت رسید و میدان خالی ماند و کله بار
 دیگر بکه و تنها در برابر انبوه دشمنان قرار گرفت ۲۵ - و در یک لحظه هر یک تهری پراپتغالی

کردند و با قتل او قصاص قتل حسنخان را بگور نبردند ۲۶ - داد از برای کلبعلیخان صد
دریخ از حسنخان که دو مرد برجسته از خاک طرهان بودند ۲۷ - این داستان را خانمیرزا
پری یاران بهیان کرده - وای بر من در سوگ این مردان شهر اوژن ۲۸ - و برای جوان
مرگی این خوانین سرکرده - تا زنده هستم لباس سیاه خواهم پوشید ۰ -

تذکر : نامدارخان فرزند امان الله خان و نوهی نصیر پروزن زبیر (میرنصرالله) که در اس
سواران پیش جنگ قاسمخان سرتیپ در جنگ با نظرعلیخان امیر اشرف کشته شد .
(امی = امید) این مرد بنام (امی اقبال) مشهور و از شجاعان روزگار خود بوده است
من در کتابی تاریخ لرستان وی را چنانکه بوده است معرفی کرده ام ۰ -

=

از پیری دولتشاهی : پیری از پیری مینالد

۱ - پیر مرد یکم - پیر مرد یکم	رنگ و رو بپریا کونا زرد یکم
۲ - بدن مستعد و هر درد یکم	کیان بسته و دس باد سرد یکم
۳ - مغلوب و مقهور هر نا مرد یکم	از مردم بریا تنها فـ سرد یکم
۴ - نه حال منن - نه هوس دیرم	نه توانام هس نه نفس دیرم
۵ - نفس در سینه چی قفس دیرم	مدام ز تنگی هس هس دیرم
۶ - نه فم پری قوم خویش و کس دیر	نه کس زای دنیا هنا رس دیرم
۷ - نه و آینده امید و ارم	نه آواری کم - نه برقرارم
۸ - بیماری نیرم - مدام بهمارم	بدن یخ کردی ولی شود ارم

ترجمه :

۱ - مردی که بنامال هستم پارتنگی پریده و گونه های زرد و دنی آمادهی هر گونه
بیماری ۲ - منتظر نسیم خکی هستم که جانمرا خلاص کند ۳ - مغلوب هر نامرد و مقهور هر
ناکسی میباشم - از مردم و اجتماع پریده و به تنهایی سر میکم ۴ - نه حال بجا و نه هوس
باقی مانده - نه توانایی هست و نه نفسم پاری میکند ۵ - نفس در سینه ای قفس مانند سخت
تنگی میکند و این تنگ نفسی مرا به هن و هن وامیدارد ۶ - نه فم یاران و خویشاوندان سرا
میخورم و نه در این دار دنیا قهقاری به چشم میخورد ۷ - نه امیدی به آینده دارم و نه
برقرارم معلوم است ۸ - بیماری مخصوصی ندارم ولی همواره بیمارگونه پسر میبرم ۰ -

شعری انتقادی است که در آن (مینا) آذینوند بکتفراز خوانین راهجو کرده است - هجوی
تلخ و گزنده که از لحاظ شعری بسیار قوی و کوبنده میباشد :

س ۰۰۰۰۰ سَرَه مَسِ

- | | |
|--------------------------------------|----------------------------------|
| ۱ - س ۰۰۰۰۰ سَرَه مَسِ | بعضی کار خُوت اَز نِ سَرَه مَسِ |
| ۲ - میت اَز بزرگی دانگی بکُسن ری | سر رشته نیرین کتینسسی وی |
| ۳ - ششدا نکه بزرگی باید طیار ہو | هر شش در نظر خلق اشکار ہو |
| ۴ - ارتو وِرتِ چیم بهیمرت نیسری | اُز کار رُده هیچ حیمرت نیسری |
| ۵ - هرچن اُز قدیم بزرگ نوینه | تا دسگهیمرت ہو بزرگی چوینه |
| ۶ - ششدا نکه بزرگی باید طیار ہو | هر شش در نظر خلق اشکار ہو |
| ۷ - اول سخاوت سفرت مِبا ہو | طهاخت اُز طبخ طبیح تِبا ہو |
| ۸ - خوراکی سفرت و ایلطر زبای ہو | مسافراز خوان نعمت شادا ہو |
| ۹ - دائم الاوقات طبیح در کار ہو | برنج بی حساو - روین و خروار ہو |
| ۱۰ - دوم شجاعت مردیت مشهور ہو | احسن الخلق ہو - کل بی قصور ہو |
| ۱۱ - سوم صاحب فهم دایم تیزهوش ہو | صاحب تقریر ہو - گوهر فروش ہو |
| ۱۲ - چهارم در لسان صدق البقین ہو | در عهد و میثاق قولت یقینین ہو |
| ۱۳ - پنجمی صمت مالیت در سِ ہو | سیرت برّس ہو - صمت ناسس ہو |
| ۱۴ - شش جهت و جهت طاهر ہو | هر شش در نظر خلق خوش ظاهر ہو |
| ۱۵ - خان هرچن مرضیم بی اد و بیسه | مِزَنَم و الدت خا مِ نو بیسه |
| ۱۶ - گویا مادرت هر رُده پسا بیسه | او ششدا نکه در ذات تو یکی نیسه |
| ۱۷ - اول باینو سر مهمان پذیریت | سفره و سخاوت - مسافر سیریت |
| ۱۸ - سفره کله کاو خندا بریتسه | طبخ سِرکوی - تیری لُمرتسه |
| ۱۹ - مهمان چه ری شو شوم نکردی | نان نهورده کسرت شوم نکردی |
| ۲۰ - دوم باینو سر مردی شجاعت | میا رزرزم رو زه هجالت |
| ۲۱ - اگر اقتضا و دوا و جنگ ہو | پال اسب اُز خونین وُرت می رنگ ہو |
| ۲۲ - دایم الاوقات گریز کاریتسه | بیجهت اسبها و سراق پاریتسه |
| ۲۳ - سوم در کلام بهانت لنگسه | مغزت خراوه - لُظلت پار سنگسه |
| ۲۴ - اُز پس در جو او حرف در مانده ای | اُز مجلس بحث دایم رانیده ای |

۲۵- چارم در لسان ميه تونم ديه	حرف شو و صوت هيج يکي نيه
۲۶- ار و و يشه شهر بيچاره و ژارين	اژ تنگي ملجاء و بخت ماري
۲۷- داشتن اميد و بخت خبطه	يا ۰۰۰۰۰۰ يا بن گل خبطه
۲۸- پنجم صمت ماليشيم دينه	هي وگ وگرد فلانکس چينه
۲۹- بي روز و ناکوم مهمونت بيه	خطالي کردی مه و و زم د بيه
۳۰- ششم شش وجهت کلنا پسند	ريشت پلمر يا - لولچت گنده
۳۱- کل جالانه مور می رشک و ^{سرا} و ^{سرا} و ^{سرا}	چان توره که و سسر خرا
۳۲- ار بوشين کتمان د پيم کرديه	سهرت تونم هيت بي سرديه
۳۳- د سگيرم بيه بي سر رشتهی کسی	ليوه بندر ۰۰۰۰۰ و روگشتهی کسی

ترجمه :

پس از خطاب : کارهای خوبی از تو سر میزند ۲ - بر آن سری که يك دانگ برشده انگ بزرگی بیفزائی و چون سر رشته نداری بدرد سر افتاده ای ۳ - شش دانگ بزرگی باید کامل و بر اساس باشد ۴ - خود بصیرت نداری بهمین جهت از امور ناجور و مردود حیرت نمیکی ۵ - طت هم معلوم است برای اینکه راه و روش بزرگواری در خانواده شما سابقه ندارد تا بدانی بزرگ بودن از چه راه و روندی تامین و ظاهر میگردد ۶ - گفته شد که شش دانگ بزرگی باید منسجم و برقرار باشد تا مردم بصورت آشکارا درک کنند ۷ - نخست دارای سخاوت باشی مخصوصاً سفره ات گسترده و مهیای مهمان نوازی - وضع بصورتی باشد که آشهزها از فشار کار خسته شوند و به ستوه آیند ۸ - خوراکی آنقدر فراوان باشد که مهمانانت سیر و خوشحال بر گردند ۹ - این سفره بطور مستمر گسترده باشد - پرنج بی حساب و روغن به خروار در دستر آشهزها قرار گیرد ۱۰ - دوم - در شجاعت و مردانگی به شهرت کافی برسی و مورد تحسین قرارگیری ۱۱ - سوم - فهمیده - تیزهوش و سخانت در گفتگو لعل منظوم باشد ۱۲ چهارم قول و قرارت بجا و در عهد و میثاق متین و استوار باشی - پنجم - صمت خانه ات محفوظ و در حرمت حرمت ملحوظ باشد ۱۴ - شش جهت وجهت هاك و بهیختر باشد و دارای ظاهری خوش نما در انظار باشی ۱۵ - هر چند بی ادبی است چنان دانم که مادرت خانم مقدی نبوده ۱۶ - و میرساند از خانواده ای حقیر پای بدنيا گذارده است چون از شش دانگ مردی يك دانگ هم در ذات و نهادت دیده نمیشود ۱۷ - نخست بیائیم سر مهمان نوازیت و سفره و سخاوتت و وسیر شدن مهمانها ۱۸ - سفره کم حجم رنگ باخته ات - طبع هری و تیری (لواشك) لری

۱۹ - مهمانان گرسنه و چشم براه که همه شب را با شکم خالی خوابیده - نانی که کسی مره اترا نچشیده ۲۰ - از مردانگی و شجاعت و نبرد روزهای امتحان ۲۱ - هرگاه مقتضی باشد باید فداکاری یا تجا بکشد که پال اسب رزنده از خون سوار رنگین شود ۲۲ - لکن گسریز از میدان جنگ کاری است که همیشه انجام داده ای و بیهوده سلاح رزم برتن آراسته ای ۲۳ - سوم درسخن همیشه لنگه میزنی یا مغزی آشفته و جملاتی که پاره سنگ بر میدارند ۲۴ - بسکه در پاسخ گفته ها طاجز و درمانده ای همیشه مطرود مجلس واقع میشوی و سخت را میکنند ۲۵ - چون در بهشه شیران خود را در تنگنا میبینی پناه به دعا و ثنا برده و یاری از پخت و اقبال خود میطلبی ۲۷ - امید به پخت و اقبال اشتباه است و باید کارکرد و نتیجه گرفت ۲۸ - پنجم حرمت حرمت را هم دیده ام و چگونگی رابطه هارابا مهدی بگه اطلاع دارم ۲۹ - روزی از روز هاسرزده وارد شدم - خطایی از وی سرزد که به چشم خود دیدم ۳۰ - ششم شش جهت وجهه ات صوماً ناقص است - ریشی ژولیده و لب و لوجه ای کل و کشاد ۳۱ - موها لانه رشک که مورچه ها نیز در لابه لای آنها جای خوش کرده اند ۳۲ - اگر تصور کنی که کتمان حقیقت نموده سیرت ترا صحت لکه دار ساخته ام ۳۳ - برون ثابت میشود که خود را به نادانی زده و دیوانه ای دست به میبازی ۰

=

خانمیرزا اولاد قباد :

جفته پرا = د و برادر

پس از درگذشت مرحومان (تشمالخان و فتح الله خان) امرائی - خانمیرزا آن دو برادر را اینگونه توصیف کرده و در باره آنها قضاوت نموده است :

- | | |
|---------------------------------|---------------------------------|
| ۱ - پیدا نیموچی جفته پرا | دای پتری تشمال - روپسی فتح الله |
| ۲ - تا و قیامت نیچین ژوپر | اوشیر نرپی - ای دانا دپیپر |
| ۳ - او حاتم سخا - ای حاکم حکوم | ای نه لرستان - او نه صفحهی روح |
| ۴ - او شجاعت خاص جوانسی قاپل | ای نصرت قرین چسی زال زاپل |
| ۵ - او شجای زورمشت کیانی طور پی | ای افلا طون قام ارسطو شور پی |

ترجمه :

مانند این دو برادر پیدا نمیشود - افسوس برای (تشمال) و حیف برای فتح الله
۲ - تا قیامت فرا موش نمیشوند - تشمال شیرین بود - فتح الله دانا و مدبر ۳ - تشمال

سخاوت حاتم را دارا بود - فتح الله مسلط بر خصائص حکمرانی - فتح الله لرستان را اداره میکرد
تشمال ماموریت صفحات (روم) را بر مهده داشت ۴ - شجاعت و پرازندگی مخصوص تشمسال
نصرت و بهروزی قرین فتح الله - مانند زال زابل ۵ - تشمسال دلیر و نیرومند با فره کهنی - فتح الله
با تدبیر افلاطون و اصابت نظر ارسطو .

شاد روان تشمسالخان پدر بزرگ مرحوم نظرطیخان و جد اعلای اینجانب محسوب است .
در این ابیات تا تجالیکه شهرت دارد شاعر بیان واقع نموده هر یک را با صفاتی که در واقع بدانها متصف
بوده اند توصیف کرده است ولی مرحوم (قاسمخان) میرهنج فرزند فتح الله از شاعر گله میکند - همین
صفت وی چنین بوده است :

(خانمیرزا باومه کرده و حکیم باشی) میگوید (شاعر پدرم را بصورت یک نفر حکیم باشی توصیف کرده)
اکنون که گفته میهنج را مینویسم بد نیست کلمه به کلمه گفته های خان میرزا را نیز نقل کنیم تا تفاوت
درک مردم آن زمان که حاصل موقعیت و جو موجود همان وقتهاست دانسته شود - شاعر میگوید :

صفات تشمسالخان

شیرین - حاتم طائی - ماموریت جنگی در صفحات روم (صفائی سابق) بمنظور حراست سرحدات
کشور - شجاع نام دارد در حد کمال - زیبایی و زیندگی اندام - رزنده و زورمند و دارای فره کهنی .

صفات فتح الله

دانشمند - نویسنده - مدیریت و نیسروی فرمانروائی و حکمرانی - سرپرستی و اداره امور لرستان
بهروزمند مانند زال زابل - شبیه افلاطون با شیوهی ارسطو

با این تفصیل نمیتوانستی این گلابه حمل آید ولی با توجه باینکه در یکصد سال پیش سخاوت و شجاعت
و قدرت جسمی و جنگاوری بر دیگر هنرها و مواهب خداداد برتری داشته است میبینیم که چنین شکوه
ای صورت پذیر میگردد - خدایشان بیامرزاد - ان شالله .

ایرج کاظمی :

ایرج فرزند دوست متوفاهم شاد روان (طی اصغر کاظمی موموند) میباشد .
آقای ایرج خان جوانی است بمفهوم واقعی ادیب و مسلط بر قواعد عروضی و طبعی روان که ذوق
ادب را از فامش به ارث برده است - برای من شعر بلندی فرستاده لکن آنرا به جهاتی برای جلد
دوم این کتاب میگذارم و فقط یک رباعی بعنوان یاد بود و برای اینکه نام عزیزشان در اینجا هم باشد
زب این دفتر میگویم - ایرج نظر خودش را ابراز داشته و یا تشکر مینانقل میگردد .

در خلق سخن فضنفری استاد است
 بی شبهه سرو منظم را داماست
 حیرت زده از کلام پر مغز و بیم
 حیفا که مقیم این خراب آباد است

شاد روان محمد رضا معجزی - والی زاده :

دوست گرانقدرم مرحوم محمد رضا معجزی شعری با توجه به قصیده اینجانب راجع به نیمه شعبان سروده و فرستاده بودند - حاصل این قطعه همان است که آقای کاظمی هم همین عقیده را در باره ما دارند (حیفا که مقیم این خراب آباد است) - این نظر را خوانندگان در این منظومه آقای معجزی خواهند دید - اینک شعر مرحوم مذکور :

خاک فضیلت کثر لرستان

رسید قطعه شعری ز خان امرالسی	که در فصاحت آن عقل مات و حیران شد
چه قطعه ای که ز شیوائی و فصاحت آن	ز شعر گفتن نادم لپهد و حسان شد
چنان اثر بدل انگیخت طبع و قادت	که ذوق مرده را نیز گوهر افشان شد
مسبح و ار مرا زنده ساختی در شعر	هجب مدار که این مرده شعر گویان شد
بیمین معجزه ات معجزی بشعرد	به نطق آمد و طبعش مبر افشان شد
کتون جواب چه آرام بهایه ی مُزجات	که قطره را چه هنر نرزد بحر صان شد
چگونه یارم باهد به ای فقیر و حقیر	روان به بارگه حضرت سلیمان شد
ابو العجایب بود این چکامه و الحق	برای دفتر اسلاف خط بطلان شد
بویژه آنکه بمیلاد حجه این حسن	امام مفترض الطاه ثبت دیوان شد

x

تو ای فضنفر میدان شعر و فضل و ادب	بگوی شعر که شعر تو آب حیوان شد
اگرچه قدر تو و شعر تو ندانند کس	چه میتوان که مقدر چنین ز پنهان شد
فسوس و آه که صاحب قریحه ای چون تو	مقیم خاک فضیلت کثر لرستان شد
نه شاعرم - نه عروضی نه قافیت سنجیم	خموده طبع من از فیض تو شکوفان شد

اقای حاج شیخ رضا نحوی آذینوند :

شعری که ملاحظه میکنید بر اثر توجهی است که سراینده به یکی از آثار منظوم ما گفته است - آنچه برای من باقی میماند همین است که اهل نظر و حاضر دانشمند و با ذوق نشأ میدهند - این دسته هستند که پاسخ لازم را به حسودان و مردم نااهل میدهند - متشکرم

تقریبی بر تصنیف جناب آقای اسفندپار فضنفری

که شایسته‌ی بزم کیهنست و است
 که بنوشته این نامه‌ی استوار
 نگویند مثلش درام آ و ر ا ن
 کسی این چنین نامه در آن ندید
 به زیبایی اندر نه‌سایه بود
 ز فر نو پسندیده آیت بود
 که باشد پسندیده مهتران
 نگفتند مانند اسفند پار
 کتابی چنین جالب و سود مند
 شهنشاه جمع سخن گستران
 که در نامه اش داده داد سخن
 به ایشان یکی مزد کافی دهد
 بد اندیشی دانش و کیشرا
 روا داشته گفته‌ی نا پسند
 بر آورده از روزگارش دمار
 یکی ابتکار است اندر جهان
 نه در باختنری پخا و زمین
 بتصدیق دانشورود ا و ر ن
 ابا هوش و هنگه مثل آفرین
 که دارد چنین شامسرالهی
 از آن زینت تور دانش بود
 سه بیت از کنگرل

یکی نامه‌ی بی نظیر نو است
 پس اندیشه بنموده اسفندپار
 نباشد چنین نامه اندر جهان
 جهان آفرین تا جهان آفرید
 فصاحت در آن چون هلافت بود
 بهر حرف آن صد حکایت بود
 ندانم چه رمزی بود اندران
 بهوگرافیان حماسه نگار
 نگفته است زاکانی هوشمند
 ز فردوسی آن افسر مهتران
 همی بشنود این حقیقت ز من
 خداوندگارش تلافی دهد
 که داده سزای بد اندیشرا
 هر آنکس که باشخص اندیشمند
 سزایش همانست کاسفند پار
 نسازند این صحنه نظم آوران
 تراژدی بحالم نباشد چنین
 نگویند اینرا درام آ و ر ا ن
 نویسنده باید که باشد چنین
 زهی آب و خاک لرستان - زهی
 همه شعر او رمز رامش بود
 اسفندپار - فضنفری

گردباد

کازادگان نسل کهن رانواده ایم
 چون گردباد سر به بیابان نهاده ایم
 تعظیم کننکرده بهای ایستاده این

ما را و پال سرزنش خلق میکشد
 با دامن پر از خس و آفوش پسر زحاک
 این افتخاریس که در آئین زدگی

کردارد وستان

ما لهم سخت در هجرت از کرد وستان
 هری ز ما هجرت و آزا دگسی گذشت
 دایم بنگر ایمنی از این جاهتیم
 نا چیده برگی از گل باغ و فای کس
 از افترا و فسفسطه و فحش و ناسزا
 چون روز داری با سخن بد سحر کنی
 تا کام جان پزهر ملامت نکشت تلخ
 که گاه هم بگو شه زندان خیزده اند
 بر فورم بانگ ملی ما کن نظر - ببین
 بنگر هجوم قاطعشان بر شلون خلق
 در طرح نقشه های خطرناک بی آسان
 مانند من ز مسز ندامت گذشته اند
 کشتار سعد و معرکه ی جنگه تفسون
 چون این گروه هادم مرض و شرافتند
 کراتش است آفت جان ای - برادران
 چشمنی که پاک دیده و پاکیزه مانده است
 بسپار سیر کردم و بر من همان نشد
 ای گاش دیدمی سر هر کوجه جفت جفت
 برد و ست ما اگر نگری احتیاج نیست
 بار مصیبتند همه دوستان و لیبک
 فطرت نگر که با دلی آگهنده از صفا
 برکنی نهید و میوه نغزی نخورد کس
 چون در وجودشان کهر معرفتند پید
 باید نمود نقطه ضعف عظیمشان
 یارب پلائی از ملاء مرض کن روان
 بر بند این مناره بیکار از لطیف

یارب مکن نصیب کس از کرد وستان
 آسودگی نماند ز کردارد وستان
 کس این چنین مباد گرفتار وستان
 در چشم ما همواره خلد خا وستان
 دائم پر است چینه گفتار وستان
 و از غیبت و شغب بود افطار وستان
 یک جام می نخورد کس از کرد وستان
 یاران تنگ دست بد هکسار وستان
 خواهی بدانی ارزش و مقدار وستان
 بشنوشهش تحاشی و انکار وستان
 بی انتهایت صحنه بند ارد وستان
 اتانکه بوده اند طرفدار وستان
 اندک نمونه ای است ز بیکسار وستان
 آسان مکیه قدرت کشتسار وستان
 بریاد مبرود شرف از نزار وستان
 بی شبهه عاجز است و دیندار وستان
 فیر از متاع بخل ز بسا ز ارد وستان
 افتاده گنجد لاشه بهمسار وستان
 تا با محک بسنجی معسار وستان
 این بار مخلص است چه سگ وستان
 صرم پسر رسید ز تیسار وستان
 جز فحش و اتها م ز اشجار وستان
 بنمود روزگار خسرف بشار وستان
 شاید بکاهد اندکسرا بطوار وستان
 و انرا تمام صر پنه بسا ارد وستان
 با تنگ و جل بگردن ناخا ارد وستان

يك چند متر كیسه چلسوار تخته دوز
 در این میان به دهه انگشتهای دست
 هستند دوستان شرفی که از صمیم
 دانشوری چو فرزانه نیز هست
 هم مخلص نیم آن کوهجان و دل
 دیگر ادیب آن نیک دل کسه هست
 امیرالیا ز تجربه ی تلخ زندگی
 مارا خدای حفظ کند از وبال دست
 ای ناستوده مرد کم ادراک ساده دل
 ای شاعری که رشحه جانسوز خامه ات
 ای آنکه از هجای تولد دل هرگز
 با قدرتی که در قلم سهندساک توست
 برکن نقاب حیل و خلقی خلاص ساز
 و ارنیست در تو قدرت بیگار رو به میر
 يك قبیله اربدست بود هرچه وود تر
 بالجمله فکر سود خود از مال مرد مند
 مخلص ز جیب خالی خود پسر پراکنند

این استخوان مرده خوران را بود همی

طبعی کثیف - شیوه ی گفتار دوستان



از ادیب نیسارانی :

ملا رسول نیسارانی متخلص به ادیب فرزند ملا صادق ونوه عبدالرحمن زندی
 که نسبش به کریمخان زند میرسد در سال ۱۲۹۱ هجری قمری در قره شادلی (مهاباد) بدنیا
 آمده - دارای معلومات عربی و فارسی بوده و باسه زبان (فارسی - عربی و کردی) شعر گفته
 است - دیوان اشعارش به چاپ رسیده - وی در سال ۱۳۰۱ قمری در گذشته و فیزل ذیل
 نمونه ای است از ذوق این سراینده در کوبش (سورانی) از شعب (لکی) آمیخته با کردی
 چاوگت هسته و ناهق فیر میخانه مکّه لیبری منسون بزم و ورد چقوانه مکّه

۲ - زلفه سازاوت و سا ترتیب چین و تو یک مدّه
 ۳ - پرچمت چی آشیان بلبل طبع منّه
 ۴ - دل و میل خوبی دمی که طاشق بالا کتسه
 ۵ - هرله اول تو دلت بردم و ناز جو و گت
 ۶ - طاشق ضجه دمت تاکی دیی آواره پی
 ۷ - خوت دزانی وک ادب کمر بندگی پی ناگری
 حیفه توشی جو رریش کیش لریانه مکّه
 چونکه کشیکچی شوّه توضح هیلانه مکّه
 تو خدا مایل بغیر خوت و بیگانه مکّه
 تازه فیر راه و رسم طبع پیرانه مکّه
 محرم رازّه حواله چول پیرانه مکّه
 وابه رسوالی له ناوام حلقه افسانه مکّه

ترجمه ف

۱ - چشمت خود بخود مست است بیبوده فکر میخانه مکن - دیگری راهم در بزم
 شراب خود شرکت بده و مضمون ساز ۲ - زلفان مرتب و زیباییتهای بدست کاری و ایجاد چین
 و شکن ندارد - حیفاست دستهای لرزان آرایشگریا دخالت داد تا نقی در آتیه پدید آورد
 ۳ - چتر زلفانت آشیان بلبل طبع من است - او کشیکچی شبانه است مانعش مشو ۴ - دل با
 میل و رغبت مدتهاست در گروقت و پالایت قرار گرفته است - سوگند بخدا اگر بعد اوقات این دل
 ایمان داری بیگانگانرا در این میان دخالت مده ۵ - از همان ابتدا دل مرا با ناز نرگسان چشمت
 ربودی - دگر اکنون فکرا و رسم پیرانه منما ۶ - طاشق آن دهان ضجه آسایت تاکی میبایستی
 آواره باشد ؟ - آنکه محرم راز است پیرانه ها سوقت مده ۷ - تو خود آگاهی که هیچکس
 مانند (ادیب) بندگی را بجای نمی آورد بنابراین مگذار کار پرسوالی بکشد و در حلقه افسانه
 قرار گیرد -



از صیدی اورامانی :

۱ - نازار باوان - نازار باوان
 ۲ - طیک السلام شا زلف سیاوان
 ۳ - پینالی دپدم شاسوسن خالان
 ۴ - پینین زدس من ای طاله وه
 ۵ - پری تو خا به گل اندامنسی
 ۶ - شایاش تو بان کللان دست
 قدم آوردی وها چساوان
 سرزمین و شوقه لقا تو آوان
 ای چیه بسته بسته کلاوان
 پنین و کنار سوسن خاله وه
 کلو سیمین ساق جبین چامنی
 صیدی خاصه خار کپرو دست

ترجمه :

۱ - ناز پرورد خانواده - قدم بر روی چشمانم گذاشتی که آمدی ۲ - سلام بر تو ای
 سرور مشکین مویان - سرزمین از پر تو روشنائی رویت منور شد ۳ -

ای پینالی دیدگان - دلداری خال سوسنی ۴ - این دسته گل زیبارا از دستم بگیر و در کنار آن خال سوسنی بگذار ۵ - برای آن دخترک خوش اندام است - کلو - سپین ساق - زهره جبین ۶ - شادباشت بر زهرکلبهای زیبا و در کنار یاران سرمست - جادارد که (صدی) دسته های در دست گیرد ۰ -

=

از صید عبدالرحیم ماتجوری : هدیه شادمانی

- ۱ - شیوه پاکت - شیوه پالاکت هر وقت دیدم و چشم شیوه پالاکت
- ۲ - بوسیم خاک پاک کرده پالاکت بویتم شکل خاصشان پالاکت
- ۳ - اوته گل سودای کامرانیم اوته کشت هدیه شادمانیم
- ۴ - وارنه من صری خون دل خورد قد و زهر بار هجران غم کس کرده
- ۵ - درون و میدای دو بریت بین ریش دی خاکم و سرد و قم هاسی چیش

: ترجمه

۱ - شیوه پالاکت را هرگاه با چشم خود دیدم ۲ - آن قد و پالارا خاک پای ظریف را بوسه زدم ۳ - آنها را میتوانم بهای شادمانی و کامرانیهای خود بگذارم ۴ - و کمره من با یکدنیا خون دل خوردن ۵ - خود را زهر بار هجران و غم در زهر بار هجران درونم ریش خنجر هجرانت پاره پاره کرده - خاکم بسر کجا میتوانم دهوی شادمانی کم و بدم به چیست ؟ ۰ -

=

از خنجر بگ : مرگه رضا قلیخان

رضا قلیخان سرتیپ فرزند (یوسفخان اول) و پدر (یوسفخان امیر بهادر) رئیس قسمتی از طایفه نورطی موموند دلفان و یکی از چهره های معروف لرستان در زمان قدرت نظر قلیخان که مادر او هم از زنان بسیار لایقه موسوم به (ارشد بانو) صهی نظر قلیخان میباشد خوشبختانه ضمن یک قصیده بلند خنجر بگ توانسته است تاریخ درگذشت آن مرحوم را ضبط کند برای شناخت این شخص و دیگر شخصیت های معروف لرستان باید به تاریخی که اینچنان نوشته ام مراجعه شود - به شعر توجه فرمائید :

یاران بنا کرد

فلک کج بازیش ز نو بنسا کرد

۱ - یاران بنا کرد - یاران بنا کسرد

۱۲- ستیزه‌ی سالان سابق بر پا کرد
 ۲- سرداری و ملک ایران مهجور کرد
 ۴- دامپار دهر - زال زرقا نسی
 ۵- چن گدای مطن صاحب لال کرد
 ۶- کس آگاه نین و کسار و پزارین
 ۷- هانای هامسران - نازک خمالان
 ۸- زاول چن شاه - چن کسر لالان
 ۹- هرک و اوسپاه سلطنتشکان
 ۱۰- چن چی سکتدر سپای بسی قرین
 ۱۱- آخر بیک موت لیفان کبیرد کهن
 ۱۲- تا حال وای تاریخ گذشته هوأ
 ۱۳- شهر ذی حجه اسم طام مهبون
 ۱۴- شخصی چی رضا دانای دین پذیر
 ۱۵- فانی کرد او مرد شجای صاحب زور
 ۱۶- و نکس تا باو بسی مرگ و جوانسی
 ۱۷- لقب سرتیپ شاه لیش داده بسی
 ۱۸- شجای رورزم نادر و شان بسی
 ۱۹- سر حلقه خانان ملک دلفان بسی
 ۲۰- پور دهن چاک های دیوانان بسی
 ۲۱- خان بالا دس کشت خانان بسی
 ۲۲- مدام خلعت پوش تره و سمور بسی
 ۲۳- چن پایه و گفت خانان افزون بسی
 ۲۴- فردوسی سخن افلا کتون طام بسی
 ۲۵- و بخشش حاتم و سهم اسکندر
 ۲۶- در شجاعتش مرام یا سپهراو
 ۲۷- سپهر فدار زوی کردش فانی
 ۲۸- دیارش نین چی هر د جباران

و اهلای محنت روی کسر پلا کرد
 هنی هم ظلمات میل و دیچور کرد
 نراد نرد بازای دنیسه فانی
 شادی شوق و ذوق شاهان بطل کرد
 ساتی صد سودا هانه پسا زارین
 پنورن زای د و رگد شسته سالان
 صاحب تاج و تخت - پانیکه اقبالان
 فلک و ایطوره کسردن پریشان
 چن چی سلیمان شای صاحب نگین
 بردشان او کتج ما وای و پسر زمین
 سنه و سیمد و بیست و شش اظهار
 خیزا ستیزه کچ بازی کردون
 فرد دریا دل افلا طون تد پیر
 مد فون بی و خاک تا بدمی صور
 حیف بسی فلک کرد وای طوره قاف
 او وطن پرست با ارا ده بسی
 او صاف مرد پیش و دم آمان بسی
 نامش و دفتر یاد شاهان بسی
 جای و صفا ریش انجمنان بسی
 و دفتر در راس نکته دانان بسی
 دشمن و صولت او سرنگون بسی
 او صاف مرد پش و احد بیرون بسی
 شهادتگه مرد پیش هر سخن تمام بسی
 لال پوش چی خسرو یکم زبای تر
 و شور با جنگی چی افراسیاب
 نکرده تمام ویش زندگانسی
 شان بدی و تک چاهک سواران

- ۲۹ - چس نادری بنای شور و شوخان بی
 ۳۰ - هم صفا آرا تپه سران اوپا کسی
 ۳۱ - زمزمی مجلس کبانسی دستور
 ۳۲ - قد قدح نوشان زباده مضمور
 ۳۳ - شادی بزم و رزم خان صاحب زور
 ۳۴ - چراغ محفل خانان خاموش بی
 ۳۵ - خاصه نازاران و ناز پسرورده
 ۳۶ - بی شرم زپرده حجاب اودردان
 ۳۷ - هاو اودان و سرکتانسی چادر
 ۳۸ - گیسو کلافان چه چه پدیدان و چنگه
 ۳۹ - پس سوگواری خان سبمنساك
 ۴۰ - جمع رطایا پلاس و گگردن
 ۴۱ - خاصه فلامان - پاران و خویشان
 ۴۲ - هرمدان و سر جو شان خسرو شان
 ۴۳ - محرمان بی ناز - فلامان دلتنگه
 ۴۴ - صدای قوشخانه شاهین و بسازان
 ۴۵ - هر وقت صدایشان مبهجها و هم
 ۴۶ - مدام خوش خاطر صدایش منظور بی
 ۴۷ - زلهی راو چیان خان رستم طرز
 ۴۸ - دل مدام و شوق و شادی خرم بی
 ۴۹ - نزانان کردش چرخ حیلها باز
 ۵۰ - فلک ناز و دست قوشخانه سنکن
 ۵۱ - سمکوی مرکبان کمیت کبهی - لان
 ۵۲ - خاص خچیل کنن بحرمان بستر
 ۵۳ - هرکس شنفتن خان بیکن فانیسی
 ۵۴ - جمله خلق پسرش سخت افسوس خوردن
 ۵۵ - نا فاضل لباس سفید پوشاوه
 ۵۶ - تشریف برد اود پسر سرای تار و تنگه
- دشمن و تا فیر شوخان داخان بی
 پری شادی ذوق مجسمه آرا کسی
 نغمه مطربان - نقاره و مستور
 چمان اسرافیل مدمیا و صور
 خاموش من ز جورای دنیهای پر شوه
 قهقوئل یکسر پلاس و دوش بیسی
 گشت داخان و داغ خان خاص مرده
 خاک و خاروغم هر جا و سردان
 خارج بین زنا و جبهی سیم و زو
 تاراج دان و تیخ الماسی فرنگه
 چی مرخ بسمل فلتن بین و خاک
 هر روروشان بی خانشان مردن
 ناز پسر و ردگان یک یک پسریشان
 سر تا پا پلاس قطرانسی پوشان
 مینای بختشان فلک د ا و سنگه
 بو چرخ و واشه پلنگه پسر وازان
 ز قوشخانه خیل شاهان نوی کم
 او شکارگاش دیم چی خان منصور بی
 منیشت او قلای بیستین بکرز
 خاطرش و مکر زمانه جیم بی
 خان مکی فانی - قوشخانه بی ناز
 یوز و بازانش و بیسی نازفتکن
 صف نوزبان دهقان و خمرسان
 چس رخس رستم پور زال زر
 پوشاوی ارجسم پسرگ قطرانسی
 خان دانشمند فیره زوی مردن
 می ز جام تلخ اجیل نوشاوه
 پانهی آخرین پسر و خاک و سنگه

- ۵۷- یارب وارحم راهنمائی ویت واو ذات بیمثل و بی همتائی ویت
 ۵۸- واو قدر قدرت اسم اعظم واویانهی پیر نور بیت الحسرت
 ۵۹- وحق اصحاب خاس پیغمبر روحس نه فردوس علیین شاد ککر
 ۶۰- سردار سلامت روی سرزمین بو سالار هم ار جای او جان شین بو
 ۶۱- بزرگیو اقبال شیبران ثانی وبلندی بخت و شادمانی
 ۶۲- ژاویزای شیر نامرانی کن شادی وای دنیای دون فانی کن
 ۶۳- خانان گشت شریعت شادی بکن شو فقدان سرتیپ بکن فراموش
 ۶۴- خنجر تون وای سخت چرگه و مهوشین ای رخت سیاه برگه و
 ۱۵- شوان تا وروژ سینه زنیتن پی وفات خان نوحه خونیتن
 ۱۱- دیوانه دم فام و مردن غافل عاقبت جاتسه سرای سنگه وکیل

ترجمه :

- ۱- دوستان - باز فلک بنای کجروی را گذاشت ۲- و ستیزهای معمول همه ساله
 را تجدید نمود و محنت دریا را به خاطرها آورد ۳- سرداری را در کشور ایران بنا بودی کشاند
 و تاریکی شبهای دیچور را گسترگی داد ۴ دامیارد هر و این زال دستانگرو نراد نرد باز دنیای دون
 همواره بر آنست ۵- که چند گدای بینو ا را به جاه و مقام برساند و بالعکس اساس هستی جلال
 و عظمت بزرگمردان را از دسترس آنها دور کند و مهر باطل زند ۶- هیچکس از کردارش آگاه نیست
 و هر لحظه صدها سودا در سر میپوراند ۷- هان ای عزیزان با احساسماندگی به گذشته فکر
 کنید ۸- از ابتدا شاهانی کمزیرین و بلند بخت صاحب سریر ۹- با آن سان سپاه شاهانه
 که داشتند بوادی پشیمانی سوق داد ۱۰- چه اسکندر شوکتان سلیمان شان صاحب نگین که
 ۱۱- عاقبت مرگ آنها را دریافت و به قعر گور کشاند ۱۲- اکنون که تاریخ هزار و سیصد بیست
 و شش هجری قمری است ۱۳- در ماه ذیحجه سال میمون روزگار چهره کره خود را نشان
 داد ۱۴- مردی چون (رضا علیخان) خردمند متدین در یادل و افلاطون تدبیر شجاع و
 رزمنده را فدا کرد ۱۵- بزرگمردی سردر تیره تراب فرو برد که تا دمیدن صور دیگر او را نمیتوان
 دید ۱۶- در هفوان جوانی برای چنین مردی مرگ سزاوار نبود و صد حیف که بدینگونه تبا
 شد ۱۷- اول لقب از شاه گرفته بود - مردی وطن پرست با اراده ۱۸- شجاع در معرکه
 مصاف - نادر صفی که صیت مرد انگیش همه جا رسید و توصیف صفاتش کار آسانی نیست ۱۹-
 سز حلقه خوانین دلفان - دارای اسم و رسم در دفاتر شاهان و دستگاههای دیوان ۲۰- پیری

دهان چاك و زبان آور - مكننتى در ديف روسای انجنسها داشت ۲۱ - خانى برتر از خوانين
 جاپش در صدر مجالس مردان نكته دان و باادراك ۲۲ - همواره خلعت تيره و سمور ميهويد
 دشمن در مصافش راهى جز فرارهاگورستان نمى يافت ۲۳ - نسبت به ديگر خوانين پايه اى
 برتر داشت و اوصاف مردانكش افزون بر حد شمار بود ۲۴ - در سخن نظير فردوسى در فهم
 ودها هم پايه افلاطون - داراى شش دانگ بزرگوارى ۲۵ - در بخشش حاتم و در صلاحست
 اسكندر - لعل پوش كمزبين چون خسروان بلكه بهيش از آنها ۲۶ - در شجاعت سام سوار در
 شور و هلاقه بچنگه افراسياب را مجسم ميكرد ۲۷ - سپهر خدار خيلى زود او را از ميان برداشت
 و گذاشت تا از زندگاني خود كامى پرگيرد ۲۸ - مانند گذشته ها پيدايش نيست كه شانه به
 شانه چابك سواران زند ۲۹ - و چون نادر خصم را فلكير كند - دشمن از بهم يورشهايش
 شيبها بخواب نميرفت ۳۰ - كجاست او تا تپ تپ سواران را صاف زند و مجالس هيش و طرب را
 بيارايد ۳۱ - آن مجالس كيانى دستور كه نغمه هاى دلکش متنوع خنيا گرانش ذوقهارا پر مى
 انكخيت ۳۲ - و قدح نوشان از مى مخمور شورى و سرورى داشتند ۳۳ - چنانكه در مجالس
 بزم شادى بخش بود در معركى رزم به دلا و ران دل ميداد و در دل دشمنان خوف و وحشت
 ميهيخت ۳۴ - افسوس كه چراغ محافل دلان خاموش شد - قهتولها هم ما پلاس پوشيدند
 ۳۵ - و نازنينان با ناز پرورده حرمسراى خان همه پريشان و مشوشند ۳۶ - آنها بدون رهايت
 حجاب از حرم بهرون ريخته و خاك نم بر سرافشانند ۳۷ - چادرهاى حرير و كتانرا از سر بر
 داشته پيراهن زرتار را از تن بدر كردند ۳۸ - گيسوان كلاف چين را چنگ زده قطعه قطعه
 نمودند و بدم تپههاى الماسگون سپردند ۳۹ - براى سوگوارى خان هاليقدر پسان مرغان سر
 پریده در خاك ظنيدند ۴۰ - رهايا پلاس بر كردن انداخته در سوگه اربابشان نوحه كسرى
 ميكردند ۴۱ - قلامان خاصه - دوستان و خو يشاوندان و تاز پروردگان صوما پريشانند و غمزه
 ۴۲ - آنها با جوش و خروش دست بر سر ميزنند و لباسهاى سپاه قطرانى در پر دارند ۴۳ - محارم
 بى ناز - نوكرها دلتگه و نگران كه ميناي اقبالشان را فلك بر سنگ زده است ۴۴ - فرهاد قشچيان
 بازها و شاهينها - چرخها و واژه ها ۴۵ - نگاه كه باهم نمره پر ميداشتند دست كمى از قوش
 خانه سلاطين نداشتند ۴۶ - هميشه سرگرم پرورش مرغان شكارى بود چنانكه ديده ميشد عيناً
 بشيوه (خان منصور) ۴۷ - خرو شير او چيان (رمنندگان شكار در شكارگاهها) در حين
 شكار همچون رستم درستان فرادش در ستيخ زر هساران طنبن داشت ۴۸ - و با قلمى مدام خرسند
 و خاطرى خرم و آسوده گردش زمان را بهيج ميشمرد و با شكيبائى كامل بمقابله حوادث ميشتافت

۴۹ - از کردش روزگار فاضل بود که او را نیز در می یابد و دیر یا زود دستگاهش را بر هم میزند ۵۰ - فلک شکارچیان را بی ناز کرده یوز و بازهایش بی صاحب ماندند ۵۱ - سم کوبیدن اسبهای هری کبیلان و سکلاوی ۵۲ - صف کره های (دهمان و خراسان) بیکار و بیپوده بسر میبرند مانند رخش پاد بدنبال رستم ۵۳ - هرکس از مرگ خان آگاهی یافت جامه سیاه پوشید ۵۴ - همه از اینکه (رضا) اینگونه زود رخت از جهان بریست متاثر و متالم گشتند ۵۵ - آری : اوناگهان و بیوقت خلعت سفید پوشید و جام باده تلخ هلاکت را سر کشیده بسرای تار و تنگ خرامید ۵۶ - سرالی پراز خار و خاشاک و سنگلاخ ۵۷ - خدا زندا بذات بخشاینده بیمثل و مثالت ۵۸ - بقدر و قدرت و نیروی اسم اعظم - به خانه نورانی بیت الحرام ۵۹ - بحق اصحاب پیغمبر که روحش را در فرد و سرطین شادکن و از جمیع گناهان پاک و میراساز ۶۰ - سردار (منظور نظر طیخان میباشد که هنگام فوت رضا قلیخان لقب سردار اکرم رداشته) از جمیع بلیات ارضی و سماوی مصون و سلامت باشد و سالار فرزندانش با لیاقت و کفایت جانشین او گردد ۶۱ - پروردگارا - اقبال شیران ثانی را با بلندی و رفعت درخشان ساز ۶۲ - و آنها بیشتر از خان مرحوم مقام و منزلت پیدا کنند و در این دنیای فانی زندگی را با خوشبختی و خوشی ادامه دهند ۶۳ - همه خوانین از شریعت سعادت و شادکامی سیراب شوند بطوریکه فقیدان سرتیپ را فراموش کنند ۶۴ - (خنجرنگ) با این زخم منکر و قلب سوخته شایسته است که برگی از پلاس بپوشی ۶۵ - و شهبها تا بامدادان بر سر و سینه بزنند و در سوگ رضا مویه آواز کنی ۶۶ - توای دیوانه نفهم فاضل از مرگ عاقبت جایگاهت همان سرای تنگ و تاریک خواهد بود

=

خانای قبادی :

مثنوی زهرا که ملاحظه میکنید با گویش ارامی سروده شده و متعلق است به (خانای قبادی ارامی) - من در رادیو هم باین نکته اشاره کرده ام که برابرنوشته استاد مراد اورنگ و تایید دانشمند گرامی (صفی زاده پوره که ای) این زبان را در قسمت های مرکزی و شمال کردستان نمیفهند و عجبتر اینکه قسمتهایی از خود ارامانات هم از فهم این گویش عاجز هستند در صورتیکه ما در (لرستان) در کمال سهولت آنرا میخوانیم و از اینکه با زبان (لکی) این چنین نزدیک و همسان میباشد لذت میبریم - این نیست مگر وسعت و فضای واژه های (لکی) که توانسته است زبان باستانی و پهلوی را اینگونه با بهترین وجه بصورت میراثی گرانبها که ارزش اترانمیتوان با مقیاس محین معلوم نمود حفظ کند .

زبان لکی آنچنان وسعت و گسترش دارد که برای من لک زبان گویشهای پشتکوه ایلام - همه ناحیه باختران و جنوب کردستان و گویشهای کرمانجی درکشان همانگونه سهل و آسان است که زبان رسمی (یعنی فارسی) - علت نیز همانگونه که متذکر گفتم فضای زبان و اصالت آنست اکنون باین مثنوی ساخته خانای اورامی (قبادی) توجه فرمائید و ترجمه آنرا نیز ملا حظه کنید

رسیدن شیرین بر بالین خفییو فرهاد هنگام مردن

- | | |
|---|---------------------------------|
| ۱ - واپطور کسرد (خانای) ای نقشه بنیاد | و عشق شیرین پی مرگ فرهاد د |
| ۲ - هر ژو وقته دا خور مپسی وا | ای وی حاواله و شیرین یا وا |
| ۳ - او شو خوشوبی تا و شفق زرد | شیرین پی فرهاد شین و زاری کرد |
| ۴ - چوین او شوشق بی و تیخ افتاو | هوریزا شیرین شو نکرده خاو |
| ۵ - چنی چن اسباو زحسا و افسزون | قدم برد و پای سنگ بیستون |
| ۶ - ساکه دیش فرهاد درین موج حویین | وینه سرو و نی کفتن سرنگون |
| ۷ - بیهای ژاسب او شای دلنواز | سرس گرت و بان زانوی ویش و ناز |
| ۸ - واتش غریبن - جرگش کبابن | و گرمی شوینش خیلی سواون |
| ۹ - آفرین شیرین شوخ بی اندیش | اوروزه رای شرط آداب دانی ویش |
| ۱۰ - دسته زلف لول شی کرد پی شینش | و ناخن او رکن خال جبینش |
| ۱۱ - حلقه کندان ژوشون کرده و | و صبرین سرمه دیدش بسرده و |
| ۱۲ - بو طور چون غنچه چاک و ست نجامش | ظاهر پی تخته خال شمامش |
| ۱۳ - دستش نیروی خاک عرقچین زر | ژ لاله نرگس کردش دامان تر |
| ۱۴ - وقتی که شیرین فرهاد ملا و نسا | دل ار ژ سنگ بی در سات متا و نسا |
| ۱۵ - او نڈ زاری کرد ژ اندوی در و ن | خروش کفتنه سنگ قله بیستون |
| ۱۶ - نه پای بیستون بندر زرا شیلو | گرت گیج موجش سنگهای پیرا و |
| ۱۷ - آخر او کلپوم کلپوی گل انندام | وقتی پی دستور شینش کرد تصام |
| ۱۸ - گال به دستور شاهان چینش | و دیهای بومشگ کردن تکفینش |
| ۱۹ - به عزت نعشش و خاک سپردن | فرما معماری سردس او ردن |
| ۲۰ - بوه عالی کنیدی رنگی - سن پری ا | تعمیر کرد خاصتر و مشکوی خسرو |
| ۲۱ - دفنش کرد و خاک بی طرز و طولوش | گلان حسرت نیانسه دورش |
| ۲۲ - ژاودما خیزا و جرگه برهان | چی و قصر ویش و دیده گرهان |

ترجمه :

- ۱ - اینگونه خانایان طرح این داستان را ریخت ۲ - تاثیر عشق فرهاد در شیرین هنگام مرگ او موجب شد تا وی بمحض بر آمدن آفتاب که خیر شوم را دریافت داشت در بسی طاقتی و آشفتگی روز را به شب رسانید ۳ - چون روز شد خاتون خواب نکرده مقدار کمی اناج و اسباب با خود برداشت ۴ - سوار بر اسب به پای بیستون حرکت کرد ۵ - در دامنه کوه چشمش بمعشوق جوان افتاد که مانند نی و سرو آزاد ۶ - برخاک افتاده و سرنگون گردیده است ۷ - شاهبانو از اسب فرود آمد و بر بالین کشته نشسته سرش را روی زانوی خود گذاشت و به نوازش آن پرداخت ۸ - و گفت این جوان فریب و زخم خورده که جگرش در عشق من کباب شده بود اکنون شیون و زاری برای او میزید و کاری است پشواب نزدیک ۹ - آخرین بر این بانوی با وفا و شوخ بی هراس - در آن روز او شرط آداب را به نحو احسن بجای آورد ۱۰ - دست برد گیسوانش را که چیده شده بودند از هم باز کرد و روی جنازه فرهاد پخش نمود و شیون را با این عمل با وج تاثیر رسانید ۱۱ - با ناخن خالهای پیشانی را خراش داد و بر کند و با اشک چشم سرمه هاراشست و زایل کرد ۱۲ - چنان گریبان را چاک زد که لیموهای پستانش نمایان شد - دستهای ظریف را بر روی زمین قسار داد ۱۳ - بر اثر حرارت هوا قرقرچینش تر شده و عرق توام با باران اشک دامش را ترک کرد ۱۴ - در آن وقت که شیرین برای فرهاد مویه و زاری میکرد دل سنگ خارا هم بحالش میسخت ۱۵ - آنچنان ندبه و زاری را اوج داد که خورشید لوله ستیغ بیستون را فراگرفت ۱۶ - سیلابی از اشک دیدگان در دامنه بیستون راه افتاده بود چنانکه سنگهارا با خود حرکت میداد و میبرد ۱۷ - سرانجام بانوی گل روی گل اندام هنگامی که شیون و زاری را تمام کرد دستها داد ۱۸ - تا جسد عاشق شوریده دل مقتول را غسل دادند و با دیبای چینی کفن نمودند ۱۹ - با عزت و احترامات مخصوصه بخاکش سپردند - انگاه فرمان داد تا یکتفر معمار تر دست و استاد کار حاضر کردند ۲۰ - بنائی شاهوار برتر از کاخ سلطنتی بر روی گورش پنا کردند ۲۱ - فرهاد را این چنین خاک کردند و کرد مزارش گلکهای حسرت کاشتند ۲۲ - بعد از ایمن اقدامات با دلی حسرت بار و خسته از کنار دژه معشوق برخاست و راه کاخ شاهی را پیش گرفت ۲۳ -

اثر دیکر از همین شاعر :

رفتن خسرو به باغ با فلان

این داستان را با ترجمه آن در یاد یو خرم آباد خوانده ام

۱ - معلوم بی ژلای معنی شکاوان زمره سخن سنج زلف خیاط خاوان

- ۲- نه د بياچه شوخ ای د بياي نامی
 ۳- ژ قضا روژی خسرو دا را
 ۴- چنی چن غلام نورسیده نو
 ۵- ویش آرایش کرد چنی رخت زر
 ۶- شکار افکنان مچیا و را و
 ۷- ناگاه نظر کرد دیش نه مرصه دشت
 ۸- نه چار دورش دا چشمه مداجوش
 ۹- ژ مرغزاری پر ژ لاله و گل
 ۱۰- چتری چهره ای سراپرده زر
 ۱۱- هوردان و صد ناز چی خیمه وها
 ۱۲- خسرو نیش تیش دا او رو تا و شو
 ۱۳- چی نسیم صبح چتر زر نگار
 ۱۴- هم خسرو نو جا آراست بساطی
 ۱۵- و نغمه سا زان محرکه باز
 ۱۶- ژ هی چپ هی چپ رقا صان مست
 ۱۷- سرشار بی تمام خسرو لال پوش
 ۱۸- یک غلامی داشت شوم نا پسند
 ۱۹- اسب ویس و دست غلامش سپرد
 ۲۰- شخصی هوریزا ژ رای نا دانسی
 ۲۱- وات خسرو ایشو ژ تو نترسا
 ۲۲- اسپش کشتزار بینوایان و کرد
 ۲۳- آر ظمی و ایطور بیگانه نکیرد
 ۲۴- هرچن که خسرو برگزیده تن
 ۲۵- و لام هی جم قدر فریدون نشان
 ۲۶- هر مزیه شیفند درونش جوشا
 ۲۷- وات و سرهنکی او شای هنسرو ر
 ۲۸- رختش چنی زین و اسبابش تمام
- وای دستور من دیم نظم نظامی
 گفت نه خیالش سپهران سارا
 خال و خط شیرین چی مانگه و پرتو
 سوار بی و اسب چی باد صرصر
 خوشی مورا ویا و روی دنیاوه
 دهکده خاصی چی روضه بهشت
 ها و اش مبیزا سوی هبیر خوش
 فرماش شهزاده پور در رسا دل
 ستون سیم صاف ژ دانه ود ر پسر
 وستش تیش فرش نارنجی و گلنار
 نوشا باده ناب و پنبه کبخسرو
 شوله شمع نور خور بی اشکار
 بساطی رنگین پر ژ نشاطی
 ژ نشئه شراب شیشه شیبرازی
 ژ بشکن بشکن ساقی می و دست
 تا صبح روشن بی مست و مد هوش
 ژ باغی قدری فوره انگور کد
 کشت مظلومی و تمامسی و رد
 عرض کرد و پای تخت هر مرز نهانی
 ژ رای بیباکی خور نه برسا
 فلا مشغوره باغ دهقان بکرد
 شاهنشاه پانش و غارت مکور
 فرزند عزیز - نور دیده تن
 یه دوره ژ عدل نوه نوشروان
 ژ راه عدل و داد خشمش خروشا
 دو پای اسپش بیتری و خنجر
 داشان و درویش بهچاه سرسام

- ۲۹- ژود ما ناخن چنگش شکستین
 ۳۰- اوروا وچمشید ژدانشوگر
 ۳۱- خفیف کرد وایطور او فرزندش
 ۳۲- فرزندی وینه خسرو و فرزانه
 ۳۳- ژلای سلاطین سکندر نژاد
 ۳۴- معلوم بو ژلای بزرگان دور
 ۳۵- برگزیده ذات حسی ابرن
 ۳۶- (خاننا) سا و سن زوان درازی
 ۳۷- کوتا که ای بحث و دوان د و
- ابریشم نه روی چنگش گسستین
 ژرای عدل و داد مسکین پروری
 آفرین نوهی نو شیروان پیش
 بگریش و پند دور زمانه
 هر وایطور میوشیه عدل و داد
 هر کس عادل بوچی هر مز وایطو
 محفوظن ژنار ار صد کافر ن
 کو او صاحب عدل تو پیش بغازی ؟
 ویردر و فرمان دلگیری خسرو

ۛ

ترجمه =

- ۱- پرسخن سنجان معنی شکاف معلوم باد - زمره زیباشناسان و توحید کنگانان
 سیه مویان مشکین بو ۲- دردیباچه شوخ این دینای نامی اینگونه در منظومه حکیم نظامی
 ملاحظه کردم ۳- روزی از قضای روزگار خسرو در ارشان بفکر سیر و سیاحت افتاد ۴- با
 تعدادی از خدمه خوش خط و خال ماه رخسار برتن لباس زرین آراست ۵- براسب کوه پیکر
 تیز رفتار چون باد صرصر سوار شد ۶- شکار افکنان براه افتاد با خوبی و خوشبختی در روزی
 زمین امکان وجود داشت ۷- ناگهان در عرصه آن دشت دهکده ای را چون رشک بهشت به
 نظر آورد که ۸- در چهار گوشه آن چشمه های آب گوارا میجوشید و هوایش شمیم صیبر و
 عنبر میبهراند ۹- در مرغزاری پر از گل های آلاله شاهزاده در یادل که بهر بیان را میماند فرما
 داد سراپرده ای از ابریشم زریافت که ستونهای آن از سیم خالص داشت پرافراشتند ۱۰- سراپرده
 ای که بر تنهای آن دانه هائی از جواهر گرانبهت آویزان بود ۱۱- در سرزدن آفتاب فرسها
 نارنجی رنگ و گلی در آن گستردند ۱۲- خسرو در زهر آتچان خمیه ای تا غروب جلو سر کرد
 و مانند کپخسرو جامهای شراب را سرکشید ۱۳- چون نسیم بامدادی خیر از فرارسیدن شب
 داد هنوز شاهزاده بساط عشرت را ترک نکرده و تا سحرگاهان آثرا ادامه داد و چون مرگ فانوس
 حکایت از زندگی روزانه میکرد و خورشید اشکار شد ۱۴- دگر بار خسرو فرمان تجدید بساط را
 صادر فرمود بساطی رنگین و نشاط آور ۱۵- از صدای نغمه های شور آفرین روح نوازان بگرا
 محفل بزم - نشئه شرابه های خالص خمر شهراز ۱۶- هی چپ هی چپ رقاصان سرمرست

ازشکن بشکن ساقیانی که جامهای می را میکردانیدند ۱۷ - خسرو لعل پوش کاملاً سرشار شده بود و مستیش بددهوشی میگرائید ۱۸ - در میان خدمتگزاران غلامی بود خام و مزاحم و او از روی نادانی و شکم بازی درحین گردش چند خوشه انگورنارس که هنوز فوره بودند پرکند و مورد استفاده قرارداد ۱۹ - او اسپشرا بدست یکتفرد یگر از غلامان سپرد و اسب هم بخوردند در - کشتزار مردم پرداخته خرابی فراوان بار آورد ۲۰ - مرد دیگری از سر شیطنت و کژخویی بسه پایتخت شتافته و ماجرا را باین صورت بحرض هرمز رسانید ۲۱ - او گفت فرزندت بدون مراعات حیثیت تو و مقام سلطنت بیباکانه و بدون پرس و جو د اسپش رادریان کشتزارهای بیچارگان رها کرده ۲۲ - غلامش را نیز آزاد گذارد که هرچه میل دارد از میوه های باغ بردارد ۲۳ - هرگاه این بیدادگری را یکتفرب بیگانه مرتکب میشد شاهنشاه فرمان ضبط اموال او را صادر میفرمودی ۲۴ - لکن با وجود اینکه خسرو فرزند برگزیده و نور چشمت میباشد او را آزاد میگذاری ۲۵ - اما تو که نشان از جمشید جم و فریدون داری چنین کارهایی از عدالت انوشیروانی بدور مییاشد ۲۶ - هرمز از شنیدن این مطلب دلش بجوش آمد و از علاقه زیاد با اجرای عدالت خروش برداشت و بیک تن از سرهنگان دستورات داد برود و چهارم اسب خسرو را پی کند ۲۷ - انگاه به امر شاه تمام اثاثه و لباسهای شاهزاده را ضبط کرده به نیازمندان و مسکینان بخشد ۲۸ - و نیز قدغن کرد تا همه اسباب طرب راد رهمانجا از بین ببرند ۲۹ - آنها را بشکنند و ابریشمهایشان را از هم بگسلند ۳۰ - آن روز پادشاه جمجاه از روی خردمندی و نیز از سرعت و دادپهروی بدان گونه فرزند خود را خوار و خفیف کرد ۳۱ - آقرین برزاده انوشیروان عادل ۳۲ - که فرزندی مانند خسرو را مایه عبرت روزگار و دیگر سردمداران ساخت تا از او پند گیرند و بازار فرودستان نهد از بند ۳۳ - برای شاهانی که از نژاد اصیل هستند باید هم وضع بدین سان باشد و این است شیوه عدالت ۳۴ - بر شاهان و بزرگان روزگار این عمل هرمز با پستی سرمشق باشد ۳۵ - چنین کسانی برگزیدگان خدای متعال هستند و اگر کافر هم باشند آتش دوزخ بر آنها حرام میگردد ۳۶ - (خانان) زبان درازی کافی است - کوان عدالت پیشه ای اکنون تو بدان بنازی ؟ ۳۷ - اکنون این بحث را کوتاه کن و در مورد رنجش و دلگیری خسرو سخن بیاغاز -

این بود و اثر از خانای قبادی در گویش (اورامی) که من آنها را

ترجمه کردم و نزدیکی این زبان را با (لکی)

بنظر خو اندگان عزیز

خود م رساندم

توجه =

قبلا تصمیم بر این بود که بیست و چهار بند مناجات بسیار معروف غلامرضا ارکوازیر در جلد دوم آثار شعرای لرستان به چاپ برسانیم لکن بمحض اینکه دستداران ادب محل ازین موضوع اطلاع یافتند اعتراضات حضوری - کتبی و تلفنی بقدری زیاد شد که ناچار شدم از این تصمیم عدول کنم - علاوه بر کثرت تذکرات دستار و وجود آثار دیگر این سراینده مخصوصاً منظومه (باوۀ یال) در این مجلد مرا بر این امر مصمم ساخت .

خوانندگان محترم برای مطالعه سایر آثار غلام رضا میتوانند میتوانند بصفحات از ۲۰۷ تا ۲۱۵ این کتاب مراجعه فرمایند و چون در مقدمه این اشعار نکاتی از زندگی شاعر و طت سرودن بیست و چهار بند اشعار ارزنده او را شرح داده ام بیش از این مزاحم نمیشوم - تخلص شاعر عزیز ما چنانکه در متن اشعارش ملاحظه میکنید (حیدر) بوده و این خود موی پد عشق و علاقه سرشار وی همولا طی طیه السلام میباشد :

بیست و چهار بند مناجات غلامرضا ارکوازی

طی کلّ حال

- | | |
|-----------------------------------|-------------------------------|
| ۱- یارب سبّعه - سما - لوح - قلم | یا خالق ارض اربح تا و یام |
| ۲- یا بانی مخلوق سه پنج - سه هزار | طیبب امراض مخفی و آشکار |
| ۳- یا صانع منج سمر سبحانسی | طیبب امراض جهر و پنهانی |
| ۴- مدبر و مدبرک - ارحم را حمین | خالق مخلوق بی همتا و قهرین |
| ۵- حی لا یزال - فرد لم یزل | واجب الوجود ذات بی بدل |
| ۶- قادر - مدبر لیل چنی نهار | فضا بخش فیض و رضات بهار |
| ۷- عزت بخش تو بین و اهل بها د | ابتدا و نور ویت کردی ایچاد |
| ۸- جمع ملا یک آراستی و نور | نور بخشای و جمع بهر زاد و حور |
| ۹- یا عزیز کرده جمع به خیمبر | ناز و امامان حسابان در |
| ۱۰- یا عالم طم عالمان دهر | حکوم بخش تا ج شاهان سرو |
| ۱۱- هفتاد د و ملت ایچادت کردن | کسی پی و سرکارت نور دن |
| ۱۲- کسین شریک یا وری یارت | کسی ندار و خور و کارت |
| ۱۳- بلی ای بنده کمینسی کمتر | رو سیاه نویم و یوم المحشر |
| ۱۴- هر و طفلی د رس ابلیس و نن | مدام بسذر فعل بد کاریم شنن |

- ۱۵ - ری راس نه پشت - ری چپ نه ور
 ۱۶ - فرمایش حق - رهنمای رسول
 ۱۷ - فیر ژکار زشت - شویم و فعل پسد
 ۱۸ - نکاشتم بذری نیکی نه عالم
 ۱۹ - نمیوا و صاف و صف سر انجام
 ۲۰ - ایسا شرمندم ژ کردار رویم
 ۲۱ - طامی - عصیان بار - بدی کردارم
 ۲۲ - روح هراسان خوف محشکران
 ۲۳ - یك ذره ژکار ویم نیم با خور
 ۲۴ - ترحم یا رب بهم کسری رحمت
 ۲۵ - نکیر و منکر دل و قینسه و ه
 ۲۶ - نکسرن سوال پی کسای عظیم
 ۲۷ - (حیدر) کاف و لام پهنی نه درگاتن
- ۱ - در همه حالات - پروردگارا ۲ - یا صاحب سبعة سموات - لوح - قلم - زمین و دریا
 هیجده هزار عالم - طبیب بیماریهای پنهان و آشکار ۳ - یا صانع مصنوعات - پزشک دردهای
 صعب و بی درمان ۴ - درک کننده - بخشنده ترین بخشایشگران - بهیمتا و بی قرین ۵ - آن
 زنده ای که هرگز نمیرد - وجودت واجب است و جودی بمانند ۶ - توانا - باتدبیر - حاکم
 بر شب و روز و جداکننده آنها - فیض بخش در فصل بهاران - پروردگارا : ۷ - توبه صادق
 کنندگان عزت بخشیدی - نخست نور را بوجد آوردی ۸ - انگاه همه فرشتگان را از نور خلق فرمودی
 پریزادها و حوریه نیز از این نور برخوردار شدند و توبانها عطا کردی ۹ - به امامان و حواریان
 آتش هدایت کردی ۱۰ - آی و اقی پر همه دانشهای دانشمندان جهان - به سرداران بزرگ قوت
 دادی و تاج بر تارک سلاطین گذاردی ۱۱ - هفتاد و دو ملت را ایجاد کردی - هیچکس به
 اسرار ت نه برده است ۱۲ - شریک نداری - کس یار و یاور نیست و هیچکس از کردارت آگاهی ندا
 رد
 ۱۳ - آری ، بنده کمترین امید آن دارم که در روز ستاخیز رو سیاهی نکشم ۱۴ - من از اوان
 کودکی درس از شیطان گرفتم - همواره در دل تاریک پذیرندهای پاشیدم ۱۵ - راه راست پشت
 سرو طریق کجرا پیش رو قرار دادم - گمراهی و کجی مرا از یاد روز محشر محروم ساخت ۱۶ - او امر
 خدا و رسول را از فرط ضلالت و بدکشی نمی پذیرم جز کردار زشت = عدم پرداخت خمس ۱۷ - زاده

۷- یا رب رحیم - رحمت بیشمار	یا لمن الملک واحد القهار
۸- یا ذات باقی لا حول و ولد	یا حی قیوم دانای لم یلد
۹- یا کونین و لطف کن کردن بینا	یا منّ لم یزل - یزید الا شیء
۱۰- یا قاهل التوب - غافر الخطا	یا لطیف لطف واجب الاعطا
۱۱- یا ذو الکبریا - ذو العرش المجید	یفعل ما یشاء - یحکم ما یرید
۱۲- شنوای سمیع - سامع الاصوات	خالق جمیع عرش و سموات
۱۳- یا نقاش نقش انجم الاشیا	خلیل - جلیل - یکتای بی همتا
۱۴- یا حاکم حکم احکم الاحکام	حکمت و بالای حاکمان تمام
۱۵- حاکمان و حکم تو مکّن حکمت	بی اجحاف و جور ظلم و ضلالت
۱۶- اوّنه کشت و کشت فعل و یشانن	و سوسه فعل افوای شیطانن
۱۷- ظلم مکن در حق عباد و ناحق	حقشان تونی یا احقاق حق
۱۸- بی ضرر و چنگ ظالم رهام کسر	رها و رحمت بی انتقام کسر

ترجمه :

۱- آگاه بر همه حالات و مغیبات ۲- وجود ازلی - بیننده نیرومند - دور از چند و چون و طاری از مال و منال ۳- یگانه - بیننده بی مانند - قادر و والا و مسلط بر اشیا ۴- خالق موجودات - بی نیاز از ستایش با فضل مدام و بخشش مالا کلام ۵- مالک کلک - بزرگ بزرگان شنوای بی گوش و بینای بی چشم ۶- بی خواب و خور و جسم و جوهر - ازلی - روزی رسان ۷- داور بی نیاز که کائنات به امرت به موجود پیشان ادامه می دهند و در فیر اینصورت نابود میگردند ۸- تنها تو میمانی یگانه با قدرت و اقتدار - تو میمانی که نه میزالی و نه میبری ۹- هستی راهست کردی و نیستی هم فرمانت نیست شدنی است ۱۰- اشیا را نازل فرمودی توبه پذیر و خطا پوش - لطیفی و از راه لطف کرم میکی ۱۱- عرش و کبریا از توست و فرمانت رد نمیشود - فعال کل اموری ۱۲- صداها را نیکو میشنوی - آسمانها را آفریدی ۱۳- نقش ستارگان آسمان از توست - مهربان - بزرگ و بیهمتا ۱۴- حاکم بر همه حکام و فرمان روا بر همه ۱۵- فرمان روا پانراهنما - هر کس بهر بدبختی و نکبت گرفتار شود بخاطر افعال خود اوست و گرنه فضل بی انتهای تو شامل همگانست ۱۶- هر کس گرفتار صل خویش است ۱۷- آنکه البته از سوی شیطان و سوسه میشود و بر موشن بناحق جفا روا میدارد ۱۸- تو هستی که احقاق حق میکی - مرا قبل از تحمل خسران و مصائب از چنگ بیداد گرها ساز و مشمول مراحم بی انتهای خود

ساز ۰-

- ۱- یارب امیدن - یارب امیدن
 ۲- زهد الت عادل بعیدن
 ۳- اصد معصیت کسب و کسار من
 ۴- تورب رحیم رحمت عامنسی
 ۵- دریای احسانت بحر عمیقکه
 ۶- ارمن و اغوای شیاطین شیم
 ۷- تو مواخذت و عدالت بوسو

۸- راحمی رحمت تو پیشمارن

یکی ز اسماء رب ففلا رن

- ۹- من عبد ذلیل عیان بی حسا و
 ۱۰- مختصر و ذات طهارت ماب
 ۱۱- ریا - رحیم - حیا - غفارن
 ۱۲- یو پیغمبران اولوالعظماست
 ۱۳- بخصوص خاتم خیر المرسلین
 ۱۴- و اود و گو شواره عرش مجیدت
 ۱۵- و زاهدی زهد زین العبادت
 ۱۶- و غفور رحمت رهام کسر و بکن
- نا قابل التوب شدید العیقا و
 عصمت نشینان له پدیده حجاب
 نامت یا رسی پرورد گارن
 موجوداً ، و حق جود و کرامت
 شیر شجاعت - شهبوار دین
 و اود و لمعه نور سعد سعیدت
 و او انبی عشر مجید امجدات
 و حق سلطان باج و معراج سکن

ترجمه :

۱ پروردگارا ، امیدوارم - ای آنکه سرای رحمت تو خانه امیدماست ۲ - دادگسترا از عدالت تو دور است که بنده ات در دست ظالمی گرفتار باشد ۳ - اگر صدگناه بار من باشد و در خور تنبیهات از بدتر کردم ۴ - تو خداوند مهربانی و بر همه باب کرمت باز است - دانای باجلالت و کرامت تو هستی ۵ - دریای بخشایش بسی ژرف و در حق هر کس که محبت و رزی موفق میشود ۶ - هرگاه من باغوای شوم شیطان منحرف و مرتکب معصیت شده ام پدا بحالم ۷ - تو بسا مراضات جنبه های صفو و اغاضت هل کن و مگذار بنده ات برای همیشه در وادی ضلالت سسز گردان بماند ۸ - رحمت پیشمار است و یکی از اسمهایت (غفار) میباشد ۹ - من بنده ای ذلیل هستم با معاصی افزون از شمار اما تو توبه پذیری ۱۰ - مختصر ترا بذات پاکت سوگند است به پدیده نشینان حرم عصمت و عفاف ۱۱ - صاحبها - مهربانان - ای واجب الوجود بخشنده - پروردگارا

۱۲ - به پیغمبران اولوالعزمت - ای آنکه بخشایش و کرم رادر همه وقت دارا میباشی ۱۳ -
 مخصوصاً به خاتم پیغمبران و علی آن شیربیشه شجاعت و شهسوار دین ۱۴ - بدو گوشواره ی
 عرش عظیمت آن دولعه نوربان ماه و خورشید ۱۵ - به زهد سیدسجاد - به دوازده
 امام برگزیده ات ۱۶ - از راه غفور و رحمت از زندان نجات بده - به سلطانی که در سفر معراج
 باج از رسولت گرفت ۰ -

بند ششم

معصیت یارم -	معصیت یارم
۲ - زُفْعَل قَبِيح وِیْم شَرْمَسَّارِیْم	۲ - سُزَا ی صِل زَشْت کِسْرِفَتَارِیْم
۳ - مِنْ عَجْد ذَلِیْل شَرْمَسَارِ شَوِیْم	۳ - تَوْرِب جَلِیْل رَحْمِن الرَّحِیْم
۴ - کَرْدَن نِیْر طَوَق دِسْتَانِیْم کِه مَرَن	۴ - رَا حِیْم زُ رَحْمَت رَحْمَن وُد وِیْرِن
۵ - نِه اَیْه کَلَام مَجِیْد اَظْهَارِن	۵ - صِد عِیْمَان لَا حَوْل یَا کِ اسْتِغْفَارِن
۶ - مِنْ اسْتِغْفَارِیْم کَسْرْدَن وَا وِرَا د	۶ - یَا غَا فِرَا الذَّنْبِ لِه غَا فِرَا صِهَاد
۷ - یَا رَبِّ وَحَرْمَتِ اسْمَائِ اعْظَم	۷ - وَحَق پَنْج تَنْ نَبِیْسِی خَاتَم
۸ - حَق چَار کِتَاب مَجِیْد مَوْجُود	۸ - تَوْرَاتِ مَوْسِی - زَبُورِ دَا وُد
۹ - اَنْجِیْل عِیْسِی - فِرْقَانِ اَحْمَد	۹ - مَحْمَد - مَحْمُود - اَحْمَد - مَحْمَد
۱۰ - وَرْتَبَه شَائِ کُونِیْمِن وَ قَا ر	۱۰ - پِی تَعْلِیْم عِلْم طَالِمِ الْاَسْمَاءِ رَا ر
۱۱ - مَعْمَارِ کُونِیْن - اَوْسَائِ کَا نَسَات	۱۱ - سِتُونِ اِیْوَان - سَبِیْح سَمَسْمَوَات
۱۲ - وَبَاقِر وَا رِث طَم نَبِیْمِن	۱۲ - سِتُونِ رَوْشَن اَسْمَانِ دِیْن
۱۳ - وَصَدَق صَادِق صَدِیْقِ الْمَعْمُوم	۱۳ - چِرَاغِ ذَهَبِ - وَا رِثِ طَمُوم
۱۴ - وَاوُد وِلْمَعِی نُوْر دِیْدِی دُجِی	۱۴ - مَوْسِی بِنِ جَعْدِ - طِی بِنِ مَوْسِی
۱۵ - تَقِی وَنَقِی سَالِکَانِ دِیْن	۱۵ - دُو پِیْدَرِ مَنِیْر - دُو نُوْرِ مِیْمِن
۱۶ - وَهَآکِی طَیْنَتِ اَظْهَارِ عَسْکَر	۱۶ - مَهْدِی - هَادِی - اَقَا ی بِنِ پِیْرُور
۱۷ - وَ لَبِ تَشْنِکَانِ دِ نِیْتِ کَسْرِیْلَا	۱۷ - وَجُورِ خِصْمَانِ ظَالِمِ مَبْتَلَا
۱۸ - مَخْصَرِ وَا ذَا اَظْهَارِ تَمَات	۱۸ - هِیْمَتِ نَشِیْمَانِ وَ پِیْرْدِی حِجَابِ

ترجمه :

کناهاکارم - پروردگارا من بنده ای کناهاکارم ۲ - شرمنده از کردار زشت خود و گرفتار
 هواقب آن ۳ - من بنده ای ذلیل - تو خداوند جلجل ۴ - سخت در مذاہب و فقط یاد آوری
 رحمت تو بمن نیروی استقامت میبخشد ۵ - من صریح قرآن مجید است که میفرماید صدگناه بسا یک
 استغفار بخشیده میشود ۶ - این ورد همیشگی من است ای بخشاینده کناهان پر بندگسان

بیخشای ۷ - خدا و ندا با سماء اعظمت - بحق نبی خاتم و پنج تن آل کسا ۸ - به چهار کتبا
 موجود ۹ - تورات - زبور - انجیل - فرقان (۱۰ - بمحمد محمود - احمد - محمد ص
 برتبه صاحب کونین - بامورنده دانش طالم اسرار ۱۱ - معمار کونین - استاد کائنات - ستون
 ایوان سموات سبغه - ۱۲ - بحق امام باقر وارث طوم پیغمبران - ستون استوار آسمان دین
 ۱۳ - بصدق صادق صدیق معصوم - چراغ مدنیت - وارث طوم ۱۴ - بدولعه نورشیا
 دجی - موسی ابن جعفر - طی ابن موسی الرضا ۱۵ - تقی ونقی رهبران دین مبین - دو
 بدر نورانی وانوار درخشان ۱۶ - بحق امام حسن صکری آن صاحب نهاد پاک - به شرف
 مهدی - هادی آقای دین پرور ۱۷ - لب تشنگان دشت کریلا - گرفتار پیدادگران - آن مبتلا یا
 انواع بلیات افزون از میزان تحمل ۱۸ - مختصر بذات پاک صاحبان صمت و طهارت ۱۹ -

بند هفتم

- | | |
|-------------------------------------|-------------------------------------|
| ۱ - رب العالمین - رب العالمین | ۱ - رب العالمین - رب العالمین |
| ۲ - ذکرن و کلام مجید مبین | ۲ - ذکرن و کلام مجید مبین |
| ۳ - ها به چن وقته له مقام صبر | ۳ - ها به چن وقته له مقام صبر |
| ۴ - دل راغب و ذکر حمد و ثنات کن | ۴ - دل راغب و ذکر حمد و ثنات کن |
| ۵ - آرنه مشیت تو یافتن قسار | ۵ - آرنه مشیت تو یافتن قسار |
| ۶ - تا دل نیا بوم و پله نجبات | ۶ - تا دل نیا بوم و پله نجبات |
| ۷ - له هول ولا قوت بدر بهم | ۷ - له هول ولا قوت بدر بهم |
| ۸ - و ارنه یعنی چه یا رب رحیم | ۸ - و ارنه یعنی چه یا رب رحیم |
| ۹ - هنی شکایت نیکم پیسی و پیسم | ۹ - هنی شکایت نیکم پیسی و پیسم |
| ۱۰ - مه دی قدرت مذاوم نیسه | ۱۰ - مه دی قدرت مذاوم نیسه |
| ۱۱ - هنی بعیدن و رب رحمن | ۱۱ - هنی بعیدن و رب رحمن |
| ۱۲ - ارباچین ایوب صبور پیش ککردن | ۱۲ - ارباچین ایوب صبور پیش ککردن |
| ۱۳ - یا نوح طوفانش و سر هردن | ۱۳ - یا نوح طوفانش و سر هردن |
| ۱۴ - یعقوب و کلبه احزان مقام کسرد | ۱۴ - یعقوب و کلبه احزان مقام کسرد |
| ۱۵ - آوان انبیا اولو العزم بهمین | ۱۵ - آوان انبیا اولو العزم بهمین |
| ۱۶ - و سما تا ارض دار و تفاسات | ۱۶ - و سما تا ارض دار و تفاسات |
| ۱۷ - من خاکی خلقت - آوان گهت و نسور | ۱۷ - من خاکی خلقت - آوان گهت و نسور |

- قادر قیوم - رب العالمین
 ایه ان الله مع الصابرين
 و من صبوری له جا بران جبر
 منتظر و لطف بی انتہات کن
 دایم در ساق بوم و دست جبار
 سینه سپر کم رضا و قنات
 الله بالله العلی العظیم
 تا کسی صبر و تاب مذاب الهم
 رضا و قنات هرچی میویم
 توانای ابرار و عساروم نیبه
 چون مضاعف مذاور صیان
 یا یونس و جوف ماهی پروردن
 چن سال و ای منوال طاقت آوردن
 یا صابر چن سال صبرش تمام کرد
 صاحب کتاب وحی و الیام بهمین
 فرقن و ما بین انبیا و انصت
 خاکی کم طاقت - نورانی صبور

روی در شرب خمر ۱۸ - در این جهان بذری نکاشتم و سرنوشتم از روز ازل این بود ۱۹ -
 وصف گذشته هایم طولانی است و به اختصار بیان کردم تا مردم بدانند ۲۰ - که هم اکنون از کرد
 پشیمانم ۲۱ - بهمین جهت زبانم یارای شرح جهان ندارد منکرایم من مامور فرما چون باری از صیانت
 بردوش خود احساس میکنم ۲۲ - روحم از حساب روز قیامت بیبناک است و تتم از ترس آتش روز
 میلهزد ۲۳ - ذره ای از سرنوشت خود خبر ندارم تا شاید دست به کاری زنم که بقدر امکان این بار
 سنگین سبکتر گردد و سبکتر در حضور قاضی محشر حضور بهم رسانم - خداوند ا :
 ۲۴ - بر من رحمت آور و از محنت این سگ درگاهت بگناه ۱۵ - نکرین دلنگ و خشمناکند
 هردو با دوهود آهنین ۲۶ - ضایع فرما که آنها از گناهان کبیره ام بپرس و چون نکلند و من ای
 بخشاینده میهربان لحظاتی دردناکرا احساس میکنم ۲۷ حیدر (ک - ل - پ) درگاهت میباشد
 نه من بلکه جهانی در انتظار هستم تا تو روز حساب آنها را به صراط مستقیم هدایت فرمائی -

بند دوم

- | | |
|-----------------------------------|-----------------------------------|
| ۱- رازق رزاق - رازق رزاق - | ۱- رازق رزاق - رازق رزاق - |
| ۲- اوسای سموات نه چرخ و هفت طاق | ۲- اوسای سموات نه چرخ و هفت طاق |
| ۳- حی لا ینام - دانای لمیزل | ۳- حی لا ینام - دانای لمیزل |
| ۴- نور بخش جلای شمس والقمر | ۴- نور بخش جلای شمس والقمر |
| ۵- صفحی شو و روز هم جدا کس | ۵- صفحی شو و روز هم جدا کس |
| ۶- ذات لایزال - لمیزل - غفار | ۶- ذات لایزال - لمیزل - غفار |
| ۷- گرد پشان ژ سر صنعت نسوازان | ۷- گرد پشان ژ سر صنعت نسوازان |
| ۸- هفت طبقه ارض ساختن و وجوب | ۸- هفت طبقه ارض ساختن و وجوب |
| ۹- الحاصل و ذات یکتا کسی زینت | ۹- الحاصل و ذات یکتا کسی زینت |
| ۱۰- و هزار و یک اسم عظیمست | ۱۰- و هزار و یک اسم عظیمست |
| ۱۱- همی وانجیل - داود و زبور | ۱۱- همی وانجیل - داود و زبور |
| ۱۲- و عزت و نور ادب سوا یسویب | ۱۲- و عزت و نور ادب سوا یسویب |
| ۱۳- و صد و چارده - زهری قرانت | ۱۳- و صد و چارده - زهری قرانت |
| ۱۴- الحاصل و جمع سوز پیغمبر | ۱۴- الحاصل و جمع سوز پیغمبر |
| ۱۵- و دوازده امام برگزیده ی و پست | ۱۵- و دوازده امام برگزیده ی و پست |

و جمع راسان ری گزیده است

- ۱۶ - طاصی صیان بارد ویر ژ طاصیم کمراه - شیت و شویم ری عبادتیم
 ۱۷ - ضوگری ژ راه کرم کردارم ایسا ژ کردار ویم شرمساریم
 ۱۸ - (حیدر) کترین عباد درگاته چی صنعان ژ شرم کرده و شماماته

ترجمه : روزی رسان - روزی دهندہ ۲ - سازنده آسمانها (نه چرخ و هفت طاق) ۲ -
 ذات ازلی که مرگ برایت وجود ندارد - آفریدگار - یکتای خلل ناپذیر ۴ - خورشید و ماه را
 نور میبخشی و تجلی میدهی - دادرس نیازمندان - حاکم در روز ستاخیز ۵ - اوراق روز را
 از شب جدا میسازی و درد نمان بیمار انرا شفاه میدهی - بخشنده آموزنده ۶ - وجود مطلق
 روزی دهندہ سه پنج و سه چهار ۷ - آنها را آگاه بر اسرار صنع کردی و پیکر ابد نبال کاری بتکاپو
 و اداشتی ۸ - بامر تو هفت طبقه زمین را ساختند - ماهی را بر پشت گاو بر قرار کردی ۹ - یاری
 بذات یکتایت - بنور جمال پدر حسنین طهیم السلام ۱۰ - به هزار و یک اسم اعظمت - بایات
 تورات موسی کلیم الله ۱۱ - بانجیل مسیح - زبور داود - ای آنکه خلق خلیل را از نور -
 آراستی ۱۲ - به نور ادبیس و عزت ایوب - اسمعیل - اسحق - یوسف و یعقوب ۱۳ - یکصد
 و چهارده سوره قرآن مصطفی خاتم الانبیا ۱۴ - مختصر به جمع پیغمبران - به هیبت و فسرہ
 حیدر کرار ۱۵ دوازده امام برگزیده ات - به مجمع نیکان روزگار و به حالات یتیمان لخت و پیر
 ۱۶ - گناهکاری خسته از فشار بار معصیت و از طاعت بدورم - راه عباد - را دم کرده پسریشان
 و آواره میگردد ۱۷ - از راه کرم گناهانمرا بیخشی - هم اتون از کردار خود شرمندہ هستم و
 رنج میبرم ۱۸ - (حیدر) کترین بنده درگاته همچون شیخ صنعان از گذشته خود در شد
 حیرت مات و متحیر مانده ام ۲۰ -

بند سوم

- | | |
|-----------------------------------|-------------------------------|
| ۱ - معبود جبار - معبود جبار | یا مالک الملک - معبود جبار |
| ۲ - یا فرد واحد - قیوم قهار | یا عالم الغیب - سرپوش ستار |
| ۳ - صیان کثیرن - عبرت بیشمار | ذنباً اغفرلی - توبه - استغفار |
| ۴ - یا ما لوف بین جسم و تلج و نار | یا قابل التوب - یا حسی غفار |
| ۵ - قوت نمون یا بینائی بین | یا من یحب مع الصابین |
| ۶ - لطیفی الطاف لطف صیمن | کسرت ارزان - نامت کسریمن |
| ۷ - ار و عدالت بازخواست مکین لیم | امید و ارنیم و افعال ویم |
| ۸ - یارب رحمت ملجا عبادن | له معلق نه روی عباد گشادن |

- ۹- کبیر و نصارا - ترسا و بت پرس - نا بینا - اعرج - دس دار و بیدس
 ۱۰- انس و وحش و طیرمرخ و مارو - مجموعه اخوات - دله درسا پار
 ۱۱- په گشت روز بخوارخوان نعماتن : مستفیض ژ فیتس بی انتهماتن
 ۱۲- فوت و عصیان یک بر هزارن یکی ژ اسمات آس زر زکارن
 ۱۳- صانعی - صنعت تواتشکارن معلوم ژ تبدیسل لیسل و نهارن
 ۱۴- حیرت و ریزه قطره امطارن ژای یک قطره آوسه نوع اظهارن
 ۱۵- صالوب چنی تلج - مطر چنی هم یکدم سریزا بسی زیاد و ککم
 ۱۶- ژ وطن سحاب تگسر و ستیز تلج پریشانن - صالوب قالب ریزر
 ۱۷- سخن ژمایه مطر افراد مهو مبدل ژ روی ارض ایجاد مهو
 ۱۸- وقتی شعله شمع خاورمدی دم یکدم اساسش مشانوسو ژ هم
 ۱۹- صانع نجومات عجایب کسارن اکثر شوابت - بعضی سیارن
 ۲۰- سیارن و سیر شوابت ثابته هر دو نواله نمیشو و هابیط
 ۲۱- دایم دایره چرخ نه د و ارن شوابت و جای ویش برقرارن
 ۲۲- در دنیا جوهر اشجارا قلام بو ارض و قرطاس بو - کاتب صوام بو
 ۲۳- قادر نین صانع تو تحریر کترن و کته کارت کس پی نی نوردن
 ۲۴- مخلوق مزائن تو یکتا فردی بی جسم و جوهر - بی خواوو خوردی
 ۲۵- یگانه واحد - تنها طاقتی هم رب - هم رحمن - دویژ اقتسی
 ۲۶- پادشای عادل ذوالجلال لکی عالمی - آگاه کس حال نسبی
 ۲۷- چه جای اظهارن - عالم هالیکن امیدم و لطف لا یسزالیکن
 ۲۸- فرمان رحمت نازل کین و پیهم سرافراز نویم و پیهم و دیده می و پیهم
 ۲۹- تا حد و شکر تبا و رم و جا زوان جاری کم و حصد و ثنا

ترجمه :
 ۱- ای معبود چهار- قابل پرستش و مسلط ۲- یگانه - سرپرست قهار- دانا بر
 عالم غیب - پو شاننده اسرار ۳- گناه ظلم و هوب پیشماراست - از تو بخشایش میطلبم - توبه
 میکم ۴- ای آنکه بین آتش و برف تناسب قائل میشوی - در برابر سرما گرما بوجود می آوری -
 ۵- پذیرای توبه هستی و بخشنده گناهان ۶- الطافت در حق همه شامل است - کرمت ابراز
 و نامت کریم ۷- اگرما از روی عدالت باز خواست میکتی هرگز از سابقه خود مطمئن نیستیم و بسا
 این تفصیل نمیتوانم امیدوار باشم - خداوندا :

۸ - تنها رحمت تو ملجاء بندگانست و باب کرمت همواره باز ۹ - کبر - ترسا - نصارا - بت پرست
 کور - اعرج - دست دار و بی دست ۱۰ - انسان - وحوش - پرنده - مرغ و ماهی و مار و مود
 راه پیمان و دریا نوردان ۱۱ - همه و همه روزی خواران خوان نعمت تو هستند و از فیضی
 انتهایت بهرمنند ۱۲ - عفت یک بر هزار است نسبت به گناهکاران و یکی از نامه‌های آموزگار ۱۳ - تو
 صانع هستی یا صنعت آشکار و این موضوع از تبدل روز و شب هویدا است ۱۴ - از ریزش یک قطره
 باران انسانها در بحر حیرت فرو میروند - هر قطره آب بر سه گونه ابراز وجود میکند ۱۵ - صالو
 تگرگ و پرف - باران که ریزش آن اندکی کم یا زیاد نگردد ۱۶ - از شکم ابر تگرگ باشدت و تدرک
 فرو می‌ریزد - پرف پریشان لکن تگرگ شکل خامی دارد ۱۷ - از برکت باران نباتات روئیده میشود
 و زمین تخمیر شکل می‌یابد - آری فصل هونی میشود ۱۸ - آنگاه که خورشید از خاور نوری
 پراکند یکدم آسایش را سلب و کوشش شروع می‌کند ۱۹ - از عجایب امور صنعت نجوم را باید
 نام برد - آنها تعدادی سیار و لی اکثر ثوابت میباشند ۲۰ - سیارات میگردند در حالی که
 ثوابت در مقرر خود برقرارند ۲۱ - از آن دو سراله ای بوجود نمی‌آید - دایره چرخ مدام
 میچرخد و ثوابت بجای خود برقرار هستند ۲۲ - اگر دریا جوهر - اشجار قلم - سطح زمین کاغذ
 و همه مردم دنیا نویسنده شوند ۲۳ - هرگز صبح ترا توصیف نتوانند کرد و هیچکس به کنه کارت
 پی نبرده است ۲۴ - همه میدانند نه یگانه ذات یکتائی - نه جسم نه جوهر - نه خواب و نه
 خواران داری ۲۵ - یگانه ای یکتا و تنهای بهیمنها هم صاحب هم بخشنده و هم دور از خلل
 و مصون از اذیت هستی ۲۶ - شاهنشاه داد گستر و دارنده فره و شکوه ۲۷ - عالم بر همه طوم
 و واقف بر همه حالات - برای مقام و الای توجای گفتار نیست - بر لطف زوال ناپذیرت دل بسته
 هستیم ۲۸ - بامید آنکه بر ایم برات رحمت صادر فرمائی چون هیچگاه سعادت و سرفرازی را در
 خود ادراک و احساس نکرده‌ام ۲۹ - تا سهاس مراحت را بجای آورم و شکر نعمت کم و زبان را
 به ستایش بکشایم -

بند چهارم

۱ - آگاه کل حال - آگاه کل حال	یا عالم الغیب - آگاه کل حال
۲ - یا حی قدیم بینای ذوالجلال	یا بی چند و چون - بی مال و منال
۳ - یا فردا حد - بینای بی نظیر	قادر اطی - بر اشیا قدیر
۴ - یا صانع صنع بی همتای صمد	یا دائم الفضل بخشنده‌ی ذیچود
۵ - یا مالک الملك کسریای کیبیر	شنوای بی گوش بینای لایبیر
۶ - یا بی خواو و خور بی جسم و جوهر	یا دارای دایم - دیسان داو

۱۸ - منہش ہم و قدر جسم خاکسی وہم	فیرہ کیشامہ عذاو الہم
۱۹ - خدایا و ذات بی ہمتات قسم	و روح اشرف انبیات قسم
۲۰ - و دلدل سوار دین ہنات قسم	و شاہ شہید کربلات قسم
۲۱ - ہنی بی وہم تووان صبور	یا رب الرحمن - رحیم - غفور
۲۲ - یارب و حرمت معراج نبی	و شیر حیدر نہ مہد صبی
۲۳ - رہنمام وری راگہی راسان کسر	خلاصہ زُچنگ حق نشناسان کسر

ترجمہ :

- ۱ - پروردگار جهانیان - نیرومند - پایندہ - قائم بذات ۲ - در کتاب مجید بیان شدہ کہ خدا با شکیبایان است ۳ - تا کون مدتہاست کہ در این زمینہ ازمن شکیبائی است و از ستمکاران بیداد کری ۴ - قلبم مایل بہ ادای ذکر و عرض ستایش توست و لطف بی انتہاست را مترصد است ۵ - ہرگاہ مشیت تو بر آن قرار گرفتہ است کہ تا ابد در دست زورگویان اسیر باشم تا دل از امید بہ نجات خود بر کشم و در راہ رضای بہ قضاسینہ سپر کم ۷ - تو مراد را استقامت نیرو بدہ و استواریدار - ای خدای خدایان ۸ - و گرنہ چہ معنی دارد و تاکی میتوان تحمل این شداید درد ناگرا نمود ؟ ۹ - ہنوز ہم از شخص خود شکوہ نمیکم و بر آنچه روا میداری رضایت میدہم ۱۰ - برای من نیروی تحمل عذاب باقی نماندہ و توانائی ایرادها و عذابہا لالا لالم ندارم ۱۱ - ولی برای خداوندی کریم بعید است اینہمہ رنجہا و مصائب مضاعف ۱۲ - اگر بگوئی کہ ایوب سبوری پیشہ کردہ - یا یونس در شکم ماہی بسر بردہ ۱۳ - یا نوح طوفانرا از سر گذرانیدہ و سالہا بر این منوال طاقت آورده ۱۴ - یعقوب در کلبہ احزان بسر بردہ و دم نزدہ ۱۵ - آتہا پیغمبرانی اولوالعزم بودہ اند - صاحب کتاب و وحی والہام ۱۶ - از زمین تا آسمان فرستادہ بین انبیاء و مردم طامی ۱۷ - من سرشتہ از خاک آتہا مظهر نور - خاکی ناشکیب و نور شکیبسا مییاشد ۱۸ - منہم بقدر جسم خاکی خود زحمات و رنجہای فراوانی را تحمل کردہ ام - خدایا ۱۹ - بذات ہمتا عدالت سوگند - بارو اح شریف انبیاء ۲۰ - براکب دلدل - بہ شہید کربلا ۲۱ - باز ہم بمن نیروی شکیبائی بدہ - ای صاحب مہربان - بخشندہ و پاکدشت - خداوند : ۲۲ - بخرمت معراج پیامبر - بانکہ اژدہا را در کھوارہ کشت ۲۳ - مرا براہ راست روان ہدا فرما و از چنگان خدا نشناسان برہان ۰ -

ہند ہشتم

- | | |
|-------------------------------|---------------------------|
| ۱ - کارساز کریم - کارساز کریم | کریم کارساز - کارساز کریم |
| ۲ - رحیم و راہم - رحمن الرحیم | غفیر و غافر - غفار طہم |

- ۲ - وَسُورَةُ الْحَمْدِ الْف - لَام - مِيم
 ۴ - وَأَيُّهُ الْقَابِ رَسُولِ أَمْجَد
 ۵ - وَأَرْكَانِ رُكْنِ كَعْبِهِ مَعْظَمِ
 ۶ - وَلِبَيْكِ كُوفِيَانِ حَاجِيَانِ حَاجِ
 ۷ - وَجَارِ مَلَائِكِ مَقَرِّ بَيْنَتِ
 ۸ - وَزُورِ وَقَدَرِ عَامِلَانِ عَرْشِ
 ۹ - وَمُسْتَجَابَاتِ دَائِرَةِ اِفْلَاقِ
 ۱۰ - هَرِّ وَحَاجَتِنِی مَشْرَاقَتِنِی
 ۱۱ - خُصُوصاً خَاتَمِ پَرْدِه نَشِیْنَتِ
 ۱۲ - وَزُورِ بَارِزِی بِدَالَةِ طَلِی
 ۱۳ - وَحَقِّ اِصْرَازِ صَدِیْقِ كَبِیْرِی
 ۱۴ - وَاَوَسْرِ كَرْدَانِی شَاهِ خُونِی كَفَنِ
 ۱۵ - وَضَعْفِ اَزَّارِ زَیْنِ الْعَابِدِیْنِ
 ۱۶ - وَزَهْدِ بَاقِرِ - وَصَدَقِ صَادِقِ
 ۱۷ - وَمُوسَى كَاطِمِ شَمِیحِ فَاَنُوسِی
 ۱۸ - وَتَقِی - نَقِی وَصُوبِ بَرِیْتِ
 ۱۹ - وَصِدِی - هَادِی - هِدَايَتِ قُرْبَانِ
 ۲۰ - وَبَاقِی اَوْلَادِ فَاطِمَةَ اطْهَارِ
 ۲۱ - وَزَی قَبْدِ وِدَامَةِ بَكْرَازِ اَدَمِ
- حق پنج الحمد - چارقل هفت ریم
 یعنی من بعدی اسمیه احمد
 هم و او عظمت اسماء اعظم
 و شیر قوسی لبه المعمراج
 و تیره تیزبال روح الامینت
 و ذکر و تسبیح حاملان عرش
 سبحان نحن و ما مسرفضاك
 هم و رسولان محکم نسه ذهنت
 هامراز کلام عرش پسرینت
 اشرف و تفسیر انما ولی
 و حلم حلیم پورش مجتبی
 و جسم مجروح هفتاد و دوتن
 خلف حسین - باب معمومین
 شافعی شفاعت - حکم حادق
 و هشتم امام فربط طوسیت
 و جسد و سخای حسن صکسریت
 خلف مکن خیر المرسلین
 تفرقه طغیان طایفه کفار
 و انعام و بیت بکسر و شادم

ترجمه :

- ۱ - کریم کارساز ۲ - مهربان - پخشنده - دانا ۳ - سوره حمد و الفلام میم
 بحمد پنج گانه - چارقل - هفت ریم ۴ - بایه القاب پیامبر صاحب فراسم احمد ۵ - پارکان
 خانه خدا - باسم اعظم ۶ - به لبیک گوئی حاجیان در زیارت کعبه - به شیر پیروز مند سفر محراج
 ۷ - به چهار ملائکه مقرب - به سرعت پرواز جبرئیل امین ۸ - بزور و قدرت عاملان عرش - به
 عرشیان ستایشگر ۹ - بآنانکه دعایشان مستجاب است - ستایش ترا که می شناسم ۱۰ - دوازده
 امام و انبیاء استوار در دین ۱۱ - خاتم پیغمبران - آن همراز عرشیان ۱۲ - بزور بارزوان
 طی دست خدا و اشرف از تفسیر (انما ولی) « توجان شین ما هستی ۱۳ - بعزت صدیق
 کبری - بحلم و حوصله حسن مجتبی ۱۴ - بسرگردانی حسین و هفتاد و دوتن پاران او ۱۵ -
 به بهاری زین العابدین و آزاری که بر او وارد گشت - آنکه فرزند حسین و پدر اله معصومین بود
 ۱۶ - بزهد باقر و صدق صادق شفاعتگر و حکم حادق ۱۷ - بموسی این جعفر شمع فانوس دین

بامام هشتم حضرت طی ابن موسی الرضا فریب سرزمین طوس ۱۸ - بمحمد تقی وطی النقی که پاک
از هر صیب و نارسائی بودند - بچود و سخای امام حسن صگری ۱۹ - بمحمد هادی هدایت لایق
جانشین برترین پیامبران ۲۰ - باولاد امجاد فاطمه پاکدامن بین ستکران تفرقه بیاندازو آنها را
از طغیان بازدار ۲۱ - مرا از هذاب این قید و بند آزاد فرما و با اعطای این موهبت قرین
آسایش کن ۰ -

بند نهم

- | | |
|--------------------------------|------------------------------------|
| یا طی طالی - آگای سرفریب | آگای سرفریب ، آگای سرفریب |
| پاک و منزه - میرا رهیب | ۱ - گستاخ خلوت - بی همتای لاریب |
| هادی و مهدی - رهنمای سالک | ۲ - مولای خاقین - میرممالک |
| خواجه هشت بهشت زیننده لولاک | ۳ - خانه زاد خالق صاحب آب و خاک |
| هم سرمناح - هم سراج نور | ۴ - علم الاسماء - عرش اعظم طور |
| واقف و الهام حسی ربانی | ۵ - آیت الکرسی - فرقان ثانی |
| وصی احمد - وکیل دادور | ۶ - منشی چار کتاب - معنی چار دفتر |
| معمار کونین - ارض و سموات | ۷ - مرتضی فرقان - شنتیا تورات |
| برهم زننده - بتخانه کفار | ۸ - شهبوار دین شای دل دل سوار |
| قاضی عادل - منجسی کویتر | ۹ - یگانه مفتاح ابواب خیر |
| قسی و توصیف آشکار و ظاہر | ۱۰ - فدات بام مظهر کل جباب |
| ز جور اصدا شو مک یا هو | ۱۱ - هابه چن وقتہ صد ثنا کو |
| زوانم و ذکر لاهول بیمن لنگه | ۱۲ - طوقم و کردن کند و زنجیر تنگه |
| شو چاوم و زینس موران بی خاوان | ۱۳ - پابندم زنجیر - کسد و فلاؤ |
| بیدارم و جور سنسرت کد رهن | ۱۴ - مردمان عاجز شو بیدار من |
| بایه قوش مد هوش - بوم و هراسن | ۱۵ - بوم و بایه قوش و نالم ما سن |
| طرحی که تازه اختراع و نون | ۱۶ - محبوب سیم نین و رسم قانسون |
| ار پام د و زنجیر مدام آماد ن | ۱۷ - کد هم و بالای بالام ز یاد ن |
| پیری من بین و بوم المحشر | ۱۸ - ماه مبارک مخصوص دادور |
| پوشاک پو سرگیان - سرو بان بسرد | ۱۹ - فلور پارلو - محور آه بسرد |
| حق ناسان و فکر حق ناسی نین | ۲۰ - مردم میلشان و طامسی نین |
| ویم و شهنشاه نجف سپردن | ۲۱ - قطع امیدم و پسا وان کسردن |
| و فدای پنجه خیر گشایات بسام | ۲۲ - پاشاه فدای کلک معجز نجات بسام |

- ۲۳ - دست پد الهت مر تبدیل بین
 ۲۴ - پلاتش مَر زور بازو ت نَفَسَن
 ۲۵ - و کوچی او زور بازوی عفریت^س
 ۲۶ - مولام کی دین بنده بی تقصیر
 ۲۷ - زام زنجیرش زنهام کردن
 ۲۸ - په دشوار نین ز قاهی خیر
 ۲۹ - هنی من نهرم دی قوه طشاک^{عزایب}
 ۳۰ - یا حاضر الوقت ای جارها نانی
 ۳۱ - جز تو یا علی فریای رس نین
 صلقت و قطع ظالمیل نین
 ظالم ری نجات و ظالم سنن
 او پنجه قدرت در ز خیر کن
 بی کردن دو طوق دو پا چار زنجیر ؟
 زنجیرم و پا - طوقم و کس کردن
 یا غوث الغالب - یا ساقی کوثر
 فرجاً الا یا نصرت ماب
 تود سکر دستنا تونانسی
 کس مرهم گذارد رد کس نین

ترجمه :

ای آگاه بر اسرار نهان - ای آنکه بر خلوتگاه حق راه جستی - ای آنکه پاک از گناهان
 و مبرای از هیوی - یا علی : ۲ - ای مولای خافقین و امیر کشورها - هدایت شده و کَلِّدَا
 کننده - راهنمای راهروان ۲ - خانه زاد پروردگار - دارنده مزمعین و مخصوص - بزرگوار
 و محرم هشت بهشت و زینده جله لولاک ۴ - دانای بر طوم اسما^۵ - سر صانع - سراج نور
 ۵ - قرآن فانوی - آیت الکرسی - آگاه بر الهامات خداوندی ۶ - منشی چهار کتاب - معنی چار
 دفتر - جانشین پیغمبر - نماینده پروردگار ۷ - اسمت در قرآن مرتضی - در تورات شنتها -
 معمار هر دو سرا - زمین و آسمانها ۸ - شهبوار دین - دلدل سوار - پرهم زن پتخانه کفار
 ۹ - باز کننده درهای دژ خیر - دادرس دادگستر - رهاننده کبوتر تراز چنگال باز ۱۰ - فدای
 تو یا مظهر العجایب مستغنی از توصیف در ظاهر و پنهانی ۱۱ - هم اکنون چند گاهی است
 که این بنده ستایشگرش به از بیداد ستگران مانند جغد مینالم و یا هوسرمیدهم ۱۲ - برگرد نم
 طوق - بردست و پایم کند و زنجیر بسته اند و بوضعی دچار شده ام که نهانم از ذکر خداوند لنگه
 میرند ۱۳ - پایبند انم غل و زنجیر و کند است - شبها از زحمت نیش حشرات خواب با چشمانم
 بیگانه شده ۱۴ - مردم از شب زنده دارم قرین ناراحتی هستند - بیدار بهالی که حاصل فشار
 رنجها و آلام وارد بر من است ۱۵ - کار پاتجا کشیده است که مرفان شب از کثرت ناله هایم معذب
 و ناراحت هستند و مرغ حق از این جهت مستاصل گردیده ۱۶ - اینها مرا بر طبق موازین
 قانون زندانی نساخته - طرحی است که خود پتازگی ریخته و آنرا بمورد اجراء میگذازند ۱۷ -
 کند از من بلند تر و زنجیر بر پاهایم گذارده اند ۱۸ - و ماه مبارک رمضان که مخصوص خداست
 برای من روز محشر گردیده ۱۹ - افطار بارلب - سحری آه سرد - پوشاک هول و هراس و الهینم
 سنگ میباشد ۲۰ - مردم هم عصیان کارانرا معمولاً دوست نمیدارند و خدا شناسان به تحفیق
 نمیرسانند تا بدانند در واقع مقصر کیست و گناهکار کیانند بهیچ جهت عدالت از سوی همین
 خدا شناسانم اجراء نمیگردد ۲۱ - از عشیره و طایفه ام امید پرده ام و تنها پشاهنشاه نجف
 ملتجی هستم ۲۲ - ای من فدای آن پنجه معجز نمانت - آن بازوی خیرگشا ۲۳ - مگر دست
 خدا نیست از کار افتاده یا اینکه به قطع ریشه ستگران رضایت نداری ؟

۲۴ - بلا تشبیه مگر زور بازویت زایل شده که این چنین ستم پیشه کان همه راهبای نجات را بر روی مظلومان مسدود ساخته اند ؟ ۲۵ - کجا رفت آن زور پنجه طریقت بند و آن نیروی عظیم خبیرکشا ؟ ۲۶ - مولای من - کجا دیده شده است که بدون ارتکاب گناه بر یک کردن دوطرف و برد و پا چهار زنجیر ببندند ؟ ۲۷ - زخم این زنجیرها مرا تپاه کرده - پای در زنجیر و طوق بر کردن سخت در فشار گذارده اند ۲۸ - اقا :

برایت دشوار نیست ؟ هان ای مرد ظبه ناپذیر - ای ساقی کوثر ۲۹ - دیگر درمن نیروی برای تحمل اینگونه عذابها باقی نمانده است ۳۰ - یاطی :

ای همیشه غالب - ای آنکه هنگام نیاز و الحاح نیاز مندان همواره حضور داری و از ناتوانان دستگیری مینمائی ۳۱ - جز تو با طی - فریادرسی وجود ندارد و کسی مرهم گذار زخم دلهای مجروح و شکسته نمیشد ۳۰ -

تذکر :

چنانکه ملا حظه میشود (فلامرضا) در این مناجات منظوم تا (بند هشتم) از ذات خداوند متعال ستایش کرده و از پیشگاه خداوند بخشنده مهربان برای نجات خود استمداد و استرحام میکند ولی از (بند نهم) این منظومه بنام مولا امیرالمؤمنین علی طیه السلام آغاز میگردد .

در اینجا پس از تأمل و تفکری مختصر من باین نتیجه رسیدم که شاعر از اینکه به التماسهای ترتیب اثری داده نشده و کماکان در زندان بسر میبرد است نا راحت و بعد هم این ناراحتی بدلتکسی و خشم و صیانت گزاینده و چون برای اعتراض بوضع موجود و ادامه زنجهای طاقت فرسا خود را قادر باینکه با خدای بزرگ طرف شود و بآن ذات کبریهائی اعتراض کند نمیدیده است لذا روی بدرگاه بنده ای از بندگان برگزیده حق (علی) آورده و همانطوریکه میبینیم با جملاتی تند و گلایه ها طنز آمیز دردهای دل شکسته اش را بعرض شاه اولیا رسانده و در اینجا چون بالاخره با بنده ای از بندگان پروردگار طرف بوده بیشتر میتوانسته است (بقول خودش) گستاخی کند .

در هر صورت داستان او را در رابطه ای کارشامیرای خوانندگان ملاحظند باز گو کردیم و گفتیم که بنا بر شهری که دارد دست پدالی مانع از ادامه رنج و بیچارگی عاشق سوت دل گردیده و او را نجات داده است - نکته ای دیگر که نوشتن اثر واجب میداند اینکه ما هر بسپار صریح و روشن و در من حال کو بنده طرز رفتار سردمداران و مامورین (بزرگ و کوچک) آن برهه از زمان را شرح داده و ضمناً اسامی آلات زندان و طر استعمال آنها را نیز بیان داشته است .-

بند دهم

- | | |
|-----------------------------------|--------------------------------|
| ۱ - شهر سرفراز - شهر سرفراز | با شهنشای دین - شیر سرفراز |
| ۲ - با مشکل گشای فراوان اجاز | کس بی کسان - مسکینان نواز |
| ۳ - مجوزه مکار بازی برکس - ساز | مدام دُ دستش هام و کهمز و کزاز |
| ۴ - نزدیکه روحم تن کسی پرواز | وینعی کوتر و چنگال ساز |
| ۵ - تاو و توانای پروازم نیسه | افاقه امیهد و نیازم نیسه |
| ۶ - شگفتیم زایور شیروانی بازی | شاهین شش دانگه شکار اندازی |
| ۷ - بی روز پرواز کردی هم هم نخچیر | بلکم شکاری بساور و و کبیر |
| ۸ - باز پرواز و قصد کسوتر کردیش | کسوتر و تو پناه آور دیش |

- ۹ - اسکه سپم تو غالب بسی و باز
 ۱۰ - باز هم باز و تو ایمان آوردش
 ۱۱ - و اتش ای و کیل بینا کرد کار
 ۱۲ - من محروم مکر و شکار و هم
 ۱۳ - هالا شکارم و تـــود خالــن
 ۱۴ - و اتی طعمه توها نه دله ی من
 ۱۵ - پارچه گوشت تال بازوی پر اجاز
 ۱۶ - فدات بام اور و ز خو غواصیت کز
 ۱۷ - یا شای معجزات ظاهر و باطن
 ۱۸ - هر اموراتی و کائنات کن
 ۱۹ - نه قائمه مرث نامت ثبات کن
 ۲۰ - مجموعه اعجاز پر اجوی بات کن
 ۲۱ - خازن خوشه چین خوان نعمات کن
 ۲۲ - فدای ذات بام پیر و صفات کن
 ۲۳ - علامت ذلیل و شدر مات کن
 ۲۴ - یا طی هانای فرد فرهای رس
 ۲۵ - اگر بر سین زو پتسر و هانام
 ۲۶ - از مشکل کشا کسی هنی هس
 ۲۷ - هر ژ روژ الست تا یوم التحریر
 ۲۸ - جز تو کس حلال مشکلات نیسه
 ۲۹ - داور دست و پیش ندادن و کس
 ۳۰ - یا شاه و حرمت فخر کائنات
 ۳۱ - ژ کیهان بهر زارم و ولات قسم
 ۳۲ - اگر ژ و ده رد مکین نجات

ترجمه =

- ۱ - ای شیر سرفراز - شاهنشاه دین پناه ۲ - مشکل کشای معجزه گر مسکین نواز
 یار و یاور بیکسان ۳ - در دست مجوزه ای محیل و وارونه کار سخت در گیر و دارم ۴ -
 در شرف فرک و حالت کیوتری را دارم که در چنگال عقاب دست و پا زند ۵ - توان پروازم نیست
 و امید بجائی نمیرود و راز داری را مشاهده نمیکنم ۶ - پیش از این شنیدم که شیروانی بازی
 از صیادان کارگشته ۷ - روزی بحزم شکار پرواز گرفت بلکه نخجیری فرا چنگ آورد ۸ - این باز
 در صدد پرواز یک کیوتری بود ولی آن کیوتری پناه بتو آورد ۹ - هیبت و صلابت تو بر باز ظله کرد
 و از حرکت باز ماند و کیوتری با این ترتیب از مرگ نجات یافت ۱۰ - باز که شکارش را از دست رفته
 میدید از تو طلب روزی و استرداد کیوتری نمود ۱۱ - و گفت ای نماینده دانای خداوند
 بخشنده مهربان و رازق انسانها - پرندگان و مار و مور ۱۲ - مرا از شکارم محروم منا چون
 هم اکنون گرسنگی امان از من ریوده است ۱۳ - اکنون که شکار من بتو ملتجی گردیده است باید
 بدانم که غذای من چه میشود و کی مسئول روزی رسانی من هست ؟

۱۴ - پاسخ دادی که غذای تو در قلب من است ۱۵ - انگاه بکقطعه گوشت از بازوی امجازاقر
به کبوتر بخشیدی - فدایت یاطی :

۱۶ - در آن روز قضاوتی پسندیده کردی - کبوتر را رها ساختی و باز را هم بنعمتی بزر رسانیدی
۱۷ - شاهها - معجزات در ظاهر و باطن زانیده اراده انگشتان خیر کشایت میباشد ۱۸ - هر مہمی
که در کائنات پیش آمد موکول بصدور فرمان تو بوده و هست ۱۹ - اسمت بزرگانه عرش اعظم
ثبت است و وجودت کشتی نجات میباشد ۲۰ - مجموعه امجاز و مجموعه قدرت هستی ۲۱۰
خازنها خوشه چین خوان نعمات تواند - نکبت بهشت شمعی از انفاس پاک تو ۲۲ - فدای تو
که مجموعه صفات نیکو هستی - کمتر باین ارادت کیش خود توجه میکنی ۲۳ - غلامت در ششدر
مشکلات مات و متحیر مانده و در انتظار نفس بانسین است ۲۴ - صدایمرا بشنوای آنکه فریاد رس
در ماندگان هستی ۲۵ - چنانچه زود تر بفرا دم بررسی زهی ضایع و الا نه دگر طاقتی بر این باقی
مانده و ونی توانی ۲۶ - اگر میدانی مشکل گشای دیگری هم هست بفرما تا بروم و دانش را به
چنگ آورم ۲۷ - از همان بدو خلقت تا این لحظه که قلمرا بدست دارم همه وقت شعرا و نویسند
ها عظمت و امجاز ترا رقم میزنند ۲۸ - جز تو کسی را حلال مشکلات نمیدانند و هیچکس چون تو بر
اسرار کائنات آگاه نیست ۲۹ - یا مولا - بحرمت خواجه کائنات ۳۰ - مرا رها کن ای ناجسی
در ماندگان - بولای تو سوگند که از جان بیزار شده ام ۳۱ - به اسراری که در سینه ات ای دست
خدا نهفته ای چنانچه مودت نجات را بتا خیر اندازی ۳۲ - دگر هرگز با تو از در الحاح و التجا وارد
نخواهم شد ۰

بند یازدهم

۱ - طم نامعلوم	-	صلامه طوم	-	طم نامعلوم
۲ - کاشف مشکل	مخفیات	مفهوم		
۳ - حامی	عاملان	برازنده	عشر	
۴ - معنی	چهار کتاب	جیبار	جلیل	
۵ - تخلص	لفظ	چوار کتاب	ضشش	و
۶ - بو العلاء	انجیل	طم	فراقانی	
۷ - پاشاه	تو کبهران	کالسنات	کی	
۸ - حلال	جمع	مشکلات	کی	
۹ - حکمت	رواجن	و ام	سردا	هر

ترجمه :

۱ - ای علامه طوم لدنی ۲ - آشکار کننده اسرارمکتوم - دانای بر سیر کروات اسماء
و علوم نجومی ۳ - حامی ملکوت - برارنده تر از مرشیان - خدایت با نعلین امر به جلوس بر
مفرش قدسی فرمود ۴ - تفسیر چهار کتاب خداوند تورات - زبور - قرآن و انجیل ۵ - که اسم
تو زینت بخش این چهار کتاب است - شنتیا در تورات - ایلها در زبور ۶ - بو العلاء در انجیل

و مرتضی در قرآن - منادی ندای حق هستی ۷ - کهبای کائنات - وارد در امور قضایی ۸ -
واقف بر اسرار رحل مشکلات و معضلات - تقسیم کننده نعمتها ۹ - حیات بخشی که فرمانت بامر خدا
رایج میباشد - دلی روشن و سیمایی آسمانی داری ۱۰ -

بند دوازدهم

۱ - اعجازت کامن	- اعجازت کامن	یا معجزنمای - اعجازت کامن
۲ - دایم و درگاه تو التجامکن		التجام و خوف حسب رضامن
۳ - مداحیت مکم شام و صبا من		قلیم و لای تو قائم مقام من
۴ - مجموعه مخلوق و نسیم بهرامن		یا ساقی کو شرمیل شفا من
۵ - یا غوث الغالی یسه اقتضامن		یه شرط طریق خواجه و غلامن
۶ - من غلام تو - نامم غلام من		فلا میم و شوق حسب رضا من
۷ - ارنجاتیم دین حد اکرامن		و ارنه فلا میم و نت حرامن

ترجمه :

۱ - اعجازت کجافت ؟ - ای معجز نما اعجازت کجافت ؟ ۲ - مدام بدرگا
تو ملتجی می شوم - از فشار و کثرت بیم و هراسی که بر جسم و جانم مستولی گردیده است ۳ -
از بام تا شام ترا میخوانم و دل در گرو محبت تو هشتم ام ۴ - همه از من دوری میجویند
این رسم مردم زمانه است ۵ - ولی از تو ای ساقی کوثر انتظار کم دارم ۵ - بهیاری را مانم
که میل شفا دارد - همان ای مرد غلبه ناپذیر ای این سرنوشت اراد تمندانست - این است راه
و رسم اقا و نوکری ؟ ۶ - من غلام تو ام و نامم نیز غلام میباشد - این غلامی را از روی رضا
و رغبت پذیرفته ام ۷ - هرگاه نجاتم بدهی خد کرم و در فیرا بنصورت این غلامی بپرتو حرام میشود
ملاحظه میشود که غلام رضاد رسویدن هر یک
از بند هاهامبانی تر و ناراحت تر میشود وی
پرده تریامو لاطی سخن گفته است .

بند سیزدهم

۱ - یا شاکم بین	- یا شاکم بین	مر قدرت و لای قادر کیم بین
۲ - یا حکم طوم سلونیت نیکن		یا حل مشکل و یسادات چیکن
۳ - یا معجزاتت تفنکن و یساد		هیها و ارهی رو - هی دادهی بیدا
۴ - اگر مزانی کسی هنکی هس		تا بچم دامان او بکیسیر و دس
۵ - هر کسی غلام شهنشای دینکن		متصل و چنگ ظالمین زینکن
۶ - راسی بوش و بیم تا رستگار بوم		اگر معزولین مین عذا و داریوم
۷ - و ارنه تو منصوب من خاطر حزین		بعیدن آرات یا شهنشای دین
۸ - من ویم مکرانم دسلاتت هس		ژیوم تحسیرتار و ژالینس

- ۹- کی بی و باطن با زوی عفریت هست و ظاهر قاهی خیسری شکست
 ۱۰- کی نه مهد حلقوم حیه شیکاوا کی الخاوه خور و خورا وا
 ۱۱- کی و ارزنه سلمان رها کرد کی بی تنگ شیر و ازدها کرد
 ۱۲- کی بی سائل سنگ و کیمیا کرد پی اسی کی خاک و توتیا کرد
 ۱۳- کی حکم خورشید نه روی سما کرد کی نه برج ظهر نماز ادا کرد
 ۱۴- کی گدا له شهر بر بر رها کرد کی بی تنگ شیر و ازدها کرد
 ۱۵- یا سر خدا - کیمیا ی کونین و کی مواجان مولای خافهین
 ۱۶- آیه (هل اتی) و شان کی هات کی تاج طه بر دوش و خللات
 ۱۷- فیر و توکی حل مشکلات کردن کی فتح ابواب راه نجات کردن
 ۱۸- نجات بدر یا شهنشاه د یمن و حق خاتم خیر المرسلین

ترجمه :

- ۱- شاه - مگر قدر و منزلتی که در پیشگاه خدا داشتی کاستی گرفته و اعتبارت نقصان یافته ؟
 ۲- مگر فرمان (سلونی قبل ان تفقدونی) منسوخ گردیده - آنکه بارها میگفتی (بهر سید پیش از آنکه مرانیاید)
 ۳- مگر معجزاتت را از یاد برده ای یا اینکه از حل مشکلات درمانده ای ؟
 ۴- فرهاد و واهلا و بیچارگی بر من - اگر براتی که کسان دیگری هم یافت میشوند تا بروم و دامن آنها را بگیرم
 ۵- هر کس که غلام شاه دین است چرا باید در چنگ بیدادگران اسیر و زبون باشد
 ۶- بمن راست بگو تا رستگار شوم - هرگاه ترا عزل کرده اند تا منم بر خود این بلا هارا هموار کنم و تحمل نمایم
 ۷- و گرنه تو مقرب درگاه خدا شدی و من محن ملول و مضطرب چون توئی بسیار بعید و دور از انصاف میباشد
 ۸- من خود میدانم که نیروی کافی در اختیار داری - نیروی لایزال - یاطی :
- ۹- کی بود آنکه در باطن با زوی عفریت رابست و آشکارا در از خیر کند ؟
 ۱۰- کی بود که در گاهواره ازدها را درهم درید و بقتل رساند ؟
 ۱۱- کی بود خورشید را در جهت معکوس بحرکت واداشت ؟
 کی بود درد شت ارزن سلمان فارسی را از قید اسارت رهانید ؟
 کی بود که تنگ شیر را با ازدها بر بست و ازدها را تنگ شیر کرد ؟
 ۱۲- کی بود سنگ بیابان را بخاطر رفع نیاز محتاجان مبدل به کیمیا ساخت ؟
 کی بود آنکه برای چشم کورها خاک را توتیا کرد ؟
 ۱۳- کی بود که در صحنه آسمان بر آفتاب فرمان راند - کی بود آنکه وقت راز بر کنترل گرفت ؟
 ۱۴- کی بود که مولای خافهینش خواندند ؟
 ۱۵- کی بود آنکه گدا را در کشور بر بر به سلطنت نشانند ؟
 ۱۶- کی بود آنکه سوره (هل اتی) در شانش نازل گشت ؟
 ۱۷- کی بود آنکه تاج طه را بخلعت برد ؟ - یا سر خدا - کیمیا ی کونین - جز تو حاصل

مشکلات عظیم‌راکی می‌تواند کرد و کی باب نجات را بر روی اسیران باز میکند ؟
 ۱۸ - یا سلطان دین - انتظار نجات از پیشگاه تو دارم - بحق خاتم پیغمبران و برترین انبیا

بند چهاردهم

- | | |
|-------------------------------------|-------------------------------|
| ۱ - شاه عالیقدر - شاه عالیقدر | یا شه‌نشای دین - شاه عالیقدر |
| ۲ - وصی پیغمبر - ولسی کردگار | خواجه پرده غیب - عالم اسرار |
| ۳ - اوسای جبرئیل - و بی پر وبال | ورژ باو آدم - چنی هزار سال |
| ۴ - پای صوم و صلوت رواج راه دین | ستون و لنگر آسمان و زمین |
| ۵ - هر ژ باو آدم تا و نفع صبور | ژ پیغمبران ایجاد کردی نور |
| ۶ - کلید و مفتاح قاهی شار و شار | حلال مشکل هر کارد شوار |
| ۷ - دنیا - مافیها - عالی - اسافل | پیدا - ناپیدا - دلدار و بی دل |
| ۸ - نامدار و نادان - دیوانه - عاقل | هر کس نام تو - مزانسن و دل |
| ۹ - ژ عرض تا و فری - پوکرو بیان | واقفی ژ را ز بینای لا مکان |
| ۱۰ - منشی دفتر دار کارخانه ی غیبی | مفتی - محاسب - یکتا - لاریبی |
| ۱۱ - ژ قاف تا و قاف خبیر د آر نی | قسیم روزی مور و ماسار نی |
| ۱۲ - قاسم جنان و نار سق سقری | ژ پیغمبران یکسرا و سقری |
| ۱۳ - غیر ژ مصطفی رهبر احرار | خلوتی رازان مخفی - آشکار |
| ۱۴ - رضا تارضا - قضا و قدر | فرماندار نی و امر داور |
| ۱۵ - آب و خاک و باد - اگر چنی هم | چوار عناصرت یکجا کگردن چم |
| ۱۶ - روشنی بیضا - ظلمات دیچور | حساب چوار اصل نه عالم مشهور |
| ۱۷ - نقش نباتات نه روی کائنات | زیبائی گلان بو و هویرات |
| ۱۸ - کرما تا سرما - سردی یح بنان | باد مخالف - ولگه ریز خزان |
| ۱۹ - حسابات سال - بروجات تمام | هر یک و جای ویش تو دادی نظام |
| ۲۰ - چن سوره قرآن - چن آیه کلام | یکایک اوصاف و صف تو تمام |
| ۲۱ - جمع مخلوقل - گروء تا گروء | نه روژ محشر یکسرها و تو |
| ۲۲ - دنیا پی وجود تو خلقت کگردن | مخلوق گشیت پناه و تسوا و گردن |
| ۲۳ - نوح و تلامذیم دریای خشمناک | تو محفوظ کردی - سپردی و خاک |
| ۲۴ - ایوب هم ژ نیش کرمان خونخوار | ژ رنجوری درد - زخم ناهنجار |
| ۲۵ - کرمان طعمه خوار گوشت اعضا ش بی | اسم اعظمت ما یسه شفات بی |

- ۲۶ - تا خالص موسی و پیغمبر کرد
 ۲۷ - اسم اشرفیت مویست آورد ل
 ۲۸ - عیسی روح الله تا نامت آورد
 ۲۹ - ز الطاف و مهر شاه حق شناس
 ۳۰ - داود و او قدرت پیشه و فتنه و ه
 ۳۱ - هر گل مواتش یا ابو تیراب
 ۳۲ - کی اشکار کرد دین پیغمبر
 ۳۳ - قوت دا و قین کافروست و کبیر
 ۳۴ - سلیمان و بان تخت بادیه و ه
 ۳۵ - اسم تو و بان نگین د ا ق ر ر ا ر
 ۳۶ - وید قدرت اشاره کسردی
 ۳۷ - یعقوب و کعبان یوسف زندان
 ۳۸ - میر میران گهر و شیران اوسر
 ۳۹ - قفل بسته دست ابلهس بد کار
 ۴۰ - کی سد بربر و ذوالفقار بس
 ۴۱ - کی آشنا کرد با ز و ک م و ت ر
 ۴۲ - کی گدانه شهر بربر و شاکر د
 ۴۳ - کی و پیغمبر نگین سن و با ج
 ۴۴ - کی شیر زور مشیت پسر ورد گاره
 ۴۵ - کشنده مرحب و تیغ د و س ر
 ۴۶ - صرو و عتیش - رایج دینسی
 ۴۷ - شهسوار داو - میر میر شکار
 ۴۸ - حاضر الموقتی هم فریای رسی
 ۴۹ - اسم لافتات هانسه تاهی عرفی
 ۵۰ - از در پاره کر و مهد زمین
 ۵۱ - هامراز رسول - بی مثل و قرین
 ۵۲ - واقف ز اساسرار سر الهی
- رتبه کریمی له شانس آورد
 کارل مشکل وی مویا حاصل
 مرده صد ساله پی احیا کرد
 ابراهیم ز نار نمرود کرد خلاص
 و اوزره سنگین فولاد زنده و
 آهن و دستش مویا و پینهی آب
 صوفی برد او برج الله اکبر ؟
 بت و بتخانه کسردش ریز ریز
 و او نظم و نسق عدل و داد و ه
 تسخیر کرد چنی و حش و مور و ما ر
 یونس ز اعماق یکم در آوردی
 هرد و شاد کردی و امر سبحان
 سلمان ز چنگان ضیغم رهنا کر
 پس از چندین سال کردی پاره پار
 سردا و ا و سرتا آخر نفس
 کی عالی تبار - کی و الا کهر ؟
 کی تنگ ضیغم و اژد هها کرد ؟
 کی تاج گوهر بخشا و محتاج ؟
 کی از در و ضرب شمشیر کرد پاره ؟
 د و خبیبر کیس و یاری دا و ر
 برهم زننده خاور زمینسی
 قابض الارواح طایفه کفار
 هر تو فریای رس کس بیکسی
 لا سیف مواجان له عرش تا و فرشی
 ساقی هشت بهشت - شافع یوم الدین
 نترس ز دشمن - کین ز کافرسن
 ز فرق سما - تا گاوماهسی

- ۵۳ - صاحب اختیار فقیر و غنی
 ۵۴ - ژماه تا ماهی خورد آرنی
 ۵۵ - هرچین من بنده کمینه کم فام
 ۵۶ - آواره وطن - اقبال پر بسته
 ۵۷ - هام راز ترکان نزان زوانیم
 ۵۸ - گردش فلک سامانم سنکن
 ۵۹ - طالع شویم ویم هانه کمینیم
 ۶۰ - مکیلوم و دور کوچه و بازاران
 ۶۱ - مفلس بد بخت ستاره لیلیم
 ۶۲ - مسکین و غناک وینه غم باران
 ۶۳ - آوازه پیسی سودام هانه سر
 ۶۴ - فدات بام پاشای شهنشاهان
 ۶۵ - ژرو حانیون - فرشته - ملک
 ۶۶ - چی غواص بحر بی پایان منه
 ۶۷ - غیر ذات پاک بینای لا ینام
 ۶۸ - در آرم ژای ژرف دریای غمخانه
- قسیم روزی کبیر و ارنی
 با خور ژحال مور و مارنکی
 عامی - محنت یار - سرسری سرسام
 شوخیال خاوان ژدیدم بسته
 تاربا ژیاران و هام کلامیم
 نشاط و شادی جاران نمکن
 هر روز که مچو و یشترز و ینیم
 بلکم یاریم دی طالم چی جاران
 مدام چی دوریش نه گشت و گیلیم
 درمنه بیکن نه گوشه شاران
 دسمه دامانت یا آقای قنبر
 هانای رهنمای گمرده را هان
 ژسطح زمین تا و روی فلک
 کس نیسانی او صاف چنه
 کس وصف ذات نکردی تمام
 بخت بختش پش بحر عانه

ترجمه :

- ۱ - شاهنشاه دین - شاه عالیقدر ۲ - جانشین پیغمبر - ولی کردگار - خواجه
- پرده غیب و عالم اسرار ۳ - استاد جبرئیل بدون بال و پر - هزاران سال قبل از آدم ۴ - رکن
- رکین نماز و روزه - ستون دین و لنگر آسمان و زمین ۵ - از پیدایش آدم تا نفع صور بر پیغمبر
- نور افشانی کردی ۶ - کلید دروازه شهرها و بازکننده درهای بسته - حلال مشکل ۷ - دنیا
- و هرچه در آن هست از بالا و پائین و پنهان و آشکار و دلدار و بی دل ۸ - فهم و نادان - عالم
- و دیوانه - همه نام ترا در دل پرورش میدهند ۹ - از آسمان تا زمین و جمع کروبیان بر اسرار
- بینای لا مکان آگاهی ۱۰ - نویسنده کارخانه غیبی - مفتی و حسابدار خداوندی بدون رهبانها
- و تردید ۱۱ - از قاف تا قاف خبرداری - قسمت کننده روزی مار و موری ۱۲ - قاسم گلستان
- ارم و آتش دوزخی ۱۳ - برتر از همه انبیا جز محمد ص خاتم پیامبران و رهبران نام - محرم
- خلوت آشکار و پنهانی ۱۴ - راضی بامر قضا و فرمانبردار حقی ۱۵ - آب و خاک و باد و آتش و
- دیگر عوامل گوناگون چهار عنصر با هم جمع ساخته ای ۱۶ - روشنائی روز و ظلمت شب و وجود

حساب چهار عمل اصلی در عالم شهود ۱۷ - نقش نباتات در صحنه کائنات - رنگرزی گلها و نکبت هوا ۱۸ - گرما و سرمای پخیدنان - باد خزان و ریزش برگها ۱۹ - حسابهای چهار اصل و رصد بروج هر يك را بجای خود منظم ساخته ای ۲۰ - همچون سوره های قرآنی و آیات مبارك ۲۱ يكبلك اوصاف ترا بیان داشته است - در روز رستاخیز خلائق از تو مدد میگیرند ۲۲ - جهان را بخاطر وجودت آفریدند و مردم عموماً بتو پناه آورده اند ۲۳ - نوح از تلاطم دریای خشمگین به اراده تو محفوظ و مطمئن قدم به خشکی گذاشت زیرا اراده تو اراده حق میباشد ۲۴ - ایوب نیز از نیش کرمهای گزنده با همه رنجوری و وضع ناگوارش که گوشت اعضا پشرا حشرات طعمه خود ساخته بودند ۲۵ - بالاخره از برکات اسم اعظم شفا یافت ۲۶ - تا خداوند موسی را خلعت نبوت داد و بمرتبه کلیم اللہی مفتخر ساخت ۲۷ - اسمت را از قلب پزیران می آورد و امور مهرا با این وسیله باسانی فیصله میداد ۲۸ - چون عیسی روح اللہ نامت را میبرد مرده صدساله را به زندگی برمیگرداند ۲۹ - از الطاف و محبت آن شاهنشاه حق شناس ابراهیم از گزند آتش سوزان محفوظ ماند ۳۰ - داود با آن نیروی که در تسلط بر کارهای مختلف داشت ۳۱ - تا آنجا که با دست آهنرا مبدل به زره و سلاح جنگی میکرد - از برکت نامت بدان قدرت رسید قدرتی که آهن در دستش ذوب میشد ۳۲ - کی ائین محمدی را رواج بخشید ؟ - کی صوفی را در برج الله اکبر قلرداد ۳۳ - کی در مبارزات بتنام قوا نیرو بخشید و روحیه قوی القاء کرد ؟ کی در همه مبارزات حق با باطل منشاء فتح و فیریزی بود و همواره پیروزی را با خود داشت ؟ کی مجسمه های اصنام را از کنگره بیت الحرام از بیخ و بن برکند ؟ ۳۴ - سلیمان بر فراز مسند باد با آن نظم و نسق و علم و عدالت نام ترا نقش نگین خود ساخت ۳۵ - و بدین وسیله بر تمام دیوها و جانوران سلطه پیدا کرد - ۳۶ - با یقوت قدرت اشاره کردی تا یونس از ژرفای دریا بیرون آمد ۳۷ - یعقوب از کعبان ^{سف} و هو از زندان هرد و را بفرمان خداوند قرین شادمانی ساختی ۳۸ - میر میران گیر قوی تر از شیرها - ۳۹ - رهاننده سلمان و پاره کننده بند بازوی دیوی که پناه آورده بود ۴۰ - کی سد بریر را بسا ذوالفقار بست ؟ - کی تا نفس آخر سر در راه حق و حقیقت نثار کرد ؟ ۴۱ - کی بازارها کبوتر آشنا ساخت ؟ - کی چنین تبار و گوهر والا دارد ؟ ۴۲ - کی گدارا در شهر بریر بر سر سلطنت مستقر ساخت ؟ - کی تنگه شهر را با اژدها بست ؟ ۴۳ - کی از پها مبرنگین رابباچ گرفت کی تاج گوهر نشان بمسجد بخشید ؟ ۴۴ - کی ضیغم قوی پنجه یزدان است ؟ ۴۵ - کی مرحب را با تیغ دوسر به کشتن داد ؟ - کی بفرمان خدا دراز خیبر کند ۴۶ - کی نابودکننده عمرو بن عبدود و هتر بود ؟ - کی خاور زمین را درهم ریخت ؟ ۴۷ - کی شمسوار میدانها نبرد بود ؟ کی مهر میران شکار بود ؟ کی جان کفار را با شمشیر جان ستان قبضه کرد ؟

۴۸- کی دارای نیروی طی الارض بود ؟ کی بفریاد بیکسان میرسید ؟ ۴۹- کی اسم لا فتایش در آسمانها نقش بست ؟ - کی مشهور به لافتی الاطی لاسیف الا ذوالفقار شد ؟
 ۵۰- کی اژدها را در گهواره بکشتن داد ؟ - کی ساقی هشت بهشت - شافع محشر و همراز پیغمبر بود ؟ ۵۱- کی مرد یگانه از دشمن مترس لقب گرفت ؟ - کی اختیار را از کفار سلب کرد ؟ ۵۲- کی آگاه از اسرار خدا بود ؟ ۵۳- کی صاحب اختیار گدا و دولت مند و توزیع کننده روزی گیر و ترسا بود ؟ - کسی بر حالات جانداران آگاهی کافی داشت ؟ ۵۵ هر چند من بنده ای کمترین و نادان - گناهکار و محنت بار - سرسری و آسیمه - از وطن آواره و کج اقبالی هستم که مانند کبوتران پهر میزنم - شبها افکار مشوش خواب را از چشمانم ریوده ۵۷ مونسم عده ای ترک زبان است - از سوی دوستان رانده و بایان گروه جلیس شده ام ۵۸- گرد روزگار سامانرا در هم ریخته دیگر از آنهمه نشاط و شادمانی چیزی برایم باقی نمانده ۵۹- سر نوشت شوم در کمین نشسته است - هر روز که سپهری میگردد ذلت و زبونیم بیشتر آشکار میشود
 ۶۰- گرد کوچه و بازارها میلوم بلکه بخت و اقبال مانند گذشته ها بیاریم شتابد و به لکم بر خیزد ۹۱- لکن همان مقلس تیره روزم با ستاره ای تاریک که همواره مانند درویشان در گشت و گذارم ۶۲- مسکین و غناک همچون دیگر ایام - در مانده ای بیکس در گوشه و کنار شهرها و بلاد غربت ۶۳- آوازه پیسی و پستیم در همه جا پیچیده است - دستم پدانتی ای آقای قنبر ۶۴- فدایت ای شاه شاهان - بتو فریاد ای رهنمای مردم گم کرده راه .
 ۶۵- از روحانیون - فرشته و ملک - از روی زمین تا صحنه افلاک و کائنات ۶۶- مانند غواصی که در دریا غوطه میخورد کسی قادر نیست حدی برای کرم و ذات کریمت بیاندیشد .
 ۶۷- جز خداوند - همان خدائی که نه نام دارد و نه نشان لکن در همه حالات نام و نشانش محسوس و ملموس میباشد - آری - ذات تو هم شناخته نیست و هیچکس تا کون نتوانسته است ترا آنچنانکه هستی بشناسد ۶۸- بیا و مرا از این دریای رنج و محنت برون آر - تو که بخشایش و کرمت به حق دریاهاست .

بند پانزدهم

۱- شیر یکرنگ هی	-	شیر یکرنگ هی	هی اسدالله	-	شیر یکرنگ هی
۲- هی حیل المتین هانا روی تنگ هی			هی طاقث نمن زای گیان سنگ هی		
۳- هی آگای اسرار محسوسم راز هی			ناچی کمو تر ژ چنگک باز هی		
۴- هی هی عذاوم بی شمبارن هی			هی آقای قنبر و تو عا رن هی		
۵- غلامت ذلیل دست ظالمکن			مردمان عاجز و شو نالمکن		

- ۶ - پرس و دادم شاه گردون و قار
 ۷ - گوش بدر و دنگ کمینه کم فام
 ۸ - مقریان ز مدح مولا م دلشادکن
 ۹ - جبریل جار و کوش پای ایوانتیکه
 ۱۰ - حاملان عرش هتمه زارتن
 ۱۱ - بهرام گردون بهره دارتن
 ۱۲ - کلیم کلیمه وصف توش زانسا
 ۱۳ - خلیل الله مدح تو کردش تکرار
 ۱۴ - یونس که در بطن حوت انگلات بی
 ۱۵ - اسم لا فتی تو آورد و یکاد
 ۱۶ - ایوب و او آداب ریش درده و
 ۱۷ - کرمان طعمه خوار گوشت اعضایش
 ۱۸ - شمس و شمشه نورش مکداز
 ۱۹ - اسد مایه اسم اسد اللهن
 ۲۰ - میزان معلوم ح معجزتین
 ۲۱ - وفدای نامت شاه کوش رساقی
- اسدالله دین - قاتل الکفار
 بی ریا - مخلص - کمینه غلام
 هم ز وجودش جهان آبا دن
 میخائیل خادم خاند انتیکه
 ملک شرمنده کوه و قارتکن
 پیرانش ز برق ذوالفقارتکن
 چکن معجز و ضرب عصا ش نمانا
 و امر قادر نجات یافت ز نزار
 مکانش مضیق چاه ظلمات بی
 در آسا ز بطن حوت و خاطرشاد
 و او دود دماغ - آه سرده و
 اسم لا فتی مایه شفاش بی
 تابنده ز قرب تو برقرارن
 مشتری حیران شوق لقا هکن
 سرطان سرسام گراما تیکن
 خواجه خزائن بهشت باقی

ترجمه :

- ۱ - هان ای شیر یکرنگ ۲ - هان ای ریمان استوار بفریادم برس زهرا دنیا بر من سخت گرفته است - آقای من - مرا که از سنگ نساخته اند - دگر تاب و توانی بر ایم باقی نمانده
 ۳ - هان ای آگاه بر اسرار الهی و محرم بارگاه کبریائی - ناجی کبوتر از چنگال باز ۴ - آقانگاه کن و ببین که عذابم به شمار است - هان ای آقای قبر قبیل این وضع ناگوار پرتو عار و ناسزا وار میباشد ۵ - غلامت در دست بیدادگران اسیر است - مردم از ناله های شبانه ام ستوه آمده اند
 ۶ - هان و هان بدادم پرس ای سلطان صاحب و قار - هان ای شیر همیشه کردگار - کشنده بی دینان ۷ - باین کمترین نادان گوش فرادار و فریاد هاپرا بشنو و اجابت فرما ۸ - مقریان از ستایشگری آن سرور شادمانند نیز جهانی از پرتو نور وجودت روشن میباشد ۹ - جبرئیل جار و کوش ایوان و میکائیل از خدمتگزاران این خاندانست ۱۰ - حاملان - ملکوت عرش آرزوی مقام تراد در پیشگاه خداوند دارند - ملائک در برابر چنان کوهی از وزن و وقار احساس حقارت

میکنند ۱۱ - بهرام گردون از برش ذوالفقارت بهره برداری میکند و شمشیرش را نیز مینماید ۱۲ - کلمه کلماتی از اوصاف ترا در برداشت که آن معجزات از صفایش بمنصه ظهور رسید ۱۳ - خلیل الله ستایشت را تکرار نمود و بفرمان حق از آتش نمرودی سلامت جست ۱۴ - یونس که در شکم ماهی معطل مانده بود و مکانی در مضیق داشت ۱۵ - اسم لافتی ترا بیاد آورد تا توانست بدرستی از بطن ماهی خارج گردد ۱۶ - ایوب با آن صدمات و زخمهایی که از نیش کرمها تحمل کرده بود ۱۷ - با آن دود دماغ و آه سرد در حالتی که کرمها از گوشت بدنش تغذیه میکردند همین جمله لافتی باعث نجاتش شد ۱۸ - خورشید از سیماگشورت کسب نور میکند و از برکت قرب تو به سیر خود ادامه میدهد ۱۹ - اسد مصدر اسم اسد الله است - مشتری شوق دیدارت را در دماغ مهوراند ۲۰ - میزان از اجازت سرشار است - سرطان از کثرت صفات مافوق تصور د چهار کچی گشته است ۲۱ - ای من فدایت : هان ای ساقی کوثر - ای خزانه دار جهان باقی *

پنصد شانزدهم

امیر صفدر	شهنشاه شاهان - امیر صفدر
۲ مالک الملوك - شجاع داور	خواجه هشت بهشت منشی چار دفتر
۳ - پدالله دین - سرالله صببور	زده معجزات - ساخته نقش نور
۴ - هل اتی خلعت لافتی اوصاف	شیر شجاعت - محرکه مصاف
۵ - ساقی سلمبیل دارنده را پست	واجد طوم - فضیل و دراپت
۶ - کشنده قهیس - هارون و عمران	مولی الموالی طی و الا شان
۷ - سردار سرخیل سلطان آقباق	واقف میان هفت سما - نه طاق
۸ - نگین امجاز سلیمان و مشیت	آغاز و فرجام داستا نکل گشت
۹ - سامح منطق وحش و طهوران	قسم روزی ماران و سوران
۱۰ - مدرس دهرس هذر خواه ایوب	هام را ز یوسف حال زان محسوب
۱۱ - راکب دلدل ذوالفقار و کف	گوینده آواز بانگ لا تخف
۱۲ - و معراج رواج هر لا مکان لا	وارث طوم طیم مصطفی
۱۳ - جبریل منادی نادری کسن	میکائیل و اصیف سینجلی کسن
۱۴ - خازن خوشه چین خوان نعماتن	یوی بهشت و عطربسی انتهاین
۱۵ - فیره معجزات پی شمس رت کرد	و کهوره بین از در پسات کرد
۱۶ - سلعانت و چنگ اسد سنکه وه	جبریل و سما مدحت خونکه وه

- ۱۷ - دروازه خیمبر شکاوی زهم ضریب داین از بَر چار قاره عالم
 ۱۸ - صرو و هتسرت و ضرب کرد تها رسول وات صدق یا اسد الله
 ۱۹ - یا اسد الله باج کهر معراج عرض طاجزم و تسوا احتیاج
 ۲۰ - یا قسمت نمای دوزخ و جنس انا فتحناً ابواب رحمت
 ۲۱ - هر و شرافت اسم کبهرت بوز و ربا زوی مملکت کبهرت
 ۲۲ - و پاکسی صمت فاطمه زهرا هم و شهیدان دشه کریلا
 ۲۳ - و نوحه و زاری سیدان پاک و او شهیدان گشت ظلمان و خاک

ترجمه :

ای امیر صفدر - شاهنشاه دین ۲ - شاه شاهان - شجاع داور - خواجه هشت بهشت
 دانای چهار دفتر ۳ - دست خدا در شاهه و توسعه دین اسلام - سر خدا - شکبیا - رسده
 معجزات - ساخته از نور ۴ - هل اتی خلعت - لافتی اوصاف - شجاعت پیشه - شیر خدا
 در میدان نبرد ۵ - ساقی سلسبیل - دارنده رایب - واجد طوم - صاحب فضل و درایت ۶
 کشنده قیس - هارون وهران - بزرگ و سرور بزرگان موالی - ولی والا شان ۷ - سردار سر
 خیل - سلطان آفاق - واقف بر راز هفت آسمان و نه طاق ۸ - دارنده نگین معجزات سلیمان
 آغاز و انجام همه داستانها ۹ - شنونده بیانات و حوش و پرندگان - روزی پخش ماران و موران
 ۱۰ - مدرس ادبیس - پدر خواه ایوب - عمر از یوسف - آگاه از حالات پیمبران ۱۱ - صاحب
 ذوالفقار و راکب دلدل - گوینده جمله لاتخف ۱۲ - همسفر معراج پیغمبر - وارث طوم نبوت
 ۱۳ - جبرئیل منادی ندای تو - میکائیل و اصف سینجلی ۱۴ - خازن خزانه غیب خوشه چمن
 خوان نعمت بیست و نکت بیست شمعی از نفحات انفاس طیبه ات ۱۵ - از تو اهجاز فراوان به
 ظهور رسیده - درگاهواره بودی که اژدها را پاره کردی ۱۶ - سلمانرا از حمله شیر محافظت
 فرمودی که جبرئیل از عرش برین به ستایش پرداخت ۱۷ - دروازه خیمبر از هم شکافتسی
 چهار قاره عالم ضربات شست ترا دریافت کردند ۱۸ - صرو بن عبود و عتترا بضر شمشیرتیا
 کردی و پیغمبر ظلمت ترا تصدیق کرد و صدق یا شیر خدا فرمود ۱۹ - ای شیر یزدان - باج
 ستان معراج - در کمال درماندگی بتو نیاز مندم ۲۰ - یا قسمت کننده بهشت و دوزخ انسا
 فتحنای دریای قدرتت خروشانست ۲۱ - ترا بهمان شرافت اسم عظمت - بان پازیان کشور
 گشایب ۲۲ - پهاکی و معصومیت حضرت فاطمه زهرا علیها سلام و به شهیدان دشت کریلا ۲۳ -
 بورد های تو حیدی سادات پاکدامن و شهیدان در خون غلتان - دریاب این گوینده مدام صفاً
 ملکو تبت را که سزاوار هستم - سخت سزاوار ۲۰ -

بند هفدهم

- ۱ - مشکل گشاهی - مشکل گشاهی
 ۲ - هر کس نا بینا - تورهنما هی
 ۳ - مولای مدینه - قاضی روی محشر
 یا دلدل سوار - مشکل گشاهی
 دسکه دامانیت - اسد الله هی
 کشنده کفار - در کن و خیمبر

- ۴- وَحِكْمِ اِعْجَازِ فِوَلَادِ وَاوْكَسِر
 ۵- اَرَبُو شِهِن نِهِن دَسَلَاتِ هِی
 ۶- كِی بِي نَكِهْدَ اَشْتِ چِن سَالِ دَسَه كَل
 ۷- كِی بِي سَائِلِ نِهْشْتِ اَزِه تَسْرَازِو
 ۸- هَانَامِ هَانَه تُو شِهَسُو اَرِ دِیْن
 ۹- مَن فَهْرِيْتِ اَسَا شِس دَسْتِ بَسْمِ
 ۱۰- رَحْمِ كِرُو حَرْمِتِ يَكْتَايِ بَسِي نَظِيْر
 ۱۱- بِرْسِ وُدَادِمِ يَ اَشَادِ اَدِكِ دَا د
 ۱۲- بِرْسِ وُدَادِمِ يَ اَبَايِ بَشِرِ

ترجمه :

- ۱- هان - ای مشکل گشا - ای راکب دلدل ۲- رهنمای نا بینایان - دستم به
 دامنهای شیر خدا ۳- بزرگ مدینه - داد رس روزستاخیز - کشنده بیدینها - خیرگشا
 ۴- ای آنکه پولاد را در دست نبرصدت ذوب کردی - یا کشیدن ذو الفقار از نیام خیررا بسا
 خاک یکسان کردی ۵- اگر بگویی قدرت نداری - داری - آن دست کی بود که دست پر بر را
 بست ؟ ۶- کی بود آنکه سالها توانست یکدسته گل تر و تازو خوشبو نگاهداری کند ؟ دُو
 سلاسل را کی از بیخ و بن بر کند ؟ ۷- کی برای سائل در ترازو نشست ؟ اَزدهارا کی
 بخریب بازو از هم دید ؟ شهسوارا ۸- فریاد رسم تویی بفریادم برس چونکه دیگر رمقی در تن
 باقی نمانده ۹- هفیت آسا دستها پراسته اند - الامان بر این جسد بی رمق بخشایش فرما
 ۱۰- بحرمیت یکتای بیهمتا رحم کن - خداوند قادر و مسلط پراشیا ۱۱- یا طی :
 بدادم برس و من از توداد خواهی میطلبم - همه شب سنگ از ناله ام آب میشود ۱۲- ای
 پدر انسانیت بدادم برس و مرا از چنگ این سنگر برهان ۱۰-

بند هیجدهم

- ۱- مَرْتَضِي زُورِ مَشِيْتِ - مَرْتَضِي زُورِ مَشِيْتِ
 ۲- كَشْنَدَه كَرَارِ بَدِ كَرْدِ اَرَا نِ كَشِيْتِ
 ۳- دَرِيَايِ كَسْرِمِ - بِحَبْرِ بَخْشِيْتِ مَخْصِي
 ۴- زُكْرَامَاتِ هَر كَسِ مَكْبِرِدِ فَكْرِ
 ۵- نَمِيو تَعَامِ مَادَامِ الْحَمِيَاتِ
 ۶- نَه كِهْوَارَه بِيْنِ - بَسْتَه بَسِي دَسِيْتِ
 ۷- تُو دَسِيْتِ زُ مَهْدِ قَدَرِ تَدِ رَا اُورِدِ
 ۸- دِرِوَا زَه يِ خِيْرِ كَسِي زُرِ يَشِيْه
 ۹- سَر تَنگِ شِيْرْتِ زَا زَهَا كِيْرِدِ
 ۱۰- رُو زِي تَشْرِيفِ اَوْ مَدِيْنَه بِيْرِدِ
 ۱۱- هَفْتِ قَطَارِ شِيْرِ چَتِي حَمَلِ بِيْشِ
 ۱۲- قَبْرِ زَايِ بَخْشِ خَوْفِ اُورِدِ دِلِ
 ۱۳- وَ خَاجَتِي لِيْلِ مَعْتَبَرِ اِرْجِ رَسُوْلِ
 حیدر صفدر - مرتضی زور مشیت
 شمس بن دیوان بد خود بد سرشت
 آشنای قدیم - استاد اخصی
 يك يك وردیف ماور و و ذکیر
 هَل اَتِي اوصاف - لا فتی خلایق
 ازدهای عظیم کرده وی قصیت
 حکی و هم دریت ازدهات شقی کرد
 طلوع کردی شهر پسی حمل پیشه
 تا و نا و شهر شهر رهرا کرد
 سائلسی اما احسان طلب کرد
 قبر و پیشان آسان کردی لیس
 بی دسود امان خاک پای دلدل
 عرض حاجت می بگر قبول

۱۴- دای رس هر تونی وکی بنسازم غلام مولا - احسانم لازم

ترجمه :

- ۱- ای مرد قوی پنجه - ای حیدر صدف ۲- ای آنکه یکرادت بد خواهان ترا شبیه کردی - بردستاد دیوان بد سرشت دستبند زدی - ای دریای کرم که بخشایشت برصفت دریاهاست استاد جبرئیل ۳- ذکر کرامات تو بر همه زبانها جاری است و هر کس قسمتی از این اوصاف بر جسمه رابویانی بیانگر است ۵- و باز تمام شدنی نیست - آنجا که وصف ترا خداوند در سوره هل اتری ذکر میکند - آنجا که صفت (لافتی) را خلعت گرفته ای دیگر چه جای گفتگوی انسانهاست ؟
 - ۶- در گهواره بودی که دستت در زیر قداقه بسته شده بود - از دهائی عظیم قصد جانت را برد
 - ۷- دست قدرت از گهواره بدر آوردی و آن جانور مهیب را دو نیم ساختی ۸- دروازه خیر از بیخ و بن برکتدی - در بیشه زار شیرانرا بمنظور حمل بار احضار کردی ۹- تنگ شیران را بسازد هابستی و در شهرها نمودی ۱۰- روزنه بد پنه رفتی گدائی از محضرت طلب کمک نکرد
 - ۱۱- تو هفت قطار شتر با بار تو وسط قنبر بآن گدا بخشیدی ۱۲- قنبر از این کرم بیمنان شد و بپای دلدن افتاد ۱۳- در شب معراج رسول خدا باج خواه و باج ستان بودی
 - ۱۴- این عرض مرا بپذیر ادرس فقط تو هستی بنابراین من به کجا عرض نیاز کم ؟
- من غلام مولا هستم و احسانت بر این غلام واجب میباشد -

پندنوزدهم

- | | |
|------------------------------------|------------------------------|
| ۱- یا شای نجف مال - یا شای نجف مال | یا سلطان تخت - بیمثل و مثال |
| ۲- یا دست قدرت دانای بسی همسال | یا محرم را ز بینای ذوالجلال |
| ۳- طاقم طاقن یا طلسمی هاوار | یا لافتی سیفالا ذوالفقار |
| ۴- یا والی ملک عسرتا عجم | یا روح و روان عیسی بن مریم |
| ۵- سردار سرخیل - سید ابهرار | یا لافتی سیفالا ذوالفقار |
| ۶- یا مشکل گشای حضور و غیب | ناد علیا "مظهر العجائب |
| ۷- یا طی صران بن ابوطالب | یا شیر یکرنگ اردشمن غالب |
| ۸- یا واقف ز سر ذات کوردگار | یا لافتی سیفالا ذوالفقار |
| ۹- یا مره بن قیس و د و پاره کمر | یا عفریتها و اشاره کمر |
| ۱۰- یا نه گهواره اژدها پاره کمر | یا سیلان خیمه و هزاره کمر |
| ۱۱- یا برارنده دممار ز کفار | یا لافتی سیفالا ذوالفقار |
| ۱۲- یا دیوان نمای باز و کموتس | یا مظلوم و چنگ ظالم رهاگر |
| ۱۳- یا عالم علم عالم سراسر | رواج دهنده دین پیغمبر |
| ۱۴- و حق رسول سید ابهرار | یا لافتی سیفالا ذوالفقار |
| ۱۵- یا بینای مخلوق دس با لاس | یا ذات بی عیب سر نزان کس |
| ۱۶- یا وارچیکه فرهای سلمان رس | یا دسگیر دس بیچاره و بیگس |
| ۱۷- یا کاشف سسر - محرم اسرار | یا لافتی سیفالا ذوالفقار |
| ۱۸- یا قاصع الکفر - کشنده گوران | یا شیر شجاع سرکن و پکوران |
| ۱۹- یا نصرت قرین - شاه اربابان | یا سالار دین - بینای اصحابان |

یا لا فتی سیفا لا ذوالفقار
 یا رایج دین الله اکبر
 یا صاحب تیغ - دلدل و قهر
 یا لا فتی سیفا لا ذوالفقار
 یا ساقی کوثر شهنشاه کونین
 یا قاتل الکفر روی بدیو حنین
 یا لا فتی سیفا لا ذوالفقار
 سر طوق زنجیر مدی آزارم
 حسنخان بازن - من چی شکرم
 یا لا فتی سیفا لا ذوالفقار
 هم ولطف تو امید دارم
 ایامم سنسن - یا طسی هاوار
 پیرس و هانام - شوه زنگمه
 کس علاج رسان در د کس نیه
 یا فوٹ الغالب - یا ساقی کوثر
 نضن طاققتا و تو انام

۲۰ - یا قسمم نام - حیدر کسرار
 ۲۱ - یا زور با زوی سید سرور
 ۲۲ - یا بینای مخلوق و زو پیغمبر
 ۲۳ - یا بخشاینده اشتر و قطار
 ۲۴ - یا زوج بتول - یا پد حسنین
 ۲۵ - یا وارث طم شاه خافقین
 ۲۶ - یا درهای جود و سخا پیشمار
 ۲۷ - یا طسی من سخت در مانده کسارم
 ۲۸ - سیل و کرم کر - و قسم در آرم
 ۲۹ - رو چاره سدود - نین جا زنهار
 ۳۰ - ارصد روسیاه - صد هیمان پزارم
 ۳۱ - و دست شهباز برهنه سالار
 ۳۲ - طلا پوش هانای وقت تکمیه
 ۳۳ - مهر و تو شاها فریاد رس نیه
 ۳۴ - به دشوار من و قاتح خیبر
 ۳۵ - هانا صد هانای - پیرس و هانام

ترجمه :

۱ - ای شاهنشاه نجف نشین - ای صاحب دیهیم و شخصیت بهیمن و مانند آ - ای دست توانای قدرت - دانای یگانه - ای محرم اسرار خداوند و بینای با جلالت ۲ - صبر و شکیبایی سرآمده فریاد یا امیرالمومنین - ای آنکه پیروزی بقبضه شمشیرت بسته است ۴ - ای والی کشورها ای روح مسیحائی ۵ - سردار سرخیل - سید ابرار - صاحب ذوالفقار دو سر ۶ - یا مشک کشای حاضر و غایب ۷ - یا فرزند ابیطالب - فریاد یا مظهر العجایب - شیر پیکرنگ غالب بردشمنان ۸ - آگاه بر اسرار ربانی - صاحب ذوالفقار پیروز ۹ - کشنده مره بن قیس - رهاننده اسیران پاک اشاره ۱۰ - پاره کننده ازدها - افزایش دهنده خیرات و برکات ۱۱ - پرازنده دمار از روزگار بیدینان ۱۲ - قضاوت کننده مسئله باز و کیوتر - رهاننده مظلوماک از بیداد ستگمران ۱۳ - دانای علوم جهانی - رواج دهنده دین اسلام ۱۴ - بحق سید ابرار یا صاحب ذوالفقار پیروز ۱۵ - یا بینادر حق بزرگان و زبردستان - ذات بی عیب که هیچکس از که اسرار آگاه نیست ۱۶ - فریاد رس سلمان درد شتارژن - دستگیر کننده از تهی دستان بیگس ۱۷ - کاشف سرور و محرم اسرار ۱۸ - یا صاحب ذوالفقار پیروز - کشنده گبرها که سراز تن پیرها جدا میسازد ۱۹ - نصرت قرین و بزرگ بزرگان - سالار دین و بیناترین اصحاب پیغمبر ۲۰ - یا قسمم لایم نام حیدر کرار - یا لا فتی سیفا لا ذوالفقار ۲۱ - یا زور با زوی سید سرور - رواج دهننده اسلام ۲۲ - بینای مخلوق پیش از حضرت رسول اکرم - صاحب تیغ ذوالفقار و مرکوبی چون دلدل ۲۳ - بخشنده شتر باقطار - که پیروزگری چون تو شمشیری مانند ذوالفقار وجود ندارد ۲۴ - زوج بتول - پدر حسنین - ساقی کوثر و شاهنشاه بحر و بر ۲۵ - وارث طوم و پاشاه خافقین - کشنده کفار در غزوات بدر و حنین ۲۶ - دارای جود و سخاوت ۲۷ - یا طسی :

من سخت در مانده ام. و سرطوق زنجیر آزارم میدهد ۲۸ - براین زنجیرها بنگر و از بندم برهان
 ۲۹ - راه چاره بسته و جای زنجار نیست ۳۰ - اگر صد بار روی سیاه و صد ها بار صیقل کارم و لیس
 بخلل و کرمت امیدوار ۳۱ - در چنگال سرهنگه شهباز اسیرم و این شخص ایمن مرا تپاه کرده است
 ۳۲ - هان و وقت سختی من است بدادم پرس که روزم شب سپاه شده است ۳۳ - جز تو فریاد
 رس ندادم و کسی در فکر فلام در مانده نمیباشد ۳۴ - برای من دشوار است باور کنم که تو اعیان
 کو فر مر اخلاصی نمیبخشی ۳۵ - هان و هان بدادم پرس که تاب و توانم از بین رفته است ۰ -

بند بیستم

۱ - عالی مکان هی - عالی مکان هکی	یا علی عالی - عالی مکان بکی
۲ - والی ولایت - شاه شاهان هی	ولی مطلق سرغیب زان هی
۳ - واقف حضور پسر و ردگار هی	حجت البرهان - کبریا کبارعی
۴ - هی مکان بالای عرش پرین هی	سز انبیا - علم الیقین هی
۵ - هی خراج بگیر راه معراج هی	هی ستاننده نگین و تاج هی
۶ - داماد و بن عم باب بتول هی	هی آگه ز سر خدا و رسول هی
۷ - هی شیریزدان شجاعت تاب هی	ناصر و منصور - نصرت مآب هی
۸ - حاکم و حکیم صبرالمتین هی	هی عده عماد عمود دین هی
۹ - هی و کافران ضرب و ضارب هی	شارق المشرق و المغرب هی
۱۰ - هی حلال کل مشکلاتان هی	هی قاضی نجات بی نجاتان هی
۱۱ - هی هی شفا در و بیماران هی	هی عارفان ذاتنا سان هی
۱۲ - هی و حاجتی آل اسیرت	و اود و گو شواره عرش کبیرت
۱۳ - و زهدی زهد زین العبدی دت	و طول رکوع سجده سجادت
۱۴ - و زهد باقر - و صدق صادق	شافی شفاقت - حکیم حاذق
۱۵ - و امام موسی - شمع فانوس	و هشتم امام غریب طوس
۱۶ - و تقی - تقی - زعیوب بنسیرت	و جود و سخای حسن صکریت
۱۷ - و مهدی - هادی ذات دین پنا	هم و شهیدان دشت کربلات

ترجمه :

۱ - هان ای والا مقام صاحب مکانت ۲ - یاطی - ای والی والا ۳ محرم درگاه
 پروردگار ۴ - ساکن در ملکوت - سر انبیا - علم الیقین ۵ - ستاننده تاج و نگین ۶ - داماد
 و ابن عم پدر فاطمه زهرا ۷ - ای شیریزدان و استوار در میدانهای نبرد ۸ - حاکم و حکیم صبر
 متین و عماد دین ۹ - ضارب کفار - طالع از مشرق ۱۰ - حلال مشکلات - حامی در ماندن سلطان
 ۱۱ - پیشوای ارباب عرفان و سر حلقه دانشمندان ۱۲ - سوگند باهل بیت اسیرت - بسد و
 گو شواری عرش عظیم ۱۳ - بزهد زین العابدین و طول نماز او ۱۴ - بزهد باقر و صداقت
 صادق ۱۵ - به باب الحوائج موسی ابن جعفر شمع فانوس امامت - بهشتین امام غرب پارس
 ظوس ۱۶ - یا امام محمد تقی و علی النقی - بچو دو سخای امام صکری ۷ - بمهدی و هادی
 دین پناهی - نیز سوگند بشهیدان در بلا ۰ -

بند بیست و یکم

- | | |
|---------------------------------|------------------------------|
| ۱- شیر یکنگ هی - شیر یکنگ هی | هی دست خدا - شهر یکنگ هی |
| ۲- هی روزم تاره آقای سلمان هی | هانام ها و شاه نجف مکان هی |
| ۳- هی من هام و نزع موت مردن هی | زنجیرم و پا - طوق و کسردن هی |
| ۴- هی معجز و شار بریر اظهاری هی | هی اژدر و قوس بند و مہسار هی |
| ۵- هی آگاہ و سر محسوس را ز هی | هی ناجی کفتر و چنگه با ز هی |
| ۶- هی تیر شهاب دست خدا هی | هی دخیلتیم یا لا فتسی هی |
| ۷- هی سختی غذا و بی شماره هی | هی آقای قبر و تو عماره هی |
| ۸- غلامت ذلیل دست ظالمین | خلقمان گشیت عاجز و شونالمین |

ترجمه :

- ۱- هان ای دست خدا - شیر یکنگ ۲- روز تلخکامی من است ۳- من هم اکنون در شرف نیستی هستم - بر پا زنجیرم و برگردن طوق دارم ۴- ای معجز نمای شهر بریر -
۵- آگاہ بر اسرار و محرمانه بارگاه نبوی ۶- ای تیر شهاب ترکش خداوند ۷- سختی و عذاب افزون از شمار است ۸- از تو بعید است غلام خود را اینگونه در چنگال بیدادگران رهاسازی

بند بیست و دوم

- | | |
|-----------------------------------|-------------------------------|
| ۱- معجز بی پایان - معجز بی پایان | یا معجز نمای - معجز بی پایان |
| ۲- یا نفس زینت آیه کلامان | یا شهنشاه دین - امن - امان |
| ۳- یا کعبه مقصود - یا قبله حاجات | یا منصور دین - یا ناجی نجات |
| ۴- یادس بالادس جمیع دستان | یا شهنشای دین امانکن - امان |
| ۵- یا مره بن قیس و د و پاره کس | یا کهنده در قاپوسی خیبر |
| ۶- یا کام دهندہ جمله نا کامان | یا شهنشای دین امانکن - امان |
| ۷- یا خلیفه حق و خیم غدیر | و لطف عامت من با و کرا و ویسر |
| ۸- یا خاص تر و گشیت خاصان و عافان | یا شهنشای دین امانکن - امان |
| ۹- شاها چی تونی آقای و یمن | ایمجار التجای امید و کیمن ؟ |
| ۱۰- غیر تو و کسی من بوم دسد امان | یا شهنشای دین امانکن - امان |

ترجمه :

- ۱- هان - ای معجز نمائی که اعجازت پایان ناپذیر است ۲- نقش زینت آیات قرآنی
۳- کعبه مقصود - قبله حاجات - مرد پیروز اسلام ۴- دست برتر از دست قوی دستان
شهریار دین پرور ۵- کهنده مره بن قیس - دراز خیبرکن ۶- کامبخش همه نا کامان
۷- خلیفه بحق در خم غدیر - مرا از فیض عامت بخاطر آر ۸- ای نیکو ترین نیکو ها - ای
پهلوان نام آور جهان اسلام ۹- من مولائی چون تو دارم و با این وصف با چه کسی میتوانم
پناه برم ۱۰- یکی پناه برم و دست بدامن کی شوم ؟ - ای شاهنشاه دین الامان -

بند بیست و سوم

- | | |
|------------------------------|--------------------------|
| ۱- در و خیبرکن - در و خیبرکن | یا شهر خدا - در و خیبرکن |
| ۲- امان یا فارس کشنده عتسر | دخیل یا ساقی سرچشمه کوثر |

- ۲- فرد فرهای رَس ارجنسه سلمان
 ۴- چکیم چه رای معجزه را تَتَن
 ۵- خازنِ خوشه چین خوان نَعْمَاتَن
 ۶- به کل وصف طرح طسره تاجتَن
 ۷- جبریل منادی نَساید علیسن
 ۸- طم لدنی ثبت سینتسن
 ۹- خورشید ز لمعه نور پاکسن
 ۱۰- و شش جهت دا تو هشپارنسی
 ۱۱- نبات چون رُطن خاک رُو پاکسُو
 ۱۲- تیغ تو ز اور ظفر حور دن آو
 ۱۳- دس پدال بهت چی و ذوالفقار
 ۱۴- معلومه نامه فتح خبیبرن
 ۱۵- بسم الله و اسم بسم اله عظیم
 ۱۶- و نجات ذات بهیمتا و بیچون
 ۱۷- یارب و حرمت صاحب حرمتان
 ۱۸- و پاکی دامان خاتون محشر
 ۱۹- هنی بالقوه عذابی نین و بهم
- یا دلدل سوار دیوین دوران
 دیدم دیده بان رای نجاتتسن
 بوی بهشت و عطری انتہاتن
 لطف حق هادی روی معسراجتن
 میکائیل سامح سینجلین
 ثابت و سینه بسی قرینتسن
 رعد آواز تدد سهناتسن
 و سما و سمک خور دازنسی
 ابتدا و مدح تو گو یا مسُو
 و ای رو بیت موشن شا ظفر ماو
 خویناو جاری کرد و لاشه کفار
 اعجازت ملوک بنکبه بریرن
 و ضوالطف کارخانه کریم
 و نص آیه قل یا ناره کون
 و طیب تقوی طاهر طینتان
 و پنج تن اولاد پاک پیغمبر
 النجات یارب رحمن السرحیم

ترجمه :

- ۱- ای شیر یزدان که در وازه خیبر را از بیخ و بن برکندی ۲- داخل است یا
 ساقی کوثر- ناجی سلمان - دلدل سوار دیو بند ۴- چشم براه اعجازت هستم - دید گمان
 همواره راه نجات را میگردند ۵- ای آنکه خازن خوشه چین خوان نعمتهای توست - نکبت
 بهشت از نسیمی است که از کوی تو بر میخیزد ۶- هرچه در ستایشت گفته اند اندکی از هزار
 بیش نیست ۷- جبرئیل منادی نامت نادطی میگفت و میکائیل گویای جمله سینجلی بود ۸-
 در سینه طوم لدنی موج میرد و دانشهای اولین و آخرین در آن مغز متفکر تمرکز داشت ۹-
 خورشید لمعه ای از نور پاکت و رعد فرس سهنک توست ۱۰- برشش جهت کائنات هشپاری
 و از زمین و آسمان خیبرداری ۱۱- چون گیاه در خاک روئیده میشود نخست زیان به ستایش
 تو میگشاید ۱۲- شمشیرت از ابر ظفر آب خورده ازین روتر اهلوان ظفر ماب میگویند ۱۳-
 چون دست پدال بهت بقبضه ذوالفقار رسید خونها از دشمنان دین جاری ساخت ۱۴- اسمت
 فاتح خیبر است و اعجازت تا کشور بریر طنین انداخته است ۱۵- بنام خدا - به ضوالطف
 کلرخانه کریم ۱۶- بنص آیه قل یا ناره کونی بردا و سلاما ۱۷- بحرمت صاحبان حرمت
 به پاکی اهل تقوی و دارندگان نهاد پاک ۱۸- پدامن پاک خاتون محشر و پنج تن معصومین
 ۱۹- پیش از این مرا در عذاب نگذاری - بدرگاہت ملتجی هستم ای بخشاینده مهربان -

بند بیست چهارم

- ۱- و رزاحیا هی - و رزاحیا هی
 ۲- علامه طوم کمسورد ه پی
 ۲- استاد جبریل - معما کونین
 سائر العیوب - و رزاحیا هی
 قاسم الارزاق روزی کل شی
 مہر مالک - مولا ی خافقین

مُولودِ كعبه - خانه زای خالق	علم الاسماء - صحیفه ناطق
۵- ناجی منجی خلیل محزون	تسزیل آیه قل یا نار کون
۶- پرستارنج از راه سوپا	شافی شفای بینائی یعقوب
۷- آگاهی مراتب لیلہ المعراج	ری گهر رسول ستانندهی باج
۸- محرم مضیف پردهی لامکان	حامی اکل و شرب مصطفی رسان
۹- دست ید الهت رو پرده وه	ژیک دانه سیف نصفتی پرده وه
۱۰- وقتی ایواره شای کردون وقار	انما و مکان مدینهی اطهار
۱۱- تقریر کرد و خلق شرح رای معراج	له چرخ هفتم تکمین برد و باج
۱۲- خوانی ژانواع اطعمهی نعیم	له من آوردن و اسم عظیم
۱۳- دیام ژاو پردهی لامکانه وه	دستی گذر کرد و روی خانه وه
۱۴- تبسم کردش و اتش یا احمد	خدا تپام رسول مجتبی امجد
۱۵- اوسه یقین بو و کهوره کسرد	شونه مهد حلقوم حیسه پاره کرد
۱۶- مر نمزانی اود س چه دسمن	دسی ون که قاهی شکستمن
۱۷- حقا تو معدن سر سبحانی	قریب الحضور بزم یسزدانی
۱۸- شاهامن و اصف قدر و شانتم	ثنا کوی امجاز بسی پایانتتم

ترجمه :

- ۱- ای پوشیده وجود پیش از حیات ۲- طلسم دانستی بهائیکه کسی پاتهای نبرده است
- ۳- استاد جبرئیل - معمار کونین - مبرم مالک - مولای خاقین - ۴- مولود خانمی خدا - خانه زاد خالق
- ۵- علم الاسماء صحیفه ناطق - منزل آیه قل انما یانار کونی برد " والسلام ۶- پرستار ای سوپا زنجور - شفا بخش دیدگان یعقوب ۷- آگاه براسرار معراج ۸- محرم ضیافت پشت پرده لامکان
- ۹- حامل اکل و شرب این ضیافت هنگام فروب آفتاب ۱۰- پادشاه کردون وقار - مدینه آمد و جریان معراج را شرح داد ۱۱- خوانی مطواز خوردنیهای نعیم ۱۲- برای او حاضر کردند ۱۳- او گفت دیدم در آن پردهی لامکان دستی بسوی سفره دراز شد ۱۴- با تبسم به حضرت خطاب کردم و گفتم خدایای مجتبی امجد ۱۵- این همان دستی است که در کهوره اورد و پاره کرد ۱۶- ایها هنسوز شناخته ای که دست از آن چیست ؟ - همان دستی است که دراز خیرر کند ۱۷- رسول فرمود :
- ۱۸- حقا تو مظهر حق هستی - نزدیکترین کسی به بارگاه قدس - من و اصف صفات تو میباشم و :

اعجاز بی پایانت را میستایم

از اسدالله امیر پور امرائی :

کیستم

کیستم خاکستر از کاروان و امانده ای
 کیستم گاهی نمایان - گاه پنهان از نظر
 کیستم از عیش و شادی و مسرت بی نصیب
 کیستم من با تهنیدی به بازار عسل
 کیستم در منجلاب نا امید غوطه ور
 کیستم با چشم یاری داشتن از اقسریا
 کیستم لیلج سان مغلوب و خاکستر نشین
 کیستم وقت جوانی از طریق اعتیاد
 کیستم دلخون ز جور روزگار یکتواخت
 کیستم آن شعله‌ی شمعی باده با مداد
 زان دمی پستان مادر را درفتم - بوده ام
 کیست امرائی بصرای جنون مجنون صفت
 باز بنموده حساب بانکی از تیمار و غم

اثر دیگری از شاعر :

پیری

۱ - یاران نمنن - یاران نمنن
 ۲ - نه تنای وصل ژبیری دیرم
 ۳ - نه بوس و گونه لیلی رخساری
 ز حسرت چاوسر مرغز لان
 ۵ - انسم داده ون وزمین بیبری
 ۶ - امان ژای کاپوس وحشت انبیره
 فریاد ژای دشمن سردن فراره
 ۸ - دای دای ژای خدنگه جره دل دهر
 ۹ - رورو جوانم شو زنده داره
 ۱۰ - هانای یا وران زامم کاریمن

پیری شوق و ذوی و نشاطم سنن
 نه شوق دیدار دنداری دیرم
 نه امید و صحن عاری کنگاری
 خاتم چی طیور بشدسته بالان
 هاوار هامدلان طلایهی پیری
 فغان ژای آفت بان و پسر ریزه
 دخیل ژای عذاو بنیان کسدازه
 وی وی ژای آفت جوانسی سوزه
 حسرت آشیان اختصر شماره
 الا مان درد نا دیسار یمن

- ۱۱ - پرفی نه قلهی سر ظاهر کردن
 ۱۲ - گاهیده کردن نور ایهام
 ۱۳ - روز و روز بهتر زار و نزار
 ۱۴ - کپوتر آسا تیز بالسم کن
 ۱۵ - بارغم ارد و شهو شسوار کردن
 ۱۶ - عساری شیب و فیریل کردن
 ۱۷ - وتن رنجور بر و بال کردن
 ۱۸ - و حرمان و یاس مبتلام کردن
 ۱۹ - چهار شادایم و شمار کردن
 ۲۰ - کمانی کردن تیر اندام
 ۲۱ - ماهی وارد در خاک قلاب پیری
 ۲۲ - مداغ فکین - مات و منبوت
 ۲۳ - حاصلی نیری فکروتد بهیرم
 ۲۴ - رسی و کتید هفتمی آهم
 ۲۵ - پیری وجود م بی نظام کردن
 ۲۶ - پیری کرده ون گوشه نشینم
 ۲۷ - پیری در قفس محبوسم کردن
 ۲۸ - پیری گلستان شهاب خزان کرد
 ۲۹ - امید و ارم ذات کسردگسار
 ۳۰ - بی قبض روح قابض مامورکی
 ۳۱ - چوپنا زندگی سراسر رنج
 ۳۲ - عزیز ماجرای سوزد رینم
- ذوبنا پذیره تا روز مردن
 و تا راج بردن صبر و قارم
 دچار محضت درد و شمشام
 شور و شوق و ذوق رنگانم سنن
 فکر مبتلا و دوار کردن
 مشمول گذشت ماه و سال کسری
 مقهور دشمن بد سگال کردن
 مبتلا و درد بسی دوام کردن
 خور و خواو و بهم ناگوار کردن
 لهریزن و حوین درونی جام
 پرتابم کردن پی زمین گیری
 روز و شو محکوم هر و سکوت
 چمان در گوشه زندان اسپرم
 پیری پستر کرد و خاک راهم
 پیری دچارم و سرسام کردن
 چمانی و صلهی سطح زمینم
 پیری و الام مانوسم کردن
 در باغ وجود برکه ریزان کرد
 خالق مخلوق - توانای دادار
 روح زای عذاب الیمه دورکی
 طاقل کی پابند دهر سنجیه
 بهرس زای چاوان اشک اقرینم

ترجمه :

- ۱ - نیروئی برای من باقی نمانده - پیری مزایای زندگی را سلب کرده است ۲ - نه
 تنای وصال - نه شوق دیدار و لداری دارم ۳ - نه بوس و کاری - نه امید محبت و ستانی ۴ -
 از حسرت چشمان فرزنان مانند پرندگان بال و پر شکسته ۵ - انسی باز بین گیری گرفته ام - امداد ای
 هم فکران از این طلایه ی شوم ۶ - امان از این کابوس وحشت انگیز - فغان از این اقت که بال و پیرا
 میزند ۷ - فریاد از این خصم کردن فراز - دخیل از این عذاب بنیان کن ۸ - داد از این خسدنگه

ف
 ۱۱ - برقی در تارک سر نمایان ساخته کج تا دم مرگ ذوب پذیر نیست ۱۲ - نورالایاتراکاسته صبر و
 قرار را تاراج کرده ۱۳ - روز بروز بر ضعف قوا هم می افزاید و دچار محنت ساخته ۱۴ - مانند کبوتر
 شهپر را کنده و شور زندگی را سلب نموده ۱۵ - باران دوه برد و شم گذارده و دوار فکری عارض نموده
 ۱۶ - عصاره‌ی جوانی را به غریال ریخته و مشمول گذشتن فصول سالیان قرار داده ۱۷ - تنی رنج‌جو رو
 سری و پال کردن - مقهور دشمنان بدسگال ۱۸ - به حرمان و یاس مبتلا و گرفتار درد های بی علاج
 ۱۹ - شیار بر چهره‌ی شاداب انداخته و خورد و خواب را ناگوار ساخته ۲۰ - تیراند امرا کمانی
 و ساغر را لبریز از خون جگر ۲۱ - چون ماهی در قلاب پیری گرفتارم و به نظر زمین گیری کنارم گذارده
 ۲۲ - مدام غلغین - دائم مات و متحیر و شب و روز محکوم به سکوت ۲۳ - از فکر و تدبیر حاصلی به
 بار نمی آید کوئی در کج زندان اسیر هستم ۲۴ - به کنبد هفتم فریادم رسیده و پیری پست ترا ز
 خاک راهم ساخته ۲۵ - وجودی بدون نظم و ترتیب دچار سرسام ۲۶ - گوشه نشین - کویسی
 وصله‌ی زمینم ۲۷ - محبوس در کج قفس - مانوس با آلام ۲۸ - گلستان شیب خزان - در پیاغ
 شیب برگ ریزان شده ۲۹ - امید وارم بذات کردگار - خالق بندگان - توانا و دارنده ۳۰ - برای
 قبس روح قابض را مامور فرماید تا روان مرا از این همه آلام بی درمان آزاد کند ۳۱ - چون زندگی
 سرتاسر همه رنج و الم است مرد خردمند دل بر آن نمییند ۳۲ - عزیز - ماجرای سوز درون من
 از چشمان اشکبارم بهرس -
 از حمید ایزد پناه :

۱ - کاشکی که عشق د و سنه حاشا بکردمی	تاطوق غم دگردنه دل و با بکرد می
۲ - کاشکی که گول شیطون چشنه نهردمی	کاشکی که پایه آیم و حوا نکردمی
۳ - ره و ارفیق رته و ا ای بی حیا دلم	کاشکی رفاقت دل د و نا بکردمی
۴ - کاشکی که اوره زلف تو سایه میون و ریبت	بلکم میسی که سیل و با لا بکردمی
۵ - کاشکی دچاه سینه میمن یوسف دلم	تا راحتش ز جور زلیخا بکردمی
۶ - دل گول چشنه هرد - مه گول دل و چش	کوریا چشم که تا خمه پی لا بکردمی
۷ - اور غتد عصر چشم سا نمیکتسه	کاشکی که چتر زلف تته و با بکردمی
۸ - دل بی منه و عشق تو نا کرد چار کرد	کاشکی چنی دلینه مه پاسا بکردمی
۹ - هم هی (صفا) غش خوره من سیم یاد ک	ری ارینه نوی و کمی لا بکردمی

ترجمه :
 کاس عشق دوست را حاشا میگردم تا طوق غم از گردن خود باز کنم ۲ - کاش گول شیطان
 چشم را نمیخوردم - کاش یاد آدم و حوا را نمیگردم ۳ - با این دل بیحیا راه را بارفیق رفته ام - کاس

یا خردندان رفاقت میکردم ۴ - کاش ابرگیسوانت بر بیاس عارضت سایه می افکند بلکه بتوان بالا
 رانگاه کرد ۵ - کاش یوسف دلم در چاه سینه میماند تا او را از جور زلیخا راحت میکردم ۶ - دل
 گول چشمرا خورده و من گول دل و چشمرا - کور باد چشم تا خود را تپاه میکردم ۷ - ابرغست
 اشک چشمانرا قطع نمیکند - کاش چترگیسو پترا باز میکردم ۸ - دل بود که مرا به عشق ناکسی چون
 تو مبتلا ساخت - کاش این چنین دل را با پاهال مینمودم ۹ - باری برای (صفا) تم او بیاد کارمانند
 محمد مانوس :

يك ختمشك بسر هشته كه اين موی من است	يك ختن غاليه پاشيده كه اين بوی من است
كوثر آورده بخود بسته كه اينم دهن است	ماه آورده ز افلاك كه اين روی من است
هرگره باز كی درشكتش عاشق چنـد	كرده در بند كه اين طره كیسوی من است
تبخ ابروی بلا خیز بسروی عشـاق	بی كته ميكشد از قهر كه اين خوی من است

گفت با خنده كه ما نوس بگویم بمسلا

فته کرده همه از نرگس جادوی من است

امرج احدی فرد :

قهر

سخن یا من مگود پگر - ترا دیگر نمیخواهم - لبانت را نمیبوسم - اگر شهید و شکر باشد - پریشاً
 گیسوانت را بروی دوش خود مکن - نگاه فته خیزت را میفکن چون پری بر من - در اغوشم میفکن
 خوشتر دیگر - فریبت را نخواهم خورد - به پیش روی من اکنون - کتاب عشق را مژشا - مکن
 برها - سرود ناز و افسون را - ترا دیگر نمیخواهم - ترا دیگر نمیجویم - بنفشهی گیسوانت را
 نمیبوسم - نخواهم عطرگیسوی دل و لب سباهت را - نخواهم قامت زیبای نسرینت - چونیلو فریبمن
 پیچد - و از گلبرگ لبهائیت - شبانگه بوسه بگیرم - نمیخواهم - نمیخواهم - دگر با آسمان قهرم
 - دگر با روشن آسمان قهرم - و با توای طلوع روشن صرم - دگر قهرم -

x

در اینجا تذکره شعرای نغزگوی (لکی و لری) خاتمه پیدا میکند - اگر ما از شاعران کرمانجایی بپرورد
 و کرمانشاهان (باختران) و بختیاری آثاری آورده ایم باین طاعت است که زبان ما و فرهنگ غنی و فلکور
 مامشترک میباشد و این افتخاری است که نباید تعصیبی در آن بکار رود و از آن صرف نظر شود .
 و چون صفحی اول کتاب بنام ذات یکتای یگانه ی پروردگار متعال میباشد خاتمه ی انرا نیز با نام گرامی
 ختم بهمبران حضرت محمد ابن عبدالله (ص) مزین و متبرک میسازیم :

نور فایز - وجود سرمد شد	چون محمد ز حق مویذ شد
طرفه العین بـ سرتك افلاک	تاخت از خاک خسرو لولاک
از دنی زى مقام اواد نی	شد براقتن بعرش بسرق آسا
کند بنیاد بت پرستی را	کرد روشن جمال هستی را
بر رخ اجتماع تا بسه ابد	کرد ابواب شرک و شعت سدد
گشت اولب عالم امکنان	یافت چون جسم آدمیت جان
جان فرزندانگن بد و پیوست	عقل کل بر مقام جان بنشست
یا اخی بود گفتهی جبریل	یا وی اندر مراحل تنزیل
خطبهی لانبسی بعدی خواند	چون بگردون براق فکرت راند
نور معراج او جهان روشن	کرد از امر خالق ذوالمن
بود پیغمبری به شان و خرد	هر یکی از صحابیش فسی حد
دین اسلام ناسخ ادیان	شد ز فیض بحر صهی ایمان

طی ء

دفتر کفر بسته از وی شد	چون طی جره نوش این می شد
جمع اضا داد حیدر کرار	شد ز فیض عنایستد ادا ر
پای بردوش شاهد حق هشت	اعتبارش ز مرز وهم گذشت
لات را کرد پتک تـ شرک منات	و اندران مسند آن خجسته صفات
ریخت درهم بت و بت آئین را	در نوشت آن بساط تنگیسن را
در جهان رسم کرد جملهی رب	برق شمشیر شهسوار عسرب
گشت مبنای حکمت از لیبی	منطق ژرف لا یسزال طی
جمع دروی موهب حق بسود	پهلوان بود - طم مطلق بود
چون هما سایهی همایونش	رفت تا بسرفراز کرد پیش

خرم آباد

اسفند پار غضنفری امرائی



کتابخانه اسناد و کتابخانه ملی

فهرست اسامی شعرای لرستان و نام

سروده های آنها

الف - ب (مقدمه) :

ترکه میسر =

۱	صفحه	“	زندگی ترکه میسر
۲ الی ۴	“	“	لامکان پاننه
۵ “ ۴	“	“	بی عبادتم
۶ “ ۷	“	“	پاران یکرنگ
۷ “ ۱۲	“	“	کله باد
۱۲ “ ۱۲	“	“	شیرین شهماران
۱۳ “ ۱۳	“	“	شیرین نه دوشن
۱۴ “ ۱۵	“	“	فلک روا هو ؟
۱۵ “ ۱۵	“	“	سروسواوه
۱۶ “ ۱۶	“	“	سرستان می
۱۷ “ ۱۷	“	“	لیل زبرجد بییز
۱۸ “ ۱۸	“	“	قلعه چهار
۲۵ “ ۲۵	“	“	منظومه (مناظره)
		محمد تقی	
۲۹ “ ۲۴	“	“	میزام ریزنا
۴۰ “ ۴۰	“	“	شکارگاه
۴۳ “ ۴۳	“	“	قولم سراطن
۴۴ “ ۴۳	“	“	میزام مخمل کوه
۴۷ “ ۴۵	“	“	اسم بیچونت
۴۷ “ ۴۷	“	“	منو چهر بازی
۴۸ “ ۴۸	“	ملا منو چهر	رسی نامه دوست
۴۹ “ ۴۹	“	ملا حقعلی	تقی شهبازی
۵۰ “ ۵۰	“	از محمد تقی	چاب هات وگوس
۵۱ “ ۵۰	“	ملا منوچهر	تقی من کترین

صفحه	محمد تقی	ایضاح	ایضاح
—	تقی	الی	ایضاح بهترین وقت
—	“	“	شیرین تاره وه
۵۴	نصف	“	شیرین طلحتن
—	“	“	بدر تمامن
۵۶	“	“	زلیخام شوران
۵۸	“	“	ترکه میر و انام
۶۲	“	“	هوشم مد هوشه
۶۲	“	“	لیلی لقا ئسی
۶۴	“	“	شیرین طراز یسا
۶۵	“	“	چراغم کاوان
۶۷	“	“	اسم اعظمت
۷۰	علیمیرزاخان	“	کلیچه لانی
۷۲	علیداده	“	شا ز چینتن
۷۴	“	“	میرزام و فاشان
—	نادر هرسینی	“	از حجاب آمد برون
—	“	“	شد نصیم یکنی
۸۲	نقی آزاد	“	سی مصور و اصل
۸۲	ملا پریشان	“	ساقی نامه پریشان
—	میرنوروز	“	عسرت زندگی
۸۷	ایلخانی حناس	“	نه نو بهار دیم
۹۲	ملا شوچهر	“	شمس زرین بال زرین
۹۶	“	“	مولای مه مداح تونم
۱۰۲	“	“	من مداح اوشهی مکم
۱۰۷	“	“	د ره شه
۱۰۸	“	“	پیری بسته وه
۱۱۰	“	“	کله باد
—	“	“	خواهم اسبی ز بندکان خدیو
۱۱۲	“	“	باز آواز حبیبم

۱۱۴	الی ۱۱۲	صفحه	ملا ضو چهر	هت سحراژ برج افق آفتاب
—	“ ۱۱۴	“	خانمیرزا	خان دارام رو
—	“ ۱۱۵	“	ملا حقلی	بهار آمد - بهار آمد
۱۱۶	“ ۱۱۵	“	“	دل زما برد دلریا هی هی
—	“ ۱۱۶	“	“	سخن را رونق اول رود کی داد
۱۱۸	“ ۱۱۶	“	“	یا طی حق بی
۱۱۹	“ ۱۱۸	“	“	بحر مجتث
—	“ ۱۱۹	“	“	بحر تقارب
۱۲۰	“ ۱۱۹	“	“	بحر وصل
—	“ ۱۲۰	“	“	بحر رجز
۱۲۱	“ ۱۲۰	“	۱- غضنفری	بحر تقارب
—	“ ۱۲۱	“	ملا حقلی	هو شم مد هو شه
—	“ ۱۲۲	“	“	شمیرین تاج کسی
۱۲۳	“ ۱۲۲	“	“	فغان بازیم کرد
۱۲۴	“ ۱۲۳	“	“	فلک بد کردی
—	“ ۱۲۵	“	“	کله باد
۱۲۷	“ ۱۲۶	“	سید محمدرضا	ز لیخام چپش
۱۲۸	“ ۱۲۸	“	“	دلبر تو نهرسی
۱۲۹	“ ۱۲۸	“	“	وا لها پوش دل غمینی
۱۳۱	“ ۱۲۹	“	“	همین له شادی دوستداران
۱۳۲	“ ۱۳۱	“	“	عزیزان ماه رخساری
۱۳۳	“ ۱۳۲	“	“	مهرزام چمنان
۱۳۴	“ ۱۳۳	“	“	شوری د سرم کهنه زاومستی چاوه
—	“ ۱۳۴	“	کشتاسب	بر خیز و وضو ساز که هنگام نماز است
—	“ ۱۳۴	“	ملا صالحا	زلفه چین اکسی
—	“ ۱۳۵	“	تمکین	بلبل گلزار عشقم
—	“ ۱۳۵	“	طالیانسی	عقل میگوید
۱۳۶	“ ۱۳۵	“	نالی	شمال دارانن

۱۴۵	الی ۱۲۶	صفحه	نو شاد	دارچنگه
۱۴۸	“ ۱۴۵	“	“	جمچا هیچ پیچ
۱۵۰	“ ۱۴۸	“	نو شاد دوم	زلیخام سردا
۱۵۲	“ ۱۵۰	“	“	پر ویز لال پوش
—	“ ۱۵۲	“	“	کیسو کلاخی
۱۵۴	“ ۱۵۳	“	میرزا شفیع	بابام ژیرین
۱۵۵	“ ۱۵۴	“	“	میرزام خاموشان
۱۵۷	“ ۱۵۵	“	اصغر زاده	روح شاعر
۱۶۲	“ ۱۵۷	“	خانمیرزا	حسن بخسه
۱۶۵	“ ۱۶۳	“	فنیفری	سخن پر دل گرانی میکند
۱۶۵	“ ۱۶۵	“	اسحق مهدی	حدیث زده جو بهاران است
—	“ ۱۶۵	“	فنیفری	هر گوشه که کاوش کنی
۱۶۷	“ ۱۶۶	“	مقلون (دمالوند)	خوشم ان روز که این قالب تن
۱۶۶	“ ۱۶۷	“	صحبت الله محینی	خو شتر است
—	—	“	“ “	تازه ها
—	—	“	“ “	پیری
۱۶۹	“ ۱۶۹	“	۱ - فنیفری	پیری رسید
—	“ ۱۷۰	“	“	خرزان
۱۷۱	“ ۱۷۰	“	“	شکوه
—	“ ۱۷۱	“	محمد سامانی	یک شعر جناس
۱۷۳	“ ۱۷۱	“	ناشناخته	بحر طویل
—	“ ۱۷۲	“	میرصید محمد خان میر	یا حیف نفهمیم
۱۷۴	“ ۱۷۲	“	جعفر امرائی	واعزازه وه
۱۷۶	“ ۱۷۴	“	ملا رستم ایلانی	دلفان دتکه
۱۸۰	“ ۱۷۷	“	نظه عیدی بگ	یارب ایجاد بسی
۱۸۲	“ ۱۸۰	“	“	خان ژبز قاله
۱۸۴	“ ۱۸۲	“	سلیمانخان مومند	کهیل تا من دور نبی هر وفر
۱۸۷	“ ۱۸۴	“	مینای آدینوند	قولن تا رومن

صفحه	۱۸۷ الی	۱۸۸	مفاخر خرم آبادی	چو شد هلال محرم
—	“	۱۸۸	نور محمد خان	شعری از نور محمد خان الشتری
۱۸۹	“	۱۸۸	کریم کولیوند	خسرو خان خاصان
—	“	۱۹۰	“	زلیخام خیبرزا
۱۹۱	“	۱۹۰	“	شیرین شوق لال
۱۹۲	“	۱۹۱	“	آیهی قرآنت
—	“	۱۹۲	موضعی	شیرین شیوه خوش
۱۹۴	“	۱۹۲	“	دیدم پیش نکرد
۱۹۷	“	۱۹۴	ملا محمد حسن	انوار مبین
۱۹۸	“	۱۹۷	“	شیرین وار و ناز
۲۰۱	“	۱۹۸	“	قاصدی ژمرگه
۲۰۵	“	۲۰۱	“	زین هرده مهر
۲۰۶	“	۲۰۵	خانه داجیوند	شیرین شوره وه
۲۰۷	“	۲۰۶	“	ملا و ناوه
۲۱۰	“	۲۰۷	فلامرضا ارکوازی	زلیخام شوران
۲۱۴	“	۲۱۰	“	وباوه یال دیم
۲۱۵	“	۲۱۴	“	زلیخام ژچین
۲۱۷	“	۲۱۵	میرزا حسین بن	صبح شد و بلند شد بیدق شمس کا ^{روی}
—	“	۲۱۷	“	ششم رجب
۲۱۸	“	۲۱۷	“	سنت رسول
—	“	۲۱۸	“	رخش رفعت
—	“	۲۱۸	“	اسکندر من ایشه عالی درجات
—	“	۲۱۸	“	همت شاه
۲۱۹	“	۲۱۸	“	شد بها اما صفای آن بها مربوط نیست
۲۲۱	“	۲۱۹	“	ایدل بیا دمی بتماشای روزگار
—	“	۲۲۲	“	ایدل چه کاره ای و کجائی و کیستی
۲۲۵	“	۲۲۲	“	هستم متحیر ، متفکر ، متعجب

—	الی	۲۲۶	صفحه	میرزا حسین	دارالدوله
—	“	۲۲۷	“	“	حب دنیا
—	“	۲۲۷	“	“	رعیت را درختی دان
۲۲۸	“	۲۲۷	“	“	ای دلا از شدت غم تا یکی باشی خموش
۲۳۰	“	۲۲۸	“	“	یانش خاپهریسی
۲۳۲	“	۲۳۰	“	خان العاص	یاوران آشو ، نطق ازین
۲۳۵	“	۲۳۲	“	“	اوسا که نه لوح - نه شهابیسی
۲۳۶	“	۲۳۵	“	شاه خوشین	قلامان دا و
—	“	۲۳۶	“	بابا بزرگ	ها میو و دس
۲۳۷	“	۲۳۶	“	پیر حیدر	سقام دنیا
۲۳۸	“	۲۳۷	“	بابا طاهر عریان	مکن کاری که بر پا سنگت آید
۲۴۰	“	۲۳۸	“	ونم دا سروش	درویش نورطی بلورانی
۲۴۲	“	۲۴۱	“	افسر بختیاری	ایکه روزی همه خلق زانبارتونه
۲۴۵	“	۲۴۲	“	کوچک عثمانوند	یا حق داوریت
۲۴۶	“	۲۴۵	“	ملا صالح لرستانی	نهان در چین زلفت
۲۴۷	“	۲۴۶	“	عبدالرحمن	من که فارغ از تن و جانم
۲۵۰	“	۲۴۷	“	احمد داداشی	میسزمام و هاران
۲۵۱	“	۲۵۰	“	ملك معین	ای من فدای ترکس افسانه سازتو
—	“	۲۵۱	“	ملا وارسته	از بسکه چرخ کشتی در یاد لان شکست
—	“	۲۵۱	۲۵۱	“	بسنگ کم ترازوی هنرا سر فرو ناید
—	“	۲۵۱	“	“	سرود رقص است
—	“	۲۵۱	“	“	ای ز آتش هذارتو گلها شراره ها
—	“	۲۵۱	“	“	برماست منتی
—	“	۲۵۱	“	عبدالله سلطان	بگذشت هر موی میانی نشد نصیب
—	“	۱۵۱	“	“	از دل و دیده سرافت کردم
۲۵۸	“	۲۵۲	“	خالد کرمانشاهی	یا فرد اعظم
—	“	۲۵۸	“	۱ - قاضی	امرائیا زال طی چاره چو که ما

۲۵۹ الی ۲۶۰	صفحه	امیر اشرف	فرزند رشید سهدارم رو - رضاشما
۲۶۰ " ۲۶۱	"	۱ - غضنفری	اینکه در خاک تیره پنهان است
۲۶۲ " ۲۶۳	"	عزیز بیانوند	امسال کهنه چی فصل بهار هت
۲۶۴ " ۲۶۳	"	۱ - امیر پور	ای زاده خنجر غضنفر
۲۶۴ " ۲۷۱	"	شلمی کرمانشاهی	چه بکم و دست کرانشینی ؟ - طنز
۲۷۱ " ۲۷۲	"	پهری دولتشاهی	دنیا ویرانه
۲۷۲ " ۲۷۲	"	" "	زار و نزارم
۲۷۲ " ۲۷۹	"	نصرت الله خان	هام دلان گفتن - در رضای شاهمراد خان
۲۷۹ " ۲۸۱	"	خسرو کاظمی	حسام فرمایش - طنز
۲۸۱ " ۲۸۲	"	خانمیرزا	براکل پهری - طنز
۲۸۲ " ۲۸۲	"	افسریختاری	با خیال تو چه سازم
۲۸۴ " ۲۸۴	"	" "	میشود آیا که ایام سیه بختی سراید ؟
۲۸۴ " ۲۸۴	"	پژمان	آن دشمنی که دوست نکردد
۲۸۴ " ۲۸۵	"	زین کوب	در حسرت و شکجه سرآمد جو انیم
۲۸۵ " ۲۸۹	"	خانمیرزا	نواد نردان - رضای فرهاد میرزا
۲۸۹ " ۲۹۱	"	ملا حقلعی	ظک راس نوی - رضای برخوردار خان
۲۹۱ " ۲۹۳	"	" "	اردی بهشتن - بهاربه
۲۹۳ " ۲۹۴	"	طالبخانی (پدالله)	ای خدا طاق دلم
۲۹۵ " ۲۹۵	"	شفیعیان	تن تو بوی طر یا سرداره
۲۹۵ " ۲۹۸	"	خانمیرزا	چرخ چس کرد - در رضای کلیعلیخان
۲۹۸ " ۲۹۸	"	پهرد و لتشاهی	پهرد یکم
۲۹۹ " ۳۰۱	"	مینا ادینوند	سهر او سره می (انتقادی)
۳۰۱ " ۳۰۲	"	خانمیرزا	پیدا نموی چی جفته بسرا
۳۰۲ " ۳۰۲	"	ایرج کاظمی	در خلق سخن
۳۰۲ " ۳۰۲	"	م - معجزی	رسید قطعه‌ی شعری ز خان امرالی
۳۰۲ " ۳۰۴	"	رضا نحوی	یکی نامه‌ی بی نظیر نواست

۲۰۵ - ۲۰۶	صفحه	اسفند یار و سفیری	ماهیسم سخت در عیب از نارد و ستان
۲۰۶ - ۲۰۷	“	ادیب نیشارانسی	چا و کد هسته و ناحق فیرمیخانه مکه
۲۰۷ - ۲۰۸	“	صدی اورامانسی	نازار با وان
۲۰۸ - ۲۰۸	“	ماتجوری	شیوه‌ی بالاکت
۲۰۹ - ۲۱۲	“	خجریکه	یاران بنادرد - رشای رضا قلیخان نورعلی
۲۱۲ - ۲۱۲	“	خانای قبادی	رسیدن شیرین بر بانین خسرو
۲۱۵ - ۲۱۸	“	“	رفتن خسرو به شکارگاه
۲۱۹ - ۲۵۲	“	غلامرضا ارکوازی	مناجات
۲۵۲ - ۲۵۲	“	اسدالله امیرپور	کیستم خاستر از ناروان و امانده ای
۲۵۲ - ۲۵۵	“	“	یاران نعمن - پهری
۲۵۵ - ۲۵۶	“	حمید ایزد پناه	نانشی نه عشق د و سنه حاشا بکردمی
۲۵۶ - ۲۵۶	“	محمد مانوس	یانا غنا مشک پسر بسته
۲۵۶ - ۲۵۶	“	احمدی فرد	قمر شاعر
۲۵۷ - ۲۵۷	“	اسفند یار و سفیری	چون محمد ز حق موید شد
۲۵۷ - ۲۵۷	“	“	چون علی جرعه نوش این می شد



